

۱۲۰۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

جلال‌الآفغان

اسم کتاب

موضوع تألیف

مؤلف

موضوع دفتر

شماره دفتر

۱۴۷۳۲

۸۰۳

بازرسی شد
۹۰ - ۱

۱۴

اسکن شد

بازدید شد
۱۳۸۱

۹۸۵

نفس جلالا اذها

از اول کلام الله تا آخر نعام

مشهور بنفیس پرکار

یعنی حرب و قتال جهاد و آن همان و تکلیف او را بود و اینجایی که از جهاد
بلکه از جهاد خلاص تا هر کجا سری الیکرینان کوز بر آمد بیخ او عرش بر آید و الجوع
و کرسکی و مراد و روزه است تا عظیم سال الالامش اندر روزه داشتی
انکه افطار یکف پست جو کردی بایتم چند طعام و معنی صبی من الطعام تم
ظهری و لا یمنعی من عبادة ربی مرا از طعام آن قدر پس که پست مرا است
دارد و از عبادت منع نکند بپاشی و یزید و علی انفسهم لو کان بهم خصاصة
و انما تطعمکم لوجه الله و نقص من الاموال باین بکله و عطا و بخشش خواست
بیانشی الذین یمنون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانية ام اجرهم بعضی علما گفته
مرا از معنی این است از قتل قاطع زهر اعم کوفت بلی کانت ناک من جمع ما اکل
شکت با نفوس قوم و سخت با نفوس قوم آخرین و بعضی گفته اند که غیظه لا شغال
با تامل بغیضت از قیام از نهانند چه برودن جانها و نفوس ابطال محبت او بود نه
نماتل و نوال او سرعی سران برودن مالهای کران الله لا سواد سود القاصی
یوم انکریت فی الملبوب لا السلب چون عروجن عید و در از پای و آورده
خواست تا سرش بردارد کوفت ای برعم مرا تو یک حاجت کوفت آن است
کوفت انکه کشف عورتی کنی و سلاح و جانه من بدون کنی کوفت ذاک اهل
علی این کترین جزو نیست بر من تا در معنی خیرت میگوید قصدها من ترک تجدد
کافی مع ذاک و ردای و عفتت من اذابه و لو انی کنت المظن بری و اوائی
عمر خطاب کوفت ای علی چرا در عیش بگذاشتی که در عجب کسی با جان دبی نبود
کوفت شرم داشتم که کشف عورت بر سر خود کنی و این بود ای آن کوفت که عروجه
قریبی بود و نقصان انفس گفته اند آن بوده که و یا خبر دادند بقتل او تا بر میفرود غیر
کفتی یا یحییها استغیرا ان یخفیها من قوتها بدم و بدست است رت میزد بچکان
و سر که من میگوید بد بختی است را از آنکه این محاسن عید و بختن سر من
خطاب کند و نقصان شیوه حیوة دل و دست که فرزند آن وی بودند رسول
ویرا خبر داده و در کام حسن را برادر شهید گفته و امام حسین را هم در کربلا
شهید از دیکه از امیر المؤمنین علی عم پر سید که با مالها الفرة اصبها من الفرة
چگونه است که میوه را از درخت و ستر میاید یعنی فرزند زاده را از زنده کوفت

انکه فرزندان دشمنانند ان من ازواجکم و اولادکم عدوکم و فرزند ان دشمنان
ایشان باشند پس ایشان دشمنان دشمنانند و هر کس دشمن دشمن را دوست
و دوست دوست را دوست و بشرا الصابین از امام جعفر عزم روایت
که این آیه هم در حق وی آمده چون خبر شدات جعفر طیار آورده اند از عوفیه
انما سوادنا الیه و انما یجوز امام جعفر عزم کوفت کسی پیش از وی این سخن گفته بود و این
بر زبان نراندۀ ضای تعالی کوفت من این راستی کردم تا در هر مصیبتی مرا
رحمة که اکتفا ابوی آمد از من صلوات و رحمت باشد برو و آیه را دلیلت
بر آنکه صلوات الله بر اهل بیت رواست عجب اگر آیت عام باشد دیگر
کسی که بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات باشد بر اهل بیت پیغمبر صلوات چون
بنیاد و چون آیه خاص بود مستحق صلوات جز ایشان کسی نبود و در زمان
پیامبر بنی عباس بر ایشان صلوات داده اند و کسی نگار کرده حسن عیسی
در حق امام زین العابدین کوفت و گفته اند در حق امام رضا عزم مطعون عیسی
بجزی الصلوة علیهم ایها ذکر و الله من لم یکن علیها حین یسبها قال فی قیام الدین
آورد رفت عداوت ایشان نشاندی انما صلوات کن و او تک هم الممونه
و ایشان راه یافتگان بیانشی انما مدینه السبیل انما امانت مندر و نقل قوم
قالکند رسول الله و الا که امیر المؤمنین علی ای طالب عزم الله العن علی و انکر و لا یخیر
و اما متد تو که ان الصفا و المودة من حایر الله من یخیر الله او اخر فلا یضاح علیان بطوف
عبد الله عباس کوفت سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیت دو بیت بود یکی امام
و یکی را نایب اساق بر صورت مردی بود و نایب در صورت زنی اساق بر صفات
بود و نایب بر حرو و اهل کتاب گفتند ایشان مردی و زنی بودند و در خانه کعبه
کردند خدای تعالی ایشان تراستی کرد انی یکی را بر صفات نهاد و یکی را بر حرو و تا صفات
می بینند و از ان عبرت بگیرند چون روز کار می برین بر آید مشرکان پیدا شدند
ایشان را برای عبادت نصب کردند ایشان را پرستیدند و هر وقت کسی را
دست در ایشان مالیدند و بایشان توبه کردند چون اسلام آمد و خانه
کعبه از ایشان پاک کردند ایشان را نیز بکشند آنکه چون مسلمانان می کردند و
بودند برای آنکه پیدا شدند که آن سنت جاهلیت است و نهاد اهل شر نهادی

صالح خواجه شمس الدین محمد

لعنت خدای و فرشتگان و جمیع مردمان برین کرده است تا که زنده بودند در لعنت
بودند و چون بمردند تا ابد در لعنت بمانند ابو العالیه گفت این روز قیامت با
که کافران در عرصه قیامت بدارند اول خدای برایش لعنت کند آنکه مؤمنان
آنکه فرشتگان سیدی گفت چو دو کس یکدیگر را لعنت نکنند الا که لعنت ایشان
با کافران کردد لا یخفف یکدیگر از ایشان عذاب را و لحظه ایشان را مملکت ندهند
به کسی از ایشان از دوزخ بداری و نه عذاب برایشان بر آید به غیر نوبت باز دهند
و نه در عذاب ایشان فتوری و نقصانی باشد لعنت از خدای دور گردانیدند
از رحمت و ثواب و از فرشتگان و مؤمنان طلب دوری ایشان از رحمت تبارک تعالی
والله اعلم و احد الا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی علی السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار
العلم انی تجزی فی البحر باجمع الناس و انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها و تبث النوا
من کل دابة و نعریف الريح و السحاب المستخرین السماء و الارض و الله اعلم
ایچاسی گفت مشرکان ترین غیر را گفتند ای محمد ما را صفت خدای بگو خدای عزوجل این آیه شریفه
و در سوره اخلاص گفت خدای شما خداست که او یگانه است خدا الوهیت و با وی هیچ
شریکی نیست و انبازی خداست بخشاینده و مهربان بر آفرینندگان عام و بر بندگان خاص
خوبیش خاص از رسول هم رواست که نام بزرگترین خدای تعالی و سوره البقره است
فی قوله و الهم لا اله الا هو الرحمن الرحیم و در سوره ناس و آل عمران و احدى و یحاکى
خدای تعالی بر چهار وجه و یکی آنکه مثلی و کنوی ندارد دوم آنکه منفرد بود با الهیت و آنکه
عبادت سیم آنکه تجزئی و تعین ندارد و بر وی رفایا باشد چهارم آنکه در صفت ذات
منفرد است از قدیمی و دیگر صفات لا اله الا هو تعنی جنس است معنی آنست که هر چه ایشان
کردند در باب معبودان همه منتهی است و صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت نیست مگر
خدا را جل جلاله این که کمال اخلاص است و هر که دست در وی زد دست در عود و شوق دینی
لوجه تعالی که با با غوث و یونس است فقداست که بالعودة الیه و این که توبت لوجه تعالی
و الزم که استوی و کلید بهشت است لوجه مفتاح الجنة لا اله الا هو حصنی حصین است
امین لوجه و علا اله الا هو حصنی فن دخل جنی امن من عذاب چون حق تعالی ذکر خدا
خود کرد مشرکان گفتند کیف یسم الناس اگر خدا این همه مردمان را چگونه خدای کنایه
اخر و زکر در بر کرد و کعبه سجد و شصت و شصت بی فحش و بیعتی این همه را تو کن کرد اگر راست گوی

در سوره البقره

دعوی میکنی آنچه بیا تا بدان صدق تو بستانم خدای تعالی این آیه شریفه
چو بدان گفتند از ما آیه ما را آنچه بنای چنانکه میخواهی دیگر را بوی دیگر و آنچه دیگر چو دان
گفتند چنانکه آیه موی آید بیضا بود و خلق دریا و قلب عصا بود و ترسایان میکشید
معجزه عیسی هم شقای آنکه و ابرص و احیای موی بود و تیز از خدای در خواست که صهارا
زر کند رسول ص گفت خداوند ادانی که چه میخواهند از من و می آمد که من اینک است می کند
بکرم و لیکن اگر ایان نیارند ایشان ترا عذابی کنم که هرگز چنان را نکرده باشم رسول ص گفت
بار خدا یا نبی توام بگذار تا ایشان را دعوت بدارم روز بروز خدای تعالی این آیه شریفه
و در این آیه صفت دلیل یا که در و حد ایشان خود اول خلق آسمان و زمین و در میان
شب و در سیم شستی و در چهارم باران که زمین زنده کند جمیع انواع جانوران زمین
کرد اندین باد و جنم ابرو شخمیان آسمان و زمین هر یک را دلیل و نعمت است زمین را شوش
ما که در که دانه جعل کمال را در حق زراشت و قرار و آب و مسکن و محل باشد ما که در آیه
تا آن وقت که زنده باشیم بر روی زمین و چون مرد و شوم در شکم زمین باشیم کمال جعل الله
کنما حیاة امواتا آنکه آنها را اسقف ما که در دینید و آنرا با قیاب و ماه و ستارگان بیاورد
و هر یکی را بر وجهی ترتیب و ترکیب کرد که شمع او به بارسد و ضرر او نرسد و دفع شود چنانکه فرمود
که انما زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب هو الذي جعل الشمس ضیا و القمر نورا و چون نظر کنیم در خلقت
احوال ایشان ما را دلیل حاصل شود بر حد و شایسته و حد و شایسته ایشان دلیل بود
احتیاج بحدی که قادر بر افعال و فعل درست نیاید و دیگر آنکه آنها را بر داشت بی مادی و بی
از زیر آن وی علامه از بر آن این دلیل باشد بر کمال قدرت وی که اگر همه عالم خلق شوند
تا یکم یک بابی عباد و ستونی و علاقه در هر دو معالمت دارند نتوانند آنکه زمین را بیا فریاد و آنرا
مختلف گردانید در بعضی نبات و انهار و در بعضی معدن و جبال و انهار و در بعضی مقام انواع
گیاه ملون بدون و طبع مختلف بود بعضی نافع و بعضی ضرر چنانکه خواست بر حسب میل و اراده
بیا فریاد و اختلاف آید در روز و شب بدیه کردی را روشن و نورانی و دیگری را سیاه و ظلمتی
گاه از شب بیکاد و در روز و ترافیک و گاه اند و زبکاد و در شب افزاید و تقدیم شب بر روز
برای آن که در شب پیش از روز و ترافیک بیکاد و در شب افزاید و تقدیم شب بر روز
منه انما رحمتی ساء بها امر که ترافیک و ظلم و تاریکی بود آفتاب و ماه را بیا فریاد که آیه و علامه روز و در
و یکی آیه و علامه شب کرد و شب را از برای راحت و آسایش بیا فریاد و در روز از برای معاش

که و جعلنا الليل لباسا و جعلنا النهار معاشا اگر چه شب بودی ثمرات و غلات
 بنوعی و حیوانات تنه شدند و اگر چه روز بودی آفتاب از اجزای خود خجسته
 کرده اندیدی و بنای حیوانات مانند و اسباب معیشت هر تنه به کشتی پس خدای تعالی
 با خلقت روز و شب مخلوقات را بر و راند و اینها را نشود نامیده و کشتی دریا
 تا لطف آب از لطافت چنان آفرید که کشتی بر روی برود و تا لطف چوب با کثافت چنان
 ساخت که اگر چه وزش کران بود بآب فرو نشود بخلاف سنگ و آهن و آید را بسبب
 حیثیت هر چه بگردد اندید از تعالی و من الماکل شیئی انک از انظار قطره قطره خود آورده با
 بسیاری آن چه قطره قطره دیگر آینه کرده و بحسب معیشت در فلت و کثرت و در وقت
 چنانکه میداند انک در میان ابر حاجتی ساخته چون جسی مغزلی در ده راسه را خوا بعد و قطره
 باران تا تاب وی باز نماند که اگر بپایار زمین آید زمین را خراب کرد و انک زمین مرده
 را بنیات زنده و کرده اند و در زمین از هر جنسی جانوران آفرید بعضی مرکوب و بعضی ماکول
 بعضی برای زینت و بعضی برای منفعت و بعضی در ظاهر مفر تا بعضی طعام باشد و بعضی
 ادا و بعضی تجارت کنی و بعضی سوزن و الخیال و البغال و الخیر و کرم و زنبور و باغها
 میگرداند کاشی شال کاشی جنوب و کاشی صبا و کاشی دیور کاشی مسیح کاشی عقیق کاشی لؤلؤ کاشی
 عوارض کاشی رحمت و کاشی عذاب و در خبر است که روزی موسی کلمه خدا کیست در حالت
 گفت الی ارینی سرای حلتک بار خدا را از اسرار حکمت چیزی بین نای خطاب آمد که
 ازین کوه فرود شو بر سر این راه دمی است در اینجا شو اینجا چار سرای پنی بر ابر بیکه که در آن
 سرای را بنیاد و ازین بن پس کرایش که اند و چه صفت دارند و چه میباید کار داشت
 موسی هم از کوه فرود آمد و بدان ده رسید در رفت آن چار سرای دید و ازین سر در
 سرایی رفت و کنت ای مردمان شما چه کنید و کار شما چیست و حاجت شما بخدای چه
 جز است گفتند ما مردمان دینییم کار ما کس و در زینت و حاجت ما نماند ای بار خدایت
 اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم بسیار در کل انظار ایم از اینجا چار سرای دیگر رفت
 و کنت کار شما چیست گفتند ما مردمانی که پشته ما بکلیله ساختن است و سوا کس نیست
 ایم اگر آفتاب بسیار باشد و باران کم مستغنی شویم چار سرای دیگر رفت و پرسید گفتند
 بسیار داریم در چار آفرینیم کرده ایم اگر باده بسیار آید غلامان را بکینیم و ما را چاره نماند
 حاجت لی شود از اینجا چار سرای دیگر آمد و ای پرسید گفتند ما خداوندان درختان میوه ایم و

و جعلنا الليل لباسا

بسیار

بسیار بار آورده اگر باران نبود و یا کرم بود میوه ما بر درخت ماند و غنی شویم موسی غنی شد
 کشت و کنت بار خدای را که باران میخورد و کاشی آفتاب میخورد و کاشی میطلبد و کاشی اگر
 و دو آنچه به حاجات ایشان تعلقت و مرادات ایشان متباین بودی آفریدی
 که هر یک را بر وقت و محل و کشتی و کرد و اندیدی و روزی رسالی عبدالله عباس است
 رباح در رحمت گویند و ربح در عذاب رسول در دعا گفتی چون با دانی الهام جعلنا
 ریا حار یحار و لا یجعلها ریا و ابرو میان آسمان و زمین ذیل فرمان برداری عجب
 اگر در حد و شش آسمان و زمین تراشکی است در انک تراشیک عدد از ابر آسمان بسیار
 شک کنی بر حدود آسمان از حد و شش ابر و دلیل است از شاک و شبهه نایل که در حد و شش
 یعنی در آفرین آسمانها معلقت بر زمین یکدیگر بی علاقه و عباد و در آفرین زمین چون
 نموده و در آمدن شب و روز بر عقب یکدیگر و کشتی را بر روی آب و در آفرین و در آفرین
 و متاخره و متاخره در میان و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین
 میگرداند و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین
 شال و کاشی و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین
 درین هر شال و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین و در آفرین
 عقلی در آن نظر کنند و بدانند که آفرینا علیست قادر و عالم چه همه افعال او حکم و متین است
 چه موجود و چه این افعال از نا موجود معقول نباشد هیچ و بهر چه او موجود است که
 بدو راه نیاید غریب بکاره چه این افعال بر چه چیزی و در آنکه افعالی آید و در بزارت و در آنکه
 و اجسام و الوان و طعم و از آنکه است قادر بر هر دست این شود که بر او رسول خدای عز
 این فرمود خدای گفتی و لی لمن قرأ هذه الآیه فسمی و ای بر کسی که این آیه بخواند و او را بنیاد
 و در آنکه گفتند تو را تعالی من الناس من یختمون دون الله انما اذی یختم کتب الله و الامین
 آسمان است خداوند و موسی علیه السلام و ازینون العذاب ان القوه الله جمیعاً و ان الله مشاهد العذاب
 و از مردمان کسی اند که بدین خدا اند و میگردند یعنی تمامی خدای می دانند و این زیادت
 مراد است نه سدی گفت مراد سادات و بزرگان ایشان اند که ایشان را ارباب خود و کفر است
 و ایشان را خدمت و تواضع میکنند و دست میزدند چنانکه خدا را دوست دارند و میگویند و تواضع
 و دوستی بنان نیز انکه ایشان متا و است ایشان بنیادی مقرر اند که در حق سالتهم من کلم
 الله آفرید کار آسمان و زمین خدا بر اید اند و عبادت بنان برای توب بخدا میکنند تا مقبول آید

بسیار

الی اندر زنی و اگر ایشان خدا را دوست نه اشتندی گفتندی و الذین آمنوا و استجابوا
آنکه مومنانند دوستی ایشان در خدا را اختیار است و ثابت تر و دایم تر برای آنکه
چون مشرکان بجهنم رسیدند آنرا بگذاشتندی و دیگر را پرستیدندی و گفتندی این را
نیکوتر است مومنان خدا را پرستند و بر وی دل نمیکشند و چون کار از برای سب
معبود خود را فرود گذارند و پناه بخدای دهند چنانکه گفت و اذما کم البزض من تعون
الایاه و مومنان در راه خدا از خدای برنگردند و عبادت او فرود نگذارند و در سبب
منتهی بر جهنم بان و دوستی مومنان مقصودست بر و حدایت خدای جهان عید چیست
خدای قیامت خدای تعالی زنایه مومنان و کارهای خیر کند انگاه کار از او بگذشت
دینا دوستی این بتان نمیکردید و ایشان دعوی دوستی من میکردند شما بر دوستی معبودان
خویش در آتش تراشیدند ایشان اختیار کنند مومنان گویند با خدا را کارهای خیر
با بد دوستی تو در آتش شوم منادی ندانند که الذین آمنوا استجابوا
از بتان مقابل محبت خود نمیدهند و مومنان از خدای در مقابل محبت خود محبت میدهند
نیکم و یکجمله دوستی تو آنرا که ترا دوست داردند بدان حسب بود که ترا دوست دارد
و مومنی الذین ظلموا و اگر این ظالمان و کاروان به پند و اندیشه در وقتی که عذاب خدا را
مشاهده کنند و معاینه به پند که قوت و قدرت و غلبه هر خدا را است نه معبودان ایشان
و اگر عذاب خدای تعالی سخت بود در ظالمان را و بت پرستان را ایشان از عظیم و کار سخت
پند و حیرت و ندانند عظیم باشد ایشان را عظیم است معنی آنست که اگر ظالمان را به پند
روز قیامت آنجا که در آتش از عذاب راه با استقبال ایشان آید و ایشان را همچنان
بوجود کرم و اندر آید که قوت و قدرت و جبروت خدا را است و عذاب ایشان سخت
تو که تعالی از بت پرستان استجواب الذین استجوابوا و العذاب و مصلحت بهم الاسباب
و الذین استجوابوا ان لا تکره فتنه انهم کما تکره انما لایکرم الله انهم استجوابوا و الذین استجوابوا
چون بت پرستان متبوعان از بت پرستان از فتنه این و آن و در سبب از عذاب و گویند ما را از عذاب خدا
آفتاب است که بر سر آسمان داریم و از بت پرستان و بت پرستان که با دشمنان ما را بکشند
بخدمت و مصلحت بخشدند و خدا را چون کشت کار و رفع اسرار کنند و بت پرستان را بر دارند
باطلی به اگر در دین از مصلحت سوخت تری اذ انما العباد افرس فتنه ام حار این چه
خواب بود و خدا را اگر در دین ما بیدار کردی بهتر که او ترا دستگیری و بگریزی نمکند و تو در حق او

که

کرده که احزاب استکباری و بت پرستان خود بود و حال آنکه انبیای و پیغمبرانی با بد و از برای
او را دستگیری بایه تا بوقت حاجت پیش وی رود که او دستگیر او بود چگونه و دست
فرانگیزم که مرا بای بر جان من است و او را انجا بکشی کن و کرد که کجی که چون خدا تو را بای بای
او بای بر جان بود و دست تو کرد و تو کردی که او کرد و تو کرد خدای تعالی در آنچه دیگر
حکایت کرد آنجا که گفت یرجع بعضهم الى بعض القول قول الذین استنصوا الذین استنصوا
لولا انکم لکذا مؤمنین بعضی منکران گفته اند که این اصنام بتان باشند که خدای تعالی ایشان
بخی آورده که با و از فیض گویند و از پرستندگان خود تیر کنند چون عذاب باشند
اسباب و صحت منقطع شود و یاس حاصل گردد و هیچ بجای و مزی نیابند و عبادان از
معبودان بزار شوند و تیر کنند پس از آنکه تو را کرده باشند آری چنین باشد بر کربا تو را
بر تیر مقدم باشد بعاقبت تیر ببار آورد باید که تیر بر تو را مقدم باشد چنانکه تو که از تو
تو حید تا اول از مردم دون اوست تیر انداخته از ایشان تو را درست نیامد از آنکه انهم
تیر انداختی با عشق صیب خود تو را نکشتی با حضرت دوست چون تو را کردی مودری در آنجا که
تو را که گفت مراد اسباب مودتست و هر عجم اولیتر یعنی اسباب مودت و هر اصل
به منقطع گردد و اصل سبب پاره رسن بود که در رسن بیند تا پاپ رسد چون از بت
تیر کنند اتباع تمای رجوع کنند با دنیا و گویند لوان لکثرة اگر ما را بکشتی با دنیا با
مانیز از ایشان تیر انداختی چنانکه ایشان از ما بگریزند و عجبین کرایس حالت بدین خود را
ایشان بایشان نماید تا حضرت و شهادتی باشد ایشان را حسدی گفت را و آنست که
روز قیامت در جات و میان ایشان بدین نمایند و بر پشت و گویند این بتان را شما
خواست بودن اگر از شما اینان بودی و عمل صالح پس ایشان بایشان خورد که هر چه از
کردند از معصیت عمل صالح نکردند پس ایشان را بد و زبردند و در دوزخ جا و بد نهادند و
یا ایها الذین آمنوا فی الارض لا یطعوا الا شیطان انکم علم عدو بینکم و انما یأمروکم
بالسوء و الخبیث و ان تمروا علی اسما لا یعلمون و اذ اقبل لهم استجوابوا انزل الله فاول شیخ ما
الغیا علیهم انهم لا یعلمون و انهم لا یعلمون و انهم لا یعلمون و انهم لا یعلمون و انهم لا یعلمون
مفسران گفته اند این آیه در شان تبهی تهنیت آمد و عار و وضع و بی فتنه که ایشان
خویشی هر آدم کردند بعضی از حشر و انعام و بگیری و سایه و وسیله خدای تعالی ایشان را
و گفت بر سبیل عجم ای مردمان بخورید آنچه در زمین است حلال و حرام بر خود حرام کرد و انید و راه

الان 55

حلال باشد بسیار و اندک خوردن و بعضی مشران گفته اند معنی آنست که نه از گرسنگی
کند بعد و نه آنکه تصدی کند از سدر من بعد شمع که اندک بر روی می باشد از خوردن
بدستی که خدای تعالی آفریده و مهربانست بر بندگانش خدای تعالی از خوردن
نزدیک ضرورت که تناول کنند این چیز را و گویند که این الادین یمنون ما انزل الله من
وینزلون به فیما علیا و کتب ما یاکلون فی بطونهم الا انما نزل و لا یطعمهم یوم البقیة لای یطعمهم
عذاب الیم او کتب الذین اشتروا الصلوة بالهدی و العذاب بالمعصية ما اصبرهم علی
النار و کتب ما استعزوا به الکتاب بالحق و ان الذین
احسنوا فی الکتاب سعی سعی
عبد الله عباس گفت این آیه در حق کعب اشرف و کعب اسد و کعب بن الصنف
ایشان آمد از رسول الله که ایشان پیش از بعثت رسول هم عوام را خبر میدادند که
نزدیکست که خدای تعالی پیغمبری فرستد از شما که از خوردن و از باغی کند نام او محمد
خدای تعالی رسول را فرستاد ایشان گفته رسول خدا خود را که ما این آیه پیغمبر
کوشا گفتند ایشان گفته این آیه پیغمبر نیست و وقت بعثت او هنوز نیامده و در
باشد که با لای از روی چشم اشترو صفات رسول کرد اندک و خلاف راستی
باز نمودند بطبع حطام دنیا خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آنکه باز میپوشند
آنچه فرو فرستاد خدای از کتابی که تورات است در و یقین نام و وقت محمد و آنرا
آنکه میپوشند یعنی آنرا باز میپوشند تا به آن سبب فاله شایع کنند و میفرستند و این
آنرا که میپوشند در شکم خود الا آنکه یعنی بر شکم دانند شکم را که از آتش در گردانند
آتش خورده باشد برای آنکه مال و سی عاقبت آتش خواهد بود و باقی آنکه پیغمبر
ولا یطعمهم و خدای تعالی ایشان سخن گوید یعنی ایشان را عمل نهند که ایشان سخن گوید
یا خود سخن گوید که ایشان را در آن خبری باشد گفته اند این کتاب است از ختم و غضب
جنانکه یکی از ما برکتی هم کرده و باقی سخن گوید و لای یطعمهم و توبه ایشان کند و برایشان
شاید نیکی گوید که گفته اند که ایشان را از دوزخ نجات دهد و عذرت کند و از او که از انبیا
عذرت بخانه باشد آنکه گفته اند ایشان آینه اند که خلافت همه ایشان را کند و اینست که
و خلافت اختیار کرده اند مسکینان باشند و چون دیگر گرفته باشند و نعمت و راحت بگذرانند
و دوزخ و عذاب دوزخ اختیار کرده اند پس ایشان چه مسکینان و دانی اند از آتش دوزخ و جبر

ایشان

ایشان را صابر کرده اند بران و بعضی گفته اند گفته اند معنی آنست که ما از جرم چه داریم
ایشان بر یکی که موجب آتش و دوزخست فرستادند که نزدیکی تا قاضی بین حاضر و غایب و
او یکی را که گفته عرض میکرد ختم او میگفت ما اصبرک علی ان رکعتی چه میگوید که گفت
ما اجرک علی النار قطرب گفت ما اذکم علیا چه معصیت بر معصیت که این
عمل اول و در سخت و صبر جسی نفس باشد خاک بان اند این عذاب ایشان
بسیب آن باشد که خدای تعالی کتاب را یعنی تورات را بحق فرستاد ایشان بدان
کرده و باز پوشیده اند مستحق عذاب گشتند آنکه گفت آنکه در تورات ایشان
میکنند ایشان در ضلالتی دورند گفته اند چرا که کتاب قرآنست و اختلاف آنست
که یکی میگوید صحیح است و یکی شومیه اند و دیگری افسانه شنیان میگوید و این
حق صحت و مخالفتی اند و در از صواب قوله تعالی لیس لکم ان تلووا و جوکم قبل المشرق
و المغرب و لکن البیرون امن بالله و الیوم الاخر و الله و الکتاب و البیرون و الی المال علی
حب و الی الوی و الیائی و المکین و ابن السبیل و السبیل و الی الیوم و الی الیوم
و احاط الصلوة و الی الزکوة و المؤمنون بعد هم و اعا هد و الله و الی الیوم
و الی الیوم و الی الیوم و الی الیوم و الی الیوم و الی الیوم و الی الیوم
سبب نزد این آیه آنست که چون در نماز روی بغیر کردنی و ترسایان بشری
خوش بسیار دیگرند چون پیغمبر ام فرمود که در نماز روی بجهت آوردن حکم کردی بر
المؤمن آوردن به فتح کرد هر قومی میگفتند قبل ما بهتر است خدای تعالی آیه فرستاد که
بر آوردن و ترسایان دگرت بر و نیکی و زان میباید که شما برانید از هر قبل روی بجهت
مشرق و مغرب آوردن و نماز بر و نیکی نیست الا آنکه راکب و ای ایان آورده اند و هر
باز بین و هر شنگان و کتاب که خدای تعالی فرستاده به پیغمبر و خاصه با و کتاب
که قرآنست و باین پیغمبر که پیغمبر آخر الان است حق تعالی پس از ایشان بخود گفت که ایان
دارد بعثت و لشکر و حساب و کتاب و ثواب و عتاب برای آنکه این همه را گفته
بطاعت نزد یکند و از معصیت دور بجز فرشتگان ایشان آوردن که ایشان را بندگان
خدا بندگانند و ذلت معصیت بندگان آنکه مشرکان گفته اند ایشان و دختران خدا
و خلافت آنکه جودان گفته اند که ما دشمن چهره و روی ایشان باینکه کسی که رسالت و یکی
آید و بکتاب قرآن که کلام خداست و تاج کتابی و دیگر است و گفته اند و در این جانش کتاب

و در

پس در قصاص حیات باشد سدی گفت مراد آنست که پیش از اسلام سبک مرده
را یا پیشتر یا کمتر میکشند چون ایشان ترا بقتل من فرمودند از آن باز پس ایستاد
که چون یکی را بکشند پس در قصاص حیات دیگران باشد اعلم حقون باشد
که خدا کند از کشتن ترس و قضا من را و توحی و پروردگاری پیشه کنی کتاب علیک
مظفر احکم الحکمات ان ترک خیرا الوحیه لعل الدین و الاصلین بالعرف و بها علی المؤمنین
جماعتی باین آیه متکبر کردند در وجوب وصیه و گفتند که وصیت واجبست برای مکه
حقا و این دو لغظ در دفع اقتضا و وجوب نیکند بخلاف آنکه ایشان گفتند و بر وجوب
جزایل جلالت ان کرده اجماع اهل البیت و اخبار ایشان دلیل میکند بر آنکه این نظر
اینجا بمعنی ندب و استحباب است و در آیه دلالت بر آنکه وصیت درست باشد بدو
ما در خویش ترا و این نصیحت است و قرآن بخیر و احد مشغول نباشد پس رواست
که حکم این آیه باین خبر کرده ایت میکند که لا وصیه لوارث منوف باشد معنی آیه
اینست که نوشته شد بر شما چون یکی از شما را مرگ حاضر آید مالی اگر بگذارد آنکه بدو داده
و خویش ترا وصیت کند بیکویی یعنی چنانکه بخواهد آنرا بیک شتر و بیک دانه و در آن چوبی
نباشد حقت بر شقیان و کسی که اختیار توئی کند وصیت کردن و وصیه از جمله
سنتهای نبوی است تا وصیه که مستحبست فتی گفته اند کسی را که مال تمام دارد و فرزندان
و در زمان او را خبری باشد خفی گفت این صنف درم تا مزار درم است از عایشه
روایت کرده اند که گفت زنی از بنی تمیم خواست تا وصیه کند رسول چه کسی فرستاد و گفت
پرسید از وی که فرزندان چند دارد و مال چند گفت فرزند چهارم و مال سه هزار
گفت بگوید که در مال دی فضله نیست از ده ارمان و رسول هم باین سعه رفت و او
بهار بود سعد گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و دارم و ختری دارم و دیگر دارم
تا دارم چه مالی و وصیت کنم گفت نه گفت نه گفت سبکی و وصیه کم گفت بلی و
انکه کثیر سبکی بسیار باشد آنکه گفت بزرگواران خود اگر چه زیاده را بکشید بهتر است
که ایشان در ویش باشند و کما من خود از لیل و از آن خواهند از امیر انومین مالی
روایت کرد که مردی قریشی بود و سیصد دینار بگذاشت یا چراصد دینار و وصیه نکرد
گفتند چرا وصیه نکردی گفت خدای کند ان ترک خیرا الوحیه و پس خبری بگذاشته از رسول
روایت کرده اند که لا یشام احدکم الا وصیه تحت راسه چنانکه شایسته آنکه وصیه در

سر او باشد و امام جعفر صادق هم گفت هیچ بهاری نباشد که بدو مرگ رسد الا که خدا
تعالی عقل جمع و بصیرت و دهر در درک برای وصیه و آنرا مردمان راحت مرگ که پیشتر
گفت و مرگ میرد و وصیه نکند فقد ختم علی بعضیه بعضی مهران گفته اند که سبب نزول این
آیه بود که ایشان وصیه کردند در حق بنکایان تا آنرا بخرید و کردند حق تعالی این را
تلاوت عادت بگوید از تو که حق بدو بعد ما سحر تا ما ان علی الدین بید و نه ان الله یحب
من خاف من موصی جنتا او اما ما صلح جنتی علام علی ان الله یحب من خاف من موصی
هر که تغییر شد باینکه آنرا یعنی وصیه و وصیه گفته شد و آن جهت که بدان وصیه کرده باشد
بگوید پس از آنکه شنوده باشد و بحقیقت دانسته بدستی گرفته آن و در آن
بر آن کسانی بود که آنرا تغییر و تبدیلی کنند خدای تعالی شتاده افعال مبدل است
میشود و میداند پس هر که برسد که وصیه کند و میل کند از حق در وصیه کردن
بخطا یا خود از ایم و بزه او ترسد که بعد ایل و جنت کند اگر چنین کرده باشد میان
و ایشان با صلاح آورده باشد یا اگر تغییر و تبدیلی کند بر وجهی که حرج نباشد و اثمی
اگر باطل را حق کرده اند و بدو گفته که معنی آنست که اگر اهل وصیه باشند که در اهل وصیه
میل نماید و ظلم کند و وصیه نهایی خود میند و اضرار نیکند و از آنجا بر وجه نباشد
اگر او را تنب کند و صلاح باو نماید تا میان موصی لهم و میان و رشه خصوصه و قبل و قال باشد
مفسران گفته در وصیه جنف آن باشد که بعضیه وصیه کند ان الله یحب من خاف من موصی
خدای تعالی آورنده و مر با نیت دفع اثم و دفع حرج کند تو که حق یا ایها الذین آمنوا
علیکم الصیام کتاب علی الدین من کل علم عنون ایاما معدود است ظاهرا آیه خطاب توبیحات
و کافران در این آیه داخلند و دلیل دیگر بر آنکه کما ریزد یک ما فی الجهد بشریع چه هر چه از مردم
و شایسته است و در کما ریزد و دست بای که ایشان هم مخاطب باشند حق سبحانه و تعالی بیکدیگر
آنکه ای که ایمان آورده اند بر شما روزی نوشته اند و نه روزی نوشته اند و داشتن واجب که در آن
چنانکه نوشته اند و واجب که در آن بر آنکه ای که ایمان آورده اند بر شما روزی نوشته اند و داشتن واجب که در آن
بر چه کاری کنید از آنکه فعلی عت لطفت بند را بطلان نهد که در آن و از وصیه
ان الصلوة تنعین الخوف و انکرا کما سائر سیه که حق این تکلیف نبویان که در آن از آنکه ای که ایمان
روزی کرده است و هر چه در عده آیه آنکه بدو حق جل و علا حق بدو که از عده آیه خطاب
کرده و گفت یا ایها الناس اعبدوا ربکم ای مردمان خدای خود را پرستید و اول عبارت خدا

آنکه بای در خط این خطاب نهاده و با اختیار بر این آمده بشیرترین خطاب با ایشان
یا ایها الذین آمنوا ای که ایمان آورده و را گویند رای و آگاه را گویند بی لاجرم چون
بیانند و قدم در حقه تکلیف نهاده و از ایشان خطاب کنند که ازین تکلیف دنیا پرست
و برای فراخ عین که فراخ و وسیع است و جنت عرضها کبیر و السما والارض امروزین درگاه
ایمان و اسلام آمده ای فردای قیامت در سرای سلام و امان تزلزل کنید و غلغله است
روزه را اگر چه او نوشته بود و حال که برای آنکه در پنج و شصت است گفت کتب
ملک العیام و آنچه در وصاحت و آسایش است و آنچه بخود کتب را یک علی بن ابی طالب
در روز نخست الزامات بخود خواند و شرم نهاری که آنچه نقص است از معصیه یا و حال
کئی روزه خاص حرام است که الصوم طه و اما چیزی بر وجه خاص نماز و روزه و روزه
شبی قسما که ازین بقیه آنچه خاص حرام است بر تو نوشته و آنچه خاص حرام است بر تو
کتب یک علی بن ابی طالب بر تو نوشته و آنچه خاص حرام است بر تو نوشته و آنچه
نیاید تو با ضعف و حاجت بخصه خود و یا ممکن نباشد و استقامت بخصه
و فاکم نویسد کانی چهار نه قلم است که توفیق و القلم و ما یسطرون و سوره و نه فی حقیقت
مرفوعه مطرقة بای سوره کرام برده و حفظ اند که در آن بعلیم الحائضین کران کاتبین و حق
جل و علا کتب یک علی بن ابی طالب بر تو نوشته و آنچه خاص حرام است بر تو نوشته و آنچه
تو نوشته در حجت از هر چه جبار تو نوشته آنچه آن بر سه نوشته مبدل کرده و آنچه خدای
بر خود نوشته بر کرم مبدل کرده و مبدل قولی و اما انما یظلم للعبد از هر چه که تو نوشته
که کتب علی الذین من قبلک تا به ای که اول مخاطب این خطاب تو نبی پیش از تو تکلیف بر
دیگران بوده از عهد آدم هم عهد محمد رسول الله بر مکلفان این خطاب کرده اند عبد المکبر
از عهد نوحی را آیه میکند و او از امیر المؤمنین هم فرمود که روزی در کربلا روزه گرفتن و غیر
رسول هم روزه گرفتن مرا گفت ای علی بن ابی طالب چه روزه گرفتنی که مرا گفت
نیکند من تو را عیدیک و علی بن ابی طالب که گفت پیش از من نیز روزه گرفتنی رسول الله
جبرئیل میگویی که اگر از هر ماهی سه روز روزه بدار تا خدای تعالی بر تو اول ده هزار ساله
بنویسد و بر تو دهم سی هزار ساله و بر تو سیم صد هزار ساله من گفتیم رسول الله
تا این خاص را باشد یا جز مردمان را حرام گفت یا علی این تراست و هر کس مثل تو کند بعد از
گفتن رسول الله این ایام که است گفت ایام البیض از هر ماهی سه روز و در هر ماه و یا نوزده ایام

این
فصل

این روزها داشت نوه گفت از امیر المؤمنین هم پرسیدم که این ایام را چه ایام البیض
گفت از هر آنکه چون آدم از بهشت بر زمین آمد چشمتی و پوششی نبود آفتاب و در اعضا
او اثر کرده چنانچه اندام آدم سیاه کردید چون خود ایشان و بی عین قیاس
جبرئیل آمد و گفت ای آدم میخواهی که امانت سفید شود گفت بلی گفت سه روز
در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه آدم روزی روزه داشت یعنی از اندام و بی
شد دوم روزه و نولت سفید شد سیم روزه تمام اندام او سفید شد این
ایام البیض برای آن خوانده میسران گفته که خدای تعالی در این ایام شمع روز عا
و ایام البیض را روزه فرض کرده بود و روزه ماه رمضان آفتاب رخ کرده و در
کتاب روایه که از وجوب روزه روایه که از منسوب حسن بصری گفت و جماعتی
که خدای تعالی ترسانا ترا فرمود که یک روز روزه دارند برایشان سخت آمد برای آنکه
کرمای عظیم بود علی ایشان جمع آمده رای زدند و با فصل بیچ انگشت زدند و روزی
افزودند و همچنین هر قری از ایشان چیزی می افزود تا پنجاه روز شد و امروز روز پنجاه
پنجاه روز باشد آنکه حق تعالی بیان کرده که این روزه از هر آن بر شما واجب کرد و تا
باشید از آنکه مراد و سرایت یکی آراسته با نوع نعمت فیما ما تشتمل الا نونی و الا عین و
دیگر بر انواع نیک از صفات و نکال و سلاسل و اغلال جان برای ترسانا آفتاب
که ملک الجنة الخ نورش من عباد و ما من کانی تقی و از برای خلاص نیاید الا بر کسان
ثم یخفی الذین اتقوا و یذکر انما این نیاجیانی تا شوی و در روزی چند روزه دار و چه طاعتی که
با اندازه اول روزه که آخر او آب بی اندازه بود و روزه چهارست و چهارم با صبر و ایام
و ثواب صابران چهارست اما چیزی فی الصابرون اجرهم بغير حساب روزه حرام است
زیرا که در روزی ممکن نیست که الصوم بی و اما چیزی بر روزه حرام است خاص و من برای آن
می توانم داد در روزی که سگی است و در کسکی رجوع که در بی جمع رجوع می باشد چون
کر شده باشد در کاه او شد گفت رب الخ لما انزلت الخ من خیر فی حرمی من انما
گفت رب الخ لما انزلت الخ هیچ خان فرست گفت ربنا انزل علینا نایه من فی حرمی
عبد الله حبیب اند که اگر خوان فرست گفت غوا که ربنا و الیک المصیر عای او اجابت
کان که دعای محمد را اجابت نمود و باشد و این ایام که روزه آن بر تو واجب است
که در ایام عید و ات روزی چند روزه بر تو دیگر تا خدای تعالی تقی و با جلیل

گویند این چه شبست گویند ای دوران این شب اول ماه رمضان است
فرمود تا برای امت محمد در این شبست یک شایسته و درای و درین ماه و درین ماه
کنند و در هر روز از آن روزی بر امت محمد تا بکنند سلطان قاری را که
که در آن شب آخر ماه شعبان بخیر ما را خطبه خواند پس از آنکه گفت از آنکه
قد اظلم شهر عظیم شهر مبارک فی لیل القدر خیر من الف شهرای مردانی عظیم است
انکه ماه مبارکست و در شب لیل القدر است که بهتر است از هزار ماه خدای تعالی
روزه ای ماه فرض کرد قیام شبست سنت کرده اند هر کسی که درین ماه بخصی از روزه
خیر قیام نماید بخدای تعالی توب کند چنان بود که در ماههای دیگر فرض کرده بود که
فرضه درین ماه چون روزه فرض بود در دیگر ماهها این فرضه و صبر را واجب
بهشت بود ماهی است که در او کشتی رحمت و میانهای مغفرت و آفرینش از
از آتش دوزخ هرگز روزه داری را روزه بکشد بخدای تعالی کفایتش بیا فرزند
کردنش از آتش دوزخ آنرا کرده اند و چندان خرد که روزه دار بود و در این
گفتند یا رسول الله هر کس تا فوت آن نماند که روزه دار یا روزه بکشد بگوید گفت خدا تعالی
که بیتی این ثواب بد آنرا که قادر دنیا شد که بهشت شیر با شربت آب سرد
هرگز روزه دار یا سیراب کرده اند خدای تعالی او را از محض کوثر سیراب کرده اند چنان
تشنه نشود تا در بهشت شود و چنان بود که پرده آزاد کرده باشد و هر چه درین
ماه از زیر دستان تخفیف کند خدای تعالی او را بیا فرزند از آتش دوزخ آنرا کند
او را چرا رحمت درین ماه بپای داری و آیت که خدای تعالی بنا را در
کرده اند کفر است لایزال الله و استغفار کردن و دعا است که شمار از آن
که بیز نیست از خدای بهشت خواجیه و از دوزخ پناه بدو و بدید ابو سعید خدری گفت
که رسول الله گفت که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند خدای تعالی هر چه او را
بغضد حسد بنویسد و برای او در بهشت بکشد و در بهشت بی تاب نشود
یا قوت سبح که آنرا خدای تعالی در پاره فریده بود از در در حق یا قوت و چون یک ماه رمضان
روزه دارد هر کس که کرده باشد خدای تعالی آنرا بیا فرزند و عافیت کند و بپای
در رمضان هر که را کرده بود از آن فوت آن روز بدویشان و تا هر چه در روز
او را کوشی در بهشت بدو دهد هر کس که را فرار داشته از روزی او را فرار

اینها

از باد آتشها نگاه استغفار میکنند و هر چه که بکند اگر در شب باشد و اگر در روز
و در رختش دهند در بهشت که سوار بر کبره و از سایه اش شصت سال
پروان نرد و کعب الاحبار گفت خدای تعالی وحی کرد بپوستی که ای موسی من و نه
ماه رمضان بر بندگان خود فرض کرده ام هر که پیش من آید و در هیچیک از این روزها
ماه رمضان بود و از آن جهت بخندان بوده اگر در صحنه او بیست ماه رمضان
او از جهت این بود و اگر در صحنه او سی ماه رمضان بود پناه او نزد من برادر
پایه شنبی بود ای موسی چون ماه رمضان در آید من همه عیشها را بزمایم تا از عیشها
خود باز ایستند و کوشش با دهای روزه داران کنند تا هر که دعا کند این آیت
گویند که من سوگند خورده ام که دعا این را در کلمه موسی هم گفت من در الراجحی
رای یاکم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو کنایه کنی شسته ایست ترا
بیا حری خدا یا ایست ترا امت من که در آن خدای تعالی کنت ایست ترا امت من
و ایست تراست فضل و خیر آنچه است را نباشد و از جهت فضل این ماه رمضان است
خدای تعالی قرآنرا که طریق شریعت و بیان حلال حرام در فرستاده و گویند قرآن چون
در ماه رمضان فرود آمد در ماههای دیگر هر چه فرود آمد عبد الله عباس گفت قرآن در ماه
رمضان در شب قدر از لوح محفوظ آسمان فرستاد بدیعت العزة انگاه جبرئیل از آنجا فرود
می آورد بحسب مصلحت و حاجت و در بیست و سه سال ابو ذر غفاری از رسول الله
گفت که خدای تعالی ابریم را صحف در ماه رمضان فرستاده و سه روز گذشته بود
توریه بوسی در ماه رمضان فرستاده و شش روز گذشته بود و انجیل یعنی در ماه رمضان
فرستاده و سیزده روز گذشته بود زبور یا بد او در ماه رمضان فرستاده و هجده روز
گذشته بود قرآن در ماه رمضان فرستاده و بیست و چهار روز گذشته بود و گفته اند که
بنازل فی القرآن است که ابتدای نزول قرآن در ماه رمضان کرد و بدی یعنی لطف
وین کان مکرم رمضان او علی شرفه من انام اخر یوم ابی بکر الیر لایر بیکم الله
حق تعالی گفت فی شمسکم البشره فلیعبر که تخصیص کرده و گفت هر کس چون در ماه رمضان بدو را
و او چهار روز و سیزده بعد از اتمام روزه و روزی دیگر روزه دارد بر سبیل تقاضای تعالی
چنانکه بعضی را انتظار و اجب که بفرزین انتظار و اجب که از آنکه سیزده روزه را در یک روز کند
عبد الله عباس گفت رسول الله صوم الفرج چون بکشد سیزده روزه بکشد و آنکه گفت که خدای تعالی بنا

فی شهر رمضان

آسانی بخورده و شوری غنچه ابد می نماید که در بخاری و سوسو روزه و اریه ای غریزی
 و سرای شوری به آسانی بخورده و شوری غنچه ابد در سرای آسانی به بخورده
 که خورده و سرای محنت به نفعت خواست و سرای رحمت به نفعت خواست و جبره
 گویند او مالک الملکست اما مالک الملک حکیم نه مالک الملک سفید آینه که خورده و اریه
 حکمت او باشد آن کند که به نفعت معصومی از خورده و جبره و اریه و جبره
 را به در بخوری که نفعت چگونگی میکند با نفعت چگونگی او می آید که نفعت چگونگی
 نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 در سوسو قیامت به بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 عدل و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 و عدل و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 حکم بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
الله علی ما یذکرکم و علیکم تسکون از حاجت نفعت معطوفت و معطوفت و معطوفت و معطوفت
 اینست که فعل و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 تا کار بر شما آسان کند و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 یا خداوند آفریننده آن و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 و درین و توفیق و ابرو و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 ابرو بیشتر از علایق آنکه کرد با نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 این جهان است سبب نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 راست حسن بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 خدای تعالی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 این آیت فرستاده و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی

در سوسو روزه

اول نصیب

یکه ایشان را که من آن خدایم که پیش از من نه بسافت بلکه بسافت و قدرت آنکه نفعت
 جهان که کسی که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 بود شمار دارد و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 انجیر علی بن ابی طالب که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 بر عرش جهنم که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 کلام نه نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 استنیز امیر المؤمنین علی هم در راه به نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 و آنچه چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 از مکان کان اسد الامکان خدای بود و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 آفرید و اوریج مکانی نیست و اوزان متعالی است که اوزان مکانی باشد و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 از وظایف نیست نه بجا سه و چهار و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 نباشد و من ترا خبر دهم از آنچه در دنیا به نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 حاضر شده موسی از ایشان پرسید که من این اقبال کی که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 زمین می آیم من عند الله و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 گفت از آسمان منتمی می آیم من عند الله و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 موسی هم گفت سبحان من لا یخلفه من مکان و لا یقول الی مکان اقرب منه الی مکان
 جهنم که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 توبه و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 کننده را چون و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 آورید و از زمان من در مگذرید تا من دعا ایشان مستجاب کردم و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی
 دهم پس هر موی که دعا کند خدای تعالی دعا او مستجاب کرده اند اگر مصلحت آن در آن
 بود و از اینجا است که دعوات آنکه علم آنکه مشروطت بشر و رضا خدای و صلاح
 آمد و لا حاجه من حیوان الا ان یکفر حق و لی فیها صلاح الا قضیت اگر نبوده دعا کند
 اگر کند خدای تعالی آنچه صلاح دی در آن بود و بر او آید که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی

استغفار و توبه و نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی بخورده که نفعت چگونگی

مجلس ١٠٠٠

مضمون

مقران گفته سبب نزول این آیه آن بود که در حدیثی از فضیله حضرت علی علیه السلام
فرمود که چون روزه بکشید طعام و شراب و جمیع آنان وقت خورند و کنند که آن
خفتن بود و چون وقت خفتن بگذرد حرام بود یکی از جمیع آنان زمان خفتن را بگذارد
و یا خانه رفتن را یا ملائکه و جنات حلال و وقت رفته بود چون خلوت کرد
شد و غسل کرد و پشیمان شد با دعا و برخاست و نیزه ای که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از شکایت این نفس طعنه پیش آورده ام رسول خدا فرمود که چه کرده است او
تصدیاز گفت و گفته اند عرض خطاب بود رسول خدا که خطا کردی جماعتی دیگر برکت دارند
و گفته یا رسول الله ما را نیز این حادثه افتاده و لیکن شرم داشتیم که این حدیث در
مجلس تو بگویم گفتند هیچ رخصتی هست ما را گفت رخصت بدست من نیست خدای
تعالی بکرم خود این حکم از ایشان برداشت و این آیه درست است که محتاج دور شده شد
شماره و حلال کرده شد در شب روزه هجبت داشتن باذن و خیرش ایشان یعنی
زمان لباس و پوشش شمارند و شمار ایشان حق تعالی از جمیع کتایه کرد تا خوبتر
که در عرف مصطلح باشد در توضیح او عبارت کنی و زمانه لباس خوانند و آنست
که زمانه لباس کردن مردان را لباس زمان و از آنرا که ایشان با یکدیگر بپوشید
و ملایق شوند و در فاش بشود هر یک باقی بشره دیگری کرده و گفته اند که مرد و بلیس کن
چنانکه در حق شب گفت و جعلنا الليل لباسا و نیز لباس عایت کند و صاف کنند
از گردن و سر و ایشان نیز بیکدیگر عایت کنند از عوام چنانکه گفت من تزوج کن
از زن خف دینه فعلیه و نصف الآخر بر کردن کرد و یک نیمه در حق خود در حزن آورد و مرد و
نیمه دیگر نکاح دارد و قرآن تعالی علیه السلام که آنکه تمسک فی العلم و عاقلکم قالان با برکت
و ابغضوا ما کتب الله لکم گفت خدای تعالی دانست که شما را خود خفایت
بدانکه بعد از نماز خفتن باز زمان خود معاربت کنید و شمار از آن نمی کرده اند و حضرت
حظ خود را از خواب ناقص کرده اند پس آنکه بگذاشته احترام آوردید و تو هر که را
تو به شما قبول که در این حکم را که بر شما لازم کرده بود دفع کرد پس اکنون عایت کند با
زنان خویش لفظ ادر است و در ادباحت و طلب کند آنچه خدای از برای شما نوشته است
یعنی فرزند و سایه که خویش شما ازین شریعت باشد بلکه باید که مقصود شما از توره تناسل
چنانکه رسول م گفت تناسل و آنکه در خانها با بی بی الالم یوم التمه و لو بالسطا انس فاکل گفت

زنی بود نام او خولای عطار و زنش عایشه آمد و گفت از آنروز که خانه شوهر
آمده ام هر شب خود را بدان زینت و عطر که شب اول بودم بیایم و معطر گردانم
و به وقت صفتن که بیشتر شوهر در شوم او روی از من بگرداند و من از هر خدای
از دیگرانم و حق شکم گانم چنانست که ویران من خوش نیست مرا این مرد
عایشه گفت بنشین با رسول باز آید او پیشست رسول هم در راه و گفت عایشه
بوی عطر می شنوم گویا خولای عطار اینجا است گفت بلی میخیزد تا من به
خولا قصه خود با رسول بگفت رسول گفت برو و اطاعت او دار و زبان او
گفت چنین کنم و لیکن مرا یا رسول هیچ مزدی نیست رسول گفت مرا آن ذی که
از خانه شوهر چیزی بگوید و بپرد و غرض او صلاح شوهر او باشد خدای تعالی
او را صحت بخشد و ستیغ بخشد و در چه بر دارد و بر آن ذی که از شوهر
چیزی باز گیرد او را چندان مزدی باشد که سالی روزی دارد و نماز نکند و در
روزه دارد و نماز نکند اگر چنان باشد که شب بخندد و روزی بکشد
و وقت زادن هر ضرری و دردی که می کشد و بد چندان مزدی باشد که بنده
آزاد گردد باشد و هر نوبت که گوشت را شیر بد چندان بود که بنده آزاد گردد
و چون گوشت را از شیر باز کند شادی از آسمان نهد آنگذ که این زن را عمل گناه
کردند در گذشته علی سرگرد و آئینه عایشه گفت زانما خیر بسیار است
مردم از جهت رسول می بخندید و گفت هر که دست زن خود بگیرد بر طریقی
مرا و ده خدای تعالی او را ده حسنه بخشد و هر که بوسه دهد حسنه
بخشد و هر که با او نزدیکی کند چندان ثوابش دهند که از همه دنیا بیشتر بود
و غسل کند هر سویی که آب بوی میگذرد و می کنند از او حسنه و در چه او رفیع کنند
و آنچه او را بد آن غسل دهند بهتر بود از دنیا و هر چه در ولایت و خدای تعالی
باد با فرشتگان خود میبایست کند و گوید شکر را که او کرده که او را بیا فریدم و اگر کسی
بگوید او شریک حق نیست کلم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الخيط اللؤلؤ الصیام لی اللیل
بر این عازب گفت این آیت در حق مردی آمده اند از نام او قیس بن صرمدی
مردم روزی در کار بود در زمینی از آن خویش در ماه رمضان آمد نماز تمام و با
خزانه آورده وزن او طعام مناسخت بود تا زان او بد آن شول شد که طعام سازد

عایشه

2

خواب

خواب بر او غلبه کرد بخت نماز خفتن در آمد او روزه بپوشد و طعامی نخورد
و در ابتدا شرع طعام و شراب و تکلیف بعد از نماز خفتن منتهی بود مرد بیدار شد
افطار کند شسته بود و بر خاست که سوره و بخورد از هم خدای تعالی دست بطعام
نخواست کرد و نیت کرد و روزی بگردد و روزه داشت سخت رنجور شد و از
در آمد نماز پیشین رسول هم گفت یا ابا قیس ترا چه بوده است او قصه بازگفت
حضرت هم از آن تنگدل شد خدای تعالی آیت فرستاد و آن تکلیف را تخفیف
نمود که نیت بخورد و بیاساید از وقت نماز تمام تا آنکه که سیدی هیچ از سید
شرب طعام کرد پس روزه را تمام کرد اندک تا شب یعنی چون هیچ صاف طالع
گشت از طعام اجتناب نماید تا وقت فرود شدن آفتاب عدی بن حاتم گوید که
رسول هم مرا نماز و روزه آموخت و در باب روزه گفت چون آفتاب فرو رود
روزه بکشای و اگر نگاه در طعام و شراب خوردن مختار است تا آنکه که خفتن
از خیط اسود بود اگر دو یعنی رس سیدی از رس سیاه ظاهر شود من شراب
بر خواستم و در زمین چش خود نهادم و دره میگریم گاهی بر من مشتبه میشد
و گاهی بد میشد چون بیایم و رسول را خبر دادم بخندید و مرا گفت یا بن حاتم
نیدانی که مرا در بیاض صبح است از سواد شب و صبح دو است صبح صادق و صبح کاذب
صبح صادق راستی خوانند برای آنکه چون بر آید روشنی او بر آید که در زمین
آن صبح باشد تا طعام حرام بود و صبح کاذب را مستطیل خوانند و آن روشنی
بدر از آن باشد نیال که پس از آن باریک شود آنرا حکلی نیست در شرع عند آن
نماز قریبه نشاید کرد و طعام و شراب خوردن حرام نشود و غیر هم گفته اند
من السجرات ذان بلال و لا الصبح المستطیل و لكن الصبح المستطیل قوله تعالی و لا تأبوا
و اتهم عاکفون فی المساجد تکلم صلاه اندک تا تو بگوید که لایق است که اسامی علم بیجواب
مقابل کلبی گفت این آیت در حق جماعتی آمده که ایشان را اختلاف گرفتندی چون نماز
حاجت بودی بیایند و باز آن خود متاخر گردانی و با مسجد شدی خدای تعالی
آیه فرستاد و از آن نمی کرد و گفت مباحثت کنید باز آن خود چون شما اعتکاف
کرده باشید و مسجدی که احکام آن گفته شد در باب روزه و اعتکاف خدای
خدا است بر این آن کردید و بنزدیک آن مشوید خدای تعالی اجماع کند و احکام

در

و صلی علی

سوره

آیات خود را که اول شریعت بود احکام حلال و حرام بیان کند و بعد از آن که از آن
مردمان تاب باشد که ایشان متوجه شوند و از معاصی اجتناب نمایند اعتکاف
جز در مسجد درست نباشد یا شرایط دیگر مسجد احرام بکند و مسجد رسول
مکینه و مسجد کوفه و مسجد بصره امام زین العابدین هم روایت کند از پدرش
که رسول هم گفت هر که در ماه رمضان اعتکاف کند و آنچه با او باشد که در حج
و در عمره کرده باشد شهر من خوشبخت گردد و بعد از آنکه از این روایت است
خدا تعالی گفت معصیه اند و در لغت معنی بخورد و نماز و انباشتن است
و در کتب الهی احکام نماز و روزه و حج و انباشتن است و انباشتن معصیت
مقارن و این اسباب گفتند این آیه در حق انوار القیس بن عامر الکندی آمده
حق عبدان بن اشوع و آن چنان بود که ایشان گفتند پیش رسول احکامات
در باب زمینی چون بوقت سوخته رسید آنکه صاحب بود دست برداشت از تن
سوخته نکرد خدای تعالی آیه فرستاد و گوشت مخزیه ماهی خود را یعنی ماهی که
را از آنجا که از موی کتف و اوده خدای تعالی نفس ایشان را چون یک نفس نهد
است مکیه و کمالی خود را بیاطل مخزیه و بر شوت و بعد حاکم را و این
از آن با نصیب گفتند تا به از مال مردمان بخورید بیاطل و شما میدانید که آنچه شما
میکشید تا صواب است و آنچه شما میخورید شما را حرام است که شما را در آن حق نیست
و گفته است و گفته اند که معنی آنست که مال خود با حق مخزیه یعنی تلفت کشید
بنا واجب و در شریعت معاصی و انواع حرام نام خود با حق گفت بیاطل این
الکاف لبس کند بدو مال یکدیگر مخزیه امام جعفر صادق هم گفت خدای تعالی
داشت که درین آیه داخلند حاکمانی که حکم بنا حق کنند خدای تعالی بنده کاروانی
کرد از آنکه بگویند پیش ایشان روند و فریق پاره باشد که از چیزی باز نماند از مال
طایفه و در مال استعمال کردن برای آنست که مال غریب به دست نرسد و کار و کار
و چواری بیانشان و در مکان ابن آدم و درین من لیس فی الیها نارا لایله جوی
آدم الا اقرب و یو ب الله علی من تاب عبد الله عباسی گفت این آیه در حق و کما
آمد که بر دانی و صاحب مال بینه ندارد و ظاهرش بود و بیاید بدی حکم سوخته
بخورد و مال و بهره و آنکه حرام بخورد ابو هریره از پیغمبر روایت میکند که گفت انا انبش

من آدمیم باشد که بعضی از شما بخت خود بهتر اند و بعضی کردن هر کسین بای
حکم کنم چیزی از مال برادرش پاره آتش است که برای او و پیغمبر خود تعالی
یسا گویند عن الامام علی مواتی لیس فی الخ معا ذلک فی الخ لیس فی الخ لیس فی الخ
پرسیدند که یا رسول الله ماه نو بدید آیه یا ربکی انگاه می افزاید تا تمام شود باز دیگر
میگفتند یا ربکی شود این چیست حق تعالی این آیه فرستاد و گوشت ایشان را
نپیرسند و سوار میکنند از ماههای نو جو آب ده ایشان را و بکوی کوه و قضا
برای مردمان تابان اوقات عبادات کنند از حج و عمره و روزه و انباشتن
دیون و عده زمان و مشافهه مردوران و مدت حل و مرج تعلیق سال و ماه
دارد بخلاف حال آفتاب که همیشه بر یک حال بود و زیاده و نقصان درونی
اصحی گفت که از اول شب تا صبح طلال خوانند و تا چارم قر خوانند و پانزدهم بدر
خوانند و در میان این بران تا اول البیت من طهوره و کل البیت منی و بران
انما الله تعالی منصرف گفته در جاهلیت مردی بود که چون احرام گرفت هیچ چیز از
در ساری و خانه و خید و در شرفی اگر خانه نشین بودی و اگر باده نشین بودی از پیش
سراسر باقی در دیوار کردی یا مردمانی بر دیوار نهاده و در سر آمدی و اگر بر دیوار
بودی از آن خیمه گذر کردی و می پنداشتند که این بهتر است چون اسلام آمد
قاعد بود تا یک روز رسول هم در ساری یعنی از انصار بیان بود از در ساری در ساری
از جمله ایشان برادر رسول در ساری شد و پیغمبر او را گفت نه تو مخزیه گفت
گفت چرا در ساری در آمدی گفت بخواهم اگر دم رسول هم گفت من از حرمی از
قریش و ایشان را این طریق نبود و در گفت من نیز از حرم من میکیست و من در حال
بخواهم اگر در کار خدای تعالی این آیه فرستاد که هر یک که نیست که در کار
خویش از پیش پشت روی و لیکن نیکی ای آنست که دوستی کند و از معاصی بپاید
اجتناب کند در خانه که آید در حالت احرام از پیش در معاصی از پیش در خانه
درانید و از خدای پرسید و از گناه پناه بدارد و بعد تا باشد که مشایخ و قزیه
چرا بر امام که با قرع روایت میکنند که آنحضرت گفت در آیت که میانی
و چه کار را از روی پیش سید تا از روی کار و بشوید نه از پیش و گفته اند که مراد پیوسته
نمانند معنی آنست که در آیت ایشان بران وجه گفته که خدای تعالی فرموده است

ر
و
افزاید

رسول هم بر خاست و در رکعت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد و آن ذوالقعدة
که هر من آمد سینه سب و آن سال که او را منع کردند ذوالقعدة بود سینه است
از جهت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این ماه حرام کرد و در رکعت بعد از آن
ماه حرام است که شما را منع کردند و حرمتها را قصاصت یعنی حرمت ماه و حرمت حرم
و حرمت احرام که حرمت ماه حرام و احرام ندارند و با شما قتل کنند شما نیز در ماه حرام
و در نماز آن کوشید و با او آن کنید که او با شما کند و هر که با شما قتل کند از دواج کلام
گفت شما نیز با او قتل کنید جزای ظلم را ظلم خوانند پس سبیل مجاز بمن آن ظلم که بر شما
کرده باشد با او جان کنید و تعدی کنید و از خدای بترسید و همیشه متقی باشید
که خدای تعالی متقی تر از دوست میسر آید و با شما است در رکعت خدای با او باشد
منصور باشد و قول تعالی و العزالی سبیل الله و لا تلوا با به کمالی التکلا و احسنوا ان تبحر
حق تعالی درین آیه اگر کرده است بجهت تکلیف ترا با نفاق مال و در عدد و این احکام است
و کوفه و صدقه و انواع خیرات از عمارات مساجد و در باطن و معانی و غیره از احکام است
بر میان میزما که مال خود را نهد و در راه خدای و خود را بدست خود و در ملکات نیست
یعنی بواسطه خلق خود را ملک کشید که نخل و ملک کشند است صدقین و دنیا بیع زکوة
و حج و جهاد و نفاق و واجب و در دنیا بخیل را فخر و جود و شرف باشد چنانکه است
اللوم و او بر تکون و لا یلتکون و غیره اینها از آنکه منع ضیافت و طعام دشمنان و خبیثان
و دشمنی مؤدی بود و ملکات از عباد الله عباس و روایت کرده که او گفت آیه در عمار
آمد و حق تویی که رسول این شرف خود حج گفتند ما چیزی نداریم که بزرگ خود بپاییم و گنج را
نمودند خدای تعالی این آیه فرستاد اما حسین عم فرمود که رسول گفت در رکعت در عمار
خود نشسته در راه خدای خرج کند یعنی در جهاد یا حج بهر درمی بختد بروی نهد و اگر
بشخص خود پردن شود و مال خرج کند او را بهر درمی بختد و از درم بپوشد و اگر تو را به
نیضا عفت لوی باشد حکم گفت نغز از چه حلال کنید که اگر از چه حرام کنید خود را که نشسته
و بر آن عازب گفت مراد ازین آیه مرد نیست که گناه میکند و با خود که یک در اترت خیرات و
رحمت خدای خود را نماند که گناه میکند و اگر از یکدیگر بران حبیب بران عازب نیز گنج
آمد و گفت یا رسول الله ای رجل مواظب للذنب من مردی ام که تو حق بپایا کرده ام و گناه

و اندک چرخ است گفت تو چرخ گفت یا رسول الله تو به میکم و با سر کلاه و میگویم گفت بر آن
نمود گفت یا رسول الله پس کلاه من بسیار شود و گفت ای حبیب خود خدای از کلاه تو بیشتر
آنکه خدای تعالی گفت نیکی می کنی یعنی بخدای کان نیکی بری که خدای خود خدای کان
کان نیکی بپیرند دوست میسر آید و رسول خدای هم گفت که خدای کان نیکی بری که کان
نیکی بری بخدای تعالی بای بهشت است خدای قیامت حق تعالی فرمایا بنده را
بد و زخ بد و چون او را سویی دو رخ بر من سر برارد و گوید با رضا یا کان من نیکی
نمود حق تعالی گوید بنده من تو من چه بود گوید آنکه مرا با هر ری و عذر کنی حق تعالی گوید
عنوت کردم او را بد بهشت بری تو تو تعالی و التو الخ و التو الخ ان احسنها است و التو الخ
میگوید که تمام کرد و اندک چه فرمود با آنکه جلد ارکان و فرایض و مساک بجای آورد و با حسن
و طاعت و رضا ای پس اگر بخور شود و نتواند که مساک بجای آورد یا آنچه شایسته است
میشود و دست میزدانند یا بای بی بوی بزرگستید بر و بوی حج اجاع است و در حج
فره خلافت با عجب امام جعفر صادق عم و قول جعفر صادق علیه السلام و اجبت و دل
بر محبت این مذهب قرات عام است و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ
بر آن عطف کرد چنانکه حج واجب و نیز واجب است بجهت عطف جایا بر این شوق
گوید نیز یکی رسول آدم بود و او را نعم مرا علی آموخت که به آن از عذاب خدای تعالی بریم گفت
تا ز فریضه بپای و از زکوة مال بده حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه بدار و عباد الله عباد
گفتند بخدای که عمره مقارن حج است از قرآن آنکه بخواند و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ و التو الخ
و کتاب بنما زکوة و زکوة و حج و عمره از حج ایشان بنما به زکوة است از آنکه در عمار
بعضی گفتند آن باشد که باشی از راه باز آید و باز آید از آنکه انحال تمام بجای آورد و از خوف
و پشیمانی و جراحت و انفاق ننگ چون چنین باشد او دی بپوشد و بهر حرام می باشد تا به
بخل رسد و بکشد آنکه او حلال بود از حرام و این قول حق و بجا است و بعضی گفته اند که ایضا
بر ص باشد و آنچه بدشمن بود آنرا خد خد خوانند و تعالی و صدمه کم عن المسجد احرام اما بزرگ
اهل البیت فرقت میان آنکه به هماری منع شود و میان آنکه شوم او را منع کند اگر منع از
هماری باشد حکم آنست که بدشمن که او را بدشمن فرستد او را حرام باشد تا آنکه گنجای خود
رسد بنما و اگر احرام بود گرفته باشد محمل و مکرر بنما و بعد از آن بجای خود رسد و بنما
و حلال شود از هر چه حرام گرفته باشد الا با زمان که او را حلال نباشد که طواف باشد بکشد یا بنما

تا بهر جا که بد و خوا به رسیدن من رسد ابوسفیان گفت هرگز ندیدم کسی را که از این
ویراده دست درازد چنانکه ای پسر محمد را هم نگاه آن غلام او را برید و کشت و باغ
اوستطاس بود چون خبر بر رسول آمد ای پسر را گفت کشت از شما که برود و دو حبیب را
درخت فرو کرد و دهشت او را باشد هر گشت یا رسول بر مقداد اسود را با من بزر
تا برویم باشد که او را بیاوریم رسول ایشان را بفرستاد و هر دو بنیان میشدند و حبیب
هر چند چون بقیع آمده درخت را حبیب را بدیدند چهل مرد و شکر بر آن درخت
خفته بودند و دست خراب او را از درخت فرو کردند چهل روز هرگز نشدند و در
چهارمین شده بود دست خود را بر اهر است نهادند چون از جراحت وی می آمد نکند
چون بود و بوی بوی مشک در هوا و را بدست خود گرفت و اسب را بر انداخته و کان
بیدار شدند و حبیب را بر درخت ننداختند و قریش را آه از دادند و بختا سوختند
و از پی ایشان می آمدند و بدیشان رسیدند و هر حبیب را از اسب در آنگاه چون
زمین افتاد و زمینش فرو برد او را بقیع الارض نام نهادند آنکه نه از او کشت
چیزی آید من زهر العوام و این مقدار اسود است ده شمشیر به او که خواست
قتل کار را بر کین و اگر خواست پیاده قتل کنیم و اگر خواهیم برویم گفتند هر که خواهد بود
ایشان با یکدیگر شدند و این پیش رسول آمد و رو قی کر رسول و ای پسر را کار
افتاد منافقان گفتند و ای پسر که این چه کرده خور را بدست خود و مال کرده چون
و افسوسند که رسول هم از کفر رایشان خبر یافت بزودی رسول آمد و دستهای خویش
گرفتند و سوزند خورند که در دل ایشان منافق نیست خدای تعالی آیه فرستاد و گفت آن
مردمانی که است که مرا خوش می آید و سخن او ترا بچسبی آورده بر زبان چوکی جانگو
میکند و دوستی و ایمان ظاهر میکردند و خدای تعالی را بدینچه در دل است کوه یکبار
و میگو یکبار خدای کوه منست ای محمد و دروغ میگویند او دوست خویش است او دشمن من است
و بدترین خصمان منست دعوی میکند که خدای کوه منست راست میگوید خدای تعالی
بر دروغ و منافق و کفر او که ای محمد با قوم و اسیر شما این منافقین که از من صحت خویش
آنت که رسول جانب باشد و بدست آید از آنجا که رعیت دراز دست شود از آنجا که
حکم باشد بگوید باور دارد و چون سوزند خود را بدست پذیرد و همسایه دوست
انکار و چون سلیم ایجاب باشد بهر کس که سلامت بود و صفت منافق آنت که از خود

بود ظاهری آراسته و باطنی خراب در ظاهر عسکر و در باطن خور و منافقین چون در دنیا
کوین که در باطن از دنیا مباح خلق است و باطن باطنی لاجرم ظاهر رسول هر دو باطنی
چه اگر کرد ایکن الظواهر و اسد یولی السرایه منافق خدا را سپرد و ساخته بود و سوزند
را سلح کرده آنجا که ایانیم جنة بر منقعت باطن کشت و دغ حضرت آن بود که باغش
بود و کاه چرخش و او آنکه دروغ زن تر باشد که سوزند خور و کلاب با یکدیگر ایوان
از دلی بیت باطلاتی خدا را بدیدند بگو ای خدای که گوید که خدا کوه منست کوه تو
کوه او برست و اسد یولی علی ما تولى من قولنا ما دانی سنی فی الارض لیف دنیا و بطل
الوقت و انزل و ملاکب هم از صحت منافق است که اخضر شرح است یا منافقین
دیگر بر اختلاف اقوال و بر عجم اولیست میگوید که چون منافق پشت بر کند و از
پیش تو دور شود و در لایق کلی با سستی کند و در زمین تافد کند و مخرج و کشت
ترا و چهار پا یا زرافه را کند و خدای تعالی فساد و تباهی دوست ندارد و چون
دوست ندارد و حال بود که هر چه آن باشد صحت منافق نیست که در پیش تو نکند
و در پس و دشمنی کند و دوری و دور زبان باشد یکی با تو یکی با خصم تو بچندین مرتبه آن
خود را در زمین باقی خواهد بود و در دنیا بود بدترین درمان دور بیند که با این دور بیند که
کنند و ایشان کاغذ دارد و دوری باشند و تلوار در زبان باشند کس که چنین باشد
دوای او بگویم کاغذ بر نیاید و بوشن کاغذ متعلق نشود بوشن کاغذ مبالغه نکند
از صبر و اقلیم نیستند لیست تا ظلیل همصام نباشد و دای او آن بود که در دنیا تلوار پیش
تجاه کنند و در آخرت کاغذ او را در ویش سیاه کنند ضحاک گفت توی را معنی آنت که
صبار و ایای چون است یا بدیسی فساد کند و قی که کنند از آن کنند که نتواند و آنکه زائد
برای آن خوانند که نزد دو اقلیم من هم منفس نان قیده با عه نقل لا یظلم عار حیت باشد که
کردن نرم دارد چون دلی شود دست بنگام دیگران دراز کند مجاهد گفت چون دلی ظلم
کند خدای تعالی بشتی ظلم او باران باران که در کمر حث و نسل ملاک شود و نور انوار اذ انزل
در این است احذ الله العزة بالام حبه جهنم و فی الدنیا حق تعالی جان میکند که صحت این کافران
آنت که چون او را گویند از خطای برتر و در زمین فساد کند و از بداد حث و نسل
دور باشد عزت و منقعت و نیست جا به لیت او که در دین و دماغش باشد او را بر این
که چون نام خدای بشتد چو کینه برای کباب و پی او را در و نوح پس است که در عذاب آن مخلوق

که ایشان را بود و آن در میان ایشان بود پس خدای تعالی راه نمود آن کسانی را که ایشان
پدا آنچه در و خلاف کردند در حق یعنی در حق ایشان خلاف کردند ایشان را به آن راه
معدن و در و همان خورشید در میان خلاف کرده یعنی بر وی پیشتر کرده یعنی بر وی پیشتر
روی بیت المقدس آورده و مؤمنان را به بعد هدایت کرد و در روز خلاف کردند یعنی شب
روزه داشتند و بعضی نیز روز روزه داشتند و در اوقات خلاف کردند خدای تعالی
مؤمنان را راه نمود و در رمضان و در بهترین ایام خلاف کردند و آن شب نیز گفتند و در
یک شب گفتند خدای تعالی مؤمنان را راه نمود و در آن شب در این شب خلاف کردند و در آن
گفته چهره بود و در میان گفتند ترس بود خدای تعالی مؤمنان را هدایت کرد که در آن شب
و در ترس ما که این شب بود و در آن شب ترس بود و در آن شب ترس بود و در آن شب ترس بود
و راه راست نایب آنرا که خواهد و خدای تعالی جمله مؤمنان را ترس است و هدایت آن
خدای تعالی الطاف و توفیق اقرار بود و نگین و از راحت علت و نصب اوست و ارسال
رسول بود و این هدایت با جهل مکلفان کرده است آنچه بر وی پیشتر هدایت کند که هدایت کرد
برای آنکه هدایت عامست و مهدی بعضی آن چنانکه از هر بی جام است بکن مطیع و متذلل
گفته بود تا هم صبیح آن مذهب الحقة و الهدى على كل مسلم الذی یؤمن بخلقه من قبلهم مشتمل علی
والعقل و الاثر و الحق یقول الرسول و الاذن انما امر منی فاعلموا ان الله عز و جل
قد هدی و هدی گفتند این آیه در جنگ خندق آمد که مسلمانی از آن خوف و شگفتی شد
چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که از زانغنه لایبصار و بلغت العکوب هدی گشت
و گفته اند که دروغی از احد آمد که عید اسدای سلول صاحب رسول را گفت نامی شما خورشید
در خلف نمید و چون خود را خلف شمیر کرد انبیه ایشان گفتند قاتل انما جماعت رسول
شبه ایشان را گفت این چه تمای باطل است اگر رسول بر حق بودی خدای تعالی شما
را بر وی هدایت اهدی و قبل و اسیر صاحب او مسلط گردی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت آیت شما میدانی و می پندارید که باستانی در پشت رویه و در زانغنه نیامده است
مثل آنکه کسی که بگوشه پیش از شب یعنی شما فرستاده است آنچه بدیشان رسیده است
و کرسکی و در پیش و چهارکی و بگوشه شب که ایشان را و ترس انداخته ایشان را و ایشان را
و پریشان گشتند تا کار بجای رسید که رسول خدای و مؤمنان را پیغمبر بودند استیلا
نصرت کردند گفته آخر این نصرت کی خواهد بود و خدای تعالی استیلا کرده ایشان را و گفته

نصرت

نصرت خدای شما را نموده یکست و هجده بن شبه گفت در میان که وظایف و جفا و پیغمبر را
که سبب درک ایشان کرسکی و ختی بود و گفت در کتاب بعضی حواریان خوانده ام
که چون خدای تعالی در بلا بر تو یکشاید شاهان شو برای آنکه سبیل انبیا و رسول
و چون در نعمت و راحت بر تو یکشاید بر خورشید کرسکی که با تو خلاف آن کرد
با پیغمبران کرد در خبر آمده است که عیسی پیغمبر ۴۴ و زری داشت سیری او را بدید
عیسی هم گفت بار خدا یا این مرد را زری بود و عوفی بود برین اسرا تیل سکی را بود
مسلم کردی تا او را بخورد حق تعالی گفت خواستم که او را منزلی باشد و او را بجل خود بیا
منزلت نیز رسید من او را بگذاشتم که در میان منزلت رسید و این آیه و هدایت بر آنکه
بهشت دشوار توان رسید چه پیغمبر و کینه حقت الجنة بالمکاره و حقت الکافرة بالشیوة
در خبرست که چون خدای تعالی بهشت را با قریه جبریل را گفت در بهشت یکدو
جبریل بگذاشت و هدایت با خدا یا با ناسی باشد که تا درین جای که نایب هدایت
الجنة بالمکاره چون کماره و ششاید و تقابلیف شده در کرد بهشت آورده و بارها
از آن ساخت جبریل هم چون در آن نگاه کرد گفت بار خدا یا ترسم که کسی در اینجا نیاید
اختیار و تحمل این مشاق نکند انکه در رخ را با قریه و گفت ای جبریل برو و چون
جبریل بر رفت و هدایت گفت بار خدا یا کسی نباشد که اختیار این کند چون شنوات
و مرادات در کرد او تا ده شد گفت بار خدا یا ترسم که کسی نباشد که در اینجا نیاید و قریه
یستأذنک و الاذن من رب العظیم من خیر خلق الله و الاذن من رب العظیم و الاذن من رب العظیم
السبیل و الاذن من رب العظیم من خیر خلق الله و الاذن من رب العظیم و الاذن من رب العظیم
بود و در مال بسیار داشت از رسول ۴۴ پیغمبر که چه چیز نموده خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ای محمد از تو پیغمبر سنده که چه چیز نموده گفت بگوی ایشان را که هر چه نموده و خواجده
از مال بپرداز و ما در خویش نموده و بر خویشان چون از ایشان نافرمانی آید و بر ایشان
که ایشان را بی بار باشند و کسی نباشد که تولا ی کار ایشان کند و بر مسکنانی که ایشان
چیزی ندارند و اگر دارند ایشان را کفایت نبوده و در راه داری قریب گراه او زده باشند
و مال بپردازد و او را پناه نبوده و هر کسند شما از شکوهی خدای دانسته آنست آنرا و ضایع
نکردند برای آنکه با سوال که از نموده است اما چون مراد صرف آن بود جواب از پیغمبر
داد عبد الله خود از پیغمبر روایت میکند که او گفت الید العلیا خیر من الید السفلی و الید الی علیا

ان

22

2

و دایو در اخلاط

قائمة

تکلیف و تکلیف و تکلیف
و تکلیف و تکلیف و تکلیف

با خانه او شو و گفت یا رسول الله من مردی غریب و فقیرم شرم دارم دستم تنی
نخاسته زن رفتی رسول من گفت ای اموی خیز و نیزه کنی از حیای من رود آنچه
ترا با از پیشان بستان نیزه کنی سسکسی از حیای رسول رفت آخر اموی عشق
و عبد الرحمن بن عوف امیر المؤمنین او را بعد از مدتی در راهی بود و از عیان و عیبه
عوف از هر کدام چنانچه بدیدار بسته و بیایان را نداندا آنچه از راه راست میگذشت
مسول را دید که در راه میگذشت خلیل اسد ارکی و البیرونی بر نشینید و پیش رست با شکار
که رسول عیبه دید و رسول را اجابت کنید مردی بیوی آسمان کرد و گفت با رضای
تو خداوند آسمان و زمینی و فرستاده های کلمات حرار غیبت چنین است که این
دین را در سبیل تو و جاهد دشمنان تو و سعادت رسول تو صرف کن اگر گرفت
و امیدی جزئی و یقینی و نیزه و سبیری بر گرفت و در آن سینه تو شکم شکم نیست
و در دوی بر جنت و صلاح و در پیشید و بر اسب نشست و از دوی بدید که در
پناه او در میان ما جرد و نیکیا و هر گنجی نیست این سوار کیت کسی او را نیفت
گفت بگو ای اموی او را مردی باشد از عرب آمده تا عالم دین به انداختن چیز او بکار
مساحت کند چون رسول بیا و گفت این سوار کیت گفته یا زید اموی ما نمانیم
از عربیت القصد چون بکار از ارشد او جدا کرد و از پس و پیش تیغ و نیزه ها
میبرد و در میان آنستین رو بدارد و چون رسول اموی و بیا و بگو گفت سوار است
مردی که آری تن دجان من ندای تو با و گفت سوار کیت گفت بگو ای اموی که کار را
بیکار تیغ و نیزه ها که بکنندش رسول گفت سوار کیت رسول را گفت علی سعدا و بگو
رسول چه بیا لیل او آمد و سوار و در کما و گرفت و کرد از روی او پاک کرد و میگوید طیب
رنگی و احسن و در کما و احسن ای اموی چه بگو گفت تو چه خوشی است روی تو و چه
دوست دار خدا و ترا و بگو گفت و آنکه خندید و روی را بگردانید و گفت و نه از او
بکنار حوض آمد و در آب آغشته بکنار حوض آمد ابو اما که گفت یا رسول الله حوض چیست
گفت حوضی است که خدای تعالی بر او داده است حوضی است که در آن حوضی که در آن
مکمل بار و یا قدرت بعد و سواره بر کنایه و او را است از شیر سینه ترو از آنکه بینه
شیر نیزه بر که از شیر تیغ خود را که در کشته نشود و چنانچه گفت یا رسول الله چرا بگو بگو
آنچه بدید و پس از آن راهی بگو ای اموی که گفت که بهیاری من از آن سینه و شمشیر و شمشیر از آن

و حقیقی من بود بفرست و کوه دست او بر خدای و روی آن و بگردانیدم که حوضی را
چایا از اساق بر گرفته میشتا فتنه و بیکدیگر می افتادند و میا درت میکردند و از راه
من روی بگردانیدم از شرم ایشان آنکه بزم بود اسب و سلاح او بگرفتند و بگذاشتند
از او بگذاشتند و گفت بگو بگو این پیر اموی شورش و خدای او را بداد و بدید که حوض
که بنده کان چون طاعت خدای دارند در بهشت خود چنان باشند و زرش روت روین
چون طاعت خدای دارند بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
الی الخیر و العزیز و یحیی ابی القاسم سید عالم شید کرم
خلق چهل و عطا پان یکند که این پیر طهرکان با دروغ و صحت میگفت و خدای
تا محبت میکند با هر که بگویند مستوجب بهشت و مغفرت کرد و چنان میگفت از برای
کردن آن آیات خود را از راه خود و این و احکام عطا بود که او را در آن
گفتند و با و کردند و حفظ شوند قول خدای و بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
منزله آن گفته عرب را در جاهلیت عادت بودی که از آن در حال حیض اجتناب
میکردند و خدای تعالی بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
بخش ابو ایضاح از رسول خدا پرسید که یا رسول الله از حق زنا و جرم جانی شود
زنا بکوی خدای این آیه فرستاده میگویی که از رسول بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
زنا بکوی ای که کرد آن بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
و در آنجا نیست بقا ریت اگر کسی با زن خویش ریت کند و بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
کفارت در اول دنیا بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
مغفرت از آن حق تعالی خواند که تمام ده و عین حیدر دوستان کرده و حسن بهر بگو
و مذنب حسن بهر در حق ناسی آن بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
مناقره رفت و اصل عطا را با عین عیبه درین سینه و بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
مذنب اختیار کرد و از غیرت است المیزان اختیار کرده و اصل عطا بود چون حجت بر
عیبه بایستاد و تا بهشت شده و گفت الرجوع الی الحق خیر من التهاوی فی اباطیل و انرا
مذنب باز آمد پس این بنا برای آنکه اعتزال کردند از مذنب حسن بهر بگو بگو بگو
دقتا ده چون ذکر این کردی خدای تعالی و بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
فا حسن من حیث احکم الله ان الله حیب الهم ایس و بحسب المظفرین

میگوید باز نمان مقاربت کنند و کردار ایشان کردی از هر مقاربتی پاک شوند و چون
پاک شوند و فرج بشوند بر قوی یا غفل کنند بر قوی دیگر نیز پاک باشند یعنی ایشان
مقاربت کنند از آنکه خدا ایشان را فرموده است این زیادت من قبل طهرین لایمن
قبل حیض من در ایام طهر در ایام حیض بعد از عیسی گفت فی النجی لا غیر مقاربت
با ایشان در موضع مخصوص کنند مخصوص گفت فی الخلال دون الخمر بحال مقاربت
کنند بچراغ که خدای تعالی دوست میدارد و پاک کنند کانه از کراهه و طهارت کنند کراهه
از احوال بجا آورده است بجهت التواضع من الذنوب و من المظهورین من الذنوب یا اینها
و آنرا که ازین معنی دور باشند و فرج در پاک دارند و حمل او بر عیسی او بر او
کرده اند که چون این آیه آمده بجهت رسول چون زمان ایشان شام غدیری باشد
ایشان را از خانه فرود و چانه خواب بر روی کردی و چون بخواستند ایشان
سر را می یافتند پیش رسول آید و گفتند یا خانه زنی نیست تا بزنی و هم چنان
شوند و چون ایشان را از خانه خواب و خانه گویم بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
بدین شب میبایست ماسرایی یا پیش رسول گفت خدا ای پسر را نیز پاک دارند شام خانه
چانه خواب بر روی کنند میفرماید که ایشان خلوت کنند رسول هم گفت هر که ازین
مقاربت کند و او را فرزند آید آن فرزند را چدام بود گویند تا بلایت بکنند و خوش را عیان
گفت که کیش با رسول هم خفته بودم حالت عذر پیدا شد از پیشتر بچشم و گناه کردی رسول
گفت چه بودت مگر عیسی شدی گفتی گاری گفت از راهی چند و باز آید بپوشانید و بپوشانید
قول تعالی سالم حرث کل فاجر ای سالم و قدحوا لکم و انتم اعدوا علیهم انتم اعدوا
المومنین سید چه گفت که عبد الله عیسی نقل کرد که در خطاب بنزد رسول می آمد
یا رسول الله بگفت و او بگفت سلام شدیم و دیگری را بگفت سلام کردیم رسول گفت چه کردی گفت
من است انبار حرقه رحلی و دوش رحلی بر کرده اندیم رسول جواب داد چه رحلی آید و این آیه
آورد چای بدین عبد الله انصاری گفت که چه در آن دعوی میکردند که مرس باطل خود دانست
گفت در جای معتاد و گفت از خلف فرزند اهل آید رسول را از آن حال پرسیدند
گفت که نسبت ایوه و چه در آن دروغ گفتند خدای تعالی تصدیق رسول را آیه فرستاد
و گفت زمان شما گشت شما اندیختی گشت و از شما این از جمله نایات لطیف است و در آن
زمان را گشت زار خوانند و هر از این اربعه شش که در آن را بر سر و آب را بر سر و

بزرع و همین معنی است که شام گشت است از آنکه اهل ایواد حردت قوم غنی و اهل فقر
بیا بیاید بگشت زار شود و هر یک از آنها که خواهد از آنجا که خواهد و فراشید و اید از هر یک که
که را داد گشت که زمان صلح خواهد تا فرزند صلح بود و گشتند آنکه که را داد گشت که فرزند
که بی تا از هر یک پیش مقدم دارند تا شقیع بود شما را پس چون قول را در او بود و بپوشانید
بر مرکب فرزندان بپوشانید من قدم بگشت که لالین قسمه انوار لا تخله القوم هر که سر
در پیش انگشت در درون خانه لا بقدر تحلیل قسم لایمن جرم من الجنة و اناسی
و گشتند آنکه گشت از گشت گشت و در آنجا که گفت عند خلوت خدا را یاد کنید
رسول گفت هر که را عند خلوت با حلال خوش بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حسی الشیطان حسی
ما رزقا اگر فرزند آید باشد شیطان او را مضرت نکند و آن خدای بر سر سید و کوه معا
مکرمه و بد اندیکه شما با بد یعنی بپوشانید و عقاب او رسیده ای بر حسب آنچه سید
از خواب و عقاب بد آن بر سر سید و شب رت ده ای گدوستان که از معاصی اجتناب
بپوشانید و ای بر سر سید قول تعالی ولا تجعلوا سر عیسی لایا لکم ان تیرها و ستوا و تصلی این
و بد هیچ عیسی گشت آیه در حق عبد الله و او آید که او سو کند خورده بود که با او
بشرین لغات حج چهرت و احسان کنند برای و هشت که در میان ایشان اعتقاد بود
هر که او را گفتی در حق او ضرر کن و میان او و خصوم او صلح یابد و او گویی که سو کند
خورده ام که این گفتم و فرمود و انما شد خلافت سو کند که در خدای تعالی آیه فرست گشت
خدای تعالی را در موضع سو کند بای خود میداند یعنی سو کند با خدای علی و نه با دانی که
بدین بهانه که سو کند خورده ام که گویی گفتم و صلح مردمان نگاه ایام و گشتند
تجست یعنی خدایا هیچ کنید از سو کند بای خویش تا بدین خیر و صلح و استماع کند و گویند
ما سو کند خورده ام که سو کند خورده با شمشیر خلافت سو کند صلح بود ما بگفت صلح
و خلافت سو کند را آنجا حدی بنو و انس با گشت در بعضی فرمود است ابو موسی اشعری بیاید
و رسول را گفت هر کوی ندانم که بر شمشیر را بر شمشیر و رسول هم دل مشغول بود و او را صلح
و ابرام میکرد رسول هم سو کند خورده که بر شمشیر تم او بر شمشیر چون وقت از حال رسول هم
ابو موسی را گشت تو چرا اسرار را بگویی گفت یا رسول الله هر کوی ندانم و تو سو کند خورده
بر شمشیر گشت اکنون سو کند خورده که بر شمشیر تم او را چواری دای داد و قوی دیگر گشت
که خدا ابرو سو کند سو کند که بر شمشیر یک و دیگر است بد سو کند خورده و معنی نمی آید

در بعضی فرمود است ابو موسی اشعری بیاید

در کارهای آن تیره ای لایق تیر تو در هر چیزی بخدای سوخته میوزید تا شمار راست کو و شتی
و مسلح خوانند و گفته اند آن تیر و ایمنی بر کم و توکم نیکی و اهل حق و تیری شایسته است
و نیکی تو بخدای تعالی شونده سوخته ای شایسته و داناست بیتی شایسته تو بخدای تعالی ایضا
اسم بالحق ایانکم و لکن یواحدکم با کسبت و لوبکم و اسد عویر حلیم میگوید که خدای تعالی تو را
کنند و نیکی دشوار بگویند بای که شما خود را به بهود بی عندنیق و حقیری و لیکن گرفتاری
و حواخذة شما بدان سوخته است که دلهای شما آنرا کسب کرده باشد یعنی هر سوخته ای
که بر شما رود بی قصدی آنرا حواخذة نکنند و آن سوخته که بر زبان رود و قصد آنرا
باز خواست کند و خدای تعالی آنرا زنده و بر دبارست آنرا باز پوستند و بیاجز زنده
بکلم خورشید و هفت تیر نماید و باز خواست کند عبد الله عباس و جماعتی علی گفتند که
یعنی لغو آنست که بر زبان عرب برود از قول و الله و علی و الله و غرض اینست وصل
کلام بود و در دل عقد سوخته اند این را کفالتی وانی تو در از این المیزین علی علیه
کرده اند که لغو سوخته در غضب بود و بران اثنی و کما رتی نباشد و لیکن قول این
لایق بی غضب حسن بصری گفت که رسول هم بتوی بکشد و این تیری انداختند
یکی تیری بیداخت و گفت که اصابت و اسد و انت اخلافت من بصواب انداخته و تو
خطا کردی رسول کم گفت این مرده جانش باشد رسول کم گفت کل ایوان الیه و لغو کلام
نما سوخته تیر اندازان لغو باشد و در و کما رتی نباشد و یک ماه چند تیرا چ که رت بر
لایق نبوده قول تعالی لعلین چون من است که هر چه از بعد استمر جان ما و جان و سحر و سحر
و آن خیر و الطلاق جان اسد صبح علی سعیدین سبب گفت از اضرار اهل جاویدت آن بود
که چون مردی نمی داشت و او را با آن زن خرس نبود و تو اسبی که شوهر دیگر سوخته کرد
که با و نزدیکی کند او را بکشد استی آن زن نه بود و نه شوهر در این چنین خیر که در حاکم
و اسلام و این اضرار بود که بر زبان میگردند خدای تعالی آجی خرسند و آنرا اجلی بداد
و گفت هر کس که سوخته بخورد و بسوخته از زلف خود در میگویند شایسته از این
چهار ماه مهلت دهند اگر باز کردند و با سر زن خود و رنده خدای تعالی آنرا زنده و هر یک
کند و این تیرا بیا مرد و بر این رحمت کند و اگر با سر زن خود و زنده و غرض طلاق
دادن این نکتد اگر طلاق دهی که خدای تعالی شنونده و داناست اقوال این شایسته
و ضایع این سید اند از شرایط ایلا آنست که سوخته خود را که با زبان ستاربت کند بروی خود

صورتی

کسی که سوخته خود بخورد اگر آن تیر را
را که دای دنیا و آخرت کم بختی کار کند بود
نما سوخته بود

اگر برای صلاحی کند از آن سبب که زمان کو که را شمشیر میزند آمل بی انگرد و آن کو که
زده نشود پس اگر او بر وجه اضرار سوخته خود زن غیر بود اگر خواهر صبر کند برین و اگر خواهر
حاکم بود حاکم او را چهار ماه مهلت دهد یا طلاقش کند یا کما رت سوخته و چه بود
منازعت شود و اگر اشتناغ کند حاکم شرع او را حبس کند تا ازین دو کار یکی بکند
و اگر طلاق دهد او را در اندرون عدت با و رجوع تواند کرد حسن بصری و کتبی گفته
اگر رجوع کند بر دکن رت نباشد بقول فان غایه فان اسد عویر رجیم این تیرا
کما رت حمل میکنند و دیگران بر استقامت عقاب قیاده قول تعالی و الطلاق شایسته
با خصوص گفته قریه و لایق اینست که سبب نزول این آیه آن بود که در اول اسلام
مقاتل بن حان وقتا ده و کتبی گفته که سبب نزول این آیه آن بود که در اول اسلام
مرد زن را طلاق دادی و زن حامله بودی طلاق رجعی بودی و مرد مالک رجعت بودی
تا با رجعتی دادی که این حکم منسوخ شد بقول الطلاق مردی که مالک رجعت بود و بعد از آن
طلاق فطلاق لمن بعد حتی یفک و بعد غیر مردی زن را طلاق داد نام آن مرد اسمعیل
عبد الله غناری بود و زن را ننگ نام بود و آبستن بود مرد نداشت که زن او آبستن
و زن گفت چون بدانت که آبستن است مراجعت کرد و زن را با بی شرمه و زانی
بزا و زنی یافت و زن نیز مرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت زمان بگذارد
طلاق داده چشم دارند و دستر باشند و نگاه دارند سه ماهی را یعنی عدت این
آنست که سه ماهی بر این نکتد و نگاه دارند سه ماهی را یعنی عدت این
این نکرته آورده باشد این ترا حلال نباشد و در انبوه که آنرا باز پوستند اگر
که این ایوان دارند بخدای دهر و باز پسین یعنی قضیه ایوان و اسلام آنست که از این
مراجعت حمل خود باز پوستند اگر این ترا ایوان بود و مؤمن باشند باز پوستند گفته قریه
گفت از آنکه از هر آنکه طلاق جمع است و هر یکی را سه قریه باشد پس پیش از جمع
قلت بود از آن سبب که کثرت آورد که قریه بزرگ بود و ایوان حیوان و حیوان
حیض است و این مذهب ابو حنیفه است حجت این قول پیغمبر است که مستحاضه زن
بر سهیه که نکرته گفت دخی الصلوة ایام اقراک ای ایام حیض که برین قول عدت نام نشود
سیح نام نشود و جماعتی دیگر گفته قریه طهر باشد و این قول زینب ثابت و عبد الله عروضا
و مذهب ما و مذهب شیعی و مذهب مالکی اینست و دلیل اینان یا از این ایوان طهر است

فطرتی که در این برین قول چون حیضی سم پند حلال شود بر مردان که عقد برود
 و عید اسد عباس گفت و لا یحل لهن ان یکنن را معنی آنست که حلال نبودن
 که آنچه خدای آفریده باشد در رحم از حیض و حمل چنان دارد تا حق در ضایع
 از رجعت و یا فرزند اگر حیضی سم ندیده باشد که یکدم حق در ضایع کرده
 باشد در رجعت و اگر حمل چنان کند نسب فرزند از پدر بر وی کرده باشد
و بگویند حق بر دهنی و لکن این اراده و اصلاح این مثل ایست
و لا یحل لهن در رجعت و اسد علی حکیم دشوار ایشان سزاوارترند به رجعت
 یعنی شوهران ایشان اولیترند که در ایام عدت بایشان رجوع کنند که اگر عدت
 گذشته باشد اولویت ساقط گردد و دشوار را بر وجهی سببی نباشد که
 اصلاح خواهند و اضرار طلب ندارند ایشان بر رجعت اولیترند و سزاوارترند
 از آنکه ایشان ترا عادت بودی که چون خواستندی که رجوع نمایند ترا طلاق دادند
 پس دیگر باره رجعت کردند و غرض ایشان اضرار بودی حق تعالی گفت اگر
 اصلاح خواهند اضرار ایشان اولیتر باشد و زنا ترا بر مردان نیز حق بود
 و مردانرا بر زنان بود بیکوی و موقوف در خبرست که زن معاذ جلی بولوا
 گفت حق زن بر مردان چیست گفت آنکه بر مردی ایشان زنند و ایشان
 زشت نخواهند و از آنچه خوردند ایشان ترا از آن هم دهند و آنچه پوشیدند ایشان
 از آن پوشند و از ایشان هم آن نماید همچو زن پیغمبر گفت که پیغمبر گفت
 خیار الرجال من اتقى خیرهم النساء من خیرهن من اتقى خیرهن بولوا اگر
 بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنان ایشان ترا بهترین زنان امت
 من بهترین باشند مردان ایشان ترا بهترین شوهران ایشان ترا چون با برود از دنیا
 را از ایشان در شبها و روزی نزد ترا رفته بود که ایشان ترا در راه خدای تعالی گشته
 باشند صاحب بر و محاسب و هر یکی را از ایشان تقصیل نموده بر جورال عین بقا تقصیل
 بر هر یک کنی امت و بهترین امت من آنان باشند که رضا شوهران نگاه دارند
 در هر چه خواهند که معصیت خدای نباشد و بهترین مردان امت من آنان باشند
 که با اهل خود بر رفتن و لطف زنهای کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند مرد را
 از ایشان در شبها و روزی نزد خدا شود پیغمبر بگوید که ایشان ترا در سبیل خدای گشته

این حدیث
 از حدیث
 صحیح است

باشند صاحب بر و محاسب بر خطاب گفت یا رسول الله چه است که مردانرا مرد شده
 بنویسند و زنانرا فرزند را شوی رسول هم گفت نه ای که مرد زنان از مردان
 باشد و ثوابش نیز دیک خدای تا خبر بود خدای تعالی در بهشت در جاست
 را ضعیف کند بر ضای زن از مرد و به عای زنان او را ندانستی که بعد از شرک
 هیچ کس نباشد که زرد و بال آن نیز دیک خدای تعالی بیشتر بود از عصیان
 زن در شوهر از خدای چهره در حق و وضعیف زن و هیچ که خدای تعالی
 شمار از ایشان پس برسد هر که ای با احسان کند بر حمت و رضوان رسد
 و هر که با ایشان بدی کند او مستوجب عیش خدای گردد و حق مرد بر زنان
 چون حق نیست بر شاعر هر که حق من ضایع کند چنان بود که حق خدای ضایع
 کرده باشد و هر که حق خدای ضایع کرده باشد باز کرده با خشم خدای و ما وای
 او و درخ بود و آن بد جایست و لاجال علیهم درجه و مردانرا بر زنان درجه و
 منزلت تفصیل هر دو نفقه و کسوت در دست ایشان است و طلاق بدین
 توضیح است و بعقل و ایمان و میراث پیش از ایشانند هر اینه درجه ایشان
 پیش از درجه زنان باشد از امام محمد باقر عم روایتست که جابر عبد الله گفت
 گفت نیز دیک رسول الله ص حاضر فرمودم زنی بیامد و بر بالای سر رسول بایستاد و گفت
 السلام علیک یا رسول الله من رسول زنا نم نیز دیک تو آمده ام و حج زن نبود در این
 مقام بنویسد که ترا میگویم الا که را خجی باشد یا رسول الله خدای تعالی مردان و زنان
 و خواها در مردان و زنان است و هر رسول مردان و زنانی یا رسول الله مردان چون
 از خانه بیرون آیند بچا د ایشان ترا بکشند در راه خدای ایشان زنند باشند
 و روزی فرزند و ما ازین خیر جدا و درجه شهادت محمد ویم و در خانه می بوسند و ایل
 خدمت ایشان میکنند و هیچ فرد باشند ما را بدین رسول هم گفت سلام من بدین
 رسان و ایشان ترا بگوید که طاعت داشتی زن شوهر ترا بر این جدا و سزاوار
 و لیکن کم زنی باشد که طاعت بجای آورد رسول را پرسید که بر زنان جدا باشد
 گفت بی جدا دایشان غیرت بود که با خود جدا کنند و صبر کنند برای حبی ایشان
 بود که کبر کنند تا با باشند و مرابط و ایشان ترا و فرد باشند و خدای تعالی غیرت
 حکم کند و کسی بر حکم کند و حکم حکیم بر بود چه حکمت نباشد تو را تعالی الطلاق مردان

ضعیف است

اگرنا بالغ بود و نکاح مقرر بود یا دخول نکند روان باشد که با شوهر او
و عفران گفتند که این آیت در شان نیمی یا عایشه بنت عبدالمطلب
آمد و او زن رفاعه بن و سب القری بود سه طلاقش با او سه بار
از پس او زن عبد الرحمن زهره شد او نیز طلاقش داد و نو دیک سال
آمد و گفت یا رسول الله بنزدیک رفاعه بودم و طلاق داد سه طلاق
از پس او زن عبد الرحمن زهره بودم و انما بعد از انکه او چون
ریشته ثوب بود بامن خلوت نکرد و او با شد که زن رفاعه شوم رسول
گفت لا حتی تفرقی عینک و یزوق عینک ابو بکر حاضر بود در جقه
عایشه و خالد بن الولید حاضر بود و در جقه او از او که با بکر بگذاشته
این زن که راتا در پیش رسول چنین تفرج میکند چون مدتی برآمد بار دیگر
زن بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله عبد الرحمن زهره که شوهر دوم
بود مرا بامن خلوت کرد شاید که با پیش شوهر اول شوم بکنج کمان برد
را فراموشی شده است رسول ام گفت نه که اول راست گفتی و این دروغ
برفت و در وقت خلافت ابابکر بنزدیک او آمد و از او پرسید همان چراغ
شدید در خلافت تو آمد و همان گفت عی گفت پیش رسول ای و چراغ
شدیدی و نزد ابابکر رفیق و او نیز جواب داد اکنون پیش من آمده اگر دیگر
این حدیث کوی بنمایم تا ترا برنج کنند نه خدای تعالی در باب تو رسول ص آیت
فرستاد که و لا کمال من بعد حتی تنکذ و چراغ غیره و مراد بکنج و آیت جماع است
تو لم حتی یزوق عینک مانع گفت مردی بنزدیک عبد الله عی آمده و گفته
مردی زن را سه طلاق داد برادرش برفت و او را بزنی بخاست تا چون
او را طلاق دهد زن برادر باشد و ما در عهد رسول این را ستیغ خوانیم که رسول
گفت لعن الله المحلل و المحلل یعنی شوهر دوم و او عقیده بن عامر و گفت الا انهم
على الفصل و المستعار شرا را راه نایم بزنی نه بیا ریت گرفته گفت علی یا رسول الله که
آن باشد که او را در زید تحلیل کند برای دیگری تو که با او اطلاق الله فلیتفق
فما سکون بعد و فلیتفق بعد و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق
فقد حکم الله و لا یخذه آیات الله و لا یخذه آیات الله و لا یخذه آیات الله

الحسن

والله اعلم

والله اعلم به و الله اعلم به و الله اعلم به و الله اعلم به و الله اعلم به
و مراد جمله امت میگوید که چون طلاق دهد شرا را شرا و نو دیک سال
پس آید نگاه دارد ایش را به نیکوی برود چه مشروع یعنی را جعت کنید
با ایش یا بگذارد ایش را به نیکوی برود چه مشروع یعنی بگذارد تا از عدت
پس او آید و مالک نفس خود کرد و ندانم من حرر گفت مراد بعد از انکه او
تا مهتم نشود بزنا و بنزدیک ما ایش را مستحبست و نگاه دارد ایش را به نیکوی
اضرار تا از حد خود و گذرد و دید او میگوید که این کند حکم کرده باشد
بر خود نه بر غیر از هر آنکه و بال آن هم بانفس او رجوع کند نیست از اضرا که
چون بنزدیک انقضای عدت میرسد نه باز رجعت میکرد و باز طلاق میداد
تا شوهر دیگر نتواند کرد و چنین همیشه معذب می ماند نه با شوهر و نه بی شوهر
گفت ما چون حاضر شدیم او ما که معذرت آنکه مسلمانی را حضرت کند یا با او
مکری کند و لا یخذه و لا یخذه و لا یخذه و لا یخذه و لا یخذه و لا یخذه و لا یخذه
است بهزل و جزو سحریت و بازی ابو دره گفت در جاهلیت مردی کوفی را
طلاق دادی گفتی که گفت لا عبا انک رجوع کردی و گفتی بازی میکردم خدای تعالی
ازین نمی کرد که چنین کند که شرا را معذب کرد اند و یاد کنید نوعی که خدای تعالی چنان
کرده است و از انچه بیان شرع است که مصالح شما بدان متعلق است و آنچه ضرر
شد از کتاب یعنی قرآن و مواظب قرآن یعنی حلال و حرام و حد و احکام شما را
بدان و عطف میکند و پیوسته می دهد از خدای بر سر و بد آنیک که خدای تعالی به جبری تمام
و داناست تو که با او اطلاق الله فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق
او را چون اذ ترا خواهم بگویم وقت فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق و فلیتفق
الاخر و کم از کم و الاخر و کم از کم و الاخر و کم از کم و الاخر و کم از کم و الاخر
جمله بنت رسا آمد و او را محقق رسا و او را محقق رسا و او را محقق رسا و او را محقق رسا
و بگذشت تا عدت او برآمد آنکه بیاید و خطبه کرد بر او و بر او و بر او و بر او و بر او
من کریم خود و او را دویم او بی جری طلاقش دهد و بگذارد تا عدت برسد آید آنکه بیاید
خطبه کند و او را که بر کرد و دویم او را ابو الهذاف مردی میگوید که خدای تعالی این آیت
فرستاد رسول را بخانه و آیت برده خود را که گفت یا رسول الله تو که مردم و کفار را سواد کند

و خواهر برده داد و میگوید چون زمان طلاق دهد و ایستادن یا جل خود برسد
یعنی عدت ایشان پس آید و مراد این بلوغت تمامی عدت را با تمام ایستادن
الان باز دارد که زن شوهران خود باشد یعنی زن شوهر نکاح شده خود باشد
بعقدی مجتهد چون در میان تراخی باشد بیکویی و این او امر و نواهی قرآن
و شایع اسلام که عظمت آن متعظا شوی و پند گیر با به پند و نسیان
کسی را که بخدای ایمان دارد و پرویز باز پس این بود سارا یعنی این که بگوید
تا شوهر او را زنی بخواد پاکیزه است عمل شما را پاکیزه ترست دل شما را زهر آنکه
تواند بود که ایشان نزد دل بر یکدیگر بود چون از شما که منع نمی کنند ممکن بود
که مودی بود یا بر بی و چندی و خدای تعالی دانند آنچه مصلح شماست و امر و نهی
و شری و شما ندانید قول تعالی و الوالدات بر صحن اولاد حق حلالین
لین اراد ان یملک صاعه و علی المولود و لورثین و کسوتی بالمعروف و لا یفعل
نفس الا و سبی الا بصار و الا له و الا له و الا له و علی الوارثین و لا یفعل
گفته مراد آن زمانند که ایشان طلاق داده باشند چون خواهند که فرزند خود را
شیر دهند اولیتر باشد حق جل و علا میگوید که مادران شیر دهند فرزندانشان
دو سال تمام کسی را که خواهر شیر تمام دهد و بر پدر فرزند نفقه و کسوت ایشان
بود بموقوف یعنی بر سهیل اقتصاد و میان بی اسراف و تقصیر و گفته اند نظش
خیرست و معنی مراد ادرست ای لیر صحن اولادین عکله از عبد الله عباس
روایت کرد که این مدت حمل مولود است که مادر او با برهنه بپوش ماه اعتبار
لوقه و حمل و قصاصه نمون شهران چون شش ماه مدت حمل بود و حیثیت و چهار ماه
مدت رضاع بود و چهل سی ماه بود در عید خطای زنی را پیش او برده و کسوت
ماه بار نهاده بود و میفرمود تا او را بر بچ کنند امیر المؤمنین هم فرموده بود که هرگاه
استحقاق اگر کسی با تو کتاب خدای خصوصیت کند به تو غلبه کند کسوت حیوانی
لوقه تعالی و حمل و قصاصه نمون شهران چون شش ماه مدت رضاع دو سال بوده مدت حمل ماه
و بر نموده تا آن زن را که که در مدت رضاع سنت مدت دو سال بود از نفقه
گفته بیشتر از سه ماه نقصان نیاید که در والا بر که کی چو رود و اگر زیاد کند
از ده ماه نیاید کرد و در رضاع که در بین مدت بود تحیم آورده و پیش دو سال

را در تحیم اثر نبوده چنانکه در خبر است که لا رضاع بعد الحولین و نفقه بقدر طاعت
پدر بود آن که خدای تعالی تکلیف دوزن طاعت نموده است از آنکه خدای تعالی
هر چه بد آن تکلیف کرد پیش از آن نتواند کرد ضرر نیاید رسانید و اگر نکند
مادر را بر زنند وی با آنکه از مادر فرزند او باز گیرد و او را غیب بود که شیر دهد
کند بد آنکه بدیگران دهند از اجاره و نیز ضرر نرساند بر زنند با آنکه مادر فرزند او پیش
پدر افکند و که بد فرزند است و این طلب کن تا مادر او شیر دهد و گفته اند که مضرت
نکند مادر را بر ضاع فرزند یعنی اجبار نکند پیش از اجرت از برای آنکه برادر
واجب نیست شیر دادن و بر پدر واجبست و نه نیز پدر را اجبار کنند که پیش از
اجره انقل یا کرده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که
مضرت نکند مادر بر منع شود از موقوفه یا از خوف حمل را نیز پدر با متناهی
جاء عا شقعه علی الولد و بر وارث مانند این که بر پدر بود از نفقه و کسوت بعضی گفته اند
مراد بر وارث که کسوت که وارث پدر بود یعنی فرزند ضایع او بر مال او بود که از پدر
برایش یافته بود و بعضی دیگر گفته اند که از بین دو کسوت یعنی مادر و پدر هر کدام که باشد
نفقه او بر پدر و این قول بیشتر علماست و که تعالی فان اراد اقصا لا عن تراخی
و است و طلا جناح علیها و ان اردتم ان ترضعوا اولادکم فلاجع علیکم ادا
ما اجمع بالمعروف و النواهد و اعلموا ان الله با تعلقون بصیرا کرمانا در پدر خواهر که
را از شیر باز کنند پیش از دو سال از سر تراخی و مدت و رت با یکدیگر برایشان حج
برزه بنایند و کسوت مضرت باشد و این بود و اگر خواهر یا برادر فرزند او بود
بگیرند تا ایشان را شیر دهند چون مادر شیر ندهد یا شیر ندهد باشد یا خواهر که
فرزند پیشی باشد بر شش ماه بزه بنایند چون مرد رضاع مادر یا خواهر یا پدر
شیر داده باشد و گفته اند که چون مرد و این به چند گفته اند چون تسکین کنند و کسوت
پدر از سر تراخی و اتفاق معروف و نیکویی این بود که تراخی حاصل آید برین قول بر
دیگر آن بود که آنچه قرار داده باشد یا در اجرت قصد طریق مراعات کند و هر چه
الاسراف و التقتیر و ترسیه از خدای در مخالفت آنچه شما را فرموده ایم کرد از شما
و بد آنکه خدای تعالی و آنچه شما میکنید بناست بر ترسیه از خدای و آن را که تعالی
والدین یوفونکم و یرون انوا جایت بر صحن نمون از اجاره و غیره و انما فی

پس اگر مهر تعیین ناکرده طلاق و عید متعه و عید ایست ترا و متعه چیزی اندک باشد
که بدان استیجاب گیرند بر مرد تواند بداد چنانچه قدرت و توانایی اوست و بدو در این است
اعلی متعه خانی باشد یا اسپ و میانی خانه و کترین اکثری امام حسین
زنی را که طلاقش داد و بدو پیش از آن دخول و مهری نکرده بود و مرد در دم گفت
متاع نکیل من چیست متاعی متاع و بر خود داری بیگویی سزاوارتر است بر نکیل کار
اگر چنین کنند و این متعه باشد یعنی گفته اند که متعه و این بر سهیل تر است که بر
و چه بد و این امر بر سهیل تر است و این مذبح ابو حنیفه است این سهیل کون
که مردی نیز یک شیخ آمد بگوید در این مسئله گفت رغبت کن و اگر از جهل بخوان
و استیجاب باشی یعنی متاع علی الحسین و او را الزام نکرد و خود تعالی دان طلاقش
قبل از آن سهیل و قد رحمتم کون و رخصت نصف دارم الان طلاق او بیعت الهی
عقد الکناح و ان لغو اقرب لغوی و ان شوا الفضل یلزم ان الله باطلون بعیر
این آیه در حق کسانست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما در
نقض باشد مگر یک یا اگر طلاق و عید شاهرها ترا پیش از آنکه با ایشان جماعت کنند
و بدیه کرده باشند از مهر ایستاده مهری تعیین بر شاهرها و یک نیمه از آنچه از مهر بدیده
بر ایشان دین الی الا که آن زمان از سر کاین حقه و در گذرد و سزاوارتر است از آنچه
شمارت یا انگشتی که عقد خطبه در دست اوست عتق کند و از مطالب مهر و در گذرد و پس
زن بالغ و عاقل و رشید بود و در او بود که از آنچه مهر که شوهرش را لازم است عتق کند و اگر
نیاست و ولی او صلاح داد و در او بود که عتق کند و ولی را رسد که عتق کند اگر زن عاقل و بالغ
و کار بود و عتق را اگر زن عتق کند و ولی کاره باشد که عتق او را نگیرد نبود چون
عاقل باشد و گفته اند که اگر عقد درست او باشد آن شوهر است پس معنی آیت
برین وجه چنین باشد او آن زنی که عتق کند سه بر آنچه مطالبه نیاست یا شوهر
عتق کند مهر تمامی و چند و این قول از امام المومنین روایت کرده اند و قول مجاهد و هیچ
وقت و ده و عتق است و در روایت عام است از عید الله عباس روایت کرده اند از شیخ
که او گفت که امیر المومنین علی عم از من پرسید که الذی بینه عقد الکناح کیست
گفت ولی زن گفت شوهر زنست اما آنچه مذبح ماست که روایت کرده اند از امام که از
ارام جعفر صادق علیه السلام است که الذی بینه عقد الکناح ولی است و ولی نیز یک یا

و اگر طلاق و عید متعه و عید ایست ترا و متعه چیزی اندک باشد که بدان استیجاب گیرند بر مرد تواند بداد چنانچه قدرت و توانایی اوست و بدو در این است اعلی متعه خانی باشد یا اسپ و میانی خانه و کترین اکثری امام حسین زنی را که طلاقش داد و بدو پیش از آن دخول و مهری نکرده بود و مرد در دم گفت متاع نکیل من چیست متاعی متاع و بر خود داری بیگویی سزاوارتر است بر نکیل کار اگر چنین کنند و این متعه باشد یعنی گفته اند که متعه و این بر سهیل تر است که بر و چه بد و این امر بر سهیل تر است و این مذبح ابو حنیفه است این سهیل کون که مردی نیز یک شیخ آمد بگوید در این مسئله گفت رغبت کن و اگر از جهل بخوان و استیجاب باشی یعنی متاع علی الحسین و او را الزام نکرد و خود تعالی دان طلاقش قبل از آن سهیل و قد رحمتم کون و رخصت نصف دارم الان طلاق او بیعت الهی عقد الکناح و ان لغو اقرب لغوی و ان شوا الفضل یلزم ان الله باطلون بعیر این آیه در حق کسانست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما در نقض باشد مگر یک یا اگر طلاق و عید شاهرها ترا پیش از آنکه با ایشان جماعت کنند و بدیه کرده باشند از مهر ایستاده مهری تعیین بر شاهرها و یک نیمه از آنچه از مهر بدیده بر ایشان دین الی الا که آن زمان از سر کاین حقه و در گذرد و سزاوارتر است از آنچه شمارت یا انگشتی که عقد خطبه در دست اوست عتق کند و از مطالب مهر و در گذرد و پس زن بالغ و عاقل و رشید بود و در او بود که از آنچه مهر که شوهرش را لازم است عتق کند و اگر نیاست و ولی او صلاح داد و در او بود که عتق کند و ولی را رسد که عتق کند اگر زن عاقل و بالغ و کار بود و عتق را اگر زن عتق کند و ولی کاره باشد که عتق او را نگیرد نبود چون عاقل باشد و گفته اند که اگر عقد درست او باشد آن شوهر است پس معنی آیت برین وجه چنین باشد او آن زنی که عتق کند سه بر آنچه مطالبه نیاست یا شوهر عتق کند مهر تمامی و چند و این قول از امام المومنین روایت کرده اند و قول مجاهد و هیچ وقت و ده و عتق است و در روایت عام است از عید الله عباس روایت کرده اند از شیخ که او گفت که امیر المومنین علی عم از من پرسید که الذی بینه عقد الکناح کیست گفت ولی زن گفت شوهر زنست اما آنچه مذبح ماست که روایت کرده اند از امام که از ارام جعفر صادق علیه السلام است که الذی بینه عقد الکناح ولی است و ولی نیز یک یا

پدر است و جدا بود و پدر بر بگری که تا بالغ باشد و آن تعویذ و انکسار کنند و ای عتق
یعنی عتق کردن بتوی نزد دیگر است و از او شش میکنند فضل را که در میان شش فضل را
بدان کاین است یا تمام این کردن از دهن شش و این هر دو فضل احسانیت
و خیر است و خدای تعالی بد این شش میکنند پناه است بر و پیشش مهر و این عتق
بر خیر و احسان و فضل قول تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و حوا
لنفسه فان ختم و جلالا و کربا فان الله عالم بما عملکم انکم تعلمون یکدیگر
و اوست نایب و مواظبت کنید بر ادای نماز و بجای آید از نماز کار و مواظبت و مواظبت
و حد و از احسانات کنید و حد بر نماز میان و مهر و یکدیگر و مواظبت و از هر فضلی
آنرا تخصیص کرد چنانکه گفت و تکلیف در رسد و چه بر نیل و تکلیف سحران خلاف
کرده اند که صلوة الوسطی کدام است که وی گفته اند با خدا است و این قول در است
و معاذ جبل و عید الله عباس و عید الله عباس و عید الله عباس و عید الله عباس
برای آتش و وسطی نو اند که میان چهار نماز است و در نماز شب و در نماز روز و نماز
گفت که عید الله عباس و مسجد بصره نماز با خدا و جماعت بکره و قنوت کرده و گفت که
وسطی نیست که خدای تعالی ما را فرمود که در وقت قنوت کشیده بعضی دیگر گفته اند که نماز شب
است و این قول زید بن ثابت و اسامه بن زید و ابو سعید خدری و عایشه
و این نماز را تخصیص کرد برای آنکه تلبیزین نماز بر مردمان این بود از برای آنکه این وقت
که نگاه و قیام بود زید بن ثابت گفت نماز پیشین و رقیای رسول قتی بود یکی گفت
یا ده صفت نماز که دنی با این سبب تا آنکه رسول است که که سرای قوی بسوزد و در آن ای
خوبی بسوزد که نماز پیشین نماز حاضر فی آمده و این نماز میان روز و شب برای اینش نماز
میانی خوانند و در غناری روایت کند از امیر المومنین که او گفت که خدای تعالی او را
آسمان دنیا خلق است چون آفتاب بدینجا رسد و نور باشد چون بدان خلق
زوالی قیام باشد و پیشین خدا را در آن وقت است و کعبه برای شرف و آن وقت و کعبه
آن وقت نماز کشید و آن وقت را بیکر تخصیص کرد چرا که در آن وقت در دای آسمان ده
شود و در عار در آن وقت اجابت باشد و نماز پیشین نماز میانی است و از نمازهای
روز و از خصایص این نماز است که اول نماز که خدای تعالی واجب کرد اینست و این
مذبح ماست و صحیح است در بعضی روایات و قولی دیگر آنست که نماز دیگر است و قولی

و اگر طلاق و عید متعه و عید ایست ترا و متعه چیزی اندک باشد که بدان استیجاب گیرند بر مرد تواند بداد چنانچه قدرت و توانایی اوست و بدو در این است اعلی متعه خانی باشد یا اسپ و میانی خانه و کترین اکثری امام حسین زنی را که طلاقش داد و بدو پیش از آن دخول و مهری نکرده بود و مرد در دم گفت متاع نکیل من چیست متاعی متاع و بر خود داری بیگویی سزاوارتر است بر نکیل کار اگر چنین کنند و این متعه باشد یعنی گفته اند که متعه و این بر سهیل تر است که بر و چه بد و این امر بر سهیل تر است و این مذبح ابو حنیفه است این سهیل کون که مردی نیز یک شیخ آمد بگوید در این مسئله گفت رغبت کن و اگر از جهل بخوان و استیجاب باشی یعنی متاع علی الحسین و او را الزام نکرد و خود تعالی دان طلاقش قبل از آن سهیل و قد رحمتم کون و رخصت نصف دارم الان طلاق او بیعت الهی عقد الکناح و ان لغو اقرب لغوی و ان شوا الفضل یلزم ان الله باطلون بعیر این آیه در حق کسانست که زن را طلاق دهند و مهر تعیین کرده باشند اما در نقض باشد مگر یک یا اگر طلاق و عید شاهرها ترا پیش از آنکه با ایشان جماعت کنند و بدیه کرده باشند از مهر ایستاده مهری تعیین بر شاهرها و یک نیمه از آنچه از مهر بدیده بر ایشان دین الی الا که آن زمان از سر کاین حقه و در گذرد و سزاوارتر است از آنچه شمارت یا انگشتی که عقد خطبه در دست اوست عتق کند و از مطالب مهر و در گذرد و پس زن بالغ و عاقل و رشید بود و در او بود که از آنچه مهر که شوهرش را لازم است عتق کند و اگر نیاست و ولی او صلاح داد و در او بود که عتق کند و ولی را رسد که عتق کند اگر زن عاقل و بالغ و کار بود و عتق را اگر زن عتق کند و ولی کاره باشد که عتق او را نگیرد نبود چون عاقل باشد و گفته اند که اگر عقد درست او باشد آن شوهر است پس معنی آیت برین وجه چنین باشد او آن زنی که عتق کند سه بر آنچه مطالبه نیاست یا شوهر عتق کند مهر تمامی و چند و این قول از امام المومنین روایت کرده اند و قول مجاهد و هیچ وقت و ده و عتق است و در روایت عام است از عید الله عباس روایت کرده اند از شیخ که او گفت که امیر المومنین علی عم از من پرسید که الذی بینه عقد الکناح کیست گفت ولی زن گفت شوهر زنست اما آنچه مذبح ماست که روایت کرده اند از امام که از ارام جعفر صادق علیه السلام است که الذی بینه عقد الکناح ولی است و ولی نیز یک یا

که من ذالذی یرضی الله قرضاها گفت بار خدا یا امت مرا سزاواردهای تعالی این
آیه فرستاد که الذین یفتنون اموالهم فی سبیل الله کل حبة الاية گفت بار خدا یا
پنجاهی خدای تعالی این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب
میگوید که کمیت که دوام دهد خدا را دوام دهد انی نیکو تا خدای تعالی آنرا با ضاعت
بوی دهد گفته اند که این مضافی میزد وقت تقدیر چنین است که کمیت که دوام دهد
بندگان خدا را در خبر است که در روز قیامت خدای تعالی با بعضی بندگان گوید که
استطیعتم انما استطعتم بنده من از قاطعه خواستم خدای است تقبل نعم استغنی
و از تو شراب خواستم تو ای گوید بار خدا یا کی بود و چگونه بود که غلام بنده اگر
از تو طعام خواست خدای غلام بر بند از تو جامه خواست و خدای و غلام
از تو آب خواست خدای غلام فصلی کا شمع من امروز فضل خود از تو باز
راگیرم چنانکه تو آنروز باز گزین پس قدیم تعالی آنچه تو طعام و شراب و کسوت و برقی
میدادی بخود و اگر گوید گفت پس دی و از بهر پس دی در ذکر آیه گفت من کرم ایا علی
ان الله یوفی الی التوبه من عیاد و یا خذ العقوبات پس پس معنی قرض حقیقت
باشد چنانکه صدقه دادن من و نیست قرض دادن من و نیست بلکه فاضله خود را
را بیت مکتوبه علی باب الجنة الصدقة بعشرة و القرض ثمانية عشرة صدقه یکی ده است
و قرض یکی بیست و یکین نه هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد و اگر قرض خواهد
الا انک از سر حاجت نخواهی پس صدقه یا صدقه یا صدقه قرض نه صدقه الا با صدقه
و از نیست که اگر قرض از صدقه فاضله است و و را بود که مراد بین قضیه صدقه و صدقه
را از آن قرض خوانند که آنرا جزا خواهد بود چون قضای دین کی را از اصل بابت برسد
چرا خدای تعالی با استغفار از آنجا قرض خواست گفت از بهر آن تا باز ناید که اگر
ثابت در میان ما برای آنکه قرض اند و بستان خواهد بود هر چه از رسول هم رواست
که هر که او چیزی برادر و صلحان بفرماید و هر درمی گوید احدی و هر سبب حاجت نبویند
و قرض نیکو آن بود که برای خدای تعالی دهد و دلش آن خوش باشد و گفته اند آن بود
که برای خدای دهد و دلش آن خوش بود گفته اند آن که برای دوست نهی حسن بصری
گفته تصنیف آن جز خدای نداده از بهر آنکه اگر خدای بستاند و را چه اند از بهر آن

بوزن صحر



تعالی روزی نیک کرد اند برای آنکه کس که خواهد بستاند بستاند و خلف بکشد و مرصع و تاب باشد
مرا و آنست که یرضی الصدقة صدقه بستاند و خلف بکشد و مرصع و تاب باشد
جزای هر کس بر وفق عیش باشد و در خبر است که چون این آیه فرماید که هر که
صیای نام او ابو الاحصاح رسول را گفت خدای از ما قرض بخواند و او از برای خود
گفت بلی میخواند که شارب بهشت برد گفت یا رسول الله اگر من قرضی دهم بخدای و در حال
تو ضامن میشوی برای من بهشت گفت آری و هر که او صدقه دهد و بستاند آن در بهشت
به چند گفت یا رسول الله و اصل من ام الاحصاح با من باشد گفت آری گفت این
و هر که خود من دهد با من باشد گفت آری گفت دست من ده رسول
دست در دست او نهاد و گفت مرا دو هزار تانت کی بیای بدین و یکی بر من
بدین جز آن چه تو ارم هر دو قرض کردم بر خدای عز و جل گفت نه کی قرض کن و یکی
را کن تا معیشت تو و عیال تو باشد گفت یا رسول الله چون چنین بفرمای که
باش که این دو هزار تانت که مرا بدین است خدای است و آن حایطی است
شخصه من قربان در و رسول هم گفت اندکی بزرگ الجنة لا یرحم خدای تعالی جز آن
بهشت بود و اندک ابو الاحصاح بیاید و فرزندانش در حدیث بوده و کرده و رخصت میگردد
آواز داد و این بستاند کرد که اگر بری سبیل الرشاد الی سبیل الخیر و الله
یعنی من الخایطی بالوادع اقرضه الله علی اقتضای الطوع و لا اکره و لا ارجا الضعفاء و الضعفاء
فان علی بالنفس و الا و الله الا لا شک فی الزاد قدم المانی و عاده ام و دعای گفت این
که فیما اشتریت خدای مبارک کند آنچه حوری و این بستاند کرد ملک او اما لای و منفع
ان کل الخیطة و الخیطة و صم و قسح اسدی و صم با لجة السوداء و الرهر الطبع و البیض و
قد قسح و طول الیابی و علی ما الخیطة و آنچه که کان در دامن داشتند از ایشان
بگرفت و بستاند و هر دو آمدند و در حدیث دیگر قرار گرفت رسول هم گفت من رب غدا
رعا و در ریح فی الجنة لای الله صام و درخت بزرگ و سرای بزرگ و فراخ که الله
را خواهد بود در بهشت و در آن ام ترا الی الملا من بی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا انبی الله
علک ما قال فی سبیل الله قال هل عیبت انکم علیکم السلام و الله ما قالوا و الله ان الله
سبیل الله و قد اخرجنا من ديارنا و اهلنا ما علیکم السلام و الله ما قالوا و الله ان الله
ای که نیکو دینی منی و دینی بیستم و اول دین جامعی از شرافت و بزرگان بود و اندک از بی اسرائیل

بعد از وفات موسی بن عمران چون گفتند ایشان پیغمبری را که ایشان را برده
قتل داده گفت یوشع بن نون بود سدی گفت شمعون بود گفتند او را از هر
یکلی باید تا کار را برانیم در راه خدای قتل آن پیغمبر یوشع بن نون بود
سدی گفت شمعون بود و یوشع سدی گفتند سبب سوال ایشان آن
بود که چون موسی بن نوح از رحمت ایزدی رفت یوشع بن نون را خلیفه کرد و در
قوم تا حدود توریه و احکام آن بر جا حید داشت تا پیش خدای شد و او کالی
نون را خلیفه کرد تا بجای او بایستاد و همان کردیم خدای قیض روح او کرده از
پس او قتل را خدای پیغمبری فرستاد و در عهد و احادیث بنی اسرائیل پیدا شد
و عهد خدای فراموش کردند و بیت پرستیدن کردند خدای تعالی ایاس را
به پیغمبری فرستاد و این پیغمبران گری آمدند تجدید شیخ موسی و اقامت احکام
توریه می آمدند و از پس ایاس رسید آمد به پیغمبری چون خدای تعالی او را بر
قب و در بنی اسرائیل ظاهر شد و ایشان را و شیخ پیدا آمد که او را بایستاد
گفتند ای وایش از چه قوم جانش بودند و حاله و از کس حل کردند تا بصره
بایستاد و در کشتن و یوشع اسرائیل مستولی شدند و ایشان را میکشیدند و هر چه
میکردند و چرا رعد و چل برده و زلزله را و کاب ایشان برده و جز به ایشان
نهادند و توریه از ایشان بسته شد و بنی اسرائیل از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند
و ایشان را پیغمبری بنود که هر کاب ایشان کند از خدای میخواستند تا پیغمبری راست
و سبب نبوت چهل هلاک شده بودند از ایشان کسی نمانده بود از آزاری آید
بگرفتند و در خانه موقوف کردند پس کسی که اگر دختر بزیه بنان کنند و بگوئی دیگر
بدل کنند و اگر کوئی سرینه بود بنان کنند از سختی رنجت بنی اسرائیل در پیغمبری که با
وزن از خدای میخواست بدعا کرد خدای او را پس روی کن خدای تعالی او را
پسری داد او را اسمش نام نهادند و گفت سمع الله دعائی چون از مادر میگوشت
نیکو کرد خدای او را چون او را بزرگ کرد در بیت المقدس پسری بود از بنده علی
بنی اسرائیل بد و سپرد تا او را تربیت میکرد و توریه و علم و احکام تشریفاتی
چون بالغ شد خدای تعالی خواست تا او را به پیغمبری فرستد جبریل را فرستاد
و او در پہلوی آن پر خفته بود و او را از آن چو در بگردی و نجات برو مشقت

وکی

و کسی بر او استوارند اشقی جبریل او را ندانند که کودک از خواب بخت و گفت ای
تو خدای مرا گفت نه ترسم که او برسد گفت بخت که خیر است فکر باده آید
و او کودک گفت ای پدر تو آواز دادی مرا بپرگفت نه بخت و اگر آواز می شنوی
چو اب مدد برسیم که پدر ارشد گفت من چو نیل و خدای تعالی ترا پیغمبری داد
برخیز و بفهم خدای برسان قوم را و برخواست و پدر را خبر داد و اگر پدر گفت
آنچه خدای او کرده است بجای آید او برخواست و دعوت کرد و در میان قوم آمد
او را با وزند ایشان گفتند که تجلیل میکنی به نبوت و خدای تعالی هنوز تو را نبوت
نداده است و او تو پیغمبر خدای ما از آیه پیغمبران میخواست که از خدای درخواست
تا برای ما پادشاهی فرستد که در پیش ما با دشمنان قتال کند و قوام کار بنی اسرائیل
بر ملک بود و چرا موسی پادشاهی بودی و پیغمبر پادشاه را در پیش بودی
و موسی بوی از قبل خدای تعالی گفت هیچ باشد چون چرا در پیشانید جهاد
و کار را بکنید ایشان گفتند چه بودست که ما قتال میکنیم در راه خدای تعالی
و حال و وقت آنست که از زمان و مان هر دو که ده اند از فرزندان جدا
ساخته اند آن وقت که قتال نکردیم از آنکه پیغمبری و پادشاهی نبود آخر در چه
عذر آوریم چون مادر پیغمبری و پادشاهی هست پس خدای تعالی از هر ایشان
پادشاهی فرستاد و قتل برایشان نوشته شد ایشان برگشتند و بگرفتند
و بر جای خود نه ایستادند بگراندکی از ایشان و ایشان آن بودند که آب
نخوردند از آن چوئی که در کوش بیاید چون آب نخوردند آب جگر کردند و بر این
شدند و قتال کردند و طغیان کردند و خدای تعالی عالم داد و راست بایست
ایشان را از ایشان شناسد که ایشان از انکان خود خبر دادند و علم
ایشان نیز دیک خدای تعالی بود و توریه تعالی و حال لهم پیغم ان الله تعالی
علم هاتوت ملکنا لوالای میمون که اندک علیها و حتی الحق بالکرم و لم یخ
سعه من المال قال ان الله اصطفی علیک و قد اودع فی القلوب
و اندوهی ملک من یب و اندوهی عالم گفت ایشان را پیغمبری و
اشتمول که خدای تعالی هاتوت را فرستاد برای شما پادشاهی و
این قصد جهان بود که خدای تعالی جبریل را پیغمبر فرستاد و

و سر وی بر اذر و غن کرده که آنرا ره غن قدس خوانند و گفت که خدا اینک
و میگوید که پادشاهی اسرائیل آنرا باشد که بالای این عصا بر او بود و این
روغن که بر سر او ریخته شود سر او پخته شود و هر دیش فرو نیاید و علامت او این
بود که چون او در سرای تو در آید این روغن درین سرو بجوشید و آنچون
شخصی چنان باشد سر او بدین روغن نهد و آن دیوانه و پادشاهی بی اسرائیل
موت کند و نیز اسرائیل کس فرستاده بیرون بجای اسرائیل را میخورد و ایشان می آید
و خوشتر را بعضا اندازد میگویند بالای کس چون موافق نبود روغن در سر او
بود و طاعت را نام برائی شایسته بود و بعضی شایسته دل و آن فرزندان این
بن یعقوب پیغمبر بود و هم گفته بودی و باغ بود و ایامی که می کردی و گفته اند که ای پادشاه
خوشی کن شد در طلب هر یک که بد با غلای از این بدیش بر سر او می کشید
رسیدند غلام گفت اگر نه و یک این پیغمبر شوم باشد که با خبر دهد از احوال
این چهار پادشاهی در سر او رفته و آن سرو پیش اسرائیل نهاده بود و روغن در
دی چون طاعت از سر او در شد و خود و اعیان بنی اسرائیل حاضر بود
آن روغن جوشید و گرفت طاعت بشت و خواست که حدیث چهار
پای کند اسرائیل در روی کمرش و گفت بر پای خیر ابرای فاست آن
عصا بالای او باز گرفت هم بالای او بود و گفت پیش آی طاعت پیش او
آن روغن نمک بر سر او ریخت چون اکیلی می کشید و پی بر روی او و دنیا به
سر او بر روغن نهد و گفت بر او که پادشاه بنی اسرائیل تویی گفت چگونه
گفت خدای تعالی مرا فرموده است که ترا پادشاهی بنی اسرائیل نصب کنم
و از جمله اشراف ایشانم گفت بی گفت آیت و علامت این حدیث چیست
گفت آنست که تو با خانه شوی پدرت چهار پای باز نماند باشد اگر اسرائیل
گفت آن بعد قد بعث که طاعت ملک خدای تعالی طاعت را پادشاهی
بنی اسرائیل نصب کرد ای عجب پادشاهی که از نبوت و امامت پادشاهی
از قبل خدای باشد و امامت بنی مضر است ایشان با نیکو در آمدند و گفتند
چگونه او را پادشاهی رسد و پادشاهی از سر او بر توم چه که او را مال بسیار

تو انگریز دار و دهگان پر خنده که از استحقاق پادشاهی با شد و بیعت مال نداشتند
که بساعت مال بود و نظر بیعت و گفت در علم نه در مال دنیا پندارید که
از مال مایل باشد نباید که مال مایل باشد و بخیل بود جواب داد و گفت که خدا
او را بر شما برگزید و او را بسطت و زیاده داد و در علم و جسم و آرزو عالم است
و شما عترت بالا از شما برتر است از این مقدار از شما بالاتر است اگر بیکان که در علم
چشم و نبوت بیشتر بود و نبوت بیشتر و با این به خورشید بر یکا نشاندند نباشد تا چون
او را گفتند کاری چنین رفت گفت بچ عادت گفتند بعلت صحبت گفت اگر صحبت
رسد صحبت و قرابت چون بنده بندگان اخلاص با عباد و لا تومن با عباد و لا تومن
ثم انشأ يقول فان یحک بالشوری ملک امورهم تکلیف هذا والمشرور غیب
جان گفت با تری بحث غصه هم خیر که ادلی بالنی و اقرب کینه اند که برای آن
گفته که ای کون لالملک علیا که در بنی اسرائیل و سبط بود و نگین سبط
نبوت و یکی سبط ملک سبط نبوت سبط لای بن یعقوب بود که
و در روی از آن سبط بودند و سبط ملک سبط لای بن یعقوب بود
که او دو سبط از آن سبط بودند و طاعت را بنی از این دو نبوده از این
یا بن بن یعقوب بود و با این به درویش بود و مالی نداشت اسرائیل گفت با این
چه تعلق دارد خدای تعالی درین انعطاف و صلاحیت آن ی چند که او را برگزید
بر شما و تفضل و زیاده داد و درین دو خصیلت و باز نمود که او عالم از شماست
گفتند که او خزینه است گفت اگر چنین است اما او را رست و شما را داد و اگر
نادران باشد خزان باشد و خزینه بر حال بر خزان پیش باشد و مستوی اگر چه خزان
است خزان را در تحت آفرینش نکند خزان لای که در زیر او باشد خزان است
با انبار و انبار بر سرش بود از دشت آفرینست و آفرین بر سر او نماند
پس از آنکه بنده یک جز بود خدای و بنده بر او خزان شد این حدیث را بر قول کسی
که گفت که او خزان است گفته اند که او را بعد از نبوت که بیکار راز نیک دانست
تا مطابق سبط باشد که معنی او تاجا عست و خدای تعالی آنرا که سر او پادشاهی
پادشاهی بدو داد و خدای تعالی مال و پادشاهی با هم که خواهد که سر او را باشد

و خدای تعالی فراموش عطا و دانا است چون در بی اندازه در دین خود بجای نهد
نیل و ار نهاده و چنانچه از حد تو تو تعالی و حال کم نیم آن آیه مکه ان یا ایها الذین
تؤمنون سکنه من ربکم و بقیه ما ترک ال بحسب و ان کون جمله ملکک ان فی و کلک
کم ان کم خدای تعالی را گفتند که آیه و علامه و دلالت و جهت با دین
چون گفت آیه یا دین ای او آنست که بگویم به آیه مستتران و اهل انجا
گفته اند که خدای تعالی تا بوی با دم فرستاده در صورت غیر ان و خدای
ایش تا با حق الزمان که بی غرض و رسالت بود در آخر این خانه بود از بوقت
سبح و صورت او در انجا در انجا استاده و پیر این اهل بیت و اهل بیت
بودند و در پیش او جوی شمشیر بر دو شمشیر نهاده بر پیشانی او نوشته بود
اخره و این همه موی بالنصر من عند الله این برادر و پسر و عم او است موی است
حضرت از قبل خدای تعالی خوشان و انصار و خدم کرده که او نور یکی
از ایشان خدا او را آفتاب را غلبه کند و این تا بوقت طویش سکه کز بود
و در عرض ده کز و او خوب شمشاد بود و در در گرفته بنزدیکی آدم بود تا آنکه
او را وفات رسید بوقت خود شیش سپرد و آنکه فرزند ان آدم یک یک
یکدیگر میدادند تا که با بریم رسید چون ابریم را وفات رسید با سمعیل پدر
که برین فرزندانش بود چون اسمعیل را وفات آمد بنزدیکی پسرش قیدار نهاده
فرزند ان اسمعیل با او ماند و عت کردند و گفته بوقت از شمشاد رفت تا بوقت
از انما ربوت چون این نور با شمشاد یعنی با محمد قیدار گفت این وصیت پدر
یکی ندیم روزی خواست تا سران تا بوقت بازگشته خواست که آواز داد که
یا قیدار ای بر این تا بوقت که تر ابرین سبیل نیست سبیل این تا بوقت که
الا یعنی این تا بوقت بر گیر و باز و یک پسر عت بر یعقوب اسرائیل اند و بدو
سپار او بر فاست و تا بوقت بر گردان نهاد و از زمین حرم بیاید و روی کنعان
یعقوب بکنعان بود چون قیدار بکنعان رسید تا بوقت صری و آوازی بکرد
یعقوب پیشین و فرزند انرا گفت سکه که بخورم که قیدار آمد و تا بوقت آورد و خیر
تا با ستمانی آوردیم آنکه بر فاست و فرزند ان با او بر فست چون پیشین بر قیدار
افتاد بکفایت و او را در بر گرفت و پسر رسید و گفت یا قیدار ترا چه رسید و است

که در وقت

که رویت کرده است و است و وقت ضعیف و شنی بود پس بدین معنی که
از پس بدین احوال گفت ازین دوچ بود ده است الا آن نور که در پیش
من بود اشغال افتاد برای آن این چنین ضعیف و متغیر گشته ام و چون
گفت کجا وضع کرده ای در دختران اسمعیل گفت نه در زن عرب جری نام او
یعقوب گفت بخش شرفا بدم کم کم این اسم یعنی جری الی العریات الطاهرات
خدای تعالی او را بر دین شایسته و الا در زمان عربی طاهره ای قیدار این ترا
بشارت دهم که گفت بچه گفت با نکه عاصره که اهل بیت بار نهاد و پسرش
دو سینه قیدار گفت تو چه دانی و تو بزین شای و او بزین حرم است
یعقوب گفت در نامی آسمان دیدم که یکش دند و فرشتگان را دیدم که رحمت
و برکت خود می آورند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماه
و اینست که آن از برای شرف محمد است هم پس قیدار تا بوقت یعقوب رسید
و بر گفت و روی بگرد نهاد و اقبل او بار نهاده بود بر پیری و او را قبل نام نهاد
و نور تجلی در پیشانی او بود آنکه تا بوقت در میان بنی اسرائیل میبود تا آنکه یکی
رسید آنکه دست بدست میداد و با سمعیل رسید و آنچه خدای تعالی در کلامت
یا ذکر کرده در سکنه است از خدای شما از کبر المومنین علی مراد ایت کرده اند
که او گفت این سکنه با وی بود بازی بود پند و چنانچه آنرا در روی او چون
روی آدمیان مجاهد گفت سری داشت چون سر گرد و ده سر داشت و در پیش
منه گفت چون کارزار بودی از ان آواز آمدی چون آواز کرد که ای غریق شادی
که نظر خواهم بود سدی گفت در اینجا طشتی بود درین کلی گفت در سکنه آن
که هر کجا تا بوقت بودی این شادمانی دلی نمیده بودی و در بیتی بود از آنچه که آن می
و آل که روی گذاشته بودند و گفته اند که آل زیاد است و گفته اند که آل یعنی شخص
مفسران گفته اند در تا بوقت عصای نوسی بود و بار نامی ابراهیم چون کسی که
چند اذیت شکسته شده و پاره تر چوبین که آن آستان خرد شده است و در روی او
نور و نعلین و کلاه و عمامه گردون و تا بوقت در میان بنی اسرائیل بود چون در جری نهاد
کردی آوازی از اینجا هر دو آمدی و هم کردی در میان ایشان و چون کارزار بودی
بفرز را بایت در پیش داشتندی و آن طلب فتح و نصرت کردی چون بنی اسرائیل

خدا ای حاجی شد که خدای تعالی عالم را بر ایشان مسلط کرده تا بوقت آن
ایشان بستانند و سبب آن بود که آن پروردگار شومیل را بر درده بود و دنیا
او عیال بود و او را ده پسر بود و این پروردگار عالم ایشان بود و صاحب توان
ایشان بود و او را از انجا که رسم بود این پسران او دست دراز کردند
و خیانت کردند در قربان و چون زمان در بیت المقدس نماز کرد و ندی در
ایشان او بخندنی و ایشان را رنج داد استندنی خدای تعالی و می کرد
با شومیل که عیال را بکوی که ترا دوستی فرزند او تمنع میکند از آنکه ایشان را
سخن کنی و نه هر گاهی از خیانت در قربان من و اطاعت فرمایید در قدس من نیست
که این مرتبه از تو بستانم و ترا عذر زدن است را ملاک که استعمل عیال را خیر و ده
باین و او بر سید و دشمن روی بایشان کرد و با سنگی عظیم عیال را بکشت و از
بالشکریکار از فرستاده تا بوقت بایشان بفرستاد بر عادت و بیلی
ترسان میبود از آنکه احدی که در ده بود که دایره بر ایشان بود و او
بر کسی نشسته بود و یکی نگاه در آنکه لشکر کنی اسرائیل شکست شده
و پسرانرا بکشتند و تا بوقت را بر برده اند و از آن کسی در آنجا دور و کار کنی
اسرائیل قتل شد و مرج مرج جدا شد تا آنکه خدای تعالی طاووت را بپادشاهی
داد و ایشان را گفت که خلافت ملک او آنست که تا بوقت با دست شما آید
و قصه آن بود که آنانکه تا بوقت برده بودند بدی آوردند از ده های
فلسطین و در قحطی نه می دادند و بهت می کردند و اینان را دانا با دانا کرده و آیدند
بست در زیر تابوت بود و تا بوقت بر زیر آن نهاده و دیگر باره تابوت در زیر نهاده
و بهت را بر زیر دیگر باره پادشاهان بود و بایستادند و بای آن بهت را بپشت
بر پشت تابوت ده خندق با دانا که آمدند دست و پای بهت شکست بود و در زیر
تابوت انگند و بپایان همه دوری در آمده تا بوقت از انجا در آورده و بپایان
از انجا می نه نهاده و از آن واسطه اهل آن ناحیه را دوری در کردن بدی
آمد بسیار از ایشان بود که گفتند شاید انچه کس با خدای بی اسرائیل بر نهاده
آن تابوت از انجا و ازین شهرهای دیگر بر نهاده و از انجا آورده و بپایان
شهر نهاده و از انجا بهتری دیگر بردند خدای جانوری را بدی آورد و مانند شومیل کرد

بندی بکشتی نادر شهبان و روزی بسیار مردم بر نهاده و از انجا بپایان
و بهی آورده و در زیر خاک کردند و انکه انجا آمدند و طاعت کردند و
هر کس که آمدی او را ناسود و قوی بدی آمدی و مانند آنرا می بود و از جمله
بنی اسرائیل از فرزندان جعفران ایشان را گفت ممکن نیست که شما ازین
جای خلاصی یابید تا این تابوت در میان شما باشد این تابوت را ازین
خویش بر نهاده و بعضی بر نهاده است است آن زن و کوه و دلی بپایان و در ده
تابوت را بران کرده و نهاده و کوه را بر ده کوه قوی هستند و کاه
از ولایت خود بیرون کردند و سر ایشان در بیابان دادند خدای تعالی چنان
فرستاد تا موی بران کاه و انکه تا ایشان را نماند تا بزمین بنی اسرائیل
انکه سرها بکشتند و تا بوقت را انجا را که دند و ایشان بر کشتند با دانا
بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند تا بوقت را بدی نماند و دانا شدند و بیک
و ساری طاووت بردند و کار آمد و ملک او بحضور تابوت مستقر شد
عبدا عباس گفت تا بوقت فرستگان بر نهاده و در ده و بپایان بیت المقدس
آوردند فذکر که تو را محمد الله که بدو رشتی کرد و تا بوقت و قصه از سر را انجا
علاقی و دلالتی هست اگر بخدای ایان داری که تو که خدای ملا فصل طاووت
با بخود قال ان الله یبلیکم بهر من شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فلیس منی
الا من اعترف غرضه بیده فشره جاهد الا فلیلا هم ملاجا و ره بود و انچه است
قالوا لا طاقه الیوم بجاوت و چه ده قال الیوم یطون انهم طاقوا انهم من
علیه فلیت منته کثیره باون الله و الله مع الصابرین پس انکه طاووت بهر لشکر
خود را و ایشان را از قراره کاه و شهر ایشان بیرون کرد و از جهت انکه
بیرون آمد ایشان را و در راه در میان می بود و ده و غنچه اندک دران شهر که ازین
چهار یانای پناهی و معذوری برای انکه چون تابوت بدی نهاده و متعلق شدند
بشهرت و فخر طاووت طاووت گفت که مرا با من جمع انچه حاجت نیست بر کسی
او بهجارت و تجارت یا اصلاح معیشت مشغول بود و دست با سر کار خود
کسی باید که با من بیاید که می باشد طاووت و فخر دل همه صحت او قتل بود و من
شرط بستاند و از هر مرد جمع شدند و بر او بیاید که کرم بود و آب که بر نهاده

و حقیقت

آبی طاووت را می درازست و آب کم است از خدای بخواه تا جوی آب
بر آید اینجا گفت من در خوام و خدای اجابت کند و لیکن اینک
شماران عبد الله عباس گفت جوی نسلین بود و هرگز از آن جوی آب
خورده او از من نیست یعنی او از اهل بیت من نیست و هرگز که خورده
از اهل بیت من نیست گفته اند که طعم از بهر آن گفت که ذوق خواسته است
الا انکس که ازین جوی آب خواسته است مقدار کمی بردارد و خورد
او را خجسته نیست است آن بگفت او الطهارت کردند و از آن جوی آب
خورده و تمام بخورده اند که ازین سدی گفت چهار هزار
بودند و منبر آن گفتند سید و سیزده مرد بودند و لایقین
که رسول روز بدر گفت اتم الیوم علی عدد اصحاب طاووت من غیر
و ما جازه الا مومن شما امروز بر عدد اصحاب طاووت آید که بجای
کردند و با او عبیره کردند الا مومن و ایشان سید و سیزده مرد
روز بدر این عدد معین است از اصحاب طاووت و محبت و لشکر
مغیر خدا هم روز بدر همین عدد بودند و اصحاب صاحب الزمان چه
اگر انکار و محض عناد بکارند دارند ایشان گفتند این حال باست
بر کناره آب ایستاد و ما را گفتند که آب بخورید بیا بنید تا آب تمام نخوریم
و بر کیم که از آنجا که بگذریم دیگر آب نیامد تا فراد آنرا این اهلان کاب خورده
با شدند و بشکلی میرند و را قوت با شد این بگفتند و آب بسیار
خورده و چهار پاییان سیراب کردند و ایشان سید و سیزده مرد
بودند بعضی خورده و بعضی کنی پیش خورده اند اما که تمام خورده و بشکلی
برایشان غالب شد و بهارشان خشک شد و چند اندک آب خوردند
سیر شدند و بر کناره جوی بماندند ضعیف و بی قوت و عبیره نشو
کردند و از آن سیدند و بفتح حاضر نیامدند و اما که خورده بودند با یکدیگر
پیش خورده بودند و دست و قوی بجای بگذشتند و از شکلی چو زیا
ایشان سید چون طاووت و انکس که ایمان آورده بودند با او
از آن جوی بگشتند طاووت را گفتند ما را قوت و طاقت آن نباشد که

جاووت حب کنیم ایمان آنها بودند که منافق بودند و از جوی آب خورده
و از طاووت برکت شدند حق تعالی آدم را محلی ساخت و اینک پس منافق را از
زهره متدلسان هر دو آورد بد اندک آدم را سجده نکرد و در غنچه
خرما را و دفع ملاک قوم از وقتی بود قتی سبب ظهور نفاق منافقان آنوقت
نهاد و در عهد طاووت جوی را سببی ساخت منافق منافقان میسر
پیدا گشت تا آنکه در دل داشتند بر صحرانها دند و در عهد رسول خدا
میجری کرد تا کان ابدالیدر المؤمنین علی ما تم علیه حق بنیر الخبیثین
اگر اینجا جوی سبب کرد اینجا دریا سبب آن کنند که جوی کار را شایه دریا
بهر و خاصه که دریای دیگر بد و پیونده ناد و کرد و حج البحرین بقیان اینجا
ایشان را گفتند آب عذبت و لیکن بخورید و امتحان اینچنین آید و اینجا
گفتند آب دریا شورست و قبح جز این آب خورید که تطهیرت و تطهیر
نا خوش با شد از آن بخورده و ازین بخورده منافق آن طاووت
بنا خوردن و نفاق ایمان پیدا آمد بخورده و سبکون فی امتی ما کان فی سبک
خذ النعل لنعلا الفقه بالفتنه منافقان آنکه گفتند لا طاقه لنا الیوم از ضعف
بهرت و تنویر عقیدت گفتند ما طاقت نداریم ما با نفاق جبر کیم کرده
منافق بجهه بودند برای آنکه خدای تعالی ایشان را تطهیر کرده بود و ایشان
گفتند که ما طاقت نیست بر تطهیر لا یطاق می گفتند مومنان چکند آن
گفتند که خدای ازین باز گفت گفتند آنکه دانستند و متفق بودند
ملاقات خدا را یعنی ثواب خدا را و اینجا که اندک بودند که طاووت
بر دست بخورده گفتند برای اطمینان نفس و تسلیم قلب کرب کرده اند که
گواهیان علیه کنند شکر بسیار را بر زبان خدای و خدای تعالی بار صابر
چون نگاه کنی در هر قوی و هر قوی اندک با حق بودند و بر زبان حق مدوح بودند
انما کتب علیهم التوکل و توکلوا لا تقللوا منهم و جای دیگر گفت و فرمود انما یطاع
و دیگر اینجا که گفت کم من فیه قلبه غلبت فتنه کثیره با حق آمد و قلیل من عباد
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل هم و کثیر و بسیار را بگویند و الا الذین
لا یعلمون و لا یعقلون و لکن اکثر الناس لا یحکمون و لا یستنبطون و لا یفقهون

داود نام دوست او را در میان مردم نهادم در کوه کوسفند میراند داود
مردی بود کوتاه و حقیر و زرد روی و کپه چشم و اندکی موی داشت طاووس
گفت برویم و او را به پیغمبر با جاعلی برقت و او را دریافت در کوه که کوسفند
میرانید و رودی عظیم آمده بود داود دو کوسفند بر گردن مینهاد و بر
می آورد چون طاووس او را بدید گفت ایست و لا شک که بر بام رحمت
بر مردمان رحمت باشد او را شنید خواند و آن قرن برسد او را دان
روغن در رو بختید و کرد کسر او کردید مانند اکلیل طاووس او را گفت
ترا افتد که با طاووس جنگ کنی و او را بکشی و از ملک من نجات یابی باشد و در
خود را بتو دم کنی که کای فرما شکست با حیات صاحب ملک تیر ملکش برسد
و دختر آنکس که در هزار کار فرما شکست در حیات او شد دختر ترسد
و از پس وفات او ملک داود دم گفت علی طاووس گفت از خوشترین حج
یافته که قوت این کار داشته باشی گفت علی وقت کشیری یار که با ملک
میاید و تو من کوسفندی کنی از کوسفندان من دست در نظارت من کنم
چون بگفته باشم برویم و جنگ کنیم گفت بیای تا برویم پس با شکوه آمده
داود همگی آمد از شکلی آرد می شنید که ای داود مرا بگیر که من شک
کار و کم که فلان دشمن من بکشت بکشی دیگر بکشت آواز داد که مرا بگیر
شک موسی ام که فلان دشمن را بمن بکشت بکشی دیگر بکشت آواز داد که
مرا بگیر که من شک تو ام که فلان جالوت در طینت من نهاده اند خدای
مرا بر ای تو میداشت آنرا بر گرفت و در توبه نهاد چون کارش تمام شد
و صفای کارزار راست شد جالوت بیرون آمد بر اسبی که از پیشتر
دستهای نام پوشیده میارز خواست طاووس اسبی نیکو یار و در
تمام تا داود در پوشید و روی بیدان نهاد داود تا قلی چند برضت
کردید مردم گفتند که کوه دست بر شنید داود گفت ای ملک این سلاح
سازمست و من کارزار بخت خدایم نه با شما و سلاح فرار که که چنان
کارزار کنم که مرا بکشد تو دانی داود آن سلاح چند داشت و پیاده شد
و آن توبه شک در بر افکند و فلاخن شک بدست گرفت و در برابر
آمد جالوت مردی قوی و شجاع بود در خیزش که تیری بر سر داشت سیصد تن

در راه

آن

آمین بود چون در داود دگر است تیری از و در دلش آید گفت تو آمده بمقابل
بلی گفت سلاح تو کجاست گفت سلاح من این فلاخن شکست گفت شک
بک اندازند گفت تو از شک بدتری لا جرم کوفت تو سباع زمین
هو اچشند اندک دست فراز کرده و یک شک بر آورد و گفت بنام خدای ابریم
و در قلیاخن نهاد و دیگری بر آورد و گفت بنام خدای یعقوب پس آن هر
شک کی شد پس بینداخت خدای تعالی با درایران موکل کرده آن شک
را برید و بپایان شک جالوت آمد و بزرگ فرود شد و بر و پیشانی او فرود شد
و از قلیاخن بیرون افتاد و بر توی آید که در پیش پشت او بود و کسی در آن
پس جالوت پنهان در ده و شک او بریت شد و او دم میاید و در
جالوت آویخت و او را پیش طاووس کشید و بینگند مسلمانان شاد شدند
و بر داود دم دعا کردند چون با شهر آمدند داود و طاووس را گفت بدان
و عدد که مرا دادی و فلان طاووس گفت دختر را بخوای صدای می باید داد
تا ملک را بکشم خود کنی داود گفت تو بر صدای شرط نکردی پیش از کشتن
جالوت و من چیزی ندارم که بصدای دختر تو بدم طاووس گفت من از تو
نمیخواهم که نداری تو مرد کارزاری ما را درین کوهستان دشمنان هستند
اغلب یعنی خنیزه ناکرده چون دوست مردان پیشان بکشی و بعلات
ایشان را پیش من آری من دختر بتو دم داود بیاید و با چارشت و هر کار
ایشان قیافیت یکشت و غلبه ایشان باریشته میکرد تا کای دوست
مرد در یکشت و نشانی پیش طاووس آورد و طاووس دختر را داد و او را
مکه در آنکشت او کرد و داود بر سر ملک نشست و بعد از شول شد
و مردم بر و اقبال کردند و با دایم شدند و آتیه آمد ملک و آنکه با و خدا
تعالی او را ملک و حکمت داد و پادشاهی و نبوت و او از فرزندان بوده آن
یعقوب بن اسحق علیه السلام بود و با توحش او را آنچه خواست از صنعت آرد
کردن چنانکه گفت و علمیه صنعت بر پس کلمه آمده هر روز در پیشی هر چه بدینی
بروضی تا از این مال عظیم جمع کرد و گفته اند زبان برمان بد و آنوقت و در کوه
داود را آوازی خوش و او که مجلس را آنچنان آوازی نداده بود آورده اند که در

کوفت

خواندن آید و خوش و سیاح پر امن صومعه او بایستاد و دزدی و دزدان
بر بالای سر او صف زدندی و بایستاد و دزدی تا چنانکه اگر کسی این نواز دست بگفتی
بخیر بودندی و اگر آواز او آب روان و یا رسیدی از رفتن و چیدن بایستاد
چنانکه از عید الله عباس نقل کند که خدای تعالی سلسله از آسمان برای او
گذاشتی در روز حکم او چون حادثه پدید آمدی آن سلسله در هوا بچینید و
کردی داد و خبر یافتی از آن حادثه و سر آن سلسله بجزه پودسته بود
و آن سلسله بالای سر او بودی بقامت مردی در قوت و احکامش برت
چون آن بین بودی و رنگش چون رنگ آفتاب و جلالت داشت مرصع بجام
سرمه منقشهای لوگو ترنج خداوند عا بهت و باری دست باو نزدی الا که شقایق
و آن سلسله در عید او بجای چینه و سکه بود میان مدعی و مدعی علیه
چون کسی بر کسی عوی کردی پیش او حاضر آمدندی او دعوی بشنیدی اگر مدعی
را گفتی بر خیز و سلسله را بگیر او دست بسلسله کردی اگر بر حق بودی
سلسله رسیدی و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه
که برین مکر و خدایچه باختند و آنچنان بود که مردی را جوهری کرانه بود بخت
پیش کی بنهاد و بوقت مطالبه مرد گفت و دلیعت بتو دادم پیش او
رفتند بکلومت مرد و دلیعت دار بایستاد و عصا بچرخ کرد و آن چهر
در میان عصا نهاد چون او را بکلومت پیش او دزدید دعوی کرد و گفت
که این دلیعت که او میکوشد من باو داده ام دود عا اول دلی را گفت
بر خیز و دست بسلسله کن مرد بر خاست و گفت بار خدایا عید ای کرم
درین دعوی بر حق و این دلیعت باو سپردم و او را واجب است که بایست
دست من بسلسله رساند پس دست دراز کرد و سلسله
را بگرفت پس دود مدعی علیه را گفت تو نیز بر خیز و دست بسلسله
کن بر خاست و آن عصا را بدست گرفت و صاحب و دلیعت را گفت
این عصای من نگاه دار من این سلسله را بگیرم اگر گفت بار خدایا عید
کرم این دلیعت را با صاحب او دادم که دست من بسلسله رساند
این بگفت آنکه دست دراز کرد و سلسله را بگرفت و او دلیعت را بچرخ زد و

چیز

چیز نیل آمد و گفت دای که این مرد با این مدعی چه کرد و دلیعتش داد و
و آن مرد را بخواند و آن جوهر از او بایستد و اگر با مردمان آشکارا کرد و خدا
تعالی آن سلسله را بر او داشت و دود مدعی علیه را گفت و دلیعتش داد و
بعضی بر بعضی یعنی کافران و مشرکان را بجا داد و مرابطان زمین زمین را
خراب کردندی و مسجد را بسوختندی و مسلمانان را کشتندی این قول مجاب
دیگر مشران گفتند که اگر خدای بلا دفع کردی بومنان و ابرار و اگر نه بقتل
زمین را بر آید کردی هر چه در زمینست بکشتندی و رسول خدای قتل نوال
عباد الله را کعب و صلیب و صلیب و صلیب را تاج اصیب علیه العذاب صبا اگر آن بود
که خدا ایراد کند کان بکشد را کعب و گوشتان شیر خواهد و بایم چرخ کند عدا
بر شما ریختی ریختی عید الله گفت که رسول خدا فرمود که خدای تعالی هر که
صالح بلا از حد کس از حد کس بای او بگرداند و بکشد خدای تعالی خداوند
فضل و کرم و رحمت بر جهانیا نماند که مستحقند و آنکه اندام از آنجا که رفت
او داسع کند بر مومنان و کافران و بر دنا بر این آیات خداست یعنی آنچه
رفت از احکام طلال و حرام و مسایل شرع و قصص احوال و هجرت و عطا
بر تو میخوانم آنرا بدستی و راستی یعنی رسول چیر نیل هم بر تو بخواند اند قبل
و بونایت و تو از جمله پیغام که از زندگانی تا این آیه پیغام بمانان رسالی تا این
بخت نماند و حجت ما را باشد بر ایشان و که تعالی ملک و رسول و فضل و کرم
علی بعضی منهم من کلم الله و دفع بعضهم درجات و اینها عیسی بن مریم البیت
و اینها روح القدس و لوست الله ما افضل الدین من بعد من بعد ما
البیت و لکن افضلهم من آمن و منهم من کفر و لوست الله ما افضلهم
الله یعمل بیک آن غیر انند اشارت بر پیغمبری که نام ایشان در آیات
ما تقدم رفته است که بعضی را بر بعضی توفیق نداد و ایم اگر چه از روی پیغمبری
یکسانند از روی درجه و پایه متفاوتند بعضی از ایشان آنست که خدایا
با او سخن گفت بل و اسط چون موسی و حضرت رسول و چون ابراهیم که او را
مخلقت مخصوص کرد اند و چون رسول که او را بکافران و انفس فرستاد
درجه بعضی بر بعضی افزون کرده اند و پایه او برداشت چون آدم و نوح و ابراهیم

هم

و موسی و عیسی بن مریم و محمد ص با لاتفاق و دوا و ایم با عیسی بن مریم را بنات
یعنی بجزات و دلالت از احیای حقی و ابرار که در این و منکر کردیم و اورا
بر روح القدس که آن خیر نیست روح جبر نیست و قدس نام عبد الله عیسی
گفت روح القدس آن نام بود که بآن احیا موی کرد چون خدا را بآن نام
خواندند خداوند تعالی در ده روز از او کردی بدست او و بد عای او و چنانچه او را
خداوند تعالی قائل کرده بودی باینکه از پس پیغمبران بودندی یعنی از پس
آدم تا ایسان با آیات و معجزات پس از آنکه آیات و معجزات با باریش تمام
یعنی که خداوند تعالی بجزای پیغمبرانش تمام کرده از قتل او اگر چنین کرده باشد
تا ندی و استقامت و تطیف بر روی پس نخواست و نکرد و بیک ایسان خلافت
کرد و آنرا از اختلاف باریش کرد تا جبر سا قضا شود و چون او را بآن نام
کرد و گفت بعضی از ایشان آید و در ده روز بعضی کافر شدند و اگر خداوند
خواستی بجزای پیغمبرانش از اختلاف منع کردی و از قتل منع کردی و قائل کرده بودی
و لیکن خداوند تعالی بکینه آنچه خواهد چون از قتل او باشد و او را منع نباشد
کس او را از فعل خود بر حسب مراد خود نتواند کرد و اندر خیرست کردی
بزرگ یک امیر المؤمنین علی ام آمد در حوض عین و گفت اخیرنا علی سیرنا با شام
آکان بقتلنا آمد و قدره ام لا خبر ده ما را از رفتن ما بشام تا بقتل و قدره کردی
یا نه گفت مراد ما جسطا و ادیا و لا علونا علوة و لا و طینا موطننا الا بقتلنا آمد و
گفت بخداوند که هیچ بختی بر نشدیم و از هیچ نشیب فرو نیافتیم و پای هیچ جانی ننشاندیم
الا بقتلنا و قدره خداوند تعالی شای گفت یا امیر المؤمنین بقتلنا آمد احتجب عناشی
پس بیتی که در این راه بود ما را که بر خدای نویسم که ما را بر این خدای نباشد چون کسی
که بقتلنا و قدره خداوند امیر المؤمنین گفت ان الله قد اعطاکم الاجری فی مسیرکم فانتم
سایه و ن فی مقامکم و اتمم بجهنم و لم تکنوا فی شیء من حالکم کما جین و لا اله الا الله
ولا اله الا الله بجزای خداوند تعالی نزد علی کرد که بر خدای و اقامت میکرد و در هیچ حال که
دلجی و مضطر نبود و ایستادی گفت و کیف ذلک الوقفا و القدر سا قانا و صفا
کانه مسیرنا و انصرافنا چگونه باشد این قضا و قدر ما را باینکه از امیر المؤمنین
گفت ای شای وای برادر اهل شام ما را بقتلنا نام و قدره هم کان بر روی که چنین بودی

نور

نور اب و عقاب باطل شدی و در عهد و عهد ساقط شدی و او را در عهد
و حسن با حسن او لیتربودی از منی و نه منی او لیتربودی بعقوبت است
از حسن امیر المؤمنین است پرستاشت و منکر شیطان است و خصمان خدا
و را جان و کرامان و دروغ و قدریان این است و بجزاست خدای تعالی بکافران
امر بیکر کرد و دینی بجزای کرد و تکلیف آسان کرد و دشوار کرد و بر تکلیف
انکه خواب بسیار بداد و طاعت او بکراه نهادند و معصیت او بطلب
بردند و پیغمبران بپای نرسند و کتاها را بر زنه زدند و نرسند و در آسان
نرسند و آنچه در میان است بینا طل نیافزید این کان کافران است خدای وای
بر ایشان از آتش و درخ شای گفت یا امیر المؤمنین این قضا و قدر که کنی
پس چیست گفت آن از خداست بطاعت و طاعت او از معصیت و در عهد
نور است بران و در عهد عتاب است برای این و ترغیب و ترهیب بطاعت و
و تکلیف از فضل حسنه و هلال اجل عصیان بر معصیت این قضا خداست
و تعالی را و قدره اوست اعمال ما را همه اما پروین ازین ظن هر که آن ظن عمل را
احصا کند شای بر پای خاست شای و کان و گفت یا امیر المؤمنین فرج است
عنی فرج الله عنک ازین شبهه ما فرج دادی خدای تعالی در مبارکه تفرج دادی
و این آیات است که است الامام الای بر جو بطاعت یوم القیام من یحضر
او حجت من دینا ما کان بلیتاه جزاک ربک بالا حسن احسان ابو حنیفه
که روزی پیش امام جعفر صادق عم شدم و او را سلام کردم چون بدر آمدم
امام موسی بن جعفر را عم دیدم در و طیز کتا بجا نشسته و سخت کوبیدم و خود را شکم
او را اتقان کنم گفتم یا بن رسول الله این بیکش المؤمنین عندکم غری که بیشتر شارسد
اندر هر قضا حاجت بجا نشیند گفت از کناره جبر و زبرد درختان میوه دارد
و پیرامین سر راه راه گذر که و میوه در دور باشد و جز این ایجا که خواهم قضا حاجت
کند چون این شنیدم وقع او در دل من افتاد گفتم یا بن رسول الله بیکش
منه دیگر چه و دست در دست گفت بر سر گفتم معصیت بنده اگر گیت ازین
نکر است و گفت بنشین تا ترا خبر دهم من بنشینم گفت حال معصیت از چند
پروین نیست یا از خدا است یا بنده یا از خدا ای و بنده اگر از خداست و چون بنده

خداوند تعالی از آن عاقل ترست که بنده را بنوعی که او کرده باشد عفویت کند که اگر کند
ظلم باشد و اگر از خدای و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی او نیز
باشد با نصاب از بنده ضعیف و اگر از بنده است تنها فعل و فعل او
توجه الهی و لطف الثواب و العقاب و وجبت له الجنة و انار لا جرم از بنده
و نهی او راست و ثواب و عقاب متعلق باوست و بهشت و دوزخ برای
اوست ابو صفیه گفت چون بشنیدم گفت خدایت بعضی با من بعضی
تو که تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ما کان من قبل ان یالی یوم لا یج فی ذلک
ولا شفاعة و الا و ان هم الظالمون خطاب میکند جمله مؤمنان را بنوعی که در حق
بهری گفت مراد از کتبت برای آنکه خدای بدو امر کرده و امر و جوب را باشد
و آنرا بوعید متون گردانید و وعید بر ترک واجبات باشد دیگران گفتند
که عام است صدقه و نفقه را و کتبت بیکدیگر ای آن کسانی که
ایمان آورده اند نفقه کنید از آنچه شما را روزی کفیم روزی پاک و حلال پیش
از آنکه روزی آید که در آن روز هیچ و شری و حر و فرودخت و هیچ شفاعت
نیاست و آیت باجماع مخصوص است برای آنکه خلافت نیست در میان
کرشاعت خود را بدو دینار با صحاب و عید خلافت در آنست که ایشان گفتند
در زیادت متنازع باشد و ما کنیم در استقامت مضارست و قطع است که کما
را نرسد و ما کنیم که بنسب اهل صلوة رسد خود هم شفاعت اهل الکتاب
من امتی و ایشان گفتند که بنسب رسد و در او که مراد از این بود که لا شفاعت
لا حد من الکتاب را مراد آن بود که لا شفاعة الا باذن النبی و کما فرماد که ایشان
فرمانند برای آنکه عبادت نه بای خود میکنند و نه بکس از اولاد الا بولی القبول
لا تاخذه سعة ولا قوم الی بن کعب گفت که رسول را چه سید که ام آیت در حق
عظمت است یا ابا انذر من گفت اند و رسول را علم دیگر بار پرسید تا سه بار
گفت خدای و رسولش عالم آخر گفت که آیه الکرسی رسول ص دست بر سینه من
نهاد و گفت نه نیک یا ابا انذر که آورده باد ترا علم آنکه گفت آن خدای که با
من با خداست که این آیه از آن آیت است که تقدیس تسبیح خدای میگوید بنزد
عرش و رسول ص گفت هر که آیه الکرسی بخواند در عقب فرشته تولا یقبض روح

او خدای کند و چنان باشد که با غیر آن خدای جدا کرده باشد در حق
تا شهادت یا فتح بعد از مسعود گفت که رسول خدای گفت که آیه الکرسی
عظمت است از جمله چیزها که در حق خداست امیر المؤمنین علی ص گفت که امیر عالم
باشد که بوقت خفتن آیه الکرسی بخواند و آخر سورة البقرة یعنی آیت الکرسی را بخواند
که از کثر عرش است که خدای او را بنیاز دارد امام جعفر صادق ع از پدرانش
از امیر المؤمنین علی ع روایت کرد که چون آیه الکرسی را خواند از کثر عرش هر چی
که در مشرق و مغرب بود بر روی در افتادند ابلیس بر سینه و قوم خود را
امشب حادثه عظیم افتاده است باشد تا من و ریشا رقی و در غایت
بگردم تا چه حادثه است بگردید تا بنده رسید مردی را گفت چه حادثه است
که دو شش افتاده است گفت رسول را فرمود که دو شش آید خود آمده
از کتبیای عرشش که احصاء عالم بر روی در افتادند برای آن ابلیس بنزدیک
اصحاب آمد و خبر داد و رسول ص گفت این آیه در هر سرای که بخواند شیطین
کرد آن سرای که در کتبی روی در افتاده و در راه نیاید چهل روزی علی این آیت
بنیاموز و فرزندانت را بنیاموز و صاحبان را که هیچ آیت از این بزرگوارتر نیامده
و امیر المؤمنین ع روایت کرد که رسول ص میگوید هر کس آیه الکرسی در عقب
نماز فریضه بخواند او را از جهنم هفت سال میگذرد و برین آیه مواظبت کند الا صدیقی
و عابدی و هر کس این آیه بخواند چون بخواند خشن خدای تعالی او را من گرداند
بر نفس خود و خانه خود و خانه صدق است که هر امن او باشد ابو هریره از
رسول ص روایت کرد که هر کس که او آیه الکرسی بخواند از خانه بیرون آید خدا
تعالی هفتاد هزار فرشته را بنزد او بفرستد تا برای او استغفار و دعا میکنند
و چون بخانه باز آید بخواند خدای تعالی در ویش از پیش چشم او دور دارد و در
خبرست که جاعلی از صحابه رسول ص مسجد آنحضرت آمدند و بنشینند و گوید
فضایل قرآن بگردند که ام آیه فاضلتر است یکی میگوید آخر سورة براه و یکی آن
که بعضی میگوید امیر المؤمنین علی ع کتب این آیه عن آیه الکرسی من آیت
شنیدم که گفت ای علی آدم سید بشر است و من سید ولد آدم و لا افرق و تو
عربی و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم است و بلال سید

فضل از الکرسی

از من بخواند و اگر امید کرامت آخرت و اری بشناخت شنبی آن شفا عظمی
 منت پس در دنیا آخرت را که برینست از من میداند آنچه پیش ایشانست
 از کار دنیا و آنچه از پس ایشانست از کار آخرت یعنی خلق عالم و فرشتگان
 و آنچه پیش خلق عالم بود و گفته اند آنچه میکنند و در آمد از هر و شتر و آنچه خواهند
 و خلق را احاطه هر چیزی از علم او الا آنچه خواهد از معلومات او و مخلوقات
 او چنانکه آید از خدا ایشان را بر آن اطلاع دهد و علم بعضی معلوم بود یعنی
 عالم بود و تراش شده و فراموش کردی او آسمان و زمین را خداوند عیاس
 گفت مرا در کسی علم است و دفتر علم را که رسد از اینجا گویند یعنی علم و محیط
 آسمانها و زمینهاست و گفته اند مرا در کسی عظمت و سلطانت را بر کسی
 و سدی گفته کسی حقیقی خداست و خدای تعالی کسی را از اول و آخر و هر
 آسمان در جنب کسی چون وقت درم است که بر کسی گفته اند این را
 گفت بر قانی از قیام او چندانست که بخت آسمان و جنت زمین و کسی
 پیش عرش است و حاکمان عرش چهار فرشته اند و فرشته چندی روی دارند
 بدوای ایشان بر خیزد نهاده است که زیر بخت زمین است بر کسی ایشان چون
 روی آید بیاست به آن روی روزی آسمان میخواند و روی دیگر مانند روی کاوا
 به آن روی روزی بیاست خواند و روی بر صورت شیر است به آن روی روزی بیاست
 خواند و روی بر صورت کوس است به آن روی روزی مرغان خواند و روی
 غنای گفت که رسول خدای فرمود که نیست جنت آسمان در جنب کسی الا چنانچه
 در بیابانی و کسی در جنب عرش چنانست که خلق در بیابانی در اختیار من است
 عرش و کسی جنت و جحیم است از نور و همت و جفاست از ظلمت اگر آن جفا با خود
 جلد کسی از نور عرش بسختی و لایب و در درج نیکنند او را نگاه داشت آسمان
 و زمین و دشواری باشد بر روی او و بر کوار است و رفیع است بالای هر خلق است
 از جود و صفت و لیکن بیک هر قدرت عظیم و بزرگوار است و رفیع است از
 روی چشم و لیکن از روی کبریا و عظمت خود این آیه اکبری است و نیست بر قانی
 و صفات خدای تعالی برای آنکه تا بمرتبه کمال نباشد استخوان عباد و استخوان
 الا که آید دلیل بطلان قول بستم برستان و شتر گشت از کبریا و ترسیان که

بدون خدای الهی اثبات کردند الحی دلیل بطلان قول آنانست که بت را میکنند
 و جاد و جاد را چه بدست میکردند القیوم دلیل بطلان قول فلاسفه است و چنانچه
 که گفته جبر و اختیار بطبع عقل حاصل می آید حق تعالی باز فرمود که من تیرم قائم بر وی
 افعال خود را لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله است که گفته اند
 تعالی بیش از روز عالم آفرید خسته شد تا سراج یوم السبت پس بیاورد روز
 و دلیلست بر بطلان مذکور چون گفت خدای تعالی عالم است بعلم جاد و سحر و
نیاست تعالی عالم را و از مافی السموات و مافی الارض و دلیل بر بطلان مذکور مگر خدا
که گفته خدای تعالی از او را و از مافی السموات و مافی الارض و دلیل بر بطلان مذکور
 بدست من لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله است که گفته اند
 بعلم این ایه هم و ما ظنهم و دلیلست بر بطلان قول آنان که گفته اند که خدای تعالی عالم است
 برای آنکه درین آیه باز فرمود که معلوم ما لا یبایه است و معلومات لا یبایه را علم
 باید و آن در وجود و محال بود و لا یحیطون بهی من علم الا با است بطلان دلیل اول
 که با و بجان بود که ایشان گفته که غیب و اینم از سیر که اکبر بی علم خدای تعالی
 و سحر و کسب السموات و الارض را دست برده و فلاسفه گفته عالم خود زمین است و
 و اخلاک که بگویند محیط است و برای این چیزی نیست و نمی توانی و کسی و لوح و قلم که اند
 و لا یحده و حلقه دلیل بطلان قول جاد است که گفته اند اعدایا جانی السموات
 و الارض تا سراج و نیز بطلان قول آنان که گفته اند که خدای تعالی قادر است بر قدرت فعل غریب
 نشاید کرد و چه اعلمی و دلیلست بر بطلان قول ثانیان که گفته اند که اگر با او آیتی بر وی
 مانعت کردی او را و مستثنی نبودی بر او نشاء و عظم موع این آیه برای کثرت او است
 بر حصول عظمی از عدل و توحید و تعالی لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله
لن یزول باطل عورت و یومین باشد مقد استسک بالقرآن و التوحید استقامت و استقامت
 است تعالی این آیه و در حق مردی انصاری فرستاد و سدی گفت این آیه و در حق
 انصاری آمد و او پیران و اشقی جاعلی باز کاران از ایشان بدیدند آمدند و آن پیران
 او را دعوت کردند با ترسای و ترس شدند و با ایشان بدیدند و نیز یکی سولی
 آمد و گوشت را رسول کسی را بر او فرستاد و برست و ایشان را با او و دیگران با او
 آید خدای تعالی این آیه فرستاد که اگر لا اله الا الله و لا نعبد الا الله و لا نعبد الا الله

لرسول خدا چندی بود آیه آمد که فلا وربک لا يؤمنون حتی یکو کفر فیه شیء منهم و این
پیش از آن بود که آیه قتل آمد که این آیه بسوره برات منسوخ شد در توفی
این مسعود و این زید و دیگر مشران گفته که منسوخ نیست و سید جبر
از عباد الله عباس روایت کرد که او گفت در انصاری زنی بودی که او را زنده
نماندی او گفتی بر سبیل آنکه اگر فرزند می باشد بجهنم اندیشی و من این پیش از
اسلام بود چون اسلام آمد ازینان جماعتی در بنی انظیر بودند چندی
تعالی جلای ایشان نوشت که بریده جان و مان را که کشید انصار باین گفتند
یا رسول الله فرزندان و برادران ما اند خداوند تعالی این آیه فرستاد که لا اکره
فی الدین رسول خدا گفت که خداوند تعالی ایشان را مجبور کرده است اگر کسی
خواهد انجا باشد و اگر جبر بودی خواهند بایشان بود و اقامه کنند لا اکره
فی الدین بعد اسلام العرب برای آنکه عرب امتی بودند ای ایشان را که ای
خداوند تعالی رسول را گفت از عرب قبول کن الا اسلام یا تبع و اهل باب اصلی
و دیگر نهاد و آن جزیه بود گفت ایشان را که اگر بکن بعد از قبول جزیه و گفته اند
آتش که آنرا که در اسلام آمد گوید که تو که می ایان بگواه آورده ای مرد را نسبت
با گواه کشید چنانکه گفت و لا تقول لمن اتی الیک السلام من المؤمنین و من غیرهم
الا ینا قد بین الرشد من الی برستی که راستی ایمان از یک کفر بود اگر گفت
پس هر که کافر شود بطاعت یعنی بشیطان مقاتل گفت پشت و بر او افتاد
بدون خدای گفته اند که نفس ناطقه است و ایمان آورده و کفر و بکفری بکفر
که دست در زده باشد بکفر بندگی استوارتر که هرگز شکسته نکرده و
نشود و خدای تعالی شهنشاده اقرار و دانسته افعال او الی ایشان است قول خدا
اسم ولی الذین آمنوا و خرجهم من الظلمات الی النور الذین کفروا اولیاؤهم الظالمین
چون از نور الی الظلمات او کنگل عجب اب الناس فیه کفر و خدای تعالی و علی
یا و ناصر و دست و حقولی کار ایشان است اولیست بایشان و ایشان
از الطاف او بود و متولی کار ایشان جزیه بود بایشان لطف و توفیق
یا از راحت علت و نصیب او که کشد تا عینه آن اختیار باین کنند پس ایشان
باین الطاف از یکدیگر جمل کز پیرون آورده و نور هدایت و ایمان آورده

این الطاف فعلی خداست ازین سبب اسناد اخراج باوست این گفته اند
رجس ایشان زیاده گشت اسناد باین سوره که در نزد هم رجس الله
و آنکه کسی که کافر باشد و او بایشان طاعت کند چنانکه گفت از هر چه آنرا
پرستند از احسان و کواکب و شیاطین و زوای خلالت ایشان را
بدون می بیند از نور ایمان چنانکه بچندین طفلان اسناد این بایشان کرده
از بهر آنکه باغوا ایشان معلوم شد عباد الله عباس گفت و حق توفی
آیت آمد که کافر بود و بعضی عم چون رسول هم آمد و ایمان آوردند خدای تعالی
ایشان را ایمان مصطفی از کفر بیکدیگر بفرمود و ایمان آوردند و بایشان گفت و اذ
رئوسای خلالت اند چون کعب اشرف و جی اخطب و جزایشان و جزایشان
معنی آن بود که دعوت میکنند ایشان را بکفر و مراد باین جبر و انکار بایشان
بفرمود و محمد رسول الله ایمان داشتند از آنچه در کتب خود دیده بودند از حضرت
و حضرت او چون بیا که کافر شدند و انکار کردند بایشان قول تعالی فلما جاءهم بغیر
کفر و این جماعت اصحاب و دشمنان و در انجا جا داده اند بایشان و بوضع
معلوم کرده که عتاب که از روی خود آورده و در عقل دلیل نیست و از جهت
عقل عفو ایشان بخیر و مستحق قول تعالی الم تر الی الذی جاع ابرهیم فی ربان
آیه اسم الملك او قال یرحم ربی الذی یمیت قال لا حی و امیت قال یرحم ربان
یا ای الناس من المشرق قال یرحم ربان المغرب یرحم ربان الله و الله لا یدعی لکم اله الا
آیا فی حق نیکو آنرا که گفت آورده بابرهم عم در حق خدای و آن فردی که
بود و او او کسی بود که کج بر سر نهاده و در زمین جاری کرده و دعوی کرده که خدا
از بهر آنکه خدای تعالی او را ملک و پادشاهی داد و تو من و ده کافر پادشاهی
مرد روی زمین بگردان سلیمان و ذوالنون و فرد و حضرت انصر متاکل
چون ابرهم عم بتاخر است کسرت فرد و او را باز داشت آنکه بر آورده تا بانش
اند از او را گفت آن خدای که تو را را بپادشاهی و فرمانی بکسیت ابرهم عم گفت
ربی الذی یحیی و یمیت و دیگر مشران گفتند این منافق بود پس از آن وقت که او را
بانش انداختند ازین اسم گفت اول جباری که بود فرد و این کسان بودند
از اقصای عالمی آمده و طعام میبردند از نزد یک او یعنی کندی چون جماعتی بودند

او گفتم من بکم خدای شکست ایست که گفتن تو ای ابریم برفت تا پاره کنم
خود را از اینجا با جاعی او جاعت را گفتم من بکم بر عادی که او را بود که گفتن تو
ایریم گفت بری الذی یحیی و یمیت فردا بعد را گفتم و او مرا را که باز کرده اند
بی گندم ایریم باز گشت چون بدو شهر رسید شرم و است و از شانت
اعداد اندیش میگرد و میگفت یا رب بنقل خویش نظر کن بحال من
پس ایریم بیاید و تل یکی بود جالها پر کرده و آمد تا بر سرای بارشتران برد
سرای بیگانه و او مانده و خسته بود اینجا گفت اهل او بدیده و سر
بکشدند آردی دیدند سفید و پاکیزه که از آن یکو تر کن نبود پس از آن
آردان بخشد ایریم هم در سرای شدند آن طعام در پیش او نهاد و گفتم
این از کجا آورده دید گفتند از آن آردست که تو آوردی او دانست که گفتی
که خدای تعالی پا و کرد و اندک خدای تعالی ایریم را بنواست و جزو که من ایمان آرد
تا این ملک بگویم که خدای تعالی و دیگرست جز از من که آن دعوت گفتی
گفتم بی گفتم آن خدای کیست گفت بری الذی یحیی و یمیت خدای من
آنست که زنده گرداند و بمراند و این مظاهره مخصوص تو می داند خواهی که
برایشان تلبیس کند گفت انا اعمی و اعمیست من نیز زنده کنم و ببرم
گفت چکه نه کنی فردا و دو شخص را حاضر گرد و یکی را بگشت و یکی را بگشت
ایریم خواست که که در من بدین احیا مرده زنده کردن میخوام و با جاعت
بی آلت میخوام و لیکن ترسید که بر حاضران مشهور شود و گمان براند که بگوید
نه چنین آنست که ایریم گفت وایشان را روشن شود از آن طریق طریق
دیگر امتثال کرد تا روشن شود و مشهور اند آوردن که بر حاضران تلبیس کند
و ماکر را رسد که از دین و دینی روشنتر امتثال کند و گفته اند که او امتثال نکرد
و از بهر نصرت دلیل خود را گفت حق تعالی قادر بود بر احیا و اقامت و امانت
آنست که قادر بر اقیان آفتاب از مشرق و از مغرب و اگر قادر بر برین
که دعوی کردی او از مشرق بری آورده و از مغرب بر آورده اگر این سوال ایریم
رود کردی و گفتم تو خدای خود را بگو که از مغرب بر آورده و ایریم ترسید و عاگردی خدای تعالی
اجابت کردی از بهر خدای نبوت او را بگو که باشد و ایریم آن ملک را که او دانست

چون که بگوید ایریم را

که اگر بگوید ایریم را اجابت اند و او شبی نخواست و آوردن پس سرگشته شد
و فردا آن کس که کافر شد یعنی فردا و دجست او شیطانی شد و خدای کافران
بدایت کند اما از آنکه و اندک ایست ترا لطف باشد و اما بر سببی معیبت
علی ما نذهب الیه ابو علی گفت خدای تعالی ایریم را دیگر باره گفت فردا و است
کن و در عده ده او را که اگر ایان آورد ملک با و بگذارم ایریم گفت او را که خدای من
بگوید و ایان آرد فردا و گفتم من خدای و بگذارم چیز خوشتر از ایریم سیم باره
کرد فردا و گفتم من ندانم که خدای ترا تو بیست کوشش بسیار تر است که گفتم
که او و خالیه بود ملک او را و ده که عادت بود که ایست اندک است برود و بگوید
تا لشکر جمع کند تا من نیز لشکر جمع کنم ایریم گفت یا خدایا ای من که این کافرا
چرا میگوید خدای تعالی گفت با منش که از فردا و لشکر عظیم جمع کرد پس بگوید
و گفت لشکر من ایست از لشکر خدای ترا اثری فی بین خدای تعالی چه چیز است
بگوید که ترا از لشکر من چه ضعیفتر باشد گفت یا خدایا تو عالمی من از شیه
چیز ضعیفتر نمی گفتم از لشکران کدام را ضعیفتر دانی گفت لشکران تو
در بار خدای تعالی جان فوخته که برایشان محکمی بود و بی گناه و بی گناه
یک و در یک و از آن در چندان پروان آمد که آفتاب در روی آسمان پوشیده
کرد و فردا و گفتم چرا او را و آفتاب بر بیاید ایریم گفت خدای من میگوید از بهر
بشکانت و در آستان آفتاب و در کشت و چون ایست بخورد و در آستان
و چهار پای و بعد از استخوان چیزی نماند و فردا در آستان میگوید
و ایست او را تو من خیر ساندند ایریم گفت ایان آوردی گفت نه خدای
تعالی بر من و یکی از آن بشکانت که بر لب زمزم او بکازاند که بر لب زمزم او
او از بجای ریه های او آس کرده و چنان شد که از من باز آفتاب و پهنه در من
او رفت و دره باغ او تمام گرفت و مقنن را میخورد و تا که چند موشی شد
و در وقت در دو سگ کشته که چیزی چون تنی بر سر او و دلی خدای تعالی و را
درین عذاب چهار صد سال بداشت و آنکه ملک شد و بعد از آن بدست
و که تعالی او را که دلی علی قرین و می خا و می خا و می خا و می خا و می خا و می خا
و که تعالی او را که دلی علی قرین و می خا و می خا و می خا و می خا و می خا و می خا

کور

کعبه

کعبه

الخطاط و شراکته لم یستند و انظر الى حمارك و لنحملك آية للناس و انظر الى العظام
کيف تمزق لم تفسد لعلها فاما تدين و انظر الى علم ان الله على كل شيء قدير حتى تعالى برسل
تبعيت نبيك يا كاهنكس چنان کس و کس را با برهم می جای کرده یا چنان کس که بران
گذرده و گفته اند که کاف و زیاده است عظمت بر الم تری الذی قوا و
و حمارك گفته که این مرد عزیز بود و حمارك گفت آن ده از جانشین مقدس بود و چون
بران ده گذر کرد و آن ده افتاده بود بر سقنهای خویش و گفته اند با سقنهای خویش
بر سبیل تعجب گفت خدای من اینها را بعد از مرگ اینها چگونه زنده کند
و عجب من منتهی گفت این شخص ارمیا بود و خدای تعالی او را بر پیغمبری فرستاد
و او را گفت یا ارمیا پیش از آنکه ترا آفریده ام و پیش از آنکه ترا بکنم ترا برگزیده
کرده ام و پیش از آنکه بالغ شوی ترا پیغمبری دادم و ترا برای کاری عظیم اختیار کردم
آنکه بپادشاهی از بنی اسرائیل فرستاده ام تا او را مسلط گرداند و ترتیب کار را
کند و اذا خبار غیب خدای او را بوی آگاه کرده اند و مدتی بنی اسرائیل حدیث
بسیار کردند و در تکلیف بعضی نمودند و حرار را حلال داشتند خدای تعالی
از ایشان را گفت بترسان این قوم را و نعمتهای من بپای ایشان ده و او گفت من اتم
اگر مرا الهام ندی گفت برو که من ترا الهام دادم بیا مد و خطبه کرد ایشان را و در آن
خطبه گفت خدای تعالی میگوید اگر تو برگزیده و احصا نماید بر کما فی فیجی را بر شما مسلط
کنم که در دل و رحمت نباشد بر شما با لشکری مثل سواد الليل المظلم ایشان را استماع
کردند خدای تعالی وحی کرد و ارمیا را لشکر بنی اسرائیل را بیا نیت هلاک خواهم کرد و
ایمل با بل بود ارمیا بگریست و جریح کرد خدای تعالی گفت ترا خوش فی آید که من ایشان را
هلاک کنم و من ایشان را هلاک کنم الا بدعای تو ارمیا دلخوش شد و با دوست خویش
گفت که خدای مراد عده داده است که من و عاکم بنی اسرائیل را بیا نیت هلاک کند و
حلال باندند و در مصیبت و طغیان و فساد میفرزده و پیغمبر و پادشاه ایشان را
و عظم میکنند و زجر میکنند و سواد نیت خدای تعالی نیت الهی را بر کما شد تا با
شخص هزاران بیت المقدس کردند و خبر پادشاه رسید پادشاه
با ارمیا گفت تو گفتی که خدای تعالی مرا نکست تا من و عاکم هلاک شد ایشان را گفت ای
من و اتم بوعده خدای تا لشکر ترا یکی رسیده خدای تعالی فرستاده تا فرستاده با ارمیا بر

مردی که گفت ای رسول خدای مراد داده ام تا من و عاکم هلاک شد ایشان را گفت ای
گفت چه گویی در حق جاعلی که زیر دست کسی باشند و از خداوند کار بر ایشان
نیت بود و ایشان بجای شکر گزان کنند و او را بیا نیت و زمان او بفرست
هر چند که گرامت پیش کند گزان پیش کنند گفت برو و بگوی که نیت باند
کثیره از ایشان و با ایشان باز آمد تا خدایشان مراد و بر فرست و در آن
چند بایستاده باز آمد و گفت نیت پیش کرده ایشان طغیان پیش کردند
اکثون سزاوار چه باشند گفت سزاوار هلاک و دمار گفت اکثون با من باش
و دعا کن بر ایشان تا خدای تعالی ایشان را هلاک کند و درین وقت بخت
النصر به بیت المقدس رسیده بود با لشکری از عده و پیشرفت این یکبار
دیگر برو و بگوی با شما که بر شوند اگر بر نشوند من بر ایشان و عاکم اند
و بعد از چند روز باز آمد و گفت نیت بر ایشان زبانه شده و فساد
ایشان بر نیت پیروزه آنچه مراد عده دادی از ده عایشان و فاکن
ارمیا گفت بار خدایا کنایین مراد است میگوید و ایشان مستحق هلاکند
و ما را از ایشان برادر و اگر بخلاف نیت ایشان نگاه دار چون ارمیا این
بگفت آتشی از آسمان بیاید و جای قربان از بیت المقدس بسوزد و نذر
از درهای او زمین فرو شد ارمیا پیوسته و همیشگی چون با همیشگی آمد گفت
بار خدایا مراد عده دادی که بی دعای تو ایشان را هلاک کنم همان فرشته
آمد و گفت خدایت سلام برساند که تا عاکم مراد من عذاب نرسد
ارمیا بدانت که آن فرشته بود از قبل خدای تعالی فرستاده بر سبیل
اتحان و آو آن دعا بر بنی اسرائیل کرده است و اخلاق و اوصاف ایشان
بوده است و آن فرشته راست گوی بود و را بگفت ارمیا بر خاست
و بیت المقدس را بگذاشت و بگریخت و بخت النصر در افتاد و بیت المقدس
خراب کرد و بنی اسرائیل را سه قسمت کرد بعضی را بکشت و بعضی را اسیر
و بعضی را بگذاشت و در شام تا زیر دست او باشند اگر بفرموده ناموگان
و اسیر ایشان را بردند و ایشان در عده هزار بودند و میان او و لشکر
خود قسمت کرده هر پادشاهی را چهار هزار رسیده و از اینجا بوقت بازگشتن

لشکر را فرمود تا هر یکی سپری خاک بر کمر کند و در بیت المقدس اندازند و بی بکری
 تا کسی می بیند اینها پادشاه از خاک چون ایشان بر کشته اند ارمیا بر پشت
 و روی در بیت المقدس نهاد پاره ای که داشت در سینه و پاره عصی که
 خرابی دید و آن کشیک را گفت ای عیسی زده اند بعد موها پس بر پهل
 تعجب اینجا فرود آمد و جزا بیت و چیزی که داشت اینجا نهاد و خواب بره غلبه
 بخشید خدای تعالی در خواب چنان از وی بیدار کرد و صد سال اینجا بود
 انگشت بود خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرده بود که او را کشته
 زمین نگاه داشته چون هفتاد سال برآمد خدای تعالی فرمود پادشاهی
 را از پادشاهان فارس تا بیاید و بیت المقدس را آبادان کند و او بیاید و
 هزار قربان کاشت و در قربانی سیصد هزار مرد و کارکن زیر دست بود تا
 مدت آنکه بیت المقدس و شهر را و دیوارها را آبادان کردند بهتر از آنکه بود و خدای تعالی
 بخت انحراف را بکشد کرد و آنکه از بنی اسرائیل مانده بود در بیت المقدس آمد و عیسی
 یکصد و نسی سال تا بهتر از آنکه بود و در آن چهل سال از آن واقعه خواب ارمیا
 برآمد خدای تعالی او را زنده کرد و برخاست و طلب فرمود استخوانهای ایشان را
 بود از آسمان آواری آمد که ای استخوانهای متفرق شده پوسیده و پودیده
 خدای استخوانها را بهم آورده و از آنکه کشته بود پوسیده شود پوسیده شد
 گفت ای پوسیده بر سر آن پوسیده شود پوسیده شد خدای تعالی جان درو
 آفرید برخاست و پنهان خدای تعالی با یکی و نوبی بگفت اما آنکه کشته شد که آن شخص غریب
 بود و خبری بود از نام موسی بن جعفر که او گفت من وقتی از دشمنان میکشتم
 و متشکر و ابرو فرم بعضی از دلهای شام رسیدم که می دیدم و از آن دلهای که
 آن بود مردم بسیار می آمدند و بر آن کوه میشدند پرسیدم که این چه جایست
 و شما بجا میروید گفتند درین کوه غاریست و در آن غار راجی است هر سال
 یکبار از اینجا هر دلی که آید و برای ما خبری بگوید و ما را مشکلی که باشد از پیشتر
 گفت من نیز در میان ایشان برنختم تا بر کوه جسد منبری بیاید و در آنجا که
 از هر طرف آمد و بر کوه چشم افتاد و بعضی از ابروی او بر پیشانی او بسته و او را
 منبر شست و یکبار آن قوم نکرست چشم او بر نام موسی افتاد و نوری دید از روی سر او

روایت می

تا آسمان

تا آسمان روی با و کرد و گفت ای مردمان تا تو غریب در میان این قوم نیست
 پیر گفت نهادم عیسی از نای یا بر ما می گفت است عیسی از شما نیست گفت
 از امت مرحومه گفت بی گفت من علامت اومن بر کام از عالمان ایشان
 یا از عالمان ایشان گفت است من چه نام از عالمان ایشان است
 گفت اسکل ام تالین من پرسیدم یا تو پیر گفت ذاک ایک اختار ترا
 گفت من پرسیدم گفت پرس از آنچه خواهی را پس گفت شما میگویند که او
 درختی است و از طلا میگوید میگویند که او چرم که اصل آن درخت و در سالی ریخت
 و شما میگویند که اصل آن درخت و در سالی ریخت و در سالی ریخت
 نباشد الا که از آن درخت سالی در اینجا باشد مثال آن در دنیا چیست
 گفت مثال آن در دنیا آنکه است با داور از مشرق خود آورده چون
 فلک است در سده بی بقعه نباشد که سالی از شعاع او در اینجا بیفتد که
 نیکو گویی گفت مرا خبر ده که ما شما میگویم که اصل بهشت از طعام و شراب بهشت
 بخورند چند آنکه پیش خورند زیاد باشد و نقصان نباشد مثال آن در دنیا
 که است مثال آن در دنیا کتاب خداست چند آنکه خوانند که خوانند که
 در انواع علوم سخن گویند از قرأت و تفسیر و تامل و غفر کلام و حرد و احکام
 و حلال و حرام با تمام ترسد و از آن هیچ کم نشود گفت نیکو گویی که
 که ما شما میگویم که اصل بهشت طعام و شراب بخورند و بول و غایط نباشد
 گفت نیکو گویی و راست گفتی از آنچه دلم آرزو بود است و دیگر گفت مرا خبر ده که
 بهشت گفت زبان بنده تو منست که میگوید لا اله الا الله گفت هر که
 گفتی و نیکو گویی و لیکن از تو منست پرسیدم که حقیر خودمانی گفت اگر جواب بگویم
 ایمان آوردی و بدین مادیاتی گفت بی و برین عهد کرد گفت مرا خبر ده از آن دور
 بهشت که یکیشم از ما دور جدا شدند و یکروز با پیش خدای شده چون فرود
 یکی را صد سال عرصه و یکی را دویست سال گفت ایشان ارمیا و غریب
 بودند و بعضی گفته اند غریب و غریب بود که ایشان هر دو از یک شک بود و یک
 بزادند چنان سال با یکدیگر بودند بدی از دیوار و نری غریب با ارمیا بعضی از ایشان
 رفته بود از اینجا آمد و چهار پایی نشسته بود و پاره ای که در سینه نهاد و پاره

این است که در این کتاب
 از این کتاب است که
 در این کتاب است که
 در این کتاب است که

و عصیر در جای کرده و بر بعضی دها بگذشت که خدای تعالی اهل آنرا ملاک
کرده بود و در آن شده بر سبیل تعجب گفت ای یحیی مده اسد بعد از
خدای تعالی او را فرمان داد تا از خرمینا او برود و خزان و دیگر جانب معنا و غیره
صد سال مرده بود و در آن بیابان افتاده و آن طعام و شراب نداشت و بر حال
خویش گریه متغیر نشده بود چون صد سال بر آمد خدای تعالی او را زنده
کرد و ایله پیر بیل آمد و گفت ای ارمیا چند کاه است تا تو اینجا ای اکنون از روی
بطعام و شراب خویش فکر تغییر نکرده و جز از روی تصدیق این حدیث و کلام
و مقام تو اینجا در هر کجا استخوانهای او چون پوسیده شده است تا خدای
تعالی او را پیش تو زنده گرداند و خدای تعالی آن چهار بار زنده کرده اند تا او
بر و نشست و طعام برگرفت و بپا و پا برادر چاه سال مانند و برود
یک روز با پیش خدای شد و راجع گفت راست گفتی و نیکو گفتی و من
گوای میدم که خدا کیست و محمد بنده و رسول او است بخت و آفتاب تا آن آرزو
و آنکه ارمیا را گفتند که او حضرت قال کم لبثت گفت چند درنگ کردی ظاهر
چنانست که خدا گفت یا بواسطه خبر نیل یا زنده شد یا بر جواب داد که روزی
درنگ کرده ام یا بعضی از روزی که نگاه نگاه آن رسیده بود که خدای تعالی او را
زنده گردانید نگاه کرد و چون آفتاب بود و گفت روزی یا بعضی از روزی گفت فی
بلکه صد سال درنگ کرده و اگر کسی یا از روی اعتبار رنگین بطعام و شراب
از اینجا و شیر و گوشت انداکور و عصیر بود که چنان متغیر نشد یعنی شراب و دیگر در آن
تو بعضی از علما گفته اند که زنده بود خدای تعالی شراب و طعام را از تغییر نگاه میداشت
و خزان را همچنان بر جای میداشت تا آنجا باشد مردم را برین قول عظام استخوان
بعضی از آن مردگان باشند که اینجا بود و دیگر بدانکه استخوانها پخته و پخته
بر اندک استخوانهای در آن کوش است که چگونه آنرا از زمین بر میداریم و در یکدیگر
می کشیم پس گوشت در روی پوست یا غنیم و لعلک آیه لئلا یس و این آیه و کلام
بر صحت رجعت و فساد قول آنس که آنرا مستبعد میداند چون خدای تعالی
طعام و شراب هیچ تغییری را بحسب اجزای عبادت برای حکمت و مصلحت خرق نگاه
کرده و آنرا از تغییر نگاه داشت چرا که هر گاه صلاحتی صلاحتی جای بود و مصلحتی است

تکلف

تکلف عادت عادت عادت وقت ادراکگاه دارد که هر نشود و بی قوت نگردد و متناهی
و هیچ و غیر ایشان را وایت میکنند و آنرا جایز میدارند که خوی در پیاپی دارند
مرده صد سال زنده ماند و آب و گیاه بخورد این را و او اندرند که خدای تعالی
تجلی را در جهان زنده میدارند که طعام و شراب خورد و بیاید و برود و او نیز
بود که روا دارند عبد اسد عباس گفت چون ارمیا باده آمده بود و ده و قتل آن
بگشته بود و هم بدو راه یافت بدرسای خود آمد و در پند گینزی که آنروز که
ارمیا رفت بود بیست سال بود چون باز آمد صد و بیست سال رفته
بود و متعجب و نامتناهی گشته او را از ده او گفت کیست که در میان او گفت
این سرای ارمیا است گفت آری و کبریت و گفت ای مرده تو چه کنی ارمیا را
شناسی که صد سال است که او مفقود شده است و کسی نام او نبرد و گفت
ارمیا ام گفت ای سبحان اسد صد سال است که هیچکس از او خبر ندارد ارمیا گفت
چنین است خدای تعالی مرا صد سال پیرانید و اکنون زنده گردانید آن گینز که
گفت این را علاجی باشد گفت آن چیست گفت ارمیا مرده ای سبی الله بود
بود احباب احوال و بلا را و عاقری خدای تعالی ایش را شناسیده ای اگر تو ادبی
و عاقری تا خدای تعالی چشم مرا بمن ده تا من ترا به هم که من ارمیا را میشناسم ارمیا
و عاقری و دست پر چشم او باید چشم او درست شده و دست او برگشت و گفت
توی باذن الله بر خیز بر زبان خدای فی الحال پایش درست شد هر خاست و رفت
در آمد و گفت گوای میدم که تو ارمیا می آید بر خاست و بمقابل بنی اسرائیل آمد و در
مجلس پیری از آن ارمیا بود و ده و ده سال بود و هر دو ضعیف شده و آواز داد و از
قوم خبر داد و اید که ارمیا باز آمده گفت بر و مجال مگوی ارمیا صد سال است که مفقود است
او گفت من فلان پرستار بودم و عاقری مرا عاقری داد و میگوید که خدای تعالی
مرا صد سال پیرانید و اکنون زنده گردانید و بر خاست و درین ارمیا آمد
پرسش گفت ارمیا را خالی بود پیر میان و گفت چون ستاره درخشان
مرا بنمای او را جامه از پشت برداشته و آن خال پیدا شده و از آن خال آن
خال بدید آمد خال او پیر میان و گفتش بود و مقدس بود و الجلال و بخت الشکر
را سوخته بود و هیچ نشانه نمانده بود خدای تعالی فرشته را فرستاد با آنجا آب و گفت

ازین آب بخور آن آب باز خورد و توری او را حفظ شد خدای تعالی آنرا معجز کرد
 و او را بهی اسرائیل پیغمبری فرستاد او بیاد و دعوی پیغمبری کرده از او خبری
 گفت توری من نظیر التوب بر خوانم و میخواند چری گفت دران مراد صیت کرده
 که در فلان موضع خجی در زیر خاک کرده اند و در این توری نهاده است
 و باز کردند و بر او کردند با آنکه از میان میخواند حرفی که پیش بود باو ایان آورده
 و بکس پیش از از میان توری از بر خواند تا گفتند که این پس خدا است یعنی خدای
 قبل ازین مذکور شد یک تالیفت که از میان بود و غریب بود آنکه گفتند پس خدا
 خدای تعالی میفرماید که تعالی اسد عاتقون علیه السلام که هر که بداند او را یعنی
 غریب را بیاورد بدین و چنانکه بداند است گفت میداند که خدای تعالی به چه چیز قادر است
 و چه بجز من میده گفت در پشت چرخ یک درخت بود که هر که آنجا بکشد
 غریب بود که در آنجا ابریم رب اری کیف تجی الموی قال اولم تومن قال لی و لیکن
لیطعن بلی قال خذ اربعه من الطیر من ایهک ثم اجعل علی کل رجل منهن جرثوم و من
یا ینک سعیا و اعلم ان اسد غریب کما و سبب سوال ابریم خلافت کرد و از معجزه
 و خفاک و حسن بهی گفتند که ابریم برده از دواب بگذشت یعنی از دواب در راه
 و بعضی در خشکی این زیگنت آن مای بود آنچه در دریا بود حیوانات و را آنچه
 و آنچه در خشکی بود حیوانات هر آنچه را از دواب ابریم گفت باز خدایان دانم که تو قادر
 برای آنکه این را که در شکم جانور است برانگیزد سنده جمع کنی و زنده کنی و بیک
 میخوانم تا معاینه به چشم آنچه بدین نام خدای تعالی او را بر سبیل توحید امتحان کرده
 اولم تومن جماعتی گفته اند چون عبداً عباس و سعیا چهار صدی که سبب
 آن بود که چون خدای تعالی فرستاد که ابریم را خلیل خود و کرم ملک الموت را فرستاد
 تا او را بشارت دهد بخت ابریم در سرای بود چون باز آمد مردی را در راهی
 خود دید و او مردی غریب بود او را گفت او کرد و گفت از کجا تو درین سر آمده ای و چنانکه
 خداوند سرای ملک الموت گفت مرا خداوند سرافراز فرستاده است بداند که
 ملک الموت گفت که ملک الموتی گفت که گفت برای چه آمده گفت آمده ام تا ترا
 بشارت دهم بخت خدای تعالی ترا دوست خواهد گرفت است گفت کی گفت
 آنکه چون دعا کنی بدعا تو مرده زنده کند ابریم صبر کرد تا آنکه به است گفت

آن و عده است گفت رب اری کیف تجی الموی قال اولم تومن قال لی
 لیطعن بلی لیکن تا لم یبارک و سکن شود آنکه تو را خلیل خود و کرم خدای تعالی
 او را گفت چهار مرغ بگیر عبد عباس گفت طایر دوس بود و کوس و کلاغ
 و خر دوس این چرخ گفت کلاغ بود و خر دوس و طایر دوس و کوس و کلاغ
 گفت آنکه اختصاص این مرغان از آن بود که طایر دوس مرغی با زمین بود
 و کلاغ مرغی حریف است و خر دوس شهرتی است و کوس و کلاغ در آنجا است
 الموت گفته اند این چهار مرغ را این چهار مرغی بگیر و بکش هر کس را بکش یعنی
 طبع از او را از هر یک و طایر دوس را بکش یعنی طبع از زمین دنیا بگیر و کلاغ را
 بکش یعنی کلاهی حرم را بگیر و خر دوس را بکش یعنی مرغ شهرت را ببرد بان
 برکن و کوس را بکش یعنی الفت از هر چه آن بکشد تا بخت این چهار مرغ
 بر او عجب برسی مرغی با زمین طایر دوس نیست و دعوی او بکن حد کلاغ است
 حرم پیش از او داری غیرت خردست نیست و رشوت پیش از او بی حکم
 در میان مرغان عجبست این حکم تو در میان مرغان بخت احوال تو در میان
 عجبست تو خود هر کسی را که از امت شمرند سمیع نه کنی تو نام تو بر نه طایر دوس
 که بی تو یا دقت کنند بلی نه که بر نه ای تو جاد و زنده آخر تو چه مرغی و ترا با چه مرغ
 در روز کار سلیمان مردی هزار دستان خرد و با آنچه شده طایر دوس
 و جای آب و علف قیام نموده و پاهای او مستانی میبود و هر مرغی بی نام از
 چمن او و بر نفس او پیش است و چیزی بر نفس زده گفت آن مرغ که دیگر با یک کرد
 آن نفس بر گرفت و پیش سلیمان آورد و حال آن مرغ با او باز گفت سلیمان
 بزمو تا نفس آن مرغ پیش او آورد و زنده آن مرغ را گفت چرا با یک نمیگفت
 تا رسول بدن مرغی بودم که هرگز زنده دادم صیاد ندیده بودم صیادی بیاد بود
 که از من دای بکشد و دانه چند دران دانه نهاد چشم حرم باز کردم و از بدین
 چشم عبیرت باز کردم تا دانه بدین طبع دانه در دانه افتاد و نام با هم بسته شد
 و دانه بدست نیامد و چنانکه باشد بدو و او طبع نور در نام افتاد چون مرغ که طبع اند
 در دانه افتد صیاد را که بخت و از بخت و چه جدا کرد اند و این مرد را بخت بود
 زنده آن نفس کرد و باز داشت و من از سر در آفاق نامیدم که قلم و از سر غفلت کلام

و فی القضاة
 و لطف الدعاء

علم

یا رسول الله امیر المؤمنین بر خاست و از پیش بر رفت و فاطمه را گفت که رسول
اشب بختی نه می آید و در خانه با چیزی نیست تا که بر اثر امیر المؤمنین حضرت
رسالت پناه و آمده پشت فاطمه بر خاست و در خانه شد و در رکعت
نماز کرد و در رکعت اول الحمد و حم سجده بخواند و در رکعت دوم الحمد و سوره
انعام بخواند چون سلام داد روی بر زمین نهاد و گفت یا خدا یا ارحم
الرحیم یا محمد و آل محمد که از برای ما خدای فرستی تا از ان خان بخوریم
و در شکر بجزایج چون سر برداشت جفته دید از ترید و علاوة علیه
من اللیم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دست را خط
بر سر آن نهاده که کسی مانند آن ندیده بود از خانه بدر آمد و آب پیش
رسول آورد تا دست بپشت و امیر المؤمنین علی عم درو میگریست تا
چرخا کرد آنکه در خانه رفت و آن حفته پرون آورد و در پیش ایشان
پناه و رسول الله امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین از ان طعام
بخورند و سبیل بدر چرخه فرزند آمد و سوال کرد و امیر المؤمنین علی گفت
در آنکه و تا پاره از ان طعام با و در رسول گفت یا علی کن که آن سبیل
البیس است خیر یافت که خدای تعالی ما را طعام بهشت داده خواست
تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا کسی را نرسد امیر المؤمنین گفت
یا رسول الله این طعام بهشت است گفت آری خدای تعالی طعام بهشت
یکی نیست و هر خانی که برای عیسی حرم فرستاد گفت آن طعام بود
گفت آن خانی بود از ترس سرش مکمل بود و با قوت و زنده چهل زن و آفرین
پای بود بر این چنان بود و بر سر هر خانای آناری بود پوست باز کرده و بر سر
هر ناری سیبی و از انواع ترکه بر آن خوان هم چرخ بود و بر اینجای بیست
بود و نیز و یک سرش نگ نهاده و نیز و یک دنبال و سر که نیز نهاده و بر ستار خانها
اعلی پشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند ترا کشف این باید کرده است
فرمود که و آن دستار خان از روی خان برگرفت و دانکه انرا حقیر آمد آنرا بخورد
گفتند که انکه کست عیسی ندیده و درویش نماند بخواند انرا بخورد و نه چنان
آفرین خورد تا بجزیل هر آنکس از ان طعام بخورد و نه چنان بخورد الا که شایانست

و هیچ دیوانه نخورد الا که پیش با زاده و بیع نماند نخورد الا که پناه شد و هیچ نخورد
الا که بر قن با زاده و هیچ پرخورد الا که پناه شد چون رسول و ایشان از خوردن
فناغ شدند و دست بپشتند رسول هم گفت ای فاطمه این خان برگرد
و هم آنجا نماند نهاده بود و نیز فاطمه جفته برگرفت و با جای خود و برود و بنا و جفته
را برگرفتند و با سنان بردند رسول امیر المؤمنین هم با مسجید شدند و نماند
تحقق نگذاشتند امیر المؤمنین و دیگر روز در مسجد نشسته بود اعرابی آمد بر
فناغ نشسته و امیر المؤمنین را پرون خواند از مسجد که کسی بزرگ
با و داد و گفت این بستان که تراست و ناپیدا است امیر المؤمنین
و کسی بر رسول ص داد و گفت این اعرابی پس داد و ناپیدا است
کسی بگفت و در پیش ریخت و اینها بقتل دینا بود رسول گفت یا علی
شناختی آن اعرابی را گفت نه گفت او جبرئیل بود که نزدی که کنز کلامی زمین
از برای تو پرون کرده خدای تعالی برای آن دینا برگزیده و اوست
و چهار دینا بجز او بجز آب بخیر داده و معجز کرده اند آن چند و این کسی
بهشت داده و در آخرت برای تو معذکره آنچه هم چشم چنان ندیده است
و هیچ کوشش ننشیده و در خاطر هیچ آدمی خطور نگزیده امیر المؤمنین آن زور
بر سر و بقتل دینا بود و گفت صدق است جلت عظمت حیث قال مثل انی
یتفقون انما هم فی انجا وینا ری بر داشت و بعد الرحمن عرف و او را
بر اهل البیت و نمره او و ما جری و انصار رفقه کرده و اسد و اسع عظیم و خدا
فراخ عطا است که بر اندکی بسیار رود و خزانة او نقصانی نیاید و دانست با فرا
و دنیا و بر حسب استحقاق جزا و دوقوله تعالی الذین یستحقون انما هم فی سبیل
لم لا یتبعون ما انزلنا و لا الذی لهم اجرهم عند ربهم و لا حزن علیهم و لا هم یخزبون
حق تعالی چون پناه نماند از ترسین کرد بر صدقات و زکوة دادن درین آیه
بیان میکند که چگونه می باید داد و بگوید آنرا که مالهای خود نفع میکنند و راه خدا
و در پس آن نیارند منتی و ادبی و بی و آن مال که در راه خدای صرف کرده با
می باید که قصد و نیت و اراده او خدا باشد و طلب رضای او و برای رضای
او باید نه برای رضای خلق آنچه برای خدای باشد باید که نیت ساقط باشد

ایشان نیا زنده اند و یکدیگر بسیار خوشان ایشان ترا بشناسی خفا که گفت زردی و
اندام بود باین گفت سگینه و قنار بود اول اشارت گفتند برکش شود و گویان
گفتند بر روی بی هو الگفتند به علاج و نه بغير علاج عطا گفت چون با داد را طعام داد
سپاهیان را نه استندی ابو ذر غفاری از پیغمبر روایت کرد که هر که چهل روم دارد و
سوال کند بگوید یعنی علاج کننده ابو هریره از حضرت رسالت هر روایت کرد که
مسکین آن نپاشد که او را یک تیر یا ده تیر طعام از تو بر کردانه مسکین و نه
آن مرد متشفع بود که روی در راهش بود که حال خود را تو بگویم یعنی که لایق است
انسان الهی تا پیغمبر خدای گفت خدای تعالی که است از شما شش چیز که گویان
بسیار کردن و سوال کردن بسیار و مال فانی کردن از عصبان مادر و در کوفت
و خیران زنده و از نادان و در کوفت و هر کسی که چیزی خواهد او را حاجت نباشد
آن سوال را در زقیامت فرا ششها و چرا احتیاج شود هر روی او گفتند و رسول الله
باشد که مرده و مستغنی بود گفت چنانچه در هر کس که او را نشانی باشد و خواهرش
شود باید که کل کند شش خود و بگویم کند و از سوال و پشیمان باشد که سوال اول
مطلبت و میان خوف و طمع و آخر طمع باشد و هیچ آدمی که او را نشانی باشد خود را
درین موضع نیارد این بسام گوید انت المسعوده و زنت کفایت انما اهل الله و الله
لا تطلبن الی صدیقی حاجه من عطفه من قلوب العالم و اهل المؤمنین هم سیکو الیک
حرم الدجاء عهد ما اسی ی آرا دیت و امید واری بندی و مرجه شما تفر می کنید اذال
خدای آن عالم است و جزا استحقاقی و در حدیثها الدین یخون اهلها باللیل انهار
سرا و علفه علیهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون عبد الله عباس گفت آیت
در حق امیر المؤمنین علی عم آید که او چهار روم داشت یکی مرده و او یکی بشب و یکی
پیدا و یکی پنهان خدای تعالی این آیت فرستاد و از او باز گفت که آنکه با نهای خود
تفرقه کند بشب و بر روز آشکارا و پنهان حالت هر ازین و در هر دن نیست بر
و علانیه و وقت ازین و در هر دن نیست شب و روز گفت که او درین دو وقت
ازین دو حالت طاعتی نیست لاجرم بجا جل این ثنا باشد که الایم یخون الام
و باجل این جزا باشد که کلام اجرهم عند ربهم ایشان ترا نزد باشد بزرگی پروردگار
ایشان اجرهم بجا آن گفت تا بدانش که رنج ایشان ضایع نیست و عند ربهم برآید

غیرت ایشان بود

گفت

گفت تا بداند که غایت نیست و آنکه گفت چه خرقی نیست برایشان و این
نترسند و اندو و بکین نشوند برای آن تا واثق باشد که ایشان ترا ثواب خواهد
و از حضرت گفته اند و بعد از اینها حایط باشد که انانیت را بپایه با عیسیا قناری
اینجا امین باشد که تو قید اندیشه که ایوم اینجا خرقی شد که ان الله یحب کل قلب خیر
اینجا اندو و بکین نباشد که لایق علیهم و لام یخزنون ابو اسحق گفت از زمین برآید
که ما نزل فی حق احد من القرآن ما نزل فی حق علی از قرآن آنچه در حق علی زود آمد در حق
چیز که نیاید و بدان که در هر چهار روم چو از سر اخلاص بود از جزا و صد هزار روم
و بهتر از آن آنکه پیغمبر گفت مسیت درم فاته الله درم یکدرم باشد که صد هزار روم
مقدم باشد یعنی کسی باشد که یکدرم بصدقه دهد که بهتر از آن باشد که یکدرم صد هزار
درم تصدق کند گفتند چگونه یا رسول الله گفت مردی دو درم دارد و بهترین کسیندها
خدای بدو و دیگری مال بسیار دارد از عرض آن ل صد هزار درم بدو یکدرم آن بهتر است
از صد هزار درم این بود که الحقین یاکون الیوم الا لایقوم الی یخلفه سیکو
من الحق کل کلمه فاکون الیوم الا لایقوم الی یخلفه سیکو و حرم الدجاء عهد ما اسی ی آرا دیت
ما سلفه و نه لایق و سلفه و نه لایق اصحاب انصار هم یثابوا خالدون این آیه در حق ربا و زکا
میگوید که آنکه که با یخویند و با انورقی باشد و رانچه بسند یا بهمانند چنانکه
زرا با قرقی و بیاری از زردن توان ادتا دیناری و جوی بستاند پس چش بچش نجات کرد
که مثل بشو که اگر با قرقی زور شود آن افزونی را بود و روایت از امام جعفر صادق
که گفت یکدرم در بوا اینز و یک خدای تعالی عظیم است از بختاد با زنا کردن با آنکه هرگز
بره از ما در و حرم الدجاء عهد ما اسی ی آرا دیت و از قیامت از گرانایان کسی که
شیطان او را اندازد و بزند از دیوانگی یعنی ربا خوار و زقیامت و روانه از گرانایان
رسول که گفت شب معراج جاعتی دیدم شکوای ایشان بر امانیده هر شک جاذبه
بزرگ بر رکن از آل فرعون انداده و آل فرعون را هر با داد و شب نگاه برده و نه می کنند
چنانکه گفت انما یخزنون علیها علفه او عشیای آمد نه چون شتران مست و هر که سبست
چرخ سکی و کلنجی و درختی پیش نهادی اگر ایشان بای بر و نه دخی و او را بست کردی
یخو استند که از راه ایشان بر خیزند فیه استند و هرگاه که بر یخو استندی انما ندان
قرم با داد و شب نگاه می آمدند و ایشان ترا دای میگردانند و آل فرعون می کنند الیوم الا لایقوم

رسالة في
الغفران
والتوبة

من صدق حج مال بصدقه و زکوة کم نشود و خدای بصدقات افزون کند و تربت صدق
تدورت خداست پنجم میکوبد چنانکه کسی از شما اسب گری برورد خدای تعالی خطای
رای برورد و تا یک لیه چندان که داند که کوه احد در نجرست روز قیامت خداوند
را بنزدیک تر از او آورد و حساب او را ورنه کوفت حساب او از سیات سبکتر باشد
آن مرد فرمود ما خدای تعالی صدقه او بنزدیک تر از او آورد و در کوفت حسابش نه که کوفت
باشد و گوید با خدا یا این طاعت کرات چست که کوفت یستون را طاعتی چنین نیت نام
گوید این آن پنج فرماست که تو فلان روز برای من بصدقه وادی برای تو شیر و درم
بوقت در ماندن تو فرما و در سن تو باشد و خدای دوست نه در حج کافری را را بخوا
و بزرگ کاری که با بستانمال آن ناموش باشد چون ذکر ربو بخواند کرده ذکر نوسان
میکند و میکوبد که آنانکه ایمان آورده و کارهای نیکو کرده و نماز نپای داشته و زکوة
بدادند ایشان را بود و نزد ایشان بنزدیک خدای تعالی و برایشان تری نبوده و از پیش
نشود که هر که از این اسما خواند و در خواب حق سبحان را خواند کم خوشی حاصل نم
فاد تو بحرب من الله و رسول و ان فتح فلکم دوزن انوارکم فانظرون و انظرون عکره گفت
این آیه در حق عثمان و عباس عبد المطلب آید و آن چنان بود که ایشان
فرمای بسیار بیع سلف خرید بود و دند چون وقت و محل آن درآمد مطالبه کرده و ایشان
کنند اگر حق شما بدیم ما را چیزی نماند بی برک باغ آنچه شما راست نهد بستانید و نیت مضای
کنید تا دیگر سال بدیم چینی که دوز رسول صم بشیند و نیت کرد خدای تعالی این آیه را
و ایشان انصاف کردند و سر نایه بستانید میکوبد ای مؤمنان از خدای و عتاب خدای
بر سید را بکنید آنچه شما بر مردم مانده است از ربوا اگر شما متوانید و بخواه ایان
آورده ای خدای می توانید که رنگ کنید که اگر بکنید و فرما نیرب خدای را بستانید و بستانید
حربی از خدای و رسول خدای یعنی اگر باز نیرب سید از ربوا خوردن بستانید که شما را بستان
خدا و رسول خدا بدید عبد الله عباس گفت روز قیامت ربوا را زکوة خدا حکم می کند
سلاح برکرت با خدای کار از اینی و گفت هر کس که اسرا کند بر بر امام مسلمانان بود که
ویرانته کند اگر توبه کند و نش بزند اهل معافی کنند بحرب من الله حرب خدای با تو
دورخ بود و حرب رسول و جها بود و شیخ و اگر توبه کند از ربوا بر حال بر سر نایه نصفا می بود
بر سر نایه را بود و چون سر نایه بستانید و از او دوری است و بکنید بر سر نایه مکرده باشد

خدا گفت خدای تعالی کتابی فرمود نوشتن پیش از آنکه آسمان و زمین
بازرسال و آن روایت که سوره البقره است بدانکه هیچ سرایی نباشد
در شب این دو آیه درو بخوانند که شیطان کرده آن کرده در رخت که رسول
گفتند از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری بری آید چون چراغی باشد
تا آنکه آخر سوره البقره است که بخواند او را گفتند چه بخوانی بیهوده در سوره
گفت آخر سوره البقره بخوانم در خیر است که این دو آیه در شب معراج فرموده
بر رسول خدا در زیر عرش چون خدای تعالی کوت یا محمد سل تعطوا خواه تا بید
گفت النبیات بعد الصلوة الطهارات الطهارات المبارکات جوابش را بگوید
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول هم موافقت را گفت السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین وگفت اشهد ان لا اله الا الله و محمد عبده و رسول الله
محمد عبده و رسول خدای تعالی فرمود خستاد آمین الرسول یا انزل الیهم ربهم
والمؤمنون ایمان آورد رسول خدای بدین خدای بدو فرستاد و مؤمنان ایمان
آوردند بخدای تعالی و بنشینان و کتابها و رسولان او را گفتند که تو می بینی
بها که این معجزان او چنانکه جودان کرده و گفتند تو من بعضی و کلمه بعضی گفتند
که زبان تو بشنیدیم و مطیع تو هستیم بخلاف جودان گفتند بعضی گفتیم
جواب روایت کنند که جبریل هم این آیه آورده و گفت خدای بر تو و امت تو شاکت
آید چون خواه تا بدیند و تلقین خدای تعالی سوال کرده و گفت غدا که برینا عرض تو
میخوانی بار خدا را و بار کشت همه باست اینجا که می گویی که نباشد که ترا نور تعالی الهی
است رسول الله و رسوله و علیها ما انزلت خدای تعالی پان فصول
آنان میکنند که تکلیف ما لا یطاق روا می دارند و در ذکره را بشارت برایش
میگویند که خدای تعالی تکلیف کند چو تنی را لا یوسع او و طاقت او وسع نام چو تنی
واسع باشد بر مردمان و مضیق نباشد بر او و گفته اند که وسع دون طاقت با
دلیل بر آنکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع ماکرده است که یکی از طاقت
آن دارد که پیش از نهاده و کتبت ما را بگذارد در شبها نوزی و در سالی پیش
یکماه روزه دارد پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف کرده است سفیاض
گفت لا یتکلف المؤمن الا یسره و لم یتکلف طاقتها و لو کلفها طاقتها لم یجوز منها

خدا گفت خدای تعالی کتابی فرمود نوشتن پیش از آنکه آسمان و زمین
بازرسال و آن روایت که سوره البقره است بدانکه هیچ سرایی نباشد
در شب این دو آیه درو بخوانند که شیطان کرده آن کرده در رخت که رسول
گفتند از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری بری آید چون چراغی باشد
تا آنکه آخر سوره البقره است که بخواند او را گفتند چه بخوانی بیهوده در سوره
گفت آخر سوره البقره بخوانم در خیر است که این دو آیه در شب معراج فرموده
بر رسول خدا در زیر عرش چون خدای تعالی کوت یا محمد سل تعطوا خواه تا بید
گفت النبیات بعد الصلوة الطهارات الطهارات المبارکات جوابش را بگوید
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته رسول هم موافقت را گفت السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین وگفت اشهد ان لا اله الا الله و محمد عبده و رسول الله
محمد عبده و رسول خدای تعالی فرمود خستاد آمین الرسول یا انزل الیهم ربهم
والمؤمنون ایمان آورد رسول خدای بدین خدای بدو فرستاد و مؤمنان ایمان
آوردند بخدای تعالی و بنشینان و کتابها و رسولان او را گفتند که تو می بینی
بها که این معجزان او چنانکه جودان کرده و گفتند تو من بعضی و کلمه بعضی گفتند
که زبان تو بشنیدیم و مطیع تو هستیم بخلاف جودان گفتند بعضی گفتیم
جواب روایت کنند که جبریل هم این آیه آورده و گفت خدای بر تو و امت تو شاکت
آید چون خواه تا بدیند و تلقین خدای تعالی سوال کرده و گفت غدا که برینا عرض تو
میخوانی بار خدا را و بار کشت همه باست اینجا که می گویی که نباشد که ترا نور تعالی الهی
است رسول الله و رسوله و علیها ما انزلت خدای تعالی پان فصول
آنان میکنند که تکلیف ما لا یطاق روا می دارند و در ذکره را بشارت برایش
میگویند که خدای تعالی تکلیف کند چو تنی را لا یوسع او و طاقت او وسع نام چو تنی
واسع باشد بر مردمان و مضیق نباشد بر او و گفته اند که وسع دون طاقت با
دلیل بر آنکه خدای تعالی ما را تکلیف دون وسع ماکرده است که یکی از طاقت
آن دارد که پیش از نهاده و کتبت ما را بگذارد در شبها نوزی و در سالی پیش
یکماه روزه دارد پس خدای تعالی ما را بدون وسع تکلیف کرده است سفیاض
گفت لا یتکلف المؤمن الا یسره و لم یتکلف طاقتها و لو کلفها طاقتها لم یجوز منها

من علیک الکتاب بالحق معصدا قالمنا چین یدیه وانزل التوریه والانیل من قبل
دی لکس وانزل التوریه ان الین کزده آیات الله علم عذاب شدید وادعیه
والتوریه کلیمه در سیم بن اسی گفتند این آیه که در اول سوره است تا بمقتضای
 میانه هر دو باب روز بخوان آمد و ایشان پیش از آنکه در چهار روز در
 اشراف بر دوازده چارده مرد سه مرد پیش او مقدم ایشان بود و نیم
 عبد المسیح و ابراهیم و ابو حارثه بن علقمه و ابن جبر عالم ایشان بود در مدینه آمد
 ناز دیگر با جادهای نیکو کرد مالی صاحب جمال و نیکو آراستند چون در مسجد
 آمدند رسول ناز دیگر گذاردن بود و با حق پیش رفتند و در مسجد نای کردند
 وقت نماز ایشان در آمد دستوری خواستند از هر ناز و روی پیش
 کرده رسول ص ایشان نماز گفت اسلام آوردید گفتند ما اسلام آوردیم و آن
 از آنکه ترا دیدم گفت دروغ میگوید اسلام چگونه باشد با آنکه خدا را فرزند
 گوید و صلیب پرستید و گوشت خوک خوردید گفتند عیسی که بود گفت پیغمبر
 خدای دینده خدای بود گفتند هیچ بنده مخلوق را دینی در پرستش از قدرت
 خدای بدیع نیست و لیکن نیکو اندیش که فرزند پدر را ندانند گفتند بی گناه که خدای را که
 دمانند نیست عیسی با او چگونه ماند عیسی زنده بود و خدا پذیرد خدای زنده است
 که هرگز نیرد و خدای تعالی حافظ و خالق خلقت است و عیسی این خود را که در حق
 چیز بر خدای تعالی پرستید و در آسمان و زمین و عیسی از آن چه خدا کند
 چنین است گفت خدای تعالی صورت عیسی در دم نابینا شد چنانکه خود است
 گفتند بی گناه که خدای تعالی مستغنی است از طعام و شراب و حدث
 و عیسی طعام و شراب خورد و او را حدث بود گفتند چنین است گفت نیکو اندیش که
 عیسی از مادر زاده بود و چون دیگر که در آن که بخورده ام تر جیت کلاش شد و بزرگ
 گشت گفتند بی گناه که چون اقرار دارد برین چگونه گوید چون دیگر که در آن که بخورده
 در جیت کلاش شد و بزرگ گشت گفتند بی گناه که چون اقرار دارد برین چگونه گوید
 خداوند پرستش رسول فرمود که خدای تعالی او ای سوره آل عمران پرستش است
 پس هشتاد آیت و اند آیت و اختلاف که در معنی الم است گفته شده است
 و هیچ نبوده اعداد که در آن میگوید که من خدایم که میدانم اسرار و خفا و خلقت

خدای

خدای که هیچ خدایی نیست فرزند زنده یا بنده زده فرستاد بر تو ای که گاهی که گاهی
 کرده است در توره و انجیل و آن کتاب قرآنست و آن حرف متطهر است
 چون الم بحق فرستاده نه بیاطل در مست و راست و بر است و بر است و بر است
 آنرا که از پیش او است از کتابها و پیغمبران و شرایع ایشان فرستاده و توره
 و انجیل را پیش ازین که در این راه نمانده باشد مردمان را و حق کتاب بیخیزد
 فرمود و در حق توره گفت و در حق انجیل گفت که انزل از برای آنکه قرآن آیت
 فرستاده توره و انجیل را یکبار فرستاده و توره را از توره گرفته اند برای آنکه
 پیشتر او معارضه و تلویحات و بزرگان عبری توره بوده باشد و عیسی
 و انجیل را از طعنه بجا گرفته اند و اسعبر برای آنکه شری بود که خدای تعالی برایش
 موعظه کرده بود و برسانی آن کلیمون باشد و فرستاده و قرآن را عیسی آنچه در آن
 فرق کند میان حق و باطل سدی گفت و توره چنین است که انزل التوریه و الانجیل
 و التوریه ای لکس و گفته اند مراد بر همان نفرست برای آنکه قدرت از آسمان فرود
 آید بدستی که آنرا که بخدای و آیات او کار فرستاده ایشان را عذاب محنت بود و
 خدای تعالی عز و علالت همه در قبضه قدرت اویند از هر مصلحت بقول عیسی
 نوزاد از انجیل از تو نیت نشود خداوند انتقام است انتقام کشد از ایشان کتاب
استحقاق ایشان تو خدای ان الله علی کل شیء شافی و لا اله الا هو الوکی
یعنی حکم فی الارحام کیف یشاء الله الا هو العزیز الحکیم بدستی و حقیقت که بر خدای
 تعالی چه چیز پوشیده نیست نه در آسمان و نه در زمین و نه در محاور آنچه ایشان
 مستحق آنند از اجای و ثواب و عقاب بر و مخفی نیست از هر آنکه او عالم اند است
 با کمال علم کمال قادی دارد آنچه دیگران ندانند او دانده آنچه دیگران نخوانند او خواند
 او است آن عالمی و قادری که در هر جا صورت نگاره چنانچه خواهد صورت کرد آنرا
 آب اختراز کند و سر و آداب نگاهدارد و از تاریکی اجتراز نماید و او در تاریکی
 کائنات کلمات تلمیذی شب و روز و بر آب صورتی نگارند که جمله و آن از آن
 عاجز مانده اند و تو شریفترین بر دستانه ای که که در حدیبی که چاک دستند
 و پیش شال روی تر بنشینند گفت که زنده و تمام بشکستند ایشان با کمال
 صورتی بر آردی معنی ای بی آلت صورتی بر آرد با چندین معنی از پاره پاره چینی بناواند

فرقا

و سلم

پاره استخوان کوشی شود و از پاره گوشت زبانی گو یا و از قفله خون دلی و اما
 پدید آوردن تن و برهمنال کوشکی آری به بنای عالم را اساسی و قاعده که تهنه
 قوی نهند و هر چند به لاتریر و تلویک چند قاعده گویند و وجود تو از ساتهای باریک
 تو نهاده هر چند بالاتر میرود و نمی گاه و سطر قراست و قوی از برای آن ساخت
 تا بدانی که آن بنا قیام به بناست چنانکه او با کسی نمائند فعل او با فعل کسی نمائند و در حد
 کوشک و چو دست ایبری را بر سر بر دمانت نشاند تا او نه بای چشم نه چند و تا او
 است رت نمکد کوش نشود و تا او نخا از این نکوی و تا او بگوید یعنی نه بود و تا او نهد
 دست بگیرد او پادشاه و اینان رعیت او اند و اینان جسم حق تعالی و حکمت
 خود را انداخت که تحت عضو رایی ریشی بگذارد که تحت اقلیم بی ای می را کند و
 را کند تا زمان بود امام باشد امام را بیا به شناخت که من مات و لم یعرف امام زمانه
 مات میتة جاهلیة یعنی من چنین فرمود که هر که میبرد و امام زمانه را نشناسد در دن او مرد
 جاهلان باشد و این خبر دلیل میکند بر آنکه زمانه از امام خالی نباشد پس قاعده
 حقیقت اوست او صورت نگارده در هر جا چنانکه خواهد یکی سیاه و یکی سفید یکی
 و یکی خوب و دراز و کوتا و نر و ماده و حج خدا چنانست که اگر نام او بر زبان نهند
 و بدون او اگر معبودی پرستند او را مدتی حاصل نشود غایت است که اندک تر کند که است
 هر چه کند حکمت و صواب کند و در حق او الهی از ملک الکتاب است آیات حکمت است
 ام الکتاب و هر کتاب است فاما الذین فی قلوبهم رزق فیه یعلمون ما تنزل به من السماء انزلنا
 و انزلنا ما یعلم ما یعلم ما یعلم و انزلنا ما یعلم ما یعلم و انزلنا ما یعلم ما یعلم
 او آن خدا است که کتاب قرآن را بر تو که گوی فرستاد و از این کتاب آیتی که حکمت و دان
 آن بود که مراد از این برش منوم شده و آن اصل کتاب است و آنم از برای آنست که هر چه مشایخ
 با او بود و چهل مشایخ بر او کنند اقیانان نکوت برای آنکه این آیت درین حکم چون یک است
 و آیتهای دیگر مشایخ به هم مانند و مشایخ به آنست که مراد او مشایخ باشد و از این برش معلوم کرد
 و در هر سدی گویند حکم کاسخ است که بر هر عمل باید که و مشایخ به منزه است که با او ایان
 باید آوردن و عمل نیاید کردن عید الله عباس کت حکم حال و حرام و زانی و اشکام است
 و مشایخ به امثال و مواعظ گویند که حکم آن است که عمل با او ایان دانند و مشایخ به
 تا و ایان دانند و با آنکه قرآن حکم است از یک وجه و وجه مشایخ به آنست که هر چه بگویند که جمله

حکم است از احکمت آیات معنی او آنست که آیاتش جمله حکمت است هیچ نقص بر او ندارد
 و مشایخ نقص نشود لایاتیه الباطل من بین یدیه و لاسن خلطه و آنکه هر مشایخ به است چنانکه
 کتاب است با بعضی بر هر چه میماند در احکام و اعجاز و بر و این دیگر از این عباد
 حروف پیچ است که در او ایلی سوره است جماعتی هر دو آن نیز یک پیچ اند و گویند که
 مشایخ که از هر چه پیچ خود دی آید که است بخدای بر تو که چنین است کنت آری گویند
 اگر این درست است چنان میماند که کلمه است تو چنان و دیگر ایان باشد و این از
 حکمت الکتاب باشد و لام ای و بی حمل و صاف و یک باشد آنکه گویند با یکی از این
 دیگر است کنت المص کنت یزید پشتر است صد و شصت و یک است کنت یزید
 کنت یزید اگر گویند این پشتر است و دویست و شصت و یک است بر ما مشایخ به دانستیم
 که بر کدام کیم بر کتر یا پشتر و یا یک همه ایان بیا و بریم خدای این آیه فرستاد و آن
 خدای است که به تو آیتی حکم فرستاد که آن اصل کتاب است و دیگری مشایخ به آن کتاب
 که در ولای ایان میگویند باشد و مشک بود از برای آن روید که مشایخ به بود چرا
 برای طلب فتنه یعنی شرک که در طلب تامل و درج کنت که ایشان و در هر آن که ایشان
 با رسول ص و عیسی عم خصومت کردند و گویند نه تو میگوئی که عیسی کلیم خدای بود و در حق
 می گویند ما را این حسن ایست خدای تعالی این آیه فرستاد و کلی کنت جمود اند چنانکه کنت
 بعضی دیگر گویند جمله جنته عائله عایشه کنت که رسول خدای هم این آیه فرستاد و کنت چنان
 به مشایخ این است که طلب تامل مشایخ به گویند و مشایخ به آن تر آن تعلیق و تفکک کنند و برای
 جدل کنند ایشان آنکه خدای تعالی ایشان را فرستاد از برای آن احتراز کند و ایشان
 مشایخ به تامل آن بود که معنی او شود از اول کتب معنی آیات حکم را تفسیر گویند چنان
 آیات مشایخ به را تامل گویند که چنان کرد و کنت تا و ایان جز خدای نداند و آنکه در حکم
 کتابت قدم و پای بر جای باشند یعنی تا و ایان آن خدای دانند و کنت که علم آن از خدای
 گرفته باشند و گفته اند معنی این آنست که تا و ایان آن جز خدای نداند آنکافی که راست
 و راست قدم مانند میگویند که باید ایان آید و آنم از نزد خدای است هم حکم و هم مشایخ به
 و معنی اول آن بود که خدای تعالی دانند و راستان دانند و آنکه دانند گویند که ایان آن دانم
 بدان هر از نزد خدای است و خدا فرستاده است و این شکر و است و هر است از برای آنکه
 خدای تعالی این کتاب را بخت و رزق فرستاده و در حق صان و پیغمبرشیت اله آنست که

و کنت او

کتابخانه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بایم که برگردد و بخت کند و ایش رست کرد پس به خورشید در جوی دراز کرد و صفایان
 روزگار و عالمان وقت خود که در آخر کلام بگفتند که در این زمین خالی نیست
 از جنبت تو برخاستن اما ظاهر مغلوب ام خایف مغلوب ظاهر مغلوب چون او را از تو
 اید است و خایف مغلوب چون خورشید که آخرین اید است از برای آنکه تا بختی
 تو باطل شود و گنایان ایش را بشود و انک از بقدر منزلت بزرگتر اند
 بعد ای تنی بایشان بختی که خود بخود دارد تا آنکه ایش در دل ایشان خود
 بنهند علم ایش را بر حقایق ایمان و اعتقاد که انچه باشد ایش را راست
 یقین خوش آمده باشد متعاض باشد از این جا و آن زمان مستوحش
 و آنچه مترسان و متعاضان را در پشت آید ایش را از این بود و بختی ایش با دنیا و پناه
 بود که چنانچه از آن متعاض بود و بختی ایش را از این خدای باشد و در حق
 صحیح او بدینکانش آنکه گفت و استوفاء الی و استوفی می شود باشد و به ایش
 کرم و داد او نیز و یک تو را رخ و فتم نباشد و انگس کرم تو اندر شنیدن فتم تو را
 نیز و یک تو را رخ باشد و هم ناسخ را رخ علم آن باشد که بتاویل مت باشد چنانکه
 نه آنکه حکم بر و مستبعد بود انگس که بتاویل مت باشد نه آن راست نبود که حکم باشد و یک
 او با یک کرم من میانی علی و ایش را کافایت علی نیز می گفت که از این کرم
 که بر تاویل قرآن چنان کار از آنکه کرم بر نیز می گفت کرم من مستقیم
 اندر گفت نه که نه و خاف صغ لعلی او است که تعالین من خاف بر این نگاه کرد و کایم
 ابو منین علی عم از بچه بیرون آمد معانی رسول بدست گرفت بود و بیکو کرده پس او
 را رخ بود و فرزند آن او تا به دم و ما به کرم و اندیشه گفت انداخته اند که عقل که ایش
 در آیت تدبر کنند و متکبران را یله که تعالی بر ما تا به کرم و ما به کرم و ما به کرم
 از آنکه ایش از باب ربنا آنک جامع الناس لیوم که از رب قیام ان الله یخلف الوعد
 میفرماید که تا که راستی خاندن در علی بیکو بد با رخ و اندیشه که در علی الطائی مستقیم
 باشد و از حق و علی نشود و از با بیکو و بر سبیل عقوبت ما را خدایان کرم چون بیکو
 خود و بار نسی که به ما بشیم تو ما را با تو و بیکو چنانکه با کافران کرم با ما کرم ایش
 و از ایش که خطایست کرمی نماز عود از باغ اید معلوم خدای چنانکه دلای ایش را خدای
 چون ایشان بخشد نه که دلای ما را چنان پس آنکه ما را اید کرمی و ایمان را و خدای

از الطاف و توفیق و تسبیح و بیان و نصیب اذکره اذ احب عت
اسباب تداوت و کار از خرابی رحمت خود مدتی فرست ای بخشیده بر ما
بخشای که تو بخشیده و بخشاییده بر حقیت و آیه بر حقیت یعنی
تثبیت علی الایمان و الهی امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خدمت درگاه آدم
بر چه نیست خلاف بدعت است که گوید که رسول ص در عابیه را که در
مقلب القلوب و الابصار ثبت شدی علی و یحیی ای بار خدای تو مرد ما را جمع کردی
برای روزی که در آن روز هیچ شکی نیست یعنی روز قیامت اگر چه که از آن در پیش
کردی بحقیقت و درستی که خوا و بودی و این بیان با شد از حقیقت و وقوع و وجود آن
کار اندک و دل از خطاب بغیبت و این نوعی از نصاحت باشد و گفت خدا
و عده خود را خلاف کرده اند آنچه وعده داده باشد مرا این باشد تو را تعالی
ان الذین کفروا من نفعهم امرهم و لا اولادهم من بعدهم و اولادکم هم و اولادهم
کذاب الذین من قبلهم کذبوا یا ما فاعلم الله بدویم و استبدیه العذاب
انبار بار که عذاب بگوید بدستی و حقیقت که آنکه کافر شده و بگوید که در رو حدایت
خدا و مال و زن و فرزند خود شده اند استند که این تا مالای ایشان فرزند
ایشان غنای و منفی کنند چه پیدا شده و بدستور کرده مالای ایشان فرزند
ایشان چه سود کنند ایشان را و مال ما کرده و فرزند بدستور و دستور
و اقارب عذاب شود کسی که حیثیت نماند کرد لا تجزی نفس عن نفس یا مال و
کسی را باز نبردند و فدی قبول نکنند و من یقبل من احدکم یلحقه الارض ذبها و لا یفلح
به مال عذاب خدای دفع کند و فرزند عذاب باز ندارد ایشان کبرین اعتماد
بودند و ازین حساب برگرفتند ایشان و قدر آتش انگیزه و فرزند چنانکه آتش
فرعون چون عذاب و عذاب خدای بر ایشان سبب مال و ملک ایشان را اغنا کرد
پس قوی و عادت این جماعت همچون عادت آل نوح است و کسی که از این
ایشان بوده اند کذب کرده اند آیات ما را و آنرا بدین فرغ داشته و تصدیق کرده
لا جرم خدای تعالی است از بدو اینان و کتب اینان برگرفت و بیکبار ایشان
مواخذ کرده و در دنیا و آخرت بعد ایشان مبتلا کرده اند و عذاب خدای سخت
و او عاقبت سخت کند چنانکه رحمت او را هیچ است و نعمت او عام است و رحمت

کتاب

من الذین کفروا استغفرون و یخشعون الی جهنم و من المهاد تکانت کما آیه فی سبیل الله
منه تعالی فی سبیل الله و آخری کافره و من یستمع لهم رای العین و السمع و یسمع من سبیل
ان الله لخبیر لای و سبیل الله تعالی میزاید که بگوید ای می این کافران
که زود باشند که بر شما غلبه کنند و شما مغلوب گردید و در دنیا و آخرت شما را حشر
و دوزخ کنند و بدوزخ برده و بدستریست و دوزخ و بدیاریست آن کافران را چنانچه
مقرر یا شدند و اینجا عذاب نه دنیا است باشد و نه آخرت خسر الدنیا و الاخره
مستحق کنت این کافران مشرکان که اند چون این آیه آمد رسول هم کنت ان
غایب و حاشاکم الی جهنم دلیل برین بود که تا سیزدهم ایچ و یونون الدبر عبد الله عیان
کنت که هر دو اند چون رسول ص روز بزرگ مشرکان را غلبه کرد و هر دو ان کشته
و کفایت کرد این آیه پیغمبریت که ما را در توبه و عده کرده اند و ما نصحت و خدمت او در
کتاب خدای خوانده ایم و درایت او مشهور است در دوزخ نیست خواستند تا
با و ایمان آورند چون روز احد اصحاب که را بکشتی رسید شک آوردند و گفتند این
مرد نه آن پیغمبر است که ما کان بر دیم و ایمان نیاوردند و در میان ایشان رسول
عبدی بود تا بدی پیش از اجل آن عهد تباه کرد و کعب اشرف با شخصت سوار از
جودان که آمدند نیز و یک ابو سفیان و با او عهد بستند که دست یکی دارند و در حق
رسول انکه با هدیه آمده خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد انکه کنت شما
آیه و دلالتی است بر صدق این مقال که کتب استغفرون و یخشعون و در دوزخ
که فراموشید و یکی از ان رسول و دیگر فرستاد مشرکان قریش روز بزرگ رسول ص و یحیی
او سبب و سیزده کس بودند بر عدد اصحاب طالوت و روز قتل جاوید شد
و هفت مرد ماجر بودند و دویست و سی و هشت مرد انصار بودند و صاحب رایت
مجا بر ابراهیم و ثور علی بود و رایت انصار بران سعد عبادده داشت و حاتم مشهور
و دوا سبب یکی از ان مقدار ده اسوه و یکی از ان و سبب این می شد و از
سلاح شش درج داشتند و هشت شمشیر و آنرا زجه شد از اصحاب رسول
چهارده مرد ماجر بودند و هشت مرد انصار این گروه کافران را میکشند در راه خدای
کرده و دیگر کافران که مشرکان که بودند و سبب این عتبه بن ربیع بود و اینان
نزد و چنانچه مرد بودند و دوا سبب داشتند اول جنگی که افتاد آن جنگ بود و سبب

ابو سنیان بود چنانکه قصه آن بناید این گروه مسلمانان را و چندان خود را
در محل نظر کردن بیانش و از هر یک یکم اذ القیم فی اعینکم قلیلا و یتمکم فایستیم
و گفته اند که مسلمانان مشکان را و چندان خود میدیدند عبد الله مسعود گوید که
بازل در نزدیم کان بودیم که ایشان ششصد و بیست و شش مرد بودند
بر ضعف و رجعت نظر کردیم و در چشم ما حقیر تر بودند تا کان بودیم که کمتر از ما ندکی
سیکنت ایشان بنما و مرد باشند دیگری میگفت که صدمه باشند چون کان را
تمام شد اسیران را بر سیمیم که ششصد مرد بودند گفتند که ششصد مردی گفتند که
مزار مرد و گفته اند که بر دهنم یعنی بطنم است فراموش کردیم که ایشان چند
مسلمان بودند ده چندان که بر کشتن کاین سال آنست که چون کسی را در کار کسی
مرد باید و یکی حاضر باشد گوید احتیاج الی شلیه الی آن دو مثل مضایف با آن سبلی
باشند و این جواب وقتی بود که روییت یعنی علم بود نه یعنی ظن بوزر احتیاج انداز
که ایشان بجز و قیاس گفته باشند بلکه گفت که ندای تعالی بفرست خود توت و
آنها که خواهد که بداند که رسول ص قاتل نه باشد و عدت لشکر خود کردی بلکه بفرست
و معاونت حضرت حق و توفیق و تائید خدا میکرد بدست کسی که درین عبرتی است
و بندی و شکلی خداوندان بصیرت و پناهی را از اندک و دریا که از سهره چون گفته که چنانچه از
شهر خود بیرون آید با جاعلی ضعیفی مایه و انضامی سازد و عدت و آلت ببرد
و چهار بر یک شتر سوگارشندی بی سلاح یا چوبه چهره بیشتر پناه ده بودند با شکر
آراستند از زو ساه از شبنمان و عطر و عود که در ششها عطران باشد و کلاه
ایشان بغایت کرند و منظر و منظر با ندیده آمدند این جای اعتبار باشد خداوندان
و در تعالیم حدیسی حسب الشهورات من این و البین و انما طیر الحظرة من الدج
و الحقة و الحیل المستورة و الانعام و الحوش و کل شیء الا حیرة النیا و الله عده حسن المایه
حق تعالی چون حدیث بدو گفت خدمت دنیا کرد و کما به رسول الله و حطام دنیا باشد
گفت بسیار است از هر مردمان دو سستی شهورت و آرزو و شهورت معنی باشد
که ای باب صفت مشتی کند تا فرین این کیست حسن بصری گفت که شیطانت
برای آنکه کار شیطانی این بود از آنکه خدای تعالی خدمت دنیا کرد و شایسته کم تر
او کند آنکه خدای تعالی این شهورت را که مشتیانند پان کرده و گفت از هر آن که زنده و

برای آن تقدیم کرد که سبب اقسام اند و حایل شیطانت چنانکه رسول ص کنت النسا
حایل الشیطان زمان دمای دیوانه و کنت لا یلکون الرجل بالمرأه فان لها الشیطان
نیاید که مردی با زنی بخدات بنشیند که سیم ایشان شیطانی باشد پس کای
شیطان باشند و کای پیش رو شیطان باشند و کای خرو شیطان
ان النسا شیاطین خلقن لئلا یغویا بسمن شر الشیطان و دیگر از جمله تر
و آرزو که پسران رسول ص اشعث قیس را کنت ترا از دفتر جزوه چه از زنی است
کنت پسری دارم از وی که اگر بیدل آن جفته شری بودی و بهمان دایه دوست
داشتی رسول ص چرا چنین میگوی الهم لئلا القرب و قرة العین و انهم و کل غیبه
مجبیه مخترع کنت ایشان میوه دلند و روشنی چشمند و پارس سبب بخلی
و پدلی و چنانکه و دیگر از جمله مشتهیات مایه بیارست آرزو و توه و آب
چرا از زور و غرور است ده ایشان کرده بعلاتی و اغنی معین یا غیر آن و شری
پشانی و دستها و پای ایشان ابو صالح از ابو هریره از رسول ص روایت کرد
که قطاری دو از ده هزار اوقیه باشند و بر دایت حسن بصری از ایشان بایک
از رسول ص و هزار دیار باشند ابو نصر کنت پوست کادی بر آرزو یا سیم
یعنی معتقد بر هم نهاده باشد امیر المؤمنین ص از رسول ص روایت کرد که چون خدای
خواست که اسب آفریند با و چو تب را کنت من از تو خلقی خواهم آفرین یعنی آن
فرشتگان را که موکل بر باد جنوب باشند خلقی که عزت اولی و دوستان من باشند
و بذلت دشمنان من و جمال اهل طاعت من فرشتگان گفته بار خدا را فرین
تراست حق تعالی از باد جنوبی پس پافریه آنکه کنت من ترا غریب آفریم و غیر
در پیشانی تو بستم و غنیمتهای مجمع بر پشت تو بود خداوند انرا بر تو مهربان گردانیدم
و ترا پنداری پر کرده ایلم فانت للطلب و انت للمرب ترا برای طلب و آرزو و برای
مرب دارند من بر پشت تو مردان سوار کنم و تبدیل و تبدیل میکنند و تو بستم و تبدیل
ایشان تسبیح و تبدیل میکنی آنکه کنت چه تسبیح و تبدیل نباشد که او بشود و اگر
مانند آن جواب دهند آنکه کنت چون فرشتگان صفت اسب باشند که و خاتمش
بدیدند گفته بار خدا را ما فرشتگان تویم تسبیح و تحمید تو میگویم نصیب ما چیست خدای
تعالی برای ایشان اسبان ایچی آفرید که نهای ایشان چون که نهای شتران یعنی

در این کتاب
در بیان احوال
و عیال و اولاد
و فرزندان
و بزرگان
و اعیان
و ارباب
و اشراف
و اعیان
و ارباب
و اشراف

در بیان احوال

چون اسب را بر زمین فرستاد و پایهای او بر زمین قرار گرفت صیقلی کردی
گفت برکت بر تو باد تو آن جانوری کس بصدیق تو مشرک نماذیل کم و کوشای
ایشان پر کم و کوشای تو برسانم چون حق تعالی این خبر را بر آدم
عرضه کرد گفت بکرم آنچه خواهی او اسب بگریه خدا تعالی گفت غرور و غرور
خود اختیار کردی و پیغمبر فرمود که این الخیل فی شرب الخمر است اسبان در شرب
و حباب از رسول ص روایت کرد که آنحضرت فرمود که اسبان سه فرقه
فرس للفرج و فرس للشیطان اسبی که خدای است آنست که در راه خدا
برای جهاد کفار بازنهند و آنچه آدمی راست اسبی است که برای نسل و بچه
نگاه دارند و اسبی که شیطان راست آنست که برود و گریزند و تاراج بزنند
از جمله مشیطات جز اسبان شتر و گاو و گوسفند است و گشت و برزگری
کردن آنچه بان کرد و بگفت متاع قطع و زنده گانی دنیا است و نیز دیک خدا تعالی
بازگشتن نیکو از آنکه ملائکین راست و ملائکین سبقت و لا خطر علی قلب بشر و
ما شتیبه الانفس و لهذا لا یمنون و کرم تعالی و انکم بحیرین و انکم لایدرین انهم عند ربهم
جنت بچی من بحیرا الا انها راحلین و انهم لایدرین انهم عند ربهم و در میان من است و الله
بصیر بالعباد بکوی محمد که خبر دهم شما را چیزی بهتر از آنکه شما آنرا دوست میدارید
و آخرت و نعمت بهشت را در سر آن میکنید و آن که راست متقیان و پرور کاران
و خدای ترسان است و آن بوستانهاست که در زیر درختان آن چوهای
آب روان میرود و چوهای بهشت در خبر است که در شکاف خود بر روی زمین
رود و متفرق نموده و آب و سبزی از جمله متزیات دنیا است چشما را سود دارد
و روح را راحت بود و سبزی نباشد بی تره بلکه از آن توان میوه درو باشد تا از آن
نرسد در چندین میوه بخورند و یک شوره قطره فادانیه تا بخورند قطع متعین نگردد بان
کرده گفت جاودان در آن مقام باشند با ناز و نعمت و ایش ترا در آنجا زمان با
دست اند چون زمان دنیا بگذرد بگذرد و آنچه اندیده باشند ایش ترا از بول و
غایط و حیض و استیاضه و نفاس و بهتر از اینها و آن خوشنودی خداست و بعد
خودری گفت که رسول ص گفت خدای تعالی اهل بهشت را گوید ای اهل بهشت این است
کوسه رتبه بیک و سعدیک و کیفی بیکه و کمال تعالی جل جلاله راضی شده و زمین گوید که

چون راضی شوم و تو را را از آن دادی که کسی ندادهای خدای تعالی که بدین شما را بهتر از آن
بدین دنیا خلق گویند را خدایا از این بهتر باشد گوید خوشنودی من چنانکه با آن شای
نباشد که هرگز گفته اند در بهشت چند چیز است بهتر از بهشت یکی رضای خدای و دیگر
خلو در بهشت و یکی چو ارجمند آل محمد و خدای تعالی بصیر و پناست بر بندگان خوش
جزای اعمال بر حسب استحقاق بدین رسالت و الله اعلم بکون رسالت
انما انما عظماء و نوابه و انما انما عظماء و انما انما عظماء و انما انما عظماء
و انما عظماء و انما عظماء و انما عظماء و انما عظماء و انما عظماء و انما عظماء
ایمان آوردم یعنی بزبان اقرار آوردم و بدل تصدیق کردم و قدم در دایره ایمان
و دست در رهن معرفت تو زدم و زبانا در شای تو و جوارح را بعبادت تو کار
میزایم امید آنکه شرف تو دارم بکرم خود کنان ما را بیاورد ما را از عذاب و نزع نگاه
دارد آنکه حق تعالی صفت متقیان را بیان کرده و بر سهیل مع کنت آن کس که
اندک صبر کند و صبر بر چند نوع بوده است صبر باشد بر مصیبت و صبر باشد
از مصیبت و صبر باشد بر طاعت صبر بر طاعت آن بود که خود را به بندگی
دارد و اوقات کار را مراقبت کند و در وقت فریضه و سنت را بهر احتمال مشقت
تلقی کند و بر زکوة و حج و جهاد نفس خود را مطمئن کرده اند و چون مصیبتی بدو رسد
انالله و انا الیه راجعون صبر و دیگر متقیان را آنست که راست گویند کار نباشد
در آنچه گویند انما الله بدل تصدیق کنند احتراز کنند از آنکه تا در گفتار ایشان
کاپی نباشد در خبر است که چون مرد یکبار و دو بار راست گوید بر است گفتن
موقوف شود نام او در جریده صدیقان بنویسند اگر دو بار کذب گوید عادی شود
او را و نیز دیک خدای تعالی او را از چنان گناهان بپوشد و دیگران از گناهان و عا گویند
باشند که اهلای خود را در طاعت خدای تفرقه کنند و در رضای خدای صرف کنند
و خبر است که با طاعت شمس قلی الاچینیا ملکان یولان اللهم اعط کل شیء خلقا کل
حکم تمنای هر روز آنجا بر نیاید و الا که بر بهلولی او در نرسد باشد که یکبار خدا
و نفع کننده را عوض دهد و هر بار در نماند و نماند و دیگر ایشانند آنکه
استحقاق کنند و از خدای آرزویش خواهند بگویند که انما عظماء و انما عظماء
بشاید بیا نش کار از عظماء الخیل و بصیر و بالاسرار هم بصیر و حسن بصری است

۱۰۹

در شب نماز کنندگان باشند تا بوقت سحر آنکه در وقت سحر استغفار میکنند
 عبد الله عریض نماز کردی چون وقت سحر شدی تا بوقت صبح با استغفار
 بودی رسول خدا گفت که خدای تعالی چند آواز دوست دارد از فرشته
 و آواز آن کس که قرآن خواند و آواز کسی که در وقت سحر استغفار کند و آواز
 گفت از جبرئیل پرسیدم که کدام وقت فاضلتر است گفت ندانم الا آنست که در
 وقت سحر استغفار کند دارد و غیر هم گفت از جبرئیل هم پرسیدم که کدام وقت
 عرش خدای بختد لکن پرسیدم که اگر کسی در وقت سحر استغفار کند و در وقت
 بوقت سحر و بوقت سحر بخیزد استغفار کند و در وقت سحر بخیزد و در وقت
 که این آیه در حق امیر المؤمنین علی است اما الصابین فظنونی قوله و الصابین
 ابی س و الحزاد حین ابی س و اما الصادقین فظنونی قوله و الذی جاب الصدق
 و اما القاتین فظنونی هم من هو قات آله الیل صا جدا و قاتبا و اما المنفقین فظنونی
 یثقیون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة و اما المستغفرین فظنونی کاذبا و قاتبا
 ما یجرون و بالاسرار هم المستغفرون قوله صا جدا و اما المستغفرون و اما المستغفرون
بالحق لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الذین عند الله لا یسئلونهم ما کان رزقهم
 حکمت هر که از این آیه بخواند و در آخرش بگوید و اما علی و کلمه من است این هدای
 بعد از هر حرفی فرشته بیازیند تا برای او استغفار کند و از خدای تعالی آفرینش خواهند
 تا روز قیامت در خبری دیگر آمده که هر که این آیه بخواند سبب بهشت در بهشت
 یکشاید و در وقت در روز برده و در سینه و ابو طالب استغفار کنند بخارت بگو آدام
 در سینه و در آدام و در آخر شب این آیه بخواند و در آخرش بگویند و اما
 باشد و در سینه و در آدام و در آخر شب این آیه بخواند و در آخرش بگویند و اما
 با خود گفت تا آخری باشد که او شنیده است و درین باب دیگر روزی شنیدم و او
 گفت و در شب آیه الشهادت بخواند و در آخر آن کلماتی بگفتی و در آن باب چیزی شنیده
 گفت بی گنم و در آن آیه گفت بگو تا یکسال در هر ایام مقام کنی و خدمت کنی
 و من کارهای خود را خدمت بدم و بر سر راه بدم و بارگاه بدم و مقام بدم یکسال
 یکسال بر آید بگو تا یکسال تمام شده است حدیثی از ابو اعلی عن عبد الله بن مسعود که
 سعت البی که گفت از جبرئیل شنیدم که هر که این آیه بخواند از پی او این کلمات بگوید حق تعالی

عبدی وقت بگوید و آیه الی انما نطق به و الله عید و انما الی من و فی العید طاعتی
 در ابواب الجنان فیدخلون انی بگویم بهشت بندگی من بعد من و کار کردی و انما نطق
 ادا کردی و آن تو حیدست و من اولیتم که بعد خود و ناگنم ای فرشتگان من
 بهشت برو و یکشاید تا از هر دری که خواهد بهشت آید و رسولم فرمود که در
 و هر دو یکبار رسیدند یکی دیگر را گفت از کجای آیی گفت از نزدیک بندگی
 که امروز هم روز معصیت میکرد و خدا برای آفریدن آنک دیوان او سیاه
 با سنان میبرم این دویم فرشته گفت و عجب آنست که من بنام او برای آفریدن
 از آتش دویم میبرم این فرشته بگوید فرمود ما ندانستیم چرا چنین آمد گفت چون
 تو بیامدی او آیه الشهادة بخواند خدای تعالی گفت من گناه و معصیتش در کارگاه
 و معرفت او کردم و در خبر است که دردی بر نایب و جهانچه عادت زور آوران
 باشد نزدیک بینی و وقت سنگ بر گرفت و بهشت و بهشت و با هر کی
 بگویند استغفر الله یا استغفر الله لا اله الا الله چون شب درآمد در خواب دید که
 قیامت بر خاسته است و خلق را در صعدی سیاست داشته اند و
 ایشان میکنند نامه او بهشت اوها دند و حساب او بر آورده اند و
 بر حسابش بنور او را سوزی و در روز بر دند چون بدو رخ رسید کوی عظیم
 بیامد و حایل شد بدری دیگرش بر دند کوی دیگر بیامد و حایل شد تا چنین
 بهشت در دوزخ رسیدند او را از هر جایی کوی میخ میکرد از در آورده و
 خزانه دوزخ گفتند شما را با این بنده چیست گفت حساب این بنده که دند و
 او بر حسابات بنور او را بدو رخ رسیدم آن سنگها گفتند این مرد را کوه گرفت
 که خدا کیست ما را نکندیم که او را بدو رخ بر ند این است راست بگو دردی سنگی
 کوه گرفت آن سنگ او را را نگرد که بدو رخ بر ند کسی که در صفه حساب او را کوه
 گرفته باشد چگونه را کند کلی گفت که سبب نزول این آیه آن بود که
 از احبار شما میدیدم که با یکدیگر گفتند یک نامه این بنده را بر جبرئیل الزمان
 چون بمجد در آمدند حضرت رسالت پناه را بدیدند او را اطلاعات و صفات
 بشناختند گفتند یا محمد ما را مسکه است اگر جواب دهی ایمان آوریم گفت که خبر
 علی اعظم شایده فی کتاب الله یعنی از بزرگترین کواهی که در کتاب خدا است از

بیا ۱۱۱

چون

بیا ۱۱۱

تس

ت

حق تعالی این آیه فرستاد و گواهی داد خدای تعالی که جزو هیچ خدایی نیست
منسوان در معنی گواهی خدای خلاف کرده اند چنانکه گفت حکم الله خدای عالم
بدیهی و عجیب و صغیر و محکم و افعال حقین خود که او کیست و جز او خدای نیست ابوالعلا
گفت و سد فی کل شیء که دست کشیده اند از او و در کل شیء که آیه تدل علی انه احد
در خبر است که ابوشامه که الدیوانی با جماعتی زمانه در موسم حج نیز دیک امام جعفر
آمد و گفت یا بن رسول الله انک لاهل الجحیم الذی امر و ابانک کانک بدور البواجر
یعنی تو یکی از ستارگان نابالایی و پدران ما در انت کریم خود ند و هر یکی ماه تا بنده
و چون ذکر علی کنند انگشت کمتر جوهره بختانند ای دریای موج زنده ما را خیره
که دلیل بر حدوث عالم چیست امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی است و بر دست
و گفت هذا حصن علوم و اخله غری رقیق لطیف به کائنات السابعة و الله به المثلث
ثم انما یخلق من صورته کالطاهر اذا خلش غیر ما عرفت فقال لا قال و اهل البیت علی
حدوث العالم این حصنی است متخرج در اندرون او پوستکی است تنگ و در
او یک در چهری چون توره روان و زر که اخته پس رسالتش بدو از حضور حق چون
طایرین انکه چیزی دیگر در او پیدا شد جز انکه تو میانی گفت که این است بیل
بر حدوث عالم گفت یا بن رسول الله تو کیستی و دانشی که ما ندیم الا آنچه چشم به بینم
و بگویش بلیغ و بهیمنی برویم و بدانیم چه شیخ و بیست بیام امام جعفر علیه السلام گفت
ایم حواس پنج است و این پنج سودمند از دنیا و دینی و عینی و عقلی و خدای گواهی میدهند که
خدای نیست و فرشتگان و مومنان و گواهی فرشتگان و مومنان بر او قرار شده
بیانش تا او شهادت علی انفسای او را رسول صبیح و دعوی کرد که من فرستاد و حق
او را ممتد و انبیا زینت گفتند که او کیست بر انکه تو فرستاده او می گفت بار خدایا
این کاوان از زمین گواهی بخوانند گفت من گواه تو ام قل کنی با شد شهادت و بیگ گفتند
بیک گواه کار بر نیاید گفت که ای دیگر یمن گواهی میدهند که علم کتاب نیز دیک او است و من
عنده ام الکتاب و ان پسر ابوطالب است میانی که گفتند چه دانند و انفسان گفتند که
که جهود ان از من شیخ او در دایرة اسلام آمدند و بعضی بذلت جزیه بر کردن خود قبول
کردند رسول الله گفت که او تو خدا است ما خدا را نشناسیم و گواهی هر همت ندیم
که او از دست گفت در چه انگشت بران نهان که او نیست بر صدق و حق من را و می گفت

انصار

انصار

ما یا رسول الله بودیم در بعضی راهها اعرابی پیش ما آمد گفت از کدام قبیله گفتی
قبیله گفت کجا پیردی گفت با قبیل خود گفت رغبت کنی در چهری که صاحب تو
ما قبیل تو گفت آن چیست گفت اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله گواهی
که خدا یکیست و من رسول دیم اعرابی گفت و من یثربک علی هذا کیست که او
و در تهر این رسول نگاه کرد در حق ثمره عادی بر کناریا بان ضحک شده
بود گفت آن درخت مرا گواهی دهد مرا بایب آمد گفت یا اعرابی برو آن
درخت را پیش من خوان بجوی که رسول خدا ترا بخواند اعرابی بر رفت و گفت یا
الشجر ایتی رسول الله حاجت کنی رسول خدا را درخت بر خویش بنشیند و عود
خود را از زمین بر کند و زمین می شکانت دی آمد تا پیش رسول الله و بیست
رسول صم گفتیم تشدید اینها انشراح که گواهی میدی ای درخت گفت اشهد ان
لا اله الا الله و انک رسول الله گواهی میدهم که خدای یکیست و تو رسول دمی اعرابی
گفت درخت گواهی میدهم و من اولیة که گواهی دهم گفت اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله و خداوندان عالم گواهی میدهند بر وحدانیت خدای بعضی
گفتند پیغمبر این کیان گفت صحابه رسول الله از مهاجر و انصار متخالف گفت
اهل کتابند اما انکه ایمان آورده اند چون عهد اسلام در تنه اهل البیت است
علیم انکه که ابراهیم و یحیی علی است علم بیانش و من عنده ام الکتاب بر علی
اسلام گواهی او حقیقتی ای ایشان است و اگر اهل البیت گواهی اول و پیشوای ایشان
و اگر اصحاب اهل کتاب گواهی او بکنان ایشان از ایشان عاقلتر است پس ایشان
بر اهل خودی او ایتز بود و او گفت و الله لو فنی الواسطه و جلست علی
چون اهل التوریه بتو رستم و اهل الانجیل با خلیف و اهل الزبور بر تو رستم و اهل التورات
بر تو آیم حتی بر هر کل کتاب من بده الکتاب و یقول یا رب ان علیا قد قتیضنا ک
گفت اگر بالشی بنهت فراه من بر و نشیتم حکم کم میان اهل توریة بتوریة ایشان
و اهل الانجیل با خلیف ایشان و اهل الزبور بر تو رستم و اهل التورات بر تو رستم
تا که حاجت کند هر یکی از این کتابها و میگوید بار خدایا علی بن ابی طالب حکم بختضای
تو کرد چایو عهد انصاری روایت کرد از رسول الله که کتاب است که عالمی بر دست
خود دیکند و در علم خود میگردانند و بهتر است از عبادت عابدی که خدایا سوال خدا را بر

اجبی

اشن مالک روایت کند از رسول ص که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است
 و درس او تسبیح است و بحث او جدا است و آموختن آنرا کند اندک صدق
 و بایا و اذن آن قربت و توب بخداست برای آنکه عالم عالم حلال و حرام
 و علامت راههای بهشت و دوزخ است در وحشت انیس است و در
 رفیق است و در خلوت محبت و در سرا و سزا و نیک و بد دلیل است و چنان
 سلاح است و نیز یک عز با قربت خدای تعالی باور نیک کند قوم را و ایشان را
 در خیرات پیش رو گرداند هر که بایشان اقتدا کند و بری ایشان رود
 و با حال ایشان نکرده و با فعال ایشان اقتدا کند فرشتگان در خلوت ایشان
 رغبت کنند و بر بوی خود بایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار
 کنند و هر تری و خشکی که باشد برای ایشان آفرینش طلب کند تا بایشان
 در یاد و نام آن در سبای زمین و چهار پایان او دستارگان آسمان بداند
 که علم حیات دولت بر او مینماید و نور چشمش از ظلمت و تاریکی دور است
 از ضعف بندگانه بپایان آردان رساند و بحال ملک او آنگاه اندیشد
 برابر روزه باشد و درس او بر ابر قیام بود حرام و حلال باو شناسد
 و درم بدو دهند پیش رو علمت و عمل نایج او است بیکت نرا از او الهام دهند
 و بد بخشنند از او محروم گردانند قایما بالقسط کواهی دهد در آن حال خدای که
 قایم است بقطیع یعنی بعد از او اده عادل است و از شرایع کواه آنست که خدا
 بود چه اگر عدل نبود بر کواهی او اعتماد نداشتند ای چپ در کواهی عدالت شرط است
 بنزدیک تو و در حاکم عدالت شرط نیست اگر کواه عادل باید حاکم او نیز که عدل باشد
 بلکه که خدای تعالی عدل با توحید چگونه ستودن کرد و تا اینجا که بر توحید کواهی میداد
 عدل بشر کرده و در معرض حال آورد تا بداند که عدل از او صاف طرح است
 و توحیدی عدل مطرود است و اصل عدلی گفتند که معنی قایما بالقسط خدای است
 و گفته اند بخاطر اعمال العباد و بندگانه بعد از پاداش دید و نیز اجزا که الله
 الا وجه خدای نیست الا اده و فکر ابرای آن کرد که اول توحید توحید است
 و دوم توفیق و تعلیم و از الهام جعفر صادق ع مراد است که اول گفت
 بگوئی من یکی ام و دوم بگوئی کسی یکی ام چنانکه خود را وصف کردم و غنی و حاکم و حکم

کار و حکیم و عالم بحقیقت بدانیک که دین من بنزدیک خدای اسلام است
 گفت شهادت آن لا اله الا الله و ایمان آورده و بدین رسول الله ص از نزدیک خدای
 این دین خداست که بر ای خود را بدین پیغمبر انبیا بر آن فرستاد و او را
 خود را بدان فرمود و جز از این از بندگان خود ندید و دیندگان جز این را
 و جز بدین رضاند و خود را با او ما اختلف الاین او تو الکتاب الامین بعد ما
جامع العلم بعلم جنم و من یقر بایات الله فان الله یرحمه که در
 من از هر کس که این آیه در باب ترسانان بخواند آنکه خلاف کرد و نه
 اندر عیسی و حوا و کتبا ب انجیلست یعنی خلافت نکردند آنکه کانی کانی
 کتاب انجیل دادند الا پس از آنکه علم انجیل بایشان آمد و چنان که در
 وحدانیت خدای و عبودیت عیسی از بیعی و ظلم و ستم در میان ایشان
 بود و هر که کار شود به قیامت و دلایل او خدای تعالی زود حساب است
 بسی بر نیاید که اینها را با پیش خود دیده و آنچه مستحق آنگاه از عذاب بدین
 رساند کجای گفت در حق جبهه ان و ترسانان آمد چون مسلمانی را را
 کردند و اختیار جبهه دی و ترسای که دند خدای تعالی گفت اصل کتاب
 یعنی این و از ترس خلافت نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد که دین حق
 مسلمانیت نظیره و با تفرق الذین او تو الکتاب الامین بعد ما جاتکم البینه قولوا
ما کان حاکمنا قبل الاسلام و ما کان حاکمنا بعد من انبعث و عمل لله یرحمه او تو الکتاب
والله یرحمکم که ان اسلم ما ان اسلموا فمقد و بنده او ان قولوا ما نأمرنا به علیک السلام و
 بقیه با عباد جبهه ان و ترسانان گفتند ای محمد تو ما را جبهه و ترس
 میخوای و جبهه دی و ترسای ما را نشنست و دین با اسلام است خدای
 تعالی این آیه فرستاد که گفت ای محمد اگر با تو حجت آورند و خصومت کنند
 بر دین اسلام تو بگو ای ایشان را که من که محمد ام اسلام آوردم و دین را
 و انقیاد نمودم خدا را جل جلاله و روی را از ان اختصاص کرده که در دین
 اعضا او است چون روی خاضع و متق باشد و اعضا با او باشد
 کرده و دین جبهه ان و ترسانان ای جبهه دی و ترسای بر اسلام است
 کرده ای و دعوی مسلمانان معنی کرده ای و بدعوی قناعت کرده ای من گوئی

پی روان شدند خدا را و فرمان او را کردند نهاده ایم و گفته اند واد بود چه نیست است
یعنی نیست خالص کرده ایم خدا را و بگوی ای می کسی را که کتاب داده اند از
چهره و این برتر است از کتابی که ایشان نماند و بگویند که نماندند و نماندند و نماندند
و نوشتن از مشرکان عرب که آیات اسلام آورده اند و شما گفته اند که این کتاب
و در معرض امر است یعنی اسلام آورده راه راست باشد چون رسول الله
آیت بر ایشان خواند گفتند اسلام آورده ایم چه و از آن گفته اند که بگوید
عینی هم او را پیغمبر خدای دانید و کلیه او را بشناسید گفتند نه ترس یا شرا
گفت عینی را بنده و آفریده و طاعت و اراده خدای شناسید گفتند معاذ
که عینی بنده باشد رسول خدای گفت پس دروغ گفتید که ما اسلام آورده
ایم اسلام آگس و از آن در می گرسیم شگاف بکنند خدای تعالی گفت اگر ایشان
بر گردند و فرمان ترا قبول کنند تحقیق که بر تو پیش از رسالت نیست تو بر
اگر قبول کنند خود بگویم اگر نگنند من که خدا او ندانم و آفریده کارم بر او حال ایشان
و بعد از آن کار ایشان و بگویند و استحقاق ایشان از تو آب و عقاب تو را
ان الذین یؤمنون بآیات الله و یعملون الصالحات و یتقون الذین یؤمنون
بالحق من الله من بعد ان کان لهم کفر و آیه که کافر شده بآیات خدای تعالی که
پناه می کنند و با کسی که بداد و عدل می نمود و خدا از فرمان ایشان تعالی می کرد
ایشان را بر است و بعد از آن در دکان رنجانده ابو عبیده روایت کرد که از رسول
ص پیوسته کردی اناس است عذاب با یوم القیام روز قیامت عذاب که سخت تر بود
گفت من مثل نبیا انکس پیغمبر را بکشد که او معروف و نامی می کند و آن آیه بر تو
و گفت از بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را بکشد و در اول روز پس صد و ده از ده
مرد بر خاستند و بنی اسرائیل که از معروف و نامی می کنند که ایشان را نیز
آفرید و بزرگ کنند و ایشان آمانند که خدای تعالی ایشان را عذاب کرد و درین آیه
و آن در حق ایشان فرستاد و عذاب معروف و نامی از پیغمبر روایت کرد که از آن
بد قوی اند و قوی کسی در میان آن قوم از معروف و نامی از پیغمبر روایت کرد که از آن
قوی باشد که از معروف و نامی از پیغمبر روایت کرد که از آن قوی باشد که از آن
بتقید مشغول باشد و زندگانی کنند که حق تعالی گفت ایشان آمانند که اعمال کردند

پس ایشان را که می بکشند

الامر بالمعروف

ایشان

ایشان باطل شد و دنیا و آخرت برای آنکه بر وجه مأمور عمل کرده باشند
در قیامت یاری و شفاعت نباشد و گفته اند که خدا بآیات درین آیه کتاب و قرآن
و آیت را بر بنیوم حمل می کرد و در کتاب الم عزالی الذین اذوا انفسهم من الکتاب و غیر
الی کتاب الله لیکلم بنهم ثم یرد علی فزین منهم و هم سرخسون ذلک باثم ما لو ان تمنا انما
الا انما بعد و دوت و عزمی دینهم باکما توایزین فلیفکد ارجعناکم لیم لاریسولیه
و وقت کل نفس بالنسب و هم لا یحکمون کلمی از ابو صالح از عبد الله عباس روایت
که از اهل خیمه در عهد رسول مردی زن را زد و زن را زد و ایشان قوم خود را
بودند و در توحیه حکم ایشان رجوع بود بر خاستند و بنزدیک رسول آمدند و امیر آنرا
بنزدیک او بخشید و در این حکم با او پرسیدند رسول م رجوع فرمود ایشان را بخلاف
و عزم بن اهرش گفتند جرت علیه با رجوع کردی بر ایشان رجوع نیست رسول م
گفت و دروغ می گوید بر ایشان رجوع است در توحیه همچنین است گفتند نیست توحیه
را بیا و در دینها دزد و گفته اضاف به ارای مگر رسول هم گفت در میان شما توحیه
بهتره اند گفته مردی اعراب است که بکشد میباید که او را این صورت را میگوید که
و او را بکشد آورده حضرت توحیه را خواست و توحیه را بخواند چون آیت
رجوع رسید دست بردی نهاد و می شنید و می خواند عبد الله سلام بر خاست و دست
او را از اجناس برداشت و آن آیه بر خواند رسول گفت به استی که حکم آنست که من گرام
توحیه تو مطابق قول منست و حکم در توحیه چنین بود که مردی محسن وزن محسنه چنان
زنا کند و بکشد و برایشان ثابت شود ایشان را رجوع باید کرد و اگر زنی آتین بود
را کند که با برهنه کند رجوع کند رسول م برده را فرمود تا رجوع کند و خدای تعالی درین قصه
این آیت فرستاد و گفت نه کسی چنین و نیستی ای محمد آن کسی را اگر ایشان را نصیب
اند از کتاب توحیه چون عبد الله صورت و نهان بن ادنی و عزم بن اهرش ایشان را خواست
میکنند و با کتاب خدای که توحیه است میخوانند و حکم کنند میان ایشان و در میان هم
از ایشان بر میگرداند و عواض میگویند پس از آنکه دانستند که آن آیت در توحیه است
و آنکه که در دین خود نموده اند بدان کردند که ایشان گفتند و با خود تکرار کردند که اگر
الادوی می شود گفته اند که چهل روز از بام عباد و بعل جلا خوانستند حسن پیر می گفت جنت
دره را خوانستند و بهر هیئت ایشان نداد معذور کرد این در میان ایشان آن از برای ایشان که

در توحیه

و آن دروغ که ایشان گفتند و آنچه آن بود که گفتند تنگنا انکار الایمان
و گفته اند که این که گفتند سخن اینها است و اجابده پس بگویند باشد حال ایشان
چون نماند ایشان ترا جمع کنیم بران روزی که دران روز شکست یعنی بران
جرا دادند دران روز زمین و کافرا و برایشان ظلم نکنند و حق ایشان
پادگیرند از ثواب و عقاب ایشان از آنچه مستحق باشند در زیاده و
تاکید عبد الله عباس گفت اول رایت که دران روز بر دارند رایت جویا
باشد خدای تعالی ایشان ترا سر جمع رسو اگر داند اندک بزماید تا ایشان ترا
به فرخ برده و کرمه علیهم السلام ملک برقی الملک من تش و تنزع الملک من تش
و تعزین تش و تذلل من تش بید که اید انک علی کل شیء قدیر قوله اللیل فی النهار
و نوح النهار فی اللیل و نوح الخ من المیت و نوح الخ من المیت من تش بقی حساب
معاد جیل گفت و راوی بود رسول خدای گفت این آیه بر خوان انکه کرمه
الدنیا و الآخرة و رعیها تعالی من تش منها ما تقص عتی دینی هر که این آیت بر
خواند اگر ام او چند آن بود که در زمین کفند خدای تعالی که از ده کرد و رسول
گفت چون خدای خواست که فاتحه کتاب و آیه الکرمی را و بشود و قل اللهم
الملك بر زمین فرستد و ایشان از عرش مجید آریخته بودند که گفتند با رضاء
مارا بر زمین خدای فرستاد برای ذلت و معاصی و ما از عرش پاکیزه و غنیه
ایم خدای تعالی گفت چه بنده بناسد که شما را بخواهد در عقب هر نماز و فیه الا که
در خطبه قدس بای دم بران چه که باشد و چشم رحمت درونکم هر روزی
چنان دیار و روز و حیات حاجتش ره کرده اند که کینه آن مغز و آواز شن
بود و از دشمنانش نگاه دارم و بر دشمنش نصرت دهم و او را از بهشت همه
چیز دهم الا هر که عبد الله بن عمر و جعفر روایت کرده اند از خویش از جد خویش
که رسول عام الاحزاب باشد رت سلمان بزمید تا که درین خندق کنند و چهل
کزاران بده مرد صحابی دادند سلمان کاه نیز و یک مایه جری آمد باری کاه
نیز و یک انصار میرفت و کاهی نیز و او پس و کاهی نیز و خرمج و ایشان ترا نشاط
میداد و تحریص میکرد و با هر گفتند سلمان از ماست و اختیار گفتند که از
ماست و او پس و خرمج و تحریص تا از میان ایشان خطه و بی برخاست

آنچه بدست داشتند چند اختند و سلاح بر گرفته خبر رسول آمد بر حق
و بنیاد گفت شمار چه بوده است گفتند یا رسول الله اختنم فی سلمان
ما میگویم سلمان از ماست و ایشان میگویند از ماست رسول گفت چه
د عوبت که شما میکنید نه از ماست و نه از ایشان سلمان از ماست
اسلمان فتاح اهل البیت ای عجب این حال با حال تو نیک مانده چون دروغ
قیامت آتی با بارگاه آدم ع که تا اینچه روی بگرداند نوح از تو و افاض کند
ابرهم از تو خبر آید رسول که ترا پیش روی بگرداند سر در پیش انکند چون نظر
رحمت در آید و توقع سعادت بنام تو بر آید آدم ع که بگوید فرزندان من
نوح که بر بشریت منست ابو جیم که بر عدت منست مصطفی که بر انست
حق تعالی که بر این چه و عاده ای نیست بنده بنده منست راوی گویند
و سلمان و خدیجه عیسی و یونس بن مرقا و یزید با شش انصار سی و در چهل
بودیم و بکار خویش مشغول بودیم سگی بدید آمد بزرگ و منست که آهین
بر و کار نکرد ما سلمان را گفتیم که ای سلمان رسول را ازین خبر ده تا چاره
سلمان بیاید و رسول را خبر داد برخاست و بیکار خند آمد و در آن
نگاه کرد و انکه کلنگ از دست سلمان بسته و خود بخندن فریاد
و یک زخم بزد و غشی از آن سنگ بشکست و نوری از انجا بتافت که جز
مدینه نور بگرفت بنده اشقی که چرا غیبت در خانه تا ریک و رسول هم نمیکرد و
مسلمانان هم نمیکرد و ندانکه خبری دیگر بزد و غشی از سنگ بشکست و نوری
عظیم پیدا شد که همه مدینه بگرفت و رسول نمیکرد و مسلمانان نمیکردند
و بزدن سیم بجله سنگ برداشت و نوری پیدا شد و رسول نمیکرد و مسلمانان
نمیکردند سلمان دست رسول هم بگرفت و رسول بر بالا آمد سلمان گفت
یا رسول الله امروز عجایب دیدم که مانند آن عجایب هرگز ندیدم رسول گفت چون
حضرت اقول بزم و آن نور پیدا شد و در میان آن نور که شکلا حیره و در انجا
کافران انیاب انکلاب پیدا شدی که دندانهای سگاست و جبریل را خبر داد که
امت من بران طریقه یا بنده انگاه حضرت دوم بزد و آن نور که پیدا شد در انجا
کوشکهای قصر از زمین دوم برآید پیدا شدی که دندانهای سگاست و جبریل

نور

اندا

در خبر داد که امت من بران خلق بینه انگاه ضربت سیم بزد و نوری پدید شد
در اینجا کوهش که صفا بن بن نمود گفتی که خانه ای سکا است جبرئیل را
خبر داد که امت من بران ظاهر باشند مسلمانان شان شدند
این بشارت و وعده و گفته سپاس خدایه اگر ما را و عده نصرت داد
منا بجان گفتند عجب نیست ازین کارها از خوف خدای میکنند و ازین شهر
پروان نمیدانند شد و این چنین قادی باطل میکنند خدای تعالی این آیت
فرستاد و از قبول المائتین و الذین فی قلوبهم مرض ما و عدل اند و رسول الله را
و این آیه فرستاد از بهر زیاده تعجب ایشان قتل الله ابو جان عطاره کیست
این سیم که در آخر الله است جامع است فرجنا و نام را که اولش سیم است
در خبر است که خدای تعالی در بعضی کتب منزل گفته است که ما را کائنات را که
الملوک و نوا و صمیم بیدی من پادشاه پادشاهانم و پادشاهان و پادشاهان
بدست من است اگر بندگان من اطاعت من کنند پادشاهان را برای من هر چه
که دادم مشغول باشند بدشنام دادم و نصرت کردم پادشاهان پادشاهان
من آید و توبه کنند تا دهای ایشان بر شما مهربان کردیم معنی این آیه آنست
که بجای ای ملک که ای پادشاه ای پادشاه الملک و خداوند پادشاه تویی ملک بدست
قدرت است بدست که تو خواهی بدوی که کیست یعنی خود را بجا بیاور و تو را از
آنکه تو خواهی یعنی مردم و حج و سایر امم سدی گفت از جباران ستانی چنین
مطیع خود دمی خود را می گفت ملک نفس و تهر و او غلبه او چنانکه مسلمانان را
عم داد که در خبر است که در مطیع او روزی چهل هزار کار و خرج شدی هر
از که سفید و پروان از که حیوانات و او را که شب خود خوردی و در و نان جری
قناعت کرده بود و جامه بر جامه استی و سرافکنده از غنی و محتاج و ضعیف
و در سیدی و بر یک سیدی تا کجا در ویشی نشسته است پهلوی او نشسته
و گفتی مسکین چنانکه سید یعنی در ویشی با در ویشی نشسته است و ملک
کسی که خواهی بستانا تا تهر و او نشسته و او را بر و غالب شود چنانکه گفت
ارایت من اتخذه آله هو او پادشاه آنست که او بخود پادشاه است و پادشاه
هر ادبک صحت نفس است که رسول هم گفت من اصبح آمانی سر بر معانی برون

توت یوم و کائنات حضرت لدا لایا بید ازیر که در روز آید این و بشارت و کتب
و توت یکروزه ارد بند اری که ملک دنیا است و راست و گفته اند که توت عتبت رسول
گفت ملک الجنت من امتی القانع یو ما بیوم پادشاهان بهشت باشند از امت
من آنکه قانع باشند توت یکروزه خویش و دیگران گفته اند که ملک قیام الدلیل
بشپ بر خواستن برای ناز و در شب کار معاد ختن من خات
امام و من اصبح الخیر من هر که ترسد شکیب کند در هر که شکیب کند بهتر است
و استی گفت چون انبای دنیا و ملک ملک خیر کرد و حق تعالی باز فرمود که ملک
همیشه بر یک کس نماند ولایت عزل و امارت در دست من است آنرا که
خواهم ولایت دهم و آنرا که خواهم مغرول کرده ام دنیا و ملک دنیا بر یک کس نماند
الیوم عندک و ما لا و حدیثها و عند العیون کما و المعصم امروز در دست تو
باشد و فردا در دست دیگران باشد پهلوی مجنون که از عتقهای مجانبین
یوم و در عتقات نارون المرشد را دید که می آوردند و مردم را میزدند و پادشاه
رفت و گفت ای پادشاه مغرور بشو این حدیث که روین سر از سو دج پادشاه
که در پهلوی را دید که توت بیانا چه میگوید گفت حدیثی نکلان من نکلان من این
مسعود ان قال رایت رسول الله علی حمار و لم یضرب و لا طرد رسول
خداوند اینها دیدم بر درار که کوشی نشسته ضربی و طردی نبود کسی را نیز ندانند و نیز
پهلوی را پیش خود خواند و گفت عظیم را چندی که گفت آن ای ملک الهی فی غیرک
ثم انتقل الیک و عنتریب فیقول لی غیرک گفت ای ملک این ملک که می بینی که در دست
است در دست دیگری بوده است از دست تو استمال کرد روزی پادشاه که از تو
بدیگری استمال کند دخل الدنیا اما من قبلها تر حلو عنها و خدو کن و خدو کن کا خدو
و تخلیها لقوم بعدنا و گفته اند مرا و ملک عظیم اما منست عجب از که روی که گویند ملک دنیا
با مر خدا است بکنس که خواهم در ملک دین که اما منست بدست ما است بکنس
و چون خواهم ملک در است ملک دنیا و ملک آخرت و هر یکی را وصی است یکی را تعلیم
کی را کبر و ده بایر المؤمنین علی از برای او باشند ملک دنیا ملک اما منست و آیتها
ملک عظیم ملک عقی ملک بهشت است و آراست تم رایت نبیا و ملک کبر و دین و ملک
کبر اجم فی الخلد لیکر فی دل اتی و تنزع الملک من توت و نوزد شانه او است و بدو

جا و د

دیکر باره بدست ایشان افتی و ترا مثل این حال اند مثل آنکه گاهی کوی رحلت
سه بار نیکو ار کرد عبد الله و گفت خالطو الناس و صاحبهم با ایشان
گفت با در مان بازید و مخالطت کنید و با ایشان مصالحه کنید و
دست در دست ایشان بنید یا بچرخو آید و دین را رخصه کنید با کار
مخالطت شرطت و با تومنان مخالطت آنرا از زبان نگاه دار و این را
بدل دوست دارد دل از برای هر منفعت ثواب آجل با این با چرخ
از برای دفع مضرت آجل با آن و امام جعفر صادق ع گفت الریاض الخضر
شجره و مع المناقی فی داره عباده را با تومن شرکت و با منافق در
سرای او عبادت حشام بن ثابت گوید چون امام جعفر صادق ع
از عالم برفت من و محمد بن نعمان صاحب الطاق و ابو جعفر الاحول و
جماعتی از اصحاب امام جعفر بن محمد بودیم و مردمان جوانان میبودند
که عبد الله جعفر که پسر مهر بود امام و قائم مقام اوست ما نیز دیک اویم
و گفتن یابن رسول الله مردی دویست درم دارد پرو کوه چند باشد
گفت پنج درم گفت اگر صد درم دارد گفت دو درم و نیم ما گفتیم یابن رسول
الله و جوان چنین میگویند گفت من ندانم تا مرجیان چگونه ما را از
نزدیک او بدون آیدیم ما امید داشتیم که او امام نیست برای تنگ
او در شیع پس در کوشه بنشینیم و با یکدیگر می گفتیم در سیر که با کار ویم
و با که رجوع کنیم الی المرجیه ام الی القدریه ام الی الزیدیه ام الی المعتزله
درین میانند پیری از دور بدید آمد که ما را غیبتنا ختم و رد کرد با جعفر
الاحول و او را بنی اندام جعفر که دیم که از جمله غیور و جوا سیم
بود که ابو منصور و واقف جاسوس بر کاشته تاباند و شنید
که شیعه امام جعفر ع کیست که نیز دیک او شوند و قائم مقام او که باشد
من گفتیم از سد و انا الیه را رجوع کار افتاد و لیکن شما بروید که او را
میخوانند شما نیز ملاک نشوید و من خایف و اندیشناک در پی او
را بنیاد دند تا بدر سرای موسی بن جعفر ع و اینجا بنشیند و بخا دی
و او در سرای شد و ساعتی بود پی بدر آمد که درای من در سرای

ایضاً

راست که چشمش بر من افتاد گفت ای آلای ای مجرب و والای القدر
والای الزیدیه والای المعززه من رفتم پیش او ششمه و او را گفتم یا رسول
الله پدرت با جوار رحمت خدای متعال که گفتم آری گفتم که بزرگ گفتم بیستم
ما را رجوع پاکست پس از تو گفتم انشاء الله ان بعد یک بعد یک گفتم یا بن رسول
الله برادر تو عبد الله دعوی امامت میکند گفت عبد الله بدین زبان لا یدعی الله
عبد الله بخدا که خدا پرست گفتم یا بن رسول الله من لانا بعده امام گفتم از
پس پدرت گفت انشاء الله بعد یک بعد یک گفتم یا بن رسول الله تو امامی از پس
پدرت گفتم من این نیکویم با خویشین گفتم که چو نایب حاصل نیشود گفتم یا بن رسول
علیک امام بر تو امام است گفتم بزرگ گفتم چون این سخن از او بشنیدیم خدا
سعیت او را در دل من آمده اعظام و اجلال او که وصف آن توانم کردن گفتم
یا بن رسول الله دستوری هست تا مایل و مشکلاتی که دارم بهریم چنانکه
از پدرت میسر سیدی گفتم پس از هر چه خواهی گفتم که مایل بسیار بر میسریم
هو را جواب گفت آنکه گفت علیک الکلمات فان احسنت فهو الذبح پوشیده داد
والا یک لشتن بود گفتم یا بن رسول الله شیعه پدرت معترض و مانده اند دستور
ده تا ایشان را بدایت کنم بنزدیک تو گفتم اگر کسی منی که بنزدیک او رشتدی یا
و از او رشتدی منی از او عهد و میثاق بستان بر گزینان و توفیق هر که آید
کنند این حدیث دخی بود و اسرار بیده الی صلوة و بدست است کرد و بجان
من بیرون آمد و او را دیدم مرا گفتند ما را که چیست از پس تو گفتم آلهی
راه راست قصد بر گفتم آنکه بتدریج اصحاب امام جعفر مع بنزدیک او آمدند تا به پنج
شد نصیرت امیدوار در عهد ظلمت بنی امیه و بنی العباس توفیق بوده است
الا فکند الناس فی الامن والرشق و یحذرونک الله تعالی و خدای تعالی شمارا توفیق
یکند و از عتاب خود میرساند و با کثرت هر پا خد است مورد این آیت توفیق
و و عید است تو که مایل آن سخن را می صدور کنم و بیداده یعلم الله یعلم فی السموات
و فی الارض و بعد علی کل شیء قدیر یوم یجد کل نفس مات من غیر محضر او و اعلمت من
توفیق توان چنانچه ادا بیداده و یحذرونک الله تعالی و الله و رب العالمین قدیم تعالی چون
رضعت و در گزینان حق و سعادت کافران برای دین مشرت باز نمود و اگر کسی

اوس بن البشير البقي علي را گفت ما اتم ياجي شتم الا حلالا يعني اي بني که شمشیر
بولايت مخصوصه دهن ما و جز حيله چيزي ديکند انديه امير المؤمنين علي حکمت
و مانت يا اوس الا کذاب و تو اي اوس جز دروغ چيزي ديکند اي ان
اختيار نادره ابراهيم خداي تعالي ما را که فرزندان ابراهيم ايم بر کنيد اوس گفت ما چيز
از فرزندان آدم و زکيان و نوبان از سام يعني از فرزندان نوح اند و اين
دو چيز بر رسول بودند امير المؤمنين علي برفت و رسول را ص خبر داد و از آنچ
رفته بود بيان ايشان رسول حکمت لازم جره آلا بوجي بخداي که من ز جرا
و حج گفتم در حال جبريل آمد و گفت خدايت سلام ميرساند و اين آيت
قل طيعوا الله و طيعوا رسول الله انما جاء بخلق هدانا سبيلا و ابراهيم
فرمان بريد خداي را در آنچ فرمود و طاعت رسول اريد و آنچ که در هر ناسي که
بر کرده از ولايت ما خداي دوست ندارد که از انجا يابي که در حق ماست جدا
تعالی آدم را و نوح را بر کنيد از بهر ولايت و فرزندان ايشان را بر کنيد و آل ابراهيم
عزرا بر کنيد و اوسي جي و محبان ما را بجايد گفتن که از ظاهر آيت عدول کرده اند
و گفتند ما با آل ابراهيم خود ابراهيم است و آل ابراهيم خود عترت ابراهيم است
از بهر آنکه ما نصب عداوت آل محمد ميکرده با شند آدم را هم بر کنيد که ابو البشر است
و نوح را که شمشير الانبياست و او نوال نعمت و مبعوث بکار خلق و آل ابراهيم را که گوا
و در اخبار اهل البيت و تفسير ايشان مراد با آل عمران علي بن ابي طالب است و عتر
نام ابو طالب است در توريه پس اول كتيده از آل ابراهيم رسول است چنانکه انس بن مالك
روايت کرده که جماعتي از بني كتيده دعوي کرده اند که رسول از ايشان است اين حديث
بسم رسول صديد گفت ان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن كشم بن عبد مناف
بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنان
بن خزيمه بن مدرکه بن الياس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان اوس بن اور بن كلاب
بن نيلان بن قيد ابن اسماعيل بن ابراهيم و ما افرق الناس فرقتين الا جعلني الله
في اخرونهما خرجت من ابوي من كنان و لم اخرج من كنان من لدن آدم حتي انتهت
الي ابوي و ابي حرماني بدو فرستند که الا که من در بهر من ايشان بودم و ابراهيم بودم
که آدم بخداي خود بخداي خود بخداي خود تا پدر و مادر خود را که گفت و انچه خداي تعالي

انما جبريل

فرزندان ابراهيم اسماعيل را بر کنيد و از فرزندان اسماعيل کنان را و از بني کنان
و از بني قريش بني كشم را و از بني كشم را ما را خيرا كنيد و خيرا كنيد و ابا و امان اند
اصطفي آدم خداي تعالي آدم را بر کنيد براي خلافت و گفت اي جابر في الله
خدايت ما ياي که هر که او خليفه او باشد كتيده او باشد در بد ايت کار آدم را
بر کنيد و فرشتگان را در پيش او بجهه آورد تا نيك از ياد و مطيع از عاصي همگان
گردند و در آخر کار امير المؤمنين را بخلافت بر کنيد تا آنکه دعوي اسلام كند
و بنود و منافق بود و از موسي خلاص پيدا شود حسن بهر ي گفت مراد با آل
علي است که مريم و دختر عمران بود و بن علي عيسي را بر کنيد تا بشير قدم او باشد
و بشير رسول يا بني من بعد اسماء احد و مقدمه لشكر فرزند او باشد که دعوي
ايشان با آيت بشارت بود و انجا را بشارت باشد عايد عمران
گفتند آل عمران موشي است و عمران و آل ابراهيم با خلاف محمد است و اول بيت
که محمد از فرزندان ابراهيم خليل الله عبد الله عباس گفت سالي از سالها گذشت
چند مردم را حديث ميکردم مرد ديديدم بر حيايات اعزايي خانه سپاه و در سينه
هر کس خبري روايت ميکردم او خبري روايت ميکرد چون فاني گفت
معاشر الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا جندب بن جنادة البصري
و الفقاري اما صاحب رسول الله سمعته يقول في هذا المكان و الا حجت اذ كاني انا
اصطفي آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران الي قوله و الله سمع عليم اي مردمان مرا
شناخته شناسند و هر که نشناخته شناسند منم جندب بن جنادة صاحب بيت
خداي شناسند از که ميگفت درين مكان و اگر نه چنين است ده گوش من بگوايد
که خداي تعالي آدم را بر کنيد و نوح را و آل ابراهيم را و آل عمران را و اهل بيته را و اهل
البدعي از بعضي خداي تعالي شنواست اقول ايشان را ميشنود و افعال ايشان
ايشان را ميشنود چون اين آيت بخواند درين موقع گفت و توريه از نوح است
و آل ابراهيم است و سلاسل اسما عيل و عترت داده و ذريت طاهر از نوح
و مصطفي صديد و توريه که علي بن ابي طالب است هم پس اي است محقر ابراهيم و نوح
تعظيم کرده بود و آنکه خداي و مغيره ميکرده بود و باز پس ميده است و آنکه خدا
باز پس داشت و مغيره تا خير کرده بر کنيد درست خداي محتاج نشدي و از راه خداي

و ادت از پس پیغمبر و هیچ خلاف نکردی و الا که تا بر آن نزدیکی اهل بیت یا
بجشد ای قوم و بال آنچه کردید و زود بود که بداند ظالمان که چگونه بودند
ایشان و از امام حسن عسکری عم تقیر این آیت پرسیدند گفت آن
از کی علی بن محمد و از کی من آنها که محمد بن علی و الهادی من الرضا علی بن موسی
و الرضا من الکاظم موسی بن جعفر و الکاظم من الصادق جعفر بن محمد و الصادق
من الباقر محمد بن علی و الباقر من السجاد زین العابدین و السجاد من الشیطان
الحسین بن علی و چون بگویند رسیدند بر و افتاده اند گفت السلام
علی الشیطان المظلوم السلام علی السید المرحوم السلام علی المتی الکرم و الحسین
علی من ائمه اهل البیت علی بن ابی طالب علیه السلام و استمع علم توبه تعالی
او قالت امرأة عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فمن قبل منی انک انت سميع
علیم و وضعتها فالت رب انی وضعتها انثی و انعم علیها و صغرت و لیس الذکر الا
و انی ختها یرم و انی اعلم انک و در میان شیطان الرجیم یا که ای می چون
گفت زین عمران که خسته بود ما دریم بار خدا یا من یا تو نذر کردم که آنچه در شکم
دارم از فرزند او آزاد کردم من از خدمت خویش و خاص و خالص گردانیدم
خدمت خانه ترا و تولی دیگر آتش که او را وقف کردم بر عباد نگاه و این نذر
عادت بودی که از عباد عباد است و قربات فرزندان خود را برای خدمت خانه
خدا و مساجد وقف کردند تا آنرا میرفتی و آید میردی و هیچ از اینها عاقبت
نگردی جز نزد یک حاجتی تا آنگاه که بالغ شدی چون بالغ شدی او را بخیر کردی و تمام
کردی و پیرودن رفتن اگر بوفتی من نکردی و اگر رفتی و مقام کردی او را اختیار
بودی پس از آن و یکس خود از اینها او را و علی که فرزندان او یکی دو و مجرب بود
و این تخم چه ندرینه بودی که نادیده و سبب این آن بود که دو و چهار بودند یکی
حکم زکریا بود یکی حکم عمران بود و خسته بود و او را فرزندی نبود و اینها
و ایشان اهل البیت بودند از خانه پیغمبری و علم یکه زدر زیر درخت نشسته بود
مغنی را دید که بخیر را زده میکرد او را آوردی فرزند مسند از خدای تعالی فرزند خدا
و نذر کرد با خدای که او را فرزندی دهد آن فرزند را نذر کند و بر خدمت خانه خدا
وقف کند پس برینها که با گرفتار شود و فرزند عمران گرفتار تو ای کرم نذر کرده ام

بسم الله الرحمن الرحیم

این فرزند را نذر کرده ام عمران گفت خطا کردی این تعجیل نبایت کردن حکایت
دختری باشد این کار را بشاید و تو بزه کار باشی و او خور بار نهاده بود
که عمران با پیش خدای رفت و در حال نذر این دعا کرد که مقبل منی یا خدا یا
باین نذر کرده ام از من بپذیر که تویی آن خدایی که شنونده دعا های کی میکنند
و در این مصالح بندگان و دانی مصالح ایشان ترا استیادت بزرگوار است چون چه
بناظر حاضر شد گفت یا خدا یا تو دانی کرم از من عمران بستم و محمد را
عمران بهتر است من این مولود را نذر کردم خدای تعالی و می کرد بر رسول ص
که خود را بکوی کلا عتاق قبل الملک حل منی و من حقیقی منی الیک یا ام الایة
و عیسی من انرا گفت بکوی که عتیق پیش از یک نباست که او ضعیف و کرم
منت و ما در امان است و آزاد کرده هست از و زخ خدای که گفت و انوش
اگر چه دختر است اما در امان است پس انکه خانه بار نهاده گفت ای یا رفیع
دختری زاده ام امید من چنان بود که پسری باشد که صلاحیت خدمت
خانه تو داشته باشد و انما علم یا وضع و خدای داننده تراست براه
او بار نهاده این سختی است نذر این خانه کلام خداست یعنی این چه میگفت
نبرد و اعلام خداست چه خدای تعالی عالم بود بداند او بزرگ و قریه یعنی پسر
چون مادینه نباشد و درین قصه که راست از خدمت مسجد از پیران که عتق
ضعیف باشد و عذر زنان باشد و او من او را هم نام نهادم و من و بلخت
ایشان عابد و خادم بوده در خبر است که مریم نیکوترین زنان بود در روزگار
خود و او پسر از رسول ص روایت کرد که آنحضرت فرمود که هیچکس من را نکند
اربع مریم بنت عمران و آسیه امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد
من او را یعنی مریم را در بار داشت و پناه دمی آورم و فرزندان او را از دیو
رانده و سنگ ر لعنت کرده و رسول ص گفت ایچ مولود نهاده و الا که چون
بزراد شیطان دست بر دماله و کوهی از شیطان بماند بر او اراده الا
مریم را و عیسی را بدای خدای که مریم را نذر خواهم پس برای فرزند خود بخوانند
اعلیه لیک و در میان شیطان الرجیم و انما مقبل منی یا خدا یا
باینها که با کلام و خلق علیها کرم یا احسب و جد عتق فرزند یا کلام مریم

بسم الله الرحمن الرحیم

لک بذا قالت هو من عند الله ان اسير ذق من يشا بغير حساب رسول
 تعالی میم را پذیرفت و قبول کرد با آنکه در آن بود و همان چنان بود که خدمت متوجه
 نشاید بقبول نیکو عبدالله عباس گفت او را توفیق داد تا آن راه نیکوان
 سپرد و پیرو او را پروردی نیکو یعنی او را تمام خلق در است انعام آفرید و
 ذکر یا کمال او کرد و بخود پذیرفت مفسران گفتند چون حشر بزم بار بزمه داد
 در خرقه سفید و پیاده و در سجده پیش علماء و دانشمندان بنهاد و ایشان
 بیت المقدس بود که گفت بر کبریا این تزیید را یعنی این را که نذر در حق
 آمده است ذکر یا کمال من او بقیتم با او که خانه او در خانه من است اخبار
 گفتند ما بدین راضی نشویم که اگر بخاک را که کردی با دشمنی که کردی و در
 مناقشه کردند از برای آنکه عریان اعمای بود در میان ایشان و صاحبزاد
 ایشان بود هر کس برضیت کردی که قولی تربیت او کنند گفتند که قرع بزم
 هر کس که بنام او قرع بر آید یا ویش و خدا ایشان بیت و در مرد بودند
 و هر کی تیری بتر است بندگان خود و بر نقش کردند و یکبار رجوی آوردند و تیر
 در آب انداختند و تیر را آب فروشد و تیر را که بر سر آب بماند چون
 حال چنین بود دست از او برداشته و او را بزرگداشتیم کردند و ذکر یا کمال
 بود موهف از فرزندان سلیمان پیغمبر او را بجا نبردند بخاک او سپردند و او را بکشت
 تا شیرش و در چون بزرگ شدند و بالغ گشت برای او محرابی بنا کرد یعنی برای او
 صومعه ساخت و در آن صومعه بر بالا کرد چنانکه جز بزدان بزرگوار نشاید
 رفتن چنانکه در خانه کعبه است هر روز پاهای و طعمای و شرابی و آنچه او را حاجت
 بودی با آنها آوردی و چون هر روز شدی و حجت و ربه درستی هر که در آمدی
 در بار حال خود بدی و بنزدیک او آب و طعام بودی تا بستان میوه زمستان
 و زمستان میوه تابستان او را کنی آنی که بذا از کجا آمد ترا کنی که از نزدیک
 خدای حسن بهری گفت او از پنج بستان شیر خورده میوه بهشت پرورده شد
 و در گوشتی پیش از وقت سخن گفتی محمد بن المنکور از جای بر روایت کند که رسول
 چند روز گذشته که طعام نخورده بجز برشته بر خاسته و در حجة زمان بگردید
 نیافت بجز فاطمه را در آمد و گفت یا بختی ای فرزندان من چه طعامی هست بزمه

تو فاطمه گفت تن و جان من فدای تو باد هیچ نیست از نزدیک او بیرون آمد
 مسجد رفت هاست از آن فاطمه او را دو نان فرستاد و باره کوشش داد
 و بشوهر و فرزندان همه کسسته بودند و هیچ فاطمه با خود گفت و الله لا اورد
 بهار رسول الله فدای که پیغمبر را برین ایستاده کنم بر خود و فرزندان خود یکی را از فرزندان
 خود بفرستد تا رسول را بخواند یا از آمد فاطمه گفت تن و جان من فدای تو
 چون توفیق خدای ما را چیزی بداد اگر چه اندک است من خواهم که بر تو
 ایستارم از آن طعام در جفنه نهاده بود و چیزی بر سر آن نهاده پیش
 رسول آورده و سر جفنه را بر گرفت بر نان و بر کوشش بود فاطمه عجب
 داشت که از نزدیک خداست شکر کرد و بر رسول صلوات فرستاد
 رسول گفت یا بختی ای که بذا از کجا آمد ترا این فاطمه گفت هو میوه
 این از نزدیک خداست رسول هم شادمان گشت و گفت بسیار
 آن خدا را که در از دنیا بیرون نبرد تا که بین نموده در ایل البیت
 آنچه بزرگمانند و در حق هر که هر که در پیش او میشدی نزدیکی و روزی با خود
 گفتی از کجا آمد ترا این گفتی از نزدیک خدای که خدای تعالی روزی و در آنرا
 خود را حساب آنکه رسول هم کس فرستاد حضرت امیر المومنین علی هم و پیام
 و امام حسین هم بخواند و جلد زمان خود را در پیش تا از آن طعام نخورد
 و به سیر شد و همسایگان را از اینجا بفرستاد فاطمه را هم گفت این
 همه از کجا بخورند و خرج کردند پنداشتی که همچنان بر حال خود مانده است
 از آنکه خدای تعالی برکت در آن نهاده بود و قوله تعالی یا کماله عادت کرد یا ربه
قال ربه حبلی من لدنک دریه طیبه انک سمیع الدعاء و الله المکرم
قال ربه لی فی الخرابه ان اسیر ذق من یحبی مصداق بکلمه من اسیر ذق
و بیضا من الصالحین مفسران گفتند که چون ذکر یا چنان دید که خدای
 روزی بزم میرساند و او در روز تابستان میوه زمستان دید و
 در زمستان میوه تابستان او را دعوت افتاد که خدای تعالی نیز او را
 فرزندی بداد اگر چه او هر چه او را خواسته و از آن گذشته که او را
 فرزند باشد داشت که بر خدای تعالی آن آسان بود و حکم در حق

و گفت ای بار خدای مرا از نزدیکی خویش فرزند ی با کنش و پاکیزه و
 مبارک و تقی و پر بر کار و صالح کنی آن خدای که شریف و عاقل و
 اجابت کننده آنی انس ماکل روایت کند که پیغمبر فرمود که هر که
 که بگوید و نسی صالح را کند خدای تعالی هر علی صالح که این ن کند
 هم چندان ثواب دهد این ثوابی آنکه از ثواب این ن چیزی یک
 پند و دین او از دادند زکریا را فرشتگان و مراد بدین چیز
 زکریا هم پیغمبری مرسلی بود و سر اخبار و صاحب فرمان بود کلیه
 عباد و خاندان بدست او بود و او در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر بودند
 تا در یک شب بیدار گشته که در جانی را دید با جامه سفید و آن چیز
 بود که زکریا را روایت کرد ای زکریا و زکریا در محراب بود یعنی در
 مسجد ایستاده بود و نماز میکرد گفت خدای ترا بش رت میدد
 بفرزند ی که نام گفته اند که از هر آن یکی نام نهاد که عاقری و نازاری
 مادر او با وزنده شد قناده گفت از هر آنکه دل او با یان و عصمت
 زنده کرد رسول هم گفت یکی زکریا گفته کرد و نیت معصیت نیز نکرد
 امام زین العابدین را هم گفتند جد است امیر المومنین را هم فضلی بیان
 کن گفت مطول گویم یا مختصر گفتند مختصر گفت ما تم لموصی الله قطار
 است نکرد که خدا سراپا زار و دام حسین هم چون از که بگویم میشد
 حج منزلی فرود نیامد الا که حدیث یکی زکریا و معقل او کردی تا روزی گفت
 من جوان الدنيا علی الله تعالی آن را سب یکی زکریا و ابدی الی غیره
 بقایای بنی اسرائیل از خواری دنیا بر خدای تعالی آنست که سر یکی زکریا
 را دیده چش زن فاحشه از بنی اسرائیل فرستادند گفت خدای تعالی
 ترا بش رت میدد یکی که بواسطه دارنده و تصدیق کننده کلمه خداست
 یعنی عیسی پیغمبر او را کلیه خواند از هر آنکه بگوید کن افریخه او را بی پروا
 اولین کسی بود که عیسی همان آورده و او را تصدیق کرده و او را بش رت
 از عیسی بهتر بود و پسند خاندان یهود بود و یکی را پیش از آن کشته که
 عیسی را با همان بزند و سید و تهری مفضل گفت مستند بود در حدیث

ندم

گفت

گفت سید عالم و صاحب دین باشد عجا که گفت آن بود که نزدیکی
 کریمی بود سفیان ثوری گفت آن بود که حدیث نادران الحود لا یعود
 و بیاد است بر حقیقت در خاندان محمد است ام سلمه گفت روزی زان سول
 بحجۃ من حاضر بودند و هر کس از حاضران چیزی میگفتند فاطمه زهرا اعدا و حدیث
 برایشان میخواندند چون او را بدیدند عایشه گفت ما با یک یابی ما ششم زخم کینه
 با شما اما انت فتیة نساء العالمین و اما ابوبکر فتیة ولد آدم و اما زید
 فتیة العرب و اما ابنا که فتیة اشباب اهل الجنة و اما علی فتیة الشدا که
 جگر بیاد است جمع کرده اند توسیعة زمان جوانی و قدرت سید ولد آدم است
 و صورت سید عربیت و پیرانت سیدان جوانان هستند و عمت سید
 شهیدانست فاطمه که لا صبیحة الا سبیحة برای یکس پس ازین سبیحة را نکرده
 او بر پای خواست و گفت ام یحیی و اناس علی ما آتیتم الله من فضله
 و یکی بخت و حضور بود و حضور آن بود که خویشین را از شهرت باز گرفته باشد
 و پیغمبری از جمله صلحان و نیک مردان بود قال رب انی یتیم الی غلام و قد یعنی
الغیر و امر انی عاق قال لذلک الله یجعل لک قال رب یتعلی الی ایه قال یتعلی لک انما
تلقه ایاک الی الی او اذکر رب کبریا و سجد بالعشی و الا بیا چون جبرئیل را زکریا را این
 بش رت داد گفت خداوند مرا فرزند نرینه از کف با شد و چگونه باشد پری
 چون رسیده است و من هر گشته ام وزن من نازا شده است و عقیق زکریا را
 درین وقت نود و دو ساله زکریا گذشت بود و پروایت عبد الله صدیقیت
 را بر دو زرش خود و هشت سال چون این بگفت جبرئیل او را جواب داد
 گفت همچنین است خدای تعالی کند آنچه خواهد گویند که چرا که زکریا شکر شد و پیغمبری
 بود گویند که او اصل حدیث را شکر نبود استقامت کرد که او کرد از کینیت و شرح حال
 که این چگونه خواهد بود و بدین عطیه خدای تعالی چون ما را فرزند خواهد داد
 یا بدین پری و عاقری فرزند خواهد داد و این فرزند از زنی دیگر خواهد بود و گفت
 بار خدا را مرا آیتی و علامتی بده کن که بآن حمل این زن بدهم تا که در شکرم و عا
 عیادت بهتر از آنست و علامت تو آنست که سه روز با مردم حدیث کنی

و درین زمان که
 زکریا را از عیسی
 بیگانه کردند
 و عیسی را از زکریا
 جدا کردند
 و عیسی را از زکریا
 جدا کردند

آلا با شرت و دیگر عبادت من خواجه ش گفته اند که سپ روز زبانت از کونار
و حدیث یا مردمان سسته شود تا سخن توانی گفتن برین قول را د با هر کردن او را بگو
آن باشد که کزین کوی در انچه میان تو و نفس است اگر زبانت در کار نیست
پول بر یاد و ذکر می باشی یا کوی خدای خود را بسیار عطا گفت مراد روزی صفت
که در شیخ ایشان بود و در زبانت بود و بسیار دوستان بخت داشت
و کلام او ادعالت المثلک یا مریم ان الله اصطفی لک و طهرک اصطفا علی سائر النساء
یا مریم انتی ربک یا سجدی و ارجعی مع الکرالین یا کن ای خدای چون فرشتگان گفتند
یعنی جبرئیل مریم را گفت که خدای تعالی ترا برگزیده و خاص خود گردانیده اند که عیسی
بی پدر از تو بیافریند و ترا پاک داند از آنکه دست مردان بتورسد سستی گفت
از اعذاری که ز ما را باشد از حیض و استیاضه و نفاس برگزیده ترا بقیض
خود و پیش از آن چ زین را رخصت نمود و این پایه خداوند او را بر جمله
زنان عالمیان برگزیده با تمام برگزیده جمله زنان جهان فاطمه زهرا است ع
برای آنکه پاره اندام رسول است و آنکه بعضی از رسول باشد بر او نبود بآنکه
بهری از جهان باشد و رسول خدا ص گفت فاطمه بضاعتی من آذینا فقد
آذنی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیا زارد مرابیان از عبد الله عباس
روایت کند از رسول خدا ص که در حدیثی در آن گفت و ذکر امیر المؤمنین که آنکه گفت
و اما بقی فاطمه اما دختر من فاطمه زهرا عالم است از اولادین و آخرینان
و او پاره از منست و نور چشم منست و میوه دل منست و جان منست در میان
بهر نامی من و او جوی الهی است و هرگاه که در خواب بایستد در پیش
خدای خویش از هر عبادت نوزاد فرشتگان را و شناسایی دهد چنانکه در کتاب
اصل زمین را خدای تعالی بفرستگان ناکوید پرستار ما پیش فاطمه راسته زهرا
و پرستاران من که از پیش من استاده است از ترس من لرزه در کمر
بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعی او را از آتش دوزخ
این که دالم در حق مریم گفت اصطفا یک در حق او و فرزندان و شوهر او گفت
و بطوریکه تطهیر او و تولد او این هم تولد بود رسول را هم پسیدند که با چند بار از تو

الحمد

که گفتی که مریم بتولست و فاطمه بتولست چه باشد گفت بتول از زمان
که او را عذر حقیقی نباشد و مریم و فاطمه چنان بودند که از دختر بیغریضی که زاده
آنکه مریم را خطاب کرد و گفت ای مریم قنوت کن یعنی چند نماز برای بایست
و قنوت کن و سجود کن و رکوع کن یا رکوع کنندگان سجده اگر چه در آیت بر او
مقدمت لازم نیاید که مقدم باشد از آنکه او فاطمه جمعیت دودنه فاطمه ترب
و در رکوعی مع الکرالین دو قول گفته اند یکی آنکه رکوع کن چنانکه دیگر رکوع کنند
دیگر آنکه نماز جماعت کن تا بر رکوع ایشان رکوع کنی قول تعالی و کانت
العیوب نوحیه الیک و کانت لکیم اذ یلین احوالهم ایهم یکنل مریم و کانت لهم
اذ یکنصرون آنکه ما ترا اعلام کردیم و از آن خبر دادیم از هفته مریم و ذکر یا زهرا
خیبست کبریه و میکنم تا بر مشرکان عرب حجتی باشد از آنکه میداند که تو
بزرگ علامت تری و اختلافی نکرده و هیچ نیاموخته و با این تو ای زهرا خبر مید
از گذشتگان و آنچه میگوی موافقی آید در راست می نشیند این دلالتی بود بر
صدق نبوت تو و قنوت و رکوع ایشان نبود چون ایشان تیرای خود را ب
ی انداختند تا کفالت مریم و تربیت او بنام کریم آنرا که ایشان همه مشتاق
میشوند و رغبت میکردند در حضانت و کفالت مریم و درین باب با یکدیگر خصومت
میکردند آنکه بر سبیل تعجب میزنای از رغبت و محبت ایشان و میگویند که تو بزرگ
ایشان نبود ای خدا چون ایشان با یکدیگر درین معنی خصومت میکردند و تولد
ادعالت المثلک یا مریم ان الله اصطفی لک و طهرک اصطفا علی سائر النساء
یا مریم انتی ربک یا سجدی و ارجعی مع الکرالین یا کن ای خدای چون فرشتگان گفتند
یعنی جبرئیل مریم را گفت که خدای تعالی ترا برگزیده و خاص خود گردانیده اند که عیسی
بی پدر از تو بیافریند و ترا پاک داند از آنکه دست مردان بتورسد سستی گفت
از اعذاری که ز ما را باشد از حیض و استیاضه و نفاس برگزیده ترا بقیض
خود و پیش از آن چ زین را رخصت نمود و این پایه خداوند او را بر جمله
زنان عالمیان برگزیده با تمام برگزیده جمله زنان جهان فاطمه زهرا است ع
برای آنکه پاره اندام رسول است و آنکه بعضی از رسول باشد بر او نبود بآنکه
بهری از جهان باشد و رسول خدا ص گفت فاطمه بضاعتی من آذینا فقد
آذنی فاطمه پاره از اندام منست هر که او را بیا زارد مرابیان از عبد الله عباس
روایت کند از رسول خدا ص که در حدیثی در آن گفت و ذکر امیر المؤمنین که آنکه گفت
و اما بقی فاطمه اما دختر من فاطمه زهرا عالم است از اولادین و آخرینان
و او پاره از منست و نور چشم منست و میوه دل منست و جان منست در میان
بهر نامی من و او جوی الهی است و هرگاه که در خواب بایستد در پیش
خدای خویش از هر عبادت نوزاد فرشتگان را و شناسایی دهد چنانکه در کتاب
اصل زمین را خدای تعالی بفرستگان ناکوید پرستار ما پیش فاطمه راسته زهرا
و پرستاران من که از پیش من استاده است از ترس من لرزه در کمر
بعبادت من کرده است شما را گواه میکنم که او را و شیعی او را از آتش دوزخ
این که دالم در حق مریم گفت اصطفا یک در حق او و فرزندان و شوهر او گفت
و بطوریکه تطهیر او و تولد او این هم تولد بود رسول را هم پسیدند که با چند بار از تو

و دجال را میسج خوانند بگسرم و تشنه یسین برین وجه از مساحت
گرفته باشند و ظاهر مسج است لانه مسج العین است که یک چشمش ندارد
و بعضی گویند که دجال عیسی را کشد و بر پهنی گفته اند اوقات المسج تامل المسج
و در اخبار ظاهر است که دجال را مهدی صاحب الزمان کشد و عیسی بر یک
یا او باشد و لیکن آنکه مهدی را نشانند و الهی بکشند و آنوقت
که عیسی در لشکر مهدی صاحب الزمان حاضر باشد و در قتل او ناکند
و با او افتد آنکه از آنکه شمشیر او منتهی وقت و او شروع ماند اند چون او را بدینوقت
با ما در کرد و عیسی بن مریم گفت و خدای او را از فرزندان ابریم خود من فرست
داد و دو سلمان الی قولی و عیسی از جده ما در با بریم و آدم ما بعد لب نشست
میگیرد و نیز یک خواجه از غایت عباد امام حسن و امام حسین را با قرین
با بقرینت میگیرند و جیها و خد او نه جاد و منزلت و قدر آب روی بود و کسی
بیزدیک خدای تعالی هم در دنیا هم در آخرت و از همه قربان و صالحان و نزهت یک
بود خدای تعالی و با مردم سخن گوید در کوارش از وقت خرق عادت را که آنی
و معنی باشد و در آن وقت کمال و دوی بود و ما شد که از آسمان بر نی
آید و گفته اند که معنی اینست که و یکم الناس فی المرحه صبیحا و کلمات باول چون فرقی
پشت بر وقت دعوت تصدیق کنند پس کلام او در مبدی مجزه بود و در کوارش دعوت
بود و در مبدی سخن گفتن برات مساحت ما در در کوارش سخن گوید نبوت و حکمت
و شارت قدوم مبر عالم میا که گفت چون مریم تنها بود عیسی از شکم مادر بار
سخن گفت و چون کسی او را مشغول دیدی او در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله
گفت که رسول هم در آن وقت که خدیم بنایط حامل بود شبی نیز یک او بود و او
سخن می گفت رسول هم گفت مع من میگویند یا که سخن میگوید گفت یا رسول الله این چه کرد
سنگ دارم رسول هم گفت بشارت با تو که دختریت و ما در امانت و از شمل
او امانان باشند که خدایان بایشان افتد و اظهار مجزه در آن حال از هر چه
گویند که خدای تعالی عیسی را در آن حال کمال عقل داد و او نظر کرد و خدایا بر شانت
و خدای یاری و می کرد و اینکه گفت آنانی که تاب المسج بر حقیقت بود چون او دعوتی
کرد خدای تعالی تصدیق او اظهار مجزه کرد و او را بستی آنچه در پیشانی وقت و این

بهر حال بشارت داد

در مسج

جایی

جایی است این الاحث و گفت بر سبیل تزیین و تاسیس نبوت بود و جابر جری
بشارت و خبر از نبوت و گفته اند بر سبیل مجزه مریم بود برات مساحت او را
چون که تعالی حال ربانی نبوت لی و لدولم عیسی بر سر قال کلامه المسج مایث او را
و معنی او را میگوید که کن میگویند مریم گفت در جواب جبریل ای بار خدای از تو
چرا باشد و چگونه باشد فرشتی مرد از چه زن حاصل نشود و هست عیسی
بن مریم نشسته است این بر سبیل تعجب گفت از برای آنکه هر که خدای
تعالی یا جبریل گفت و ظاهری عادت بر قول آنکه گفته اند مریم جبریل
از آنکه بعضی سیه بر سرش گفت که چنین است که تو میگوئی اما خدای تعالی
قادر الا انت بیافرنده آنچه خود او بران و چه که او یا مردی مرد برود معتقد
و او چون حکم کند کاری را آن باشد که گوید کن بیافرنده آن باشد و این عبارت
از نبی تقدیر ما در مکان و تسهل چنان باشد هر که یکی از ما گوید که کن عیسی
ترسد همچنین خدای تعالی می گفتی و مشتقی هر چه خواهد بیافرنده و گفته اند که آن
از کجاست چون صادر گشت در وجود آمد آنچه مراد خدای بود و او را داده و کلام
و تعالی القاب و الحکم و التوریه و الانجیل و رسوله الی بنی اسرائیل الی قدسکم یا بنی مریم
ای خدای که من الطمین کینه الطیر ما تعجب فیکون طیرا باذن الله و او را الله و او را
و اخی الکوا باذن الله و انکم با تکلم با تکلم و ما تکررون فی بیوتهم ان فی ذلک لایعلمون و این
و ما بیاموزیم او را کتاب یعنی عیسی را هم این حرف گفت مراد کتابت یعنی ما و او را
بیاموزیم او را علی کت کتابی و یک بود جز توره در حکمت و گفته اند مراد حکمت و گفته
حکمت خاص تر است برای آنکه حکمت نوعی از انواع علم باشد حکمت و توحید و تقییل
پد و آموزیم و او را رسولی گردانیم نیز و یک بنی اسرائیل اولین پیغمبران بنی اسرائیل و گفت
و آخرین عیسی پس ما که را هدایت کرد از رسول هم که فرمود که مرا بر اثر وقت نه
پیغمبر فرستاد و چهارم از ان بنی اسرائیل عیسی هم گفت من آمده ام نیز و یک ما آنجی
علامتی که دلالت میکند بر تصدیق من و آن آنست که بمن از هر شایان کل چیزی بر نیاید
و شکل مرغی پس با و در هم مرغی شود بزبان خدای گفته اند که بر شکل خدای
و تخصیص خدای برای آنست که او از مرغان تمام خلق باشد از هر انکه او است
و در آن دارد و حیثش افتد و پرنده است و خبر است که عیسی بر شکل خدای

و تیرسون با و در میدی آن پاره کل مرغی نژده شدی و بعد از نژده شدن
پیری و حب متبه گفت تا مردم در نگاه میکردند میرید و چون ناپدید شدی
چنانی تا رفت بود میان آنکه میبند خدا آفریده بود و آنکه دعای عیسی معجزه او
کرده باشد گفتند ای عیسی دیگر چه توانی کردن گفت آن کم که جدا از انباران
عاجز باشند با چنانی مادر زاده نیکو کرد انم و علت بر من از این منقلب کرد انم
خدا ای تعالی بر پیغمبر مرا که پیغمبری داد و معجزی داد از جنس آن داد که در روزگار
او تعالی میکرد در عهد عیسی هم بعلم طب من قدرت کردنی و صفت ایشان
این بود و مستحق بود که بعلم طب این در دروازه انواران کرد عیسی گفت با آنکه
شمار روزگار و عمر خود درین صرف کردید از علاج این درد و علت عاجز آید
من بی آنکه مباشرت این کار کنم یا داروی و دوائی پیش آورم بزمان خدای
تعالی کاری کم که جز خدای بران تا در نباشد گفتند چه کار کنی عیسی گفت در
را نژده کنم و د عالم تا خدای تعالی تو شفا دهد و در کار نژده کرد و در
چنین آمده است که عیسی ۳۳ چار کس را نژده کرد یکی عازرا را و در دست عیسی
بعضی دهنها را شده خواهر را پیش عیسی فرستاد او نژده عیسی آمد و گفت یا روح
دوست تو جان در سخت و بخت و زحمت فلان جای و میان او و عیسی دوسه روز راه
بود عیسی برخواست و احمایش و بدان جایگاه آمد سه روز بود که عازرا
بود و در خون کرده بود عیسی بر تیر او آمد و دست بر آورد و دعا کرد و بایست
و گفت اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع انک ارسلتی الی بنی اسرائیل
ادعوم الی دیک و اخبرنی انی احيی الموتی با ذلک فانی عاذرای خداوند صفت آن
و دقت زمین تو مرا بنی اسرائیل فرستادی تا ایش ترا با دین تو دعوت کنم و خبرم
ایش ترا که تو به عای من مرده را نژده کنی بار خدا را عازرا نژده کن در حال کور و کما
و عازرا برخاست و در وضع از انعام او بکشد و با عیسی برآمد و طوقی در آید
و او را نژده ان آمده و دیگر هر چندی که مرده بود تا درش بر زن از پس جنازه میر
و فرج میکرد عیسی آمد که او بر نفس خود باز نشست و از جنازه پیران آمد و
دیگر که او را این عالم کشتنی ان عیسی در خانه است تا او را نژده کند خدا را بخواند و او
نژده که چهارم سام منافع بود که نژده کرد گفت که در خواب تاوده قدیم را عیسی نژده

کرد اندو او را گفت که از هر سام را نژده کرد ان و تیرش بدو نژده نام
خدای بر زبان را نژده گفت یا سام تم با ذن ان سام توح از کور برخاست
و تیر سر او سفید شد و بود و میگفت آقا دست القهر قیامت برخاسته است
عیسی هم گفت نه و لیکن من خدای را بخوانم تا ترا نژده کرد عیسی او را گفت نه
نوجوان بودی که ترا وفات رسید چرا موتیت سفید شده است گفت
چون آواز تو بشنیدم بذاشتم که قیامت برخاسته است از بول قیام
موت سفید شده است گفت ترا چند سال بود که وفات رسید گفت دوازده
و پانصد سال گفت گفت با ذن ان تیر بر زبان خدای چنانا دوم و کجاست
عیسی خدای را بیای و با تیرم خواندی چون احيای موتی کنی گفت و دیگر کنی
گفت تیرم شمار را به آنچه بخورید و خضره مینویس عیسی چون احيای موتی را گفتند
این توح که تو میکنی چه است ما را خبر ده که در خانه ای خود چه میفرمید و چه میخورد
عیسی هم گفت یک یک را که شما فلان طعام خوردید و چندی ذخیره نهادی و بول و دنیا
و مواظبت کردید و هر یک طعامهای مختلف با و رنده و نجاشه بردند و متقاری
موزون معین بخوردند و مقدار سوزن معین بنها دند و مواضع مختلف را که
بیامدند و گفتند ما را خبر ده تا چه خوردیم و چند خوردیم و چند نهادیم و بجانا دیم
چهر بل بیامد و او را خبر داد و یک یک ایش ترا میگفت در غیر است که در ایام می
چون که دکان با و بازی میکردند او ایش ترا گفتی مادر و پدر شما خانه فلان و فلان
چیز خوردند و از آن بهری نصیب شما نهادند بیامدندی و مادر و پدر را گفتندی که فلان
طعام خورده اید و نصیب ما نهادید بیاورید و از فلان طعام چه نصیب ما شد
ای مادر و پدر ایش ترا گفتندی که شما چه داشتید گفتندی ما را عیسی هم گفت ایش
گفتند این که که چاد و دست کوه کا ترا برد و رنگ بنای کردن که تپاه شوند چون عیسی
ایش ترا طلب کردی ایش ترا در خانه پنهان کردندی عیسی گفت که ایش
در فلان خانه اند گفتندی و اکل المان از آن خوانند او گفتی که چون که ک
چنین خوانند شد و ایش ان آن بود که کبابه کافرشند و خدای تعالی
ایش ترا با کوه و بونیه کرد و انید بدستی و حقیقت که درین کس کتم شمارای
و دلالی هست شمارا که تصدیق خوانید کرد و راست خوانید داشت تو را حال

و قصد عالمی بی بی من التوریه و لاجل کم بعض الدی هم علیکم
جسم بایه من ریح فاحوا الله و اطیعون ان الله ربی و ربکم فاعبدوه
بدا صراط مستقیم و شما آدم بر است و از ده آن کتاب که پیش ازین
از توریه و غیر طلال کم شایا بعضی از آنچه بر شما حرام کرده اند از گو
ش و پی و بعضی طهور و مای و آنچه در توریه و شرع موسی بر شما حرام بود
من کلال کم یعنی خدای تعالی در کتاب من و پر زبان من و در
احکام شرع من آنرا حلال کرده اند بعضی گفتند مراد آنست که بی سر
بر خود چهار چیز حرام کرده اند که تحمیل آن در توریه نبود گفت آنرا حلال کنم
و بیان کنم که خدای تعالی آن حرام نکرده است و از خدای تعالی بپا چستی
و بتقنی و معجزه آورده ام از خدای بر سید و بدون او دیگر عباد
نکشید و طاعت من در این بدستی و حققت که خدای تعالی خدا
و پروردگار منست و پروردگار شما پس او را پرستید و بغیر او
دیگر عبادت نکنید که راه راست اینست آیت در مورد ترغیب
و ترخیص بر نظر کردن و درست و شکر نعمت خدای که ازین و عباد
او قیام نمودن قوله تعالی احسن عیسی منهم اکثر قال من انصاری
الی الله قال الخواریون کنی انصارا بعد اصحابه و اشهد با ما مسلمون
ربنا انما بانا ازلفت و اجمعنا الرسول فالتبنا مع الیه و کرمه او
مکرمه و الله خیر الماکرمین سیدی گفت چه بود آن گفت عیسی اسراییلی
بجست با عیسی بر نیامدند قصد کشتن او کردند او بگریخت و از وزارت
لا یطاق من سنن المسلمین برخاست با عیسی ما در خوشی و در
برای مردی فرود آمد که آن مرد زنی داشت روزی این مرد در راه
آمد و لنگ و با زن چیزی بگفت زن نیز دلتنگ شد مرد گفت
با من بگوئی باشد که بزرگم من فرجی بود آنرا گفت چگونه گفت این
پسر من مردی مستجاب الدعوه است بدو نگاه خدای دعا کند
تا خدای کنایت کند گفت که این پادشاه و لایات ما هر یک چند
مونت خود و لشکر خود بر کسی انگند و بجا که او خود فرود آید با چاه

ش

شکره انکس را مستحق کرد اند اکنون کس فرستاده است و کس
چهل انجای آیم و با طاقت آن ندایم دیم گفت من هم را بگویم بگفت عیسی گفت این
دعا کنم و لیکن انجای شری و شسته بدید آید دیم گفت این بیایه کردن که این مرد را کس
زن را بر ما حق است مرد گفت بر حال بیایه کردن عیسی گفت تو چند انگه را
آب بیامرد و کجا و خبر ما برگردان تا من دعا کنم تا خدای تعالی این مرد انواع مطبوعه
کرده اند و آنها را شراب کند و این بر قول لکس که کویا مخدر اول طلال بوده است
عیسی ۳ دعا کرد و خدای اجابت کرد پادشاه حاضر آمد طعانی خورد که اران
خو شتر و نه فرخ تر که خر زده بود و شالی باغی که مثل آن ندیده بود آنرا گرفت
که از کجا آورده کی گفت مرا پود گفت دروغ میگوید چند انگه لعل که ندیده بود که
گفت زنی بسیاری من فرود آورده است پسری دارد او دعا کرد تا خدای
تعالی آب با این طعام و شراب کرد و پادشاه را پسری مرد بود که او را
بقاییت دوست داشتی و ولی عهد خود خواست کردن با خود گفت که انگس
دعای او در تحویل آب و طعام مستجاب بود همانا که در احیای موتی می بینم
کس فرستاد و عیسی را حاضر کرد و گفت لابد ترا دعا بایه کردن تا خدای تعالی
پسر مرا زنده کرده اند گفت این بکم و لیکن انجای شری و شسته باشد پادشاه
گفت باکی نیست عیسی گفت بشرط آنکه من این دعا کنم و مردم و ما درین باقی بماند
و کسی ما را منع نکند گفت روا باشد برین عهد عیسی دعا کرد خدای تعالی پسر او را
زنده کرد عیسی و دیم از انجای بیامدند مردم آن شهر چون دیدند که پسر او زنده
بر پادشاه خر و کج کردند و گفتند ما را امید آن بود که چون او بمیرد ما ازین جور
بریم که او را فرزند و عقب نباشد اکنون پسر با ز آمد تا با ما همان کند که پدر
میکنند قتل و شسته عظیم انجای پیدا آمد و عیسی بیامد چون بکنار دریا رسید جماعتی
صیادان پر کنار دریا ماهی میکردند گفتند شما چه مردمانید و چه میکنید گفتند ما
صیادیم ما صید میکنیم گفت بیایید و صید پرست و رضای خدا کنید گفتند چگونه
گفت بغیر خدایم ارشاد دعوت کرد و معجزه نمود ایمان آوردند ایمان اند که
تعالی میگوید چون عیسی بغیر ایشان حسن کنایت و دانست که کاه و ناله
که با هم من با خدای یعنی خدای یار منست کیست که رغبت کند که با خدای یار خود

من و گفته اند که الی یعنی فی است و بمعنی لام یعنی فی سبیل الله و هدایه الله
 حواریان عیسی را جواب دادند و گفتند که ما را یار خدایم و دوست رسول
 خدایم بخدای ایمان آوریم و تو که عیسی پیغمبری گواه باشی که شما هستیم
 و کردن نهادیم فرمان خدای را این عباس گفت ای شما جواری از بهر آن
 خوانده که چاهای سفید داشته عطا گفت عیسی را ما درش پرگیزی داد
 تا پیشه بیاورد و این استاد او بهترین صباغان بود و چاه بسیار در
 و کان او جمع شده بود عیسی را گفت مرا روزی چند بدی کاریت اینجا
 خواهم رفتن و این چاه را علامت بر گریه و رانی را آن رنگ میباید کرد که علامت
 آن رنگ دارد او بر رفت عیسی چاه را در چشم نیل نهاد و رنگ کرده و گفت اللهم
 اخر جرای علی اریه چون مرد باز آمد گفت چه کردی چاه را رنگت مردان چرا
 است گفت چاه را ای مردم تیار کردی آنرا هر یکی رنگی دیگر میباید کرد و فریاد
 مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینک در فریاد میکنی تو بیا و بر گریه
 و میگری فلان چاه فلان رنگ میباید کرد از تو گفتن و از من چاه مرا آوردن بر رفت
 و میگفت این فلان رنگ میباید کرد و آن رنگ بر میباید آورد یکی سرخ دیگری زرد و یکی
 اعلی و یکی بود و یکی سبز مردم باز از آن متعجب شدند و دانستند که آن فضل خدا
 و هیچ قادر بر قدرت آن توانا کرد و عیسی با ایشان نزد عورت کرده ایمان آوردند
 و از این آنرا انداختن دکانها و خانههای خود رنگ کردند و در قهای عیسی افتادند و
 پیروان آیت و حجرات میبایدند در خبر است که حواریان عیسی ده پند و دزد بود و دگر
 سیاحت عیسی با او میکردند در سبیل و جبل و بحر و بر چون گرسنه شدند میخندیدند
 یا روح الله مگر گرسنه شدیم عیسی است بر زمین زدی و نان بیرون آوردی بعد از
 دو نان و چون تشنه شدند گفتی که تشنه ام دست بر زمین زد و آواز
 بیرون آوردی آنرا بجز زدی گفتند یا نبی الله بهتر از ما کیست در جهان چون گرسنه
 شوم تو ما را طعام دهی و چون تشنه شوم تو ما را آب دهی و در محبت و خدمت تو
 میگردیم و عجبایی بی پیش عیسی از شما بهتر آن باشد که آنکس دست خود در میان
 بیامدند و اختیار کار کردند چاه مردم میشدند و قناعت میکردند و نان و گوشت
 پادشاهی طعمای ساخت و مردمان را جمع کرد و عیسی در آن میان بود پادشاه

نفلنگ
 دست

عیسی

بعضی میگویند او از کاسته خود بعبادت پیوسته و هیچ کم نمیشد او را گفت
 چه مردی گفت من عیسی پیغمبر خدا او را دعوت کرد و ایمان آورد و تو را
 ملک با و ایمان آوردند و ملک را برگرداند و در پی او افتادند و حواریان ایشان
 بودند گفتند با رخدا یا ما ایمان آوردیم بدینچه تو فرستادی از کتابهای پیشین
 و متابعت کردیم پیغمبر را یعنی عیسی پس بنویس ما را از چهل کلامی یعنی نام مادر
 کوا که آن نویسنده که برای تو کواهی دهند بعد از عطا گفت مع انبیین این عباس
 گفت مع کرم و ائمه و مکرر کردند و مکرر میباید باشد در پیش کسی یعنی
 کنایه از اسرائیل و کنایه ایشان تدریجی بود و این آنکه بود که ایشان عیسی را
 برانداختند و بیرون کردند پس از مدتی باز آمد و دعوت آنها را کرد ایشان
 قصد کشتن او کردند و خدای مکرر کرد یعنی انداخت و کوا ایشان باطل کردند
 و گفته اند مکرر خدای جزای او بود ایشان را چند بار پسیدند که چون است که خدای
 تعالی مکرر با تو خدا تو کرده و دیگر از این عیب که گفت من ندانم که تو چه میکنی
 ولیکن من از زنی طنبوری شنیدم ایبائی که آفرینش این بود و تنبیس من واک گفتند
 و تعلقه فیمن ملک ذاکا مرد گفت سبحان الله من ترا از آیات قرآن بهتر
 تو را بیشتر از طنبور زن جواب میدی گفت من جواب تو دادم اگر عقل داری
 فهم کن و اگر خدای بزرگان عاقلانست بگویم تظلمه و فریاد ایشان او ایشان را ندانند
 گفتند مکرر است از و با ایشان و آن مکرر خدای کرده با ایشان انچه شب عیسی را
 بر صاحب ایشان که او را بر عیسی مکرر کرده بودند تا بجای عیسی او را حاکم کردند
 بیا و بختند چون بنگریستند صاحب ایشان بود و شب گفت در شب بیا و بخت
 بجای عیسی که قصد او کرده بودند و عیسی را بگریستند و در ضعی بر دند تا عیسی را برد
 کنند خدای تعالی شب تاریکی که اندید و فرشتگان را بر ستاد عیسی از آنجا بردند
 و ایشان را بجای عیسی آن مرد را که بدو راه نموده بود بگریستند و بیا و بختند و آن
 عیسی و او را شب حواریان را جمع کرد و ایشان ترا وصیت کرد و گفت پیش آنرا که در
 یا نگ بر آورده یکی از شما را نداد آورد و دین بدی چند بزد شد حواریان جمع شدند
 و عیسی بجای پنهان شدند این دو که عیسی را گرفته بودند و با او بودند و از آنکه ترا
 تا شما راه را نام بعضی گفتند ترا سی دهم بیا و ایشان را بر عیسی آورد و عیسی را بگریستند

متفرق

۷

راغب

7

که رسول ۳ بایشان مصلحت کرده بود و هزار حله از حلهای رحمتی
قیمت هر حله چهل درم کرد پس بپندارید یا کماله از قیمت این حلهای کتاب
و بفرمود تا مبلغ تمام بنویسند و آنچه که این است بسم الله الرحمن الرحیم و در
کتاب من محمد النبی رسول الله یجزان و حاشیتها فی کل صفا و فیه و فی
لا یخذه منهم غیر الخی حله من حال البرونی قیمة کل حله اربعون درهما فاما اذا فسخ
فی حساب ذلک بود و در منها الهانی صفا و العالی رجب و علیهم اربعون درهما
و انشون جلاله بدنگه جو از اسد ذمه محمد بن عبد الله رسول الله یمن اکل الربوا منهم
بعد عامه و از فسخی منهم بریکه یعنی این کتاب است از محمد بنی که رسول خدا است بریکه
بخزان و حاشیتش در هر زری و سیحی بوده که این کتاب است از ایشان
و چنانستند الا و هزار حله از حلهای رحمتی قیمت هر حله چهل درم است و آنچه
یا کماله چنان حساب باشد در از آن در صفا بدنگه و هزار در رجب
و نیز این است که در مدت تمام این کتاب چهل حله بدو و دهنه یا بالای آن و
بر واقع و حادثه که درین اندک سی زره سی اسب و سی شتر بهار است بدهند
عابیتی مضمونه که باین وفا کنند ایشان ترا چو از خداست و ذمه محمد و رسول خدا
هر که را بخورد پس از امسال ذمه من از او چنانست نام بدستند و بفرمودند و بدو
میکنند که صلاح بود یا نه عاقبت و عید المسیح ایشانرا گفتند که اسد که ما و شما میدانیم
که محمد بن رسول است و آنچه آورده است از کتاب از قبل خداست و بخدای که هیچ
با هیچ مغیر مطالعه نکرد و الا که مستاصل شد و از ایشان کسی نماند از کوچک و بزرگ
و اگر شما این کنید جلاک شوید و در روی زمین هیچ ترسانانند که من در ایشان شکرم
و چنان دیدم که اگر از خدای بخراستندی تا کوهها از جای برکنند از جای که در کوهها
هم گفتند بدین خدای که چنان من با خداست که عذاب فرود آید و بدو در بخزان
اگر مطالعه کردندی و خدای ایشانرا با کوچک و بزرگ کرده و از من کوه آتشی
برآمدی و همه را بسوزنی و از قبایع ایشان هیچ جای جان نروم و کسی نماندی تا در عالم
بر درختان و سال بر کنشانی که بر روی زمین یک ترسان بودی یعنی آیت
قرن حاجک پس ای محمد که با تو خصوصیت کند در حق عیسی پس از آنکه علم ایشان
بفرمود در حق او بگوید که بسیار بدناما پس از آن در آنچه را این و شما پس از آن محمد با تمام

در این کتاب که در این روزگار
در این کتاب که در این روزگار

مراد امام حسن و امام حسین است و این آیه دلیل بر آنکه ایشان
فرزندان رسولند و اختیار مخالفت بر حق متظا بر است و ایشان عت
ابنای دژان رنجانیان من الدنیا و رنجبری آید که در صفتین روزی از روزها
مجد حقیقه چنگی نیکو کرد ابراهیم و منین علی عم گفت اشهد انک ابنی حق و کوا
که تو پسر منی بحقیقت گفتند ای ابراهیم منین امام حسن و امام حسین نه چنین
گفت اما بنا بر رسول الله ایشان پسران رسول خدا اند و هم دلیل بر آنکه
زاده فرزندان باشند و فرزندان خود را بخوانم و شما نیز زمان خود را بخوانید
و با حق مراد فرزندان در آیه فاطمه زهرا است تنها داین دلیل بر شرف او
در رسول را نخواندند که از جمله زمان که داشت بکس را با خود به ملامت و اگر چه
این لفظ ایشان را متناول بود برای صلاحیت آن مقام او را بود و دیگر آنکه
لش با وصلت سبب برابر نباشد پس درین لفظ دلیل بر آنکه فاطمه از جمله
زمان بهتر باشد و مانع خود را بخوانم و شما نیز نفس خود را بخوانید اینصفتی از
میان مرد و زنش صورت نمیدهد پس با چهار مجاز بود و مورد او بر ملامت بود
یعنی بخوانم که از نفسی که نشسته باشد و آنچه ما را باشد و او را باشد و آنچه ما
باشد بدو باشد حکم او در عصمت و طهارت حکم ما باشد پس چنان باشد که
من او باشم و او من باشد و این کنایت از غایت اختصاص و محبت و توح
باشد تا در دوست و دوستی چون بغایت باشد که گویند که ایشان نزد
شدند اگر چه بهر مرتبه دو اند یعنی یکی **آدم** نام من آدمی و من او ناما و من جان
حلالا بدناه فاذ ابصرنی البصره و اذ ابصر ترکان **انما** و این لفظ دلیل میکنند بر
ایم المؤمنین علیهم السلام که با و اهل بیت بودیم بمنزل پس دعا کنیم بخاری خدا
تعالی دعا را را اجابت کند در حق و در حق زمان و گفته اند که لعنت کنیم در حق زمان
و گفته اند که لعنت کنیم یکدیگر را و گویند که لعنت از میان ما دور کرده بر در حق زمان
این قصه پیوران و در وقت هر قصه حقیقت وجه فدای نیست الا خدا را که او را
چنان و چنان نیاشت بر ترسایان که گفته اند عیسی خدا است و گفته اند زکریا
و چنان نیاشت و گفته اند ان اسما لست قلتم انقوم اب و انقوم ابن و انقوم روح
القدس باب خدا را خوانستند و باین عیسی را خوانستند و هر روح القدس بر سر او

و کنایه است

و این قول معروف است که سه ذات یکی شود و خدای تعالی عز و علایست که
خدا و تو که کند ترسایان و جدا انواع کافران که بیزش و میکنند کنند از جای
حکیم است حکمت در تکلیف آتش خلاق این میکند پس اگر برگردد
ترسایان و کافران اعراض کنند از تو و قبول قول تو نکنند خدای تعالی
عالم است بخندان و برای آن تخصیص کرد ایشان را که فرض ازین بود
و در حدیث است و که **قال یا اهل اللباب تعالوا الی کل سوا پائنا و کلکم ان لا تعبد
الا الله و لا تشرك به شیئا و لا یخضع بعضه بعضا و لا یأمن دون الله شیئا** و در حدیث
نقل کرده اشهد انما مسلمون مسلمان گفتند سبب نزول این آیه آن بود که ترسایان
بخوان چون بدیدند آمدند چو داند مدینه یا ایشان را سائله کردند و ایشان با
یکدیگر خصوصت کردند در اینهم هم ترسایان گفتند ترسایان چه چو داند
گفتند چه بود پیش رسول الله که گوشت رسول هم گفت چه بود و ترس
نبود گفتند که ما با و او لیتیم گفت شما با و او لیتیم نه ای او مسلمان بود ما که مسلم
با و او لیتیم چه چو داند گفتند ای محمد که قرآن بخوانی که در حق تو آن گویم که ترسایان
گفتند و ترسایان گفتند که قرآن میباید که ما قرآن گویم که چه چو داند و ترسایان گفتند
خدای تعالی این آیه فرستاد بر من و فرمود از چه چو داند و ترسایان گفتند که
محمد بگوی اهل کتاب را که عبادت نکنیم و جز او را نپرستیم و چیزی را شبیه او ندانیم و بگویند
منزما کسی دیگر را خدای نیکو و خدای خواند چنانکه شما که چو داند و ترسایان گفتند
که در حق ما خدای انان باز گفت آنچه و از حبار هم در میانهم از با من دول
که که گفت یکدیگر را سجده کردند امام چه حقا و حق هم گفت آنچه و ایشان احبار
و در میان تران بعد از آنکه حاکم حلال و حلال حرام بود و گفته اند بطاعت
ایشان بود در سارا در معصیت خدای در خبر است که من اطاع مخلوقا
فی معصیه الله نکاتنا سجد لغیر الله کس که او مخلوقی با طاعت دارد و معصیت
خدای تعالی چنان باشد که از خدا ایماسی کرده بود و گفته اند معنی آنست که
در معصیت خدای فرمان نبریم که هر که در معصیت خدای فرمان بردی چنانست که
خدا را سجده کرده بود تو ایشان را بگوی اگر قبول نکنند اعراض نماید بگوی اگر گواه
باشید بر آنکه ما مسلمانیستیم انقیاد کردیم و کرده ایم این نعمت را چون این آیه آمد

و این قول معروف است که سه ذات یکی شود

و این

ما را ازین نمی کرد و بحقیقت ما را سلام فرمود که تجدیدت اهل بهشت است
بناشی را خوش آمد و داشت که آنچه میگوید حق است و در توبه و انجیل تو
است که از عبادت بجهنم آخر الزمان آن بود که بحقیقت او سلام بود گفت
که بود از میان شما گفت نشانه آن علیک حرب احد جعفر گفت من بودم
تو سخن گوی جعفر گفت تو با دشمنی و نزو یک تو بسیار است که گفتی مرا
کلمه چند است بشنو تا بگویم و ایشان جواب دهند تو حاکم باش میان ما
گفت بگوی جعفر گفت پسر ازین که ما از اویم یا بنده بناشی پرسید عذر
خاص گفت بلکه از آن و اگر بایک و اشارت فرموده گفت پسر تاج خونی
بنا من کرده ایم که ایشان طالب آفتند عذر گفت لا ولا فطر تو و نه یک قطره گفت
پسر تاج مای برده ایم که ایشان را مطالبه آن میسر است گفت لا بناشی گفت اگر
بر شما از مال تنطالی دعوی کنند من غرامت آن بکنم انکه پرسید گفت نه
قبر اهل بناشی گفت پس چه خواهد از بنا که عذر گفت به ان ای ملک ما و ایشان
یک دین بودیم و آن دین اسلام بود ایشان آن دین را کرده اند و ما برین
دین مانده ایم بناشی گفت آن دین که ما و ایشان بران بودیم دین مسیحی
اکنون برانید جعفر گفت آن دین که ما و ایشان بران بودیم دین مسیحی
و عبادت او مان بود و کز آن بخدای عزوجل و سنگ و چاه پرستید و
این دین که ما آن آیدیم دین خداست و دین اسلام و رسول خدای این
دین از خدای ما آورد و کتابی چون کتاب عیسی موافق و صدق آن بناشی
گفت ای جعفر حق عظیم میگوید انکه فرمود ما تا کوس بر دهن و تپان و زبان
خاطر آید بناشی ایشان را گفت بآن خدای که انجیل بر عیسی انزال کرد و بگوید
در کتاب باقی باشد که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری نیست گفتند ای و الله پیغمبری
که عیسی با و بشارت داد و گفت هر که با و ایمان دارد دین ایمان کامل است
باشد و هر که با و نکرده دین کفر آورده باشد بناشی گفت این پیغمبری که
بعثت او بود چقدر است و چه فرماید و از چه میگوید گفت کتابی باشد او را از نزد
خدای تعالی آن کتاب بخواند و از آن گوید و او معترف کند و از منکر باز دارد
و وصیت کند بچنین بجز او و صلوات الله بر محمد و آله و عبادت اسلام

جعفر گفت ازین کتاب که بگوید پیغمبر شما آمد چیزی بر من خوان جعفر سورة شکو سوره
روم بود خواند بناشی بگریست و گفت ای جعفر زدن من بذا الحدیث الطیب
پتوای ازین حدیث خوش او سورة الکاف بر خواند عذر خواست
بناشی را بچشم آورد گفت ایشان عیسی را دشنام دهند بناشی گفت عیسی
و ما درش را بگویم جعفر سورة مريم بر خواند چون بزرگ مريم و عیسی
بناشی خاشاک برداشت و گفت و الله که عیسی با حق در نزد من است
که او بر خواند انکه جعفر گفت بروید که بر شما حق نمیست انکه جعفر را گفت که برده
گشتن حزب ابریم اید عذر گفت حزب ابریم چیست گفت ایشان و صاحب رمان
عذر و قوم او انکار کردند و گفتند حزب ابریم ما هم آن مال و ده را که عذر و قوم او
آورد و بر دند بایشان داد و گفت بستانید که رشو است و خدای تعالی که مرا ملک
داد ازین رشو تنوا است جعفر گفت تا نعرفنا و کنا فی خیر خدای تعالی و رشو
ایشان را جواب داده آیه فرستاد رسول و گفت اولیترین مردمان با بریم از انکه
که حق بعت ملت و سنت او کنند و خدای تعالی ولی مؤمنان است و اولیین
و ولایت ایشان رسول که گفت پیغمبر من اولی است از پیغمبران و ولی من پدر
خلیل خدای انکه این آیه فرستاد انکه رسول این آیه بر خواند که ان اهل النبی
با بریم تا آخر آیه که کما و است علی بن اهل الکتاب و ما یصلون الیکم
و ما یصلون الیکم اهل الکتاب لم یصلون الیکم و اهل الکتاب لم یصلون الیکم
الحق با باطل و المؤمن الحق و اهل الکتاب این آیه در حق معاذ جبل و خدیجه باقی آمد
که جهود ان ایشان را دعوت کردند با دین خود و قصه این در سورة البقره و سوره
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت قتل کردند و خواستند جاعلی را از کتاب
بعثت جهود ان که شما را کراه کردند و از دین پاکیزان آوردند و گفته اند که مرا آیت
که بگویم که شما را ملک کرد اینند و ایشان باینکه میکنند جز از طاعت او ملک خود میکنند
و نیک اند یعنی و با حق و حضرت آن خبر بد ایشان عاید نیست از انکه ایشان و محبت
ایشان را قبول نخوانند که ده به اقیه اینک میطلبند بر ایشان خود اید و پس بخودشان
کرده باشند انکه گفت ای جهود ان و ترسانان پادشاه خدای چرا که از میبوش
یعنی آیات قرآن و گفته اند و آیت قیامت را توبه کنانم و لغت بگویم و درست

و شما گویان میباید که نعت و صفت او را در تورات و انجیل است ای چه برون
و ترسانان چرا حق را باطل میپوشید یعنی اسلام را بخوبی و در
این زمین که تورات را که حق است بخیر و تحریف میپوشید و
ایمان بوسی و عیسی و محمد پوشیده میدارید و نهان میکنید یعنی این
صفت محمد را شما میدانید که او پیغمبری بر حق است و صادق و قوی و توانا
و قلیت ظاهر من اهل کتاب اعتوا با لای اهل بی الهی و اهل و جاهل
و انحراف از حرم علم بر جوی و لا تومنوا الا لمن تبع ذیل قل ان الهی های اسلک
یونانی احد مثل ما اویم او یحکم عندکم علی ان الفضل بید است و بید من است
و اسد واسع علم و جود من است و اسد و الفضل العظیم سد کثرت
و از ده کس از اهل کتاب از جود و ان خیر و دلهای غریبه و اهل کفر و
با هم گفتند که بیا بیاید با ما و بعد از آن آوردیم و ناز و دیکر کا فر شویم با و و گویم که ما بدین
که این تبار پیغمبر است که ما کان برویم تا احباب او بشک افتند و ایشان
نیز کا فر شوند خدای تعالی از آن خبر داد و گوشت که حاجتی از اهل کتاب نگفتند که آن
آوردید و آنچه نازل شده است بر مومنان بجا نگویند مراد تو حق قبل است
با کعبه که کعب اشرف گفت جماعت خود را که ایمان آوردید در اول روز زبان
وروی با و کنید و ناز و دیکر روی به بیت المقدس تا احباب محمد را بشک اندازید
باشند که ایشان باز کردند از اقبال کعبه و روی به بیت المقدس آوردند و حق
تعالی خبر داد که اول کتاب که بر میفرماید و نصیحت میکنند و میگویند که ایمان
و اعتقاد کنید که کسی که کتب و پیوسته و پیروی وین شما کنند و حق
گفت که جود و ان خیر جود و ان مدینه را گفتند با و در دیکر کتب و پیوسته و
گفتند با شما نزدیک خدای بزرگوار و حق اولیتر است انکراین اعتراض وین
افتاد که حکایت کلام جود و انست من تو قل ان الهی های اسد وین کلام
خدای بزرگوار جود و ان یعنی ایمان چنان خداست و دین وین
و همچنین قل ان الفضل علی اسمع از کلام خدا است و بر جود و ان تا مردم
جواب نداشتند انکراین گفتند از باب تزکیه خود و دین خود و جود
بعضی را بر جود انفلت جود و دین قول بجا بود است و اخفش برین قول است

الا لمن تبع دینکم و ان یونانی احد کلامی دیگر باشد و توفیر آن بود که و لا تومنوا
یونانی احد را یونانی فارسی گفت توفیر کلام آنست که و لا تومنوا و ان یونانی احد مثل
ما اویم او یحکم عندکم و گویند که علم علیکم الغلبه الا لمن تبع دینکم یعنی جود
گفتند با و در دیکر کتب و پیوسته و پیروی وین شما کنند و حق
گفتند با شما نزدیک خدای بزرگوار و حق اولیتر است انکراین اعتراض وین
افتاد که حکایت کلام جود و انست من تو قل ان الهی های اسد وین کلام
خدای بزرگوار جود و ان یعنی ایمان چنان خداست و دین وین
و همچنین قل ان الفضل علی اسمع از کلام خدا است و بر جود و ان تا مردم
جواب نداشتند انکراین گفتند از باب تزکیه خود و دین خود و جود
بعضی را بر جود انفلت جود و دین قول بجا بود است و اخفش برین قول است

یونانی احد را یونانی فارسی گفت توفیر کلام آنست که و لا تومنوا و ان یونانی احد مثل ما اویم او یحکم عندکم

قولها ومن اهل الكتاب من ان آمنوا بقرآنهم من ان آمنوا
بقرآنهم لا يؤمنون الا ما دعاهم عليه فانما ذلك باهم ليس عليه في الايمان سبيل
وتقولون على الله الكذب وهم يعلمون يعني من ادعى بعباده اهل كتاب سبيل
بشر متفرق ان برآئته كبر اين آية در باب جزوه و ان آية و خدای تعالی با نود و نه
ایشان امانتی و حیاتی است و نظار بخت کاد باشد بر زرد این عبارت
از مال بسیار و دینار عبارت از مال نیک حق است میگوید که از اهل کتاب
کسی نیست که اگر او را این داری بر قطاری زرد و با امانت پیش او نمی یابد و
کسی نیست که اگر او را این داری بر دیناری زرد و با امانت پیش او نمی یابد و
در این آیه خدای تعالی تحذیر میکند مسلمانان آنکه بر اهل کتاب اعتماد نکنند
یعنی بر ایشان اعتماد نکنند که ایشان مال مسلمانان هلاک می دارند و تحذیر
از تحذیر و من ذکرنا چرا ذکر کرده باقی کی بخذره الناس گفت بر مژمیدند از آنکه
ذکر ناسی کنند ذکر او کنند به آنچه در دست تا مردمان از او حذر کنند بعضی گفتند
امانت را جعلت با آنکه ایمان آورده اند از اهل کتاب چون عبد الله سلام و غیره
و خیانت با آنکه اصرار کرده چون قیاس عا ذر و مردی بود برادر و دوست
او قیاس بزرگ عبد الله سلام نهاد بوقت مطالبه با و سپرد مردی از قریش
دیناری بزرگی قیاس نهاد در آن خیانت کرد و با و عداوت کرد و اهل امانت
ترسایند و اهل خیانت چو و اندک ایشان ادا امانت نکنند الا که تو امام
سرا و ایشان ده باشی و مطالبه میکنی ابو بکر را گفت چندانی معترف باشند
تو ایستاده باشی در وقت نهادهای چون بروی روزگاری برآید مگر شود این حکم
و خیانت ایشان برای آنست که ایشان گفتند بر ما حرج نیست در مال عرب و
با یقین عرب را خواست تو که تعالی هو الذی جعل فی الایمان و زاد بسبیل صحیح
تو را علی المحبت این سبیل ای من حرج گفتند آنکه ایشان میکنند ما های عرب
ما راست و ایشان بر ما غضب کرده و هر چه که فرست یا به ما هلاک و در مال ایشان
بر کیم من آن گفت میان جودان معالقی بود چیزی بدادند و چیزی ها انداخته و
حق بودند ایمان آورده و چون وقت ادا مال در آنجا شکر کردند ایشان گفتند
ما چیزی شما غیب دادند شما را نگذاشته و بدین مژمیدند و دعوی کردند که

ما چنین است خدای تعالی ایشان را نکذیب کرده گفت یقولون علی الله الكذب
بر خدای دروغ میگویند و میدانند که آنچه میگویند دروغ است و حضرت کرم
این آیه آمد پیغمبر گفت ما من شیء کان فی الجاهلیة الا تحت قبی الا الاله فانه
مودة الا البر و ان هر گشت هیچ چیز نیست که در جاهلیت بود الا که آن در زیر پای نیست
مگر امانت که با خداوندش باید دانست که حق تعالی گفت علی من ادعی ای بل الامر
چنانست که ایشان گفتند و گفت هر کس که وفا کند یعنی بران عهد که خدای بزرگتر
است در توره از ایمان محمد و قرآن و ادا امانت و تقوی و زهد و از صاحبی اجتناب
کند و از خدای بترسد و در امانت خیانت نکند خدای تعالی تقیانه را دوست
دارد از رسول م روايت است که هر کس در این سه خصلت حاصل بود منافق بود اگر
نماز کند و روزه دارد چون حدیث کند دروغ گوید و چون عده ده خلاف کند
و چون امانت با و دیند خیانت کند ابو سعید خدری روايت کند که باز کانیان
قرآنی قیامت با صدایان و شهادت ایشان باشد قوله ان الذين يمشون بعد الله
و انهم منافقون و لكل الاصل انهم في الآخرة ولا يعلمون ولا يعلمون يوم القيمة
و لهم عذاب عظیم علی گفت جماعتی از عباد و اعیان بودند در سالی که با بنو نضیر
اشرف آمدند و از و کندم خواستند او گفت چگونه این مرد را آگاه است و در
نبوت میکنند گفتند پیغمبر خداست و راست گویست ایشان را گفت بنو نضیر آمدند
من در حق شما خبری بسیار خواستم که از طعام و شراب و اکثون خویشین را بگویم
کردید بر دین شما را بنو نضیر که من هیچ روی نیست ایشان گفتند ما را مهلت ده تا
برویم و این محمد را به پیغمبر در کتاب او کرم و نعمت و وصف او بنویشتیم و توره
کیم بنویشتند و رسول را بدیدند و توره را بر کردند و آن آیات که در وصف رسول بود
در کتاب کردند و بچند آنچه بود بنویشتند و بنو نضیر که کعب اشرف آوردند کعب ایشان را
شاهم داد و در آنچه ایشان کرده اند ما را نشان شد و خدای تعالی در حق انجاعت این
آیه فرستاد این عباس گفت این آیه در حق از التبرع عباس الکندی آمد و در باب
عباد این اشوع در می کشد که دست او بود و می گوید که او خدا را داشت رسول خدا را خوا
تا سوگند او را حسین را و این را از او که گوید که خورده این آیه آمد و بر سرید و گوید
و زمین بخداوندش و او گوید آنکسانی که پیغمبر یعنی قبول میکنند بعد خدای یعنی بگویند

ادایه

و مثل این آیه بعد از سوره البقره رفته است و وجه تسمیه آن در آن سوره است
 و وجه دیگر آنست که محققان گفته اند که مکتوبات در آن سوره لطف است چنانکه در
 معانی اول لطف است چنانکه اگر بگوئیم تعالی بپای الم و ذلک الکتاب لاریب فیہ الرزق الکفا
 لاشک فیہ بیان درستی فرستادی در این لطف بودی که درین الفاظ
 برای آنکه ممکن نیست دعوی کردن که این نظم است و فصاحت یک بیت که
 بحر نیست و عربی لفظ آن محذوف است و معانی آن نیز یکی است و این
 باشد که خداوند تعالی که مکتوبات را در احیای این الفاظ لطفی باشد که در
 الفاظی دیگر نبوده باشد و اگر چه متفق المعنی باشند و درین قاعده سوال از مکرر
 قرآن متعلق شود و این بیت غیر الاسلام این آیه در شان دو آمده در آمد
 که انظار را باین کرده بودند و منافق بودند در باطن و مرتد شدند و برگشتند
 بکفر شدند نیزه یکبار از جبهه ایشان حارث بن سواد انصاری بود حق تعالی
 هر که دینی و ملتی جوید جز از اسلام نرسد و آن درین قبول کنند از برای آنکه دین دیگر
 خدای اسلامست و دیگر ادیان و ملل بآن منسوخست چنانکه گفت ان الذین
 اسد الاسلام و او در آخرت از جمله زاین کاران باشد سرمایه پیاده داده با
 و سود نگرفته و کافر در قیامت بجهنم باشد مکلف در دنیا چون بازگشت
 که عا و سرمایه درست و اسباب کلین آلا اوست و سود او فوایدست و در
 او عقاب است خدای قیامت چون بنگرد عرصه کرده باشد در کار که ثواب آن
 عقاب بود و آن زمان بنگرد و در سودی پند آن باشد کاران را پند
 شود و سود نداده و که تعالی بیداری است و کفر بعد از ایمان و شهادت و ایمان
 و رسول حق و پیام انبیا و اسد لایه های اعموم العالمین او مکتوبات است و این
 لغت است و المکتوبات و این ساجدین دنیا لا یخفون عنهم العذاب علیهم و یخفون
 انما الدین نابو این بعد از آنکه و احوال انان اسد عفو رحیم میگوید که چگونه بدایت
 کلام خدای تعالی را که پس از ایمان کافر شدند حسن بصری گفت این آیه
 در حق اهل الکتاب آمد که ایشان پیش از قیامت ظهور رسول باین داشتند و در
 بود در چون رسول بیاید و دعوی نبوت کرد و مکرر شدند و کافر شدند و بدایت
 نبوت و حوی را که بعضی از این گفته شد و دیگر آنکه الفاظی که خدای تعالی را تو سنان

که مکتوبات

سراشت ترا لطف باشد در شایات بر ایمان و آن در حق کافران اگر نکند لطف باشد
 چنانکه در شان و انگشت کرد دعوی سازد و جماعتی را بطعام و دهانی خواند و بر سر
 لطف باشد آنکه از ایشان جماعتی بیایند و جماعتی نیایند آنکه بیایند ایشان
 را شمشیر پیش فرستند و چون بدر سرای رسند استقبال کند و این لطف باشد
 و لکن در حق آنکه حاضر آیند و اما آنکه نیایند باشند در حق ایشان لطف باشد
 از هر چیزی که راجع بایشان بود نه بایز بایست و این در حق معتمد است و بعضی
 خدای بدایت کند و لطف نکند آنرا که کافر شدند بعد از ایمان از برای آنکه
 ارتداد از مؤمن حقیقی درست نباشد و که او ای دادند که رسول بعضی کوفه است
 و بدیشان آمد چنانچه روستای بدیعت نبوت محمد و خدای تعالی بدایشان کند
 طاعت را یعنی کافران از این جماعت جزای ایشان آنست که بایشان لعنت
 خدای و فرشتگان و مردمان بچسبند و بدایشان اگر چه لعنت خدای که نیت
 کافران را که لعنت فرشتگان و مردمان برایشان کرده تا بدان که تکفیر بعنت و بیکار
 ایشان تا بدان که ما را امر است که ایشان را لعنت کنیم ایشان خاند و جاد و با
 درد و ترس و لعنت و عذاب را از ایشان تخفیف نکند و ایشان را لعنت
 و در حق آنکه کافری که ایشان را پس از آنکه ارتداد کرده باشند توبه کنند
 و با خدای کردند و بران پشیمان شوند و عمل خود را اصلاح آورند پس از آنکه توبه
 کرده اند باشد بدستی که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست چون توبه کنند
 او را بپایمزد و بر وجهت کند گفته اند که آیت در حق حارث بن سواد آمد که چون
 از مدینه بکربلا رفت کس فرستاد بنوم خویش که از رسول بپرسد تا خود را توبه باشد
 که من پشیمانم خدای تعالی آیه فرستاد کسی از جمله خویشان او این آیه را بخواند
 خواندند حارث گفت تو راست گویی و رسول از تو راست گفته است و خدا
 از هر ده راست گویند راست تو را تعالی آن الذین کفروا بعد از ایمان ثم ارادوا
 ان یردوا علی بوجهم و او مکتوب الضمان است الذین کفروا و ارادوا ان یردوا علی بوجهم
 من اهلهم ملا الارض و جاد و کافر شدی به او مکتوب عذاب الیم و ما یم من صریح
 و عطف گفتند این آیه در حق جبرودان آمد که کافر شدند پس از ایمان و در کوفه
 نیکو محمد ابو العالی گفت در حق جبرودان و توبه سنان آمد که کافر شدند پس از ایمان

و بعد از آنکه

و در

نار
معصیتی

کند ای بر شما که شما سید انید که یعقوب بهار شد بهاری سخت نذر کرد که
خدای تعالی او را شایده و او در سترین طعمای و شادی که او را بود بخورد حرام
کرد آنکه آن کشت بشتر و بشیر بود چون شایان یافت آنرا بر خود حرام کرد
گفتند که صدقت چنین است که گوشتی طبعی کنت و در تریه بخور این طعمای
پس از آنکه در تریه خورید خدای تعالی بر شما شرف نهد و به که برکتش بی کنت خدا
تعالی برایشان حرام کند و در کت قور قیظلم من الذین با دو احرنا علیهم
طیبات اهل لهم ایشان چون دعوی کرد که خدای تعالی بر شما طعمای
توریه بر ما حرام کرده انید خدای تعالی پیغمبر را فرمود که توریه بهار به دو اشیه
آبی که در ولایت کنند برین که شمار است میگوید ایشان توریه نتوانستند
آورده آنرا که دانستند که بر شما شود خدای تعالی گوید که هر کس با آنرا که
خدا را نذر کند و در هیچ کوی او از جماعتی باشد که ایشان نذر کنند بجا
میرد خدای تعالی بر او است کنت در آن خبر که داد پس روی بپشت و مدت برین
کنید و امتداید و آورید و بر ملت او روی و افترا کنید که درین و ملت او را
و او از جمله مشرکان بود است توریه که آن اول بیت و حق الناس للذی بیک
سارکاه بدی للعالمین فیما یات بها من طعام ابریم و من دخل کان آسنا و بدی علی
الناس حج البیت من استطاع الی سبیله و من کو فان الله عنی عن العالمین
مجا و کنت سبب نزول این آیه آن بود که چون با مسلمانان خلافت کند و در سب
کعبه و بیت المقدس خود آن گفتند که بیت المقدس بهار است از کعبه از برای آنکه
مجا بر انبیا است و زمین مقدسه است و مسلمانان گفتند کعبه فاضل است
خداوند تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی که اولین خانه که در زمین وضع کرد
آن خانه است که بکعبه است یعنی کعبه و گفته اند که در آن است که اول تریه
که بر وی بنیادند کعبه بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفینه آفرید پس از آن بدو جز
زمین را آفرید یعنی فرمود تا از زمین خانه برون آورده و دنیا و آسمان را بکشد
که اول خانه که بر زمین بنیادند کعبه بود و از نام زمین العالمین نام روائت کرد که
او کشت و تریه عرش خانه بنیادند که آنرا بیت المعمودین گویند و فرستاد که هر کس
طوری که نذر فرموده تا آنرا طوطی کند آن سبانی ایشان نذر آنکه خوش بختان زمین

فرموده

فرموده تا آنجا که او نذر خانه کعبه است خانه بنا کردند بر شکل آن در طوان عرض
و نامش طراح نهادند و ایشان را طواف آن فرمود چنانکه اهل آسمان بیت المعمودین بود
روایت کنند که از رسول ص پر سیدند از اول سجده که در زمین ساختند برای
عبادت کلام بود گفت مسجد الحرام آنکه بیت المقدس گفتند یا رسول الله چه مدت بود
میان ایشان گفت چهل سال گفت هر کجا که وقت نماز بخور رسد نماز کن که هر زمین
مسجد است این شایب کنت بکرمین مسجد است و خانه و یکجه حرمت و کرمین
پیر آن خوانند که مردم اینجا بر یکدیگر انبوی کنند و پیش یکدیگر بگذرند عطا کنت برای
نماز میکرد در مسجد الحرام زنی چش او بکشد مرده او را زجر می کرد نام محمد باقر
گفت او را بر یکدیگر که این یک است بیک بعضی بعضی ای غیظی و که از برای آن کوبند که
آب در وی اندک باشد حقن بصری از عید الله عباس روایت کرد که او کنت
بر روی زمین حج جای نیست تا سم که عمل را در هر حصه صد هزار حصه بنویسند
آنکه و یک رکعت نماز بخورد رکعت بنویسند و صدقه بصدق صد هزار حصه بر او آید
اینجا برای ابرار است و نمازگاه اختیار است و مکر نیست در خانه کعبه بر او عبادت
الادب باشد و فرستگان نیز در اینجا دعا کنند که نوا آیین گویند و مورد و معصه
جمله انبیاء را بنایوده است فدی قیامت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و عالمی نما
از بد بیشتر و شتر کنند و آنرا که از اینجا حشد کنند این باشند و هر که در آن خانه رفته
این باشد و آن خانه مبارک است و قبه عالمی است و گفته اند که وی یعنی دلا
و بیان آمده است در بسیاری معالم دین در نماز و طواف و حج و حرام آن در
روایتی جوید او در و شست بعضی گفته اند که مراد آیات مشایخ و معالم است
از نماز و طواف و حج و حرام آن در و شست بعضی گفته اند که مراد
بآیات مشایخ و معالم است که آنجا است از چرا اسود در کن و حطیم و در نماز و حرام
و گفته اند که در روایتی است که دلیل شرف کعبه میکند و جاری بجزی بجزی چنانکه اگر
صد و ده دست بیشتر از آن که در جای دیگر بکشد چون در اینجا شرف در آنجا گفته
و حج و کبوتری در سرتان خانه شیره و حج و حجی فرق نیست و چند آن گفته اند
اندازند در چهار زیادت نشود و اگر جای دیگر بودی هر کجا که می شده بودی و شای
چهاران در و باشد و هر جا که قصد آن کنند خدای تعالی دعا کند و مقام برین

شرح این آیه و از آنجا که
مجا بر انبیا است و زمین مقدسه است
و مسلمانان گفتند کعبه فاضل است
خداوند تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی
که اولین خانه که در زمین وضع کرد آن خانه
است که بکعبه است یعنی کعبه و گفته اند که
در آن است که اول تریه که بر وی بنیادند کعبه
بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفینه آفرید
پس از آن بدو جز زمین را آفرید یعنی فرمود
تا از زمین خانه برون آورده و دنیا و آسمان
را بکشد که اول خانه که بر زمین بنیادند کعبه
بود و از نام زمین العالمین نام روائت کرد
که او کشت و تریه عرش خانه بنیادند که آنرا
بیت المعمودین گویند و فرستاد که هر کس
طوری که نذر فرموده تا آنرا طوطی کند آن
سبانی ایشان نذر آنکه خوش بختان زمین

و از آنجا که
مجا بر انبیا است و زمین مقدسه است
و مسلمانان گفتند کعبه فاضل است
خداوند تعالی این آیه فرستاد و گفت بدرستی
که اولین خانه که در زمین وضع کرد آن خانه
است که بکعبه است یعنی کعبه و گفته اند که
در آن است که اول تریه که بر وی بنیادند کعبه
بود که خدای تعالی آنرا از کفی سفینه آفرید
پس از آن بدو جز زمین را آفرید یعنی فرمود
تا از زمین خانه برون آورده و دنیا و آسمان
را بکشد که اول خانه که بر زمین بنیادند کعبه
بود و از نام زمین العالمین نام روائت کرد
که او کشت و تریه عرش خانه بنیادند که آنرا
بیت المعمودین گویند و فرستاد که هر کس
طوری که نذر فرموده تا آنرا طوطی کند آن
سبانی ایشان نذر آنکه خوش بختان زمین

در دست و هر کس که در حرم یا در خانه شود این شود و کتب را نیز بخاندن قوی و ذکر آنست
 که هر که در اینجا شود بشرایط خود در قیامت از آتش و دوزخ این باشد قوی
 دیگر آنست که هر که از این سال که رسول هم عمره قضا کند یا رسول در اینجا باشد
 این باشد بیا نشانه خلق المجد انوار انشا الله آمین و خدا ایراست
 بر مردمان قصد زیارت کردن آن خانه از هر زیارت آنکس که تو اندک برود و حج
 کردن و استطاعت حج گذاردن داشته باشد و شرط واجب آن استطاعت
 و حریت و کمال عقل و بیع و صحت بدن و وجود زاده و راحه و تخلیه السرب
 و امکان المسیر و الرجوع الی کتاتیه هر کس که ازین قتل بود و وجوب ساقط شود
 در خبرست که مردی نیز یک رسول آمد و گفت یا رسول الله ما السبیل الی الحج را حج
 گفت زاده و راحه و این روایت عبدالله عباس و عبدالله مسعودین جابردار
 است از غیر هم و این که در هر کجا فرستاده یعنی حج ناکردن معصیت نداشتن و ناکند
 خدای تعالی مستغنیست از هر یارین تا بداند که خدای تعالی را در گذاردن حج و عباد
 مستغنی نیست عبدالله عباس گفت و سخاک که هر که حج کند و وجوب حج را که کافر بود
 و راه این که در از رسول هم که گفت مراد آنست که من گویا بعد و الیوم الا فرم که کفر
 و قیامت کافر شود خدای مستغنیست از و سعید بن مسیب گفت آیت در حق هر چه
 آمد آنکه کفر شود که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست سخاک گفت چون آیت حج آمد
 رسول هم اهل مکه را جمع کرد و ایشان را با حج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کرده
 و اهل بیعت کافر شده گفتند که ما ایمان یافیم و ایمان نماندیم فراهبت او و حج کنیم
 یا خدای تعالی این آیت فرستاده و پیغمبر گفت منکوحکم و صوابه و اودا که کفر
 ماک و حج اینک تکفلوا جنة ربکم نماند چنانکه بجای آورید و روز ماه رمضان بدان
 و زکوة مال بدید حج خانه گذارید تا بهرشت خدای خود روید ایها امام گفت رسول
 فرمود که هر که حاجتی ظاهر من کند و سبطانی قاهر یا چهاری جابیس یا زنده و از حج
 و حج کند خود او حرم دیر و خواه ترس بود که قتل و اهل کتاب که لمزور با آیت الله
 و اسیر علی ما یعلمون قتل اهل کتاب که لمزور عن سبط الله من این خبرها عو جا و ام
 شده و بعد بجا قتل ما یعلمون بگو ای کفر ای اول کتاب یعنی توریة و انجیل که شما را کافر شود
 بایست خدای خدا گواه است بر آنچه شما میکنید بگوی ایشان را از هر شیخ میکنید و باز میدانید

راه خدای آنرا که ایمان آورده و زید بن اسلمه گوید که آیت خاص است و در حق هر که
 حجتی که ایمان او در خروج بود در جاهلیت بایست که ایمان میداد و ایشان را بیکدیگر
 اغوا میکرد تا حجت جاهلیت ایشان را بران میداشت که مراعات و محافظت
 بایکسو مینمودند و با سر کشید که من میبندم حسن پیری گفت در حق هر چه بود و
 ترس بایست که ایشان عرب را گفتند این نموده آن میبندم گفت و گفت و
 او در توریة و انجیل ذکر کرده اند و پیغمبران ما را با و بشارت داده اند ایشان
 گفت چرا چنین میکنید و کفری این راه میطلبید و حال آنست که شما گویا انجیل و توریة
 و قوی دیگر آنست که شما بر آنچه در توریة و انجیل نوشته است که او را نیکو میبیند
 و این خداست و حق آنست و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید و از
 آن بسیار است که در کتابها ایها الذین امنوا ان تطیعوا امر الله و امر الکتاب
 بر دو حکم بعد از این که کفرین و انیس لمزور و اتم علی علیک آیت الله و فیما بعد
 من یعصم الله من عباده الذین هم علی صراط مستقیم زید اسلم گفت این آیت در حق
 التیس الیودی آمده و دهری بود قاسی التیس شده الکفر و العناد و کتیه و کتیه
 و سخت جسد بر روی ایشان رفتی یکدیگر قوی را دید از او سخن فرج
 بجهت شده و متلف گفته و کفر و رای و دیانت کی کرده او را آن سخت آمد
 از آنکه در میان ایشان در جاهلیت خود را عداوتها بود و انجیل نبود و بیکدیگر
 کرده و گفت اگر ایمان هر یک را نماند درین شهر بر ما غلبه کنند و کار ما قیامت بود
 را گفت از جهنم او را پروردگار برکنار صراطیست و حدیث کارزار ایشان در از و یاد
 ایشان را و اقامه آنروز و کشتن کشتنی که آنروز بود و ندو اشعاری که در آن روز گفتند
 و این روز کارزار می عظیم بود میان اوس و خزرج و ظفر و آنروز اوس را بود و خزرج
 این غلام پیدا شد این بگفت ایشان درین حدیث افتاده و درین صفت
 منازعت ایشان شده و نداده مرد ازین در از و انجیل و ندانجا عهده در گفت و کی
 آمدند و گفتند اگر خود امید اکنون تازه کنیم و آنکس مسلط کردند و گفتند که من
 و آن نام جاهلیت با شما پیرون شده ندو روی بیکدیگر ندانند بران کتیه که در میان
 بود و در جاهلیت خبر رسول هم رسید بر خاست با جاعت را پرورد و انصاف را
 و گفت ای جاعت مسلمانان با سر دعوی جاهلیت شنیده و من در میان شما و خدای

این آیت در حق هر که است که از این سال که رسول هم عمره قضا کند یا رسول در اینجا باشد این باشد بیا نشانه خلق المجد انوار انشا الله آمین و خدا ایراست بر مردمان قصد زیارت کردن آن خانه از هر زیارت آنکس که تو اندک برود و حج کردن و استطاعت حج گذاردن داشته باشد و شرط واجب آن استطاعت و حریت و کمال عقل و بیع و صحت بدن و وجود زاده و راحه و تخلیه السرب و امکان المسیر و الرجوع الی کتاتیه هر کس که ازین قتل بود و وجوب ساقط شود در خبرست که مردی نیز یک رسول آمد و گفت یا رسول الله ما السبیل الی الحج را حج گفت زاده و راحه و این روایت عبدالله عباس و عبدالله مسعودین جابردار است از غیر هم و این که در هر کجا فرستاده یعنی حج ناکردن معصیت نداشتن و ناکند خدای تعالی مستغنیست از هر یارین تا بداند که خدای تعالی را در گذاردن حج و عباد مستغنی نیست عبدالله عباس گفت و سخاک که هر که حج کند و وجوب حج را که کافر بود و راه این که در از رسول هم که گفت مراد آنست که من گویا بعد و الیوم الا فرم که کفر و قیامت کافر شود خدای مستغنیست از و سعید بن مسیب گفت آیت در حق هر چه آمد آنکه کفر شود که حج کردن بخانه کعبه واجب نیست سخاک گفت چون آیت حج آمد رسول هم اهل مکه را جمع کرد و ایشان را با حج دعوت کرد اهل یک ملت اجابت کرده و اهل بیعت کافر شده گفتند که ما ایمان یافیم و ایمان نماندیم فراهبت او و حج کنیم یا خدای تعالی این آیت فرستاده و پیغمبر گفت منکوحکم و صوابه و اودا که کفر ماک و حج اینک تکفلوا جنة ربکم نماند چنانکه بجای آورید و روز ماه رمضان بدان و زکوة مال بدید حج خانه گذارید تا بهرشت خدای خود روید ایها امام گفت رسول فرمود که هر که حاجتی ظاهر من کند و سبطانی قاهر یا چهاری جابیس یا زنده و از حج و حج کند خود او حرم دیر و خواه ترس بود که قتل و اهل کتاب که لمزور با آیت الله و اسیر علی ما یعلمون قتل اهل کتاب که لمزور عن سبط الله من این خبرها عو جا و ام شده و بعد بجا قتل ما یعلمون بگو ای کفر ای اول کتاب یعنی توریة و انجیل که شما را کافر شود بایست خدای خدا گواه است بر آنچه شما میکنید بگوی ایشان را از هر شیخ میکنید و باز میدانید

بر شما اسلام گرفت کرد و احقاد و جابلیت از میان شما برداشت و میان شما
با سرکند و او را کافری خواندند و شما را از خدا بیگانه کردند و شما را از رحمت خدا دور کردند
و رسول را بدیدند و سخن آنحضرت شنیدند و دانستند که آن از نعمات است که خداوند
و کید دشمنان ایمان است و انداختند و از دست شما را از دست خدا
و یکدیگر بدیدند و یکدیگر کردند و صلح کردند و با یکدیگر بدیدند و خداوند
تعالی این ترستاده و گفت ای کلبانی که ایمان آوردید و اگر زمان برسد که
از اهل کتاب یعنی شاس بن قیس و اصحاب او را شما را پس از ایمان شما با یکدیگر
یعنی خبری نگفتند از شما آنکه بر بصیرت نباشد و از سر حقیقت و جابلیت کاری
کنند که کار او کو نباشد و از خدا و جابر عبد الله انصاری که کید کرد و یکدیگر
بودیم که نگاه رسول خدا را بر دکان اطلاع چون ما تا بان که در شب برآید
استارت کرد چندی بود که استارت دست رسول بدیدند این گروه ازین جهت
شدند و آن گروه از ان جانب پس گفتند در جهان چه شخصی نیست که بر ما
دو ستر است از رسول خدا و ندیدیم روزی که او لش ترشت و باو چشمه و باران
روز و آفتاب نیکوتر از این روز که حق تعالی بر وجه نبی که چون کافریست و چون
آیات خدا بر شما میخواند و رسول خدا است و در میان شما و این آیه دلیل ظاهر است
بر بطلان قول مجیه و نیز مجیه را رسد که گویند چگونه کلامی با فرستی چون توان بود
رسولی چون که با صد هزار رجعت و برنگان آنکه ما را منع کنی که از ایمان و دلهای ما را از
کردن آنچه که در قرآن آنکه از باقی نیاید و کوی که و کیف سخن تو را باقی نیاید کرد که اگر
انجای یک کلاه باشد و بجای یک رسول باشد و تو مانع باشی از ایمان و فاعل
انجی بر تو و عصیان ما را چه تنهایی و سودی نباشد خود با من بده اما که قنای
در آیه و حجج عظیمی که کتاب خدا و دوم رسول خدا رسول خدا رفت کلام
خداوند ماند و این هم بر اهل مجیه روا نیست از آنکه اگر کلام خداست بذات او قائم است
و اگر رسول است بکلام از رسالت معجز است و آنچه بر کلام اجابت معجز است
بما یا خدای ده ازین معجزات میدی شوی که و من میبینم با صدقه ای هر که است
درین خدای تندر راه راست یا بد یعنی با او الطاف است که خداوند را حق دارد
شود و در آنچه که معنی این بود که ایمان آورد و دست در دین خدای تندر است

چون او را از موت
موقوف است

نارینه او را که نماز یا ایاها الذین آمنوا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
فاجتمع علیه احوال و کتب علی شما حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
نارینه او را که نماز یا ایاها الذین آمنوا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
چون رسول بدیدند آمد میان ایشان صلح میکنند و یکی شد و دیگری زد و هر دو از
و خروج با یکدیگر متفرقت کردند از اوس شعله بود و از خروج سعد زار و او یکی
خروج خود را بدین از ما است و حفظه از ما است و خروج گفت ای کلب و صوابی
و زید بن ثابت از ما است و میان ایشان در منافرت صدی بسیار رفت
تا آنکه خروجی گفت اگر رسول خدای نیاید ما شما را کشته بدیم و فرزندان شما را بکشد
و زن شما را بی مهر نکاح کرده اوسی گفت چش از اسلام این گروه که از اوس
از خانه بیرون میروند و از مسجد آمدن تا کار صلح انجامیده و دم افتاد رسول تمام
و ایشان را از ازم باز کرد و صلح داد و خدا ایضا این آیه فرستاده که گفت ای محمد
از خدای برسد حق ترستید و رسول حق گفت حق تعالی ان بطاع فلا یصعب
و ان یا کفر فلا یغنی و ان یسکر و لا یزکی حق ترستید و او آن باشد که طاعتش
کنند بی عصیان و او ترش کنند بی عصیان و شکش کنند بی کفران خدا را کنند
چون این آیه آمد چاه گفتند یا رسول الله و من یقوی علی ذلک کیت که قوت و طاعت
این دارد حق تعالی این آیه فرستاده که تا تو الله با ما مستطعم و آن این آیه
منسوخ شد آنکه گفت بنیادی که هر که شما آید الا و شما مسلمان باشید که گفت اندک
مسلمون ای مسلمانان اگر کسی از شما کار را با خدای آفکنده باشد یا شیدا فقیل که گفت
الطین با الله کان نیکو برید بجهت آبرین عباس گفت یا ایاها الذین آمنوا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
و لا تقون الا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا الله حق تعالی تدر و لا تقون الا و اتقوا
الارض علیه السلام که طاعت و کتب ای مسلمانان از خدای برسد سزای هر که
و بنیادی که هر که شما آید الا و شما مسلمان باشید که گفت اندک
چگونه زنده گانی بر اهل دنیا می شود چگونه بود حال آنکه کسی که طاعتش از ان باشد
آنکه گفت ای بنده کاف من دست در دین من زنده بود طاعت من نگاه دارد و بدید
و ما کنید و بر طاعت من بایستد سزای و قناده که گفتند ما آت است که دست در دین

قارث احوال کوی در مسجد رسول شدم مردم را قیام در اخلاق و احادیث آیتا
نیز دیک ایام المؤمنین که در کتب و ایام المؤمنین مردم را در کتب و ایام المؤمنین
گفت سفید دام از رسول که گفته بشود و گفت ایام المؤمنین خلاص از هر چه باشد
گفت بکتاب اندکان قیه خبر ما بیکم و خبر ما بعد و حکم ما بیکم و الوصل الیه
بالزلزل و جمل اهل الدین و الرزق المبین و الشفا المانع عهده من تمک به
بجاست من تبع در حدیث در آن وقت خلاص ازین گفت کتاب خدای باشد
که در حدیث پیشین است و خبر ما بیکم و حکم ما بیکم و الوصل الیه
او فصل است در آن بیت او جمل خداست و ذکر حکایت و راه راست
ایوسف خدای گفت از پیغمبر شنیدم که میگفت ای مردان من هر دم در
بیان شما دو خلیفه را بیکم یکی از یکی مقرر کردی ایشان که یکدیگر را بیکم
خداست رستی از آسمان بر زمین زد که داشته و یکی عترت و اهل بیت من
و خدای لطیف و خیر را خبر داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا برکنار حوض
با پیش من آیند آنکه گفت و لا تنفروا و برکنده مشوید چنانکه بود و در سبایان
متوفی شدند آنکه گفت و روایت کرد از رسول که یکی اسرائیلی بود که فرمود
و است من بر شما دو سه فرقه شود و بدو فرقه و روایت کرد یکی از ایشان گفت آن
یک که است و دست زادم گرفت و گفت دین جماعت و برخواستن و اعتقاد و اعتقاد
جمیعاً و لا تنفروا از آن گفت نیز دیک ایام المؤمنین علی عم حاضر بودم در مسجد کوفه
راس الجالوت را که سر اجداد بود و جانیق را که پیشوای ترسانان بودند و
آوردند برانقی عقیف ایام المؤمنین هم گفت از فرقه بهادران که با ایشان بودند
براس الجالوت کرده گفت و بیک یار راس الجالوت وانی تا به جودان از پیغمبر
چند فرقه شدند که گفت نه در کتاب کلام بیکم گفت لعنک الله من رشحکم اذ انتم کفرا
حلال و حرام فلت انظری فی و اقول راعیت لواء حق الکتاب و ابرق لعنتکم
باد از ریشی می چون با تو رجوع کنند در حلال و حرام شان کوی که کتاب بیکم
اگر کتاب وضو شود یا بدو فرقه خواهی کردن ایام المؤمنین که کرد و گفت ترسانان
بعد از عیسی بر چند فرقه شدند که گفت بر جمل پنج فرقه گفت دروغ بیکوی خدای که بر
بر از تو دام و انجیل به از تو دام است موسی پس از بر شما دو یک فرقه شدند و شما دو

ازین که کند و یکی باجی و ایشان آنکه که خدای تعالی گفت و من قوم
ایمیدون بالحق و امت عیسی پس از بر شما دو دو فرقه شدند یکی از ایشان
و باقی که کند باجی آنکه که خدای تعالی در حق ایشان فرمود و ایام المؤمنین
الی الرسول تری اعینهم تنضیض الدع ما فرقی من الحق و امت مصطفی ص بر شما دو
فرقه شوند یکی از ایشان باجی و ایشان آنکه که خدای تعالی گفت و من خاتم
یهدون بالحق و هم شیعی و ایشان شیعه شدند و آنکه در امت کجی که است
که بر حق است موسی را گفت و من قوم موسی ایمیدون بالحق است عیسی را گفت
اعینهم تنضیض من الدع ما فرقی من الحق امت محمد را گفت و من خلقا امیدون
بالحق این حق را بیکجا جمع شد تا بد و بجاست باشد آنکه رسول هم گفت و بیان کرد باجی
و گفت الحق مع علی و علی مع الحق و در حدیث ما دار حق با علیست و علی با حق
انجا که مد که علی باشد ای عجب هر چه حق باشد حق بیکم چون حق علی است
که الحق مع علی ایان بن تغلب روایت کرد از امام جعفر صادق که او گفت حق حق
الای قال الله عز وجل و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تنفروا و گفت ایم آن جمل
که خدای گفت و دست دروغ نیندازد و برکنده مشوید دست و دگر زنی که پای
بر خای بود که آنکه کبرای خود نباشد قدم نهارد نه را که دست ببرد آنکه گوید
مسئول باشد ترا چون مقبل باشد آنکه سر خود بر آید بکجا پای دست بکری تو را
سر آنکه چو پای که پای تو نهارد از فرقه بی آنکه چو پای که فرود آید تو را بپوش
از روز تو را بپوشی که فرود آید تو را بپوشی از فرقه بی آنکه چو پای که فرود آید تو را بپوشی
آنکه گفت و او که روایا و گفته نبوت خدای را بر شما چون دشمنی که کردید خدای تعالی
و لای شاربایم آورد بر دو سستی در روزی که آمدید بر مقبل و نبوت او بر او را بیکم
بودید و قصد این آن بود که علی سیم گفتند که احسن و خراج و بر او را و نواز باز
و پدر در میان ایشان عداوتی افتاد بسبب سره حاطب و سیر زید بن ناکد بود آن
از آن ناکد بن حنظلان از پیغمبر بگشت نام او حاطب بن ابرین مزین بود و بسبب
در میان این دو قبیله کارزار و عداوت افتاد و مدت حدود بیست سال در
ماند و یکی متصل شد با بعد رسول که او دعوت بر خاست بر کت رسول که پیغمبر
آن عداوت از میان ایشان دفع شد و سبب آن بود که سبب بن العاص است

بنی نودین خوف بکند آمد و قوم سید او را کامل خواندند برای جلالت و قرب
و شرف و حکمت که او داشت چون بیک آمد رسول خدا دعوت بر خاسته بود بنی
دوراد دعوت کرد با خدای و اسلام و بیک گفت ها که این که تو دانی مانند
آفتاب که من دارم رسول هم گفت تو چه داری گفت طریق لقمان یعنی حکمت
او رسول هم گفت عرض کن بر من او عرض کرد رسول گفت این کلامی نیکوست
اما آنچه بمنت ازین نیکوترست و آن کلام خداست و خدای از آسمان فرستاد
از اعلی نور هدایت و قرآن بر تو خواند از اسلام دو رنج و خوش آمد او را
آنچه بشنود بر کشت و بدین آداب روزگار بر نیاید که او را بکشد پس
ابو الحسن را فرستاد با عتی از بنی عبد الاشهل بنی سید تا قریش
یا رایشان شوند پس از خروج رسول هم چون بشنید که ایشان آمدند
و بیامد و گفت رغبت کنید بجزی که بر ازینست که شما آمده اید آخر گفتند آن
چست گفت آنکه خدا را پرستید و با و شرک نیاد و بدید که خدای تعالی از ایشان
فرستاده است و آنس بن معاذ با ایشان بود و او را جری زیرک بود
گفت ای قوم راست می گوید آنچه او را بآن دعوت میکنند ازینست
که ما آنرا آمده ایم ابو الحسن پاره ریک بر گرفت و بر رخ می او شو گفت که من
ما این کار را نیامده ایم و رسول هم برخاست و ایشان با بدین آمده پس
ازان واقعه بغایت مصعب افتاد میان اوس و خزرج و ایام سنس بن معاذ
زمان یافت چون حق تعالی خواست که اظفار دین خود کند و از آن پیغمبر
جای می آمده از انصاف چون رسول هم بزرگ عقیده رسید شش مرادید از
خزرج ایشان را گفت شما چه قومیید گفتند ما با عتی ایم از خزرج گفت از موالی جهاد
گفتند آری گفت بشنید تا با شما سخن گویم ایشان بشنیدند رسول هم ایشان
دعوت کرد بدین اسلام و اسلام برایشان عرض کرد و قرآن برایشان
خواند ایشان بشنیدند و اندیش کردند و در دنیا بد ایشان را و از جهل آنچه
ایشان را وای بود و سلامی آن بود که ایشان را محال بود که با او
و آشنند چه در آن ایشان را گفتندی ایک ترا دیدم که در حدیث است و پیغمبر
آخر الزمان که در توحید پیغمبرم چون او بیاید ما تبع او شویم و با او ایم آوریم تا آن

شما انتقام کشیم ایشان با یکدیگر گفتند که ما را این پیغمبر پیوسته بود و ما
ما را با و میسر سازند اینست بیایید ما سابق بریم و بوی ایمان آوریم تا این
دست ما را بود بر ایشان ایشان را بنام خود بر ما و با شد که خدای تعالی
ایشان را نشاند بر کت ایمان با و از ما بر دارد و از میان ما ایشان در شش
ایمان آوردند و گفتند یا رسول الله ما چه بد رویم و قوم را بد دعوت کنیم و حدیث
خوبی که ما را حاجت کنند چون بدین آمده حدیث رسول کردن گرفتند و گفتند
با او و دین او و حدیث او در بدین فاشی شد تا آنکه هیچ سرای نماند که در حدیث
رسول که در فاشی نماند و دیگر وقت موسم بود و از ده مرد برخاستند ده از خزرج
و ده از اوس بیامدند و رسول را هم بعقبه اول دیدند رسول را بیعت کردند و ایما
آوردند علی بن ابی طالب یعنی پسر پیغمبر علی ان لایکرم باه شیئا ولا یسرمن ولا یزین
آلایه و رسول هم گفت و این را که در حدیث بخیر است را و اگر در بعضی خیانت
کنید شما را بکشتی رسد در دنیا یعنی آن که به شما جدا شود و حدیث شما را که گفتم
آن باشد اگر خدای تعالی بر شما چو شد یا شما را بقیامت عذاب کند این حدیث
خواست و این پیش از آن بود که رسول را بجهاد فرمودند ایشان اسلام قبول کردند
و بدین شدند و رسول هم مصعب بن خیر را هم بن عبد مناف را با ایشان بزرگستاد
تا قوم را دعوت کند و این را قرآن و شریعت آموزد و بیاید و سهرای اسید بن زبیر فرموده اند
و او از آن ده مرد که در عقبه پیغمبر ایشان ایمان آوردند و بدینست که در قرآن
را قرآن آموزه و قرآن بر ایشان میخواندند و در بدین مری خواندند اول کسی را که در بدین
خواندندی او بود و روزی اسید بن معاذ را اسید بن حصه را گفت یا کرمیم و این ده مرد
که از خود اخلال سینان قریه ما میکنند بجز کنیم و بر این ایشان را و تو خود و بر که اسید بن خیر
منت من شرم دارم از او اسید و اسید هر دو در شش و هر قوم بودند و مشرک بودند
اسید حریت بر گرفت و آمد تا با عتی که ایشان را با بجا بودند اسید اسید را بدین
گفت این سید قومیست که ما را که چگونگی سخن با عتی گفتن اسید فرمود و در بدین
و گفت با عتی درشت و دردی ترش می که کار آمدن و سینه بان ما را که می کنید و غیره و ازین
پروان رویا که شما را جان خود بکارست مصعب گفت اگر بشنید و ازین چند سخن شنوی
اگر باره تو موافق باشی فی الزاد و اگر خلاف رای تو بود خود را نگار که نشنیدی اسید گفت

بأنصاف گفتی آنکه هر چه بر زمین فروزد و بنشیند مصعب چند آیت قرآن
خواند و وصف اسلام بدو گفت و او میگفت و این میشنید در روی او تازه
میشد و بنشیند در روی پدید آمد آنکه گفتند و اندک مسلمان در روی
بشناختیم پیش از آنکه سخن گفت آنکه گفت نیکو کلام است و نیکو طریقت
چگونه کند آنکه خواهد کرد و این آیه گفت که اول غسل کند و چادر پاک در پیش
و کلاه شهادت بگذرد و دو رکعت نماز بگذارد او شهادتین گفت و بر خاست
و غسل کرد و دو رکعت نماز کرد آنکه بر خاست و گفت من پرده تا مردی را بشناسم
فرستم تا اگر شهادت را بجا بیاورد و در این آیه چنانکه بر شهادتین گفت و پس بعد
معافه فرمود آنکه هر چه بر گرفت و نزد یک قوم شد قوم در دگر میستند
گفتند که آنکه اسید بن یزید روی باز آمد که از اینجا رفت سعد معاذ او را
چرا کردی گفت بر خیز و این مرد را دیدم چیزی نمیگویم که ما را زبان دارد شهادت چیزی
نمیگویم که ما را زبان دارد گفتند چنین یگم و لیکن دانی که چه شنیدیم گفت نه گفت
شنیدیم که کجاست از اینجا حارثه بر خاستند تا سعد را بکشند برای آنکه بر خاست
تا عودی که در میان ما شهادت بیاورد بکشتن او اگر مردی و مرا بقتل کی ضوابط
سعد معاذ بر خاست و حرثه بر گرفت و آمد تا بدو در بستی که ایشان در اینجا
بودند ایشان شهادت سکن نشسته بدانستند که خواستند که او را بکشند
رو و سخن ایشان بشنود و بیا در شهادتین توجه با غلظت تمام و با یک برای آن
و گفت چرا این با یکدیگر را نمیکنید و هر دو را عواد اضلال ضعیفان را میکنند
اگر آنست که تو پسر خاندانی و الا با تو این حرب خطاب کردی و با شما جنگ کردی
مصعب گفت ای جوانمرد اگر بنشیند سخن بشنوی و اندیشه کنی بهتر از هر آیه است
نیکو و الا آنچه را میگویم گفت آنصاف بدادی آنکه بنشیند و مصعب
حدیث اسلام و طریقه مسلمانان و مکالم اخلاق و صف کردن گرفت و از قرآن
پاره برد خواند او میگفت در روی سعد شکسته میشد تا حجت اسلام در حق
او ظاهر میشد پیش از آنکه بر زبان راند آنکه گفت شما چگونه کنید چون خواستید که
آیه گفتند که شهادت بر زبان بر آوریم و غسل کنیم و چادرهای پاک بپوشیم و دو رکعت
کنیم و همچنان کرد آنکه هر چه بر گرفت و بجمع قوم شدند چون از او بر پدید آمد قوم

۱۱۱

کرد آنکه سعد بن ابی روی باز آمد که از اینجا بر رفت و بیاید و بنشیند در روی
نمزم کرد و گفت یا بنی الاشل را بگویند که بنشیند و در پیش قوم و مطاعی در پیش
از روی مایه تو بر و نوبت ترا بخت ترا بخت تو گفت چنین میدانید که گفتند آری گفت
حرامست بر من که حدیث شما بشنوم تا بخدای و پیغمبر ایمان نیارم و میگویند
و طاعت کل ما داریم که تو نماز خیر خواهی خواهی ایمان آورد و نماز که در حق عبد الاشل
هیچ مردی و زنی نمائند آنکه اسلام آورد و مصعب و سعد و زراره و عقیق
و عورت میکردند تا هیچ سرای انصاری نمائند در مدینه که در اینجا مسلمان شدند
از زردان و زانان الانساری امیه بن زید و مطر و و ابل که ایشان متوجه شدند
برای آنکه ابو قحیس اسلب الشاعر در میان ایشان بود و ایشان طاعت میکردند
آنکه مصعب بر خاست و بگفت و بختا در مدینه مسلمانند با او بیاید و مدینه و ایشان
با رسول بعثت بود روز اول میان الایم الشمری و زید زوار و زوار بنیت عقیق
گویند که کعب ما را گفت چون از حج ما میگذشتیم آن شب که با او بود و عقیق
بودیم عبد الله در جابجا با ما بود و ما این کار را از راه مشرکان قوم خود پنهان میسازیم
او را حاکم کردیم و گفتیم تو از جلد ساد است و اشراف قبیله ما را بیاید که چون تو مردی
با این عقل خدای و فصاحت که تراست تو را چه دوزخ شوی اسلام آورد و با ما
چون مکروری و ما را امشب صیحا دست بعقب با رسول خدا خدای تا بنشیند گفت
رو با شد ما را که دیدم تا از شب بکشی بر رفت هر دو آمدیم صیحا در رسول پوشیدیم و بگفت
و ده دو میرفتند تا به دو شبی که بنزد یک عقیق دست بجمع شدیم و صیحا در دو روز
و دوزن با ما بودند یکی ام عمار و یکی اسحاق بنت عمر رسولی آمد و عباس با او بود و چون
در اسلام نیامده بود و لیکن برای خویشی و ترابنی که با رسول الله آمده بود چون سید
اول عباس سخن گفت و گفت یا عیسی الخیر و عرب هر دو قبیل را خیر فرمودند و بنی
مکد از اینجا است که میدانید و ما خود او را از مقام او حمایت میکنیم از آنکه بر دین ما اندازد
میان قوم و مشرک خود با خیر است و لیکن بخواد که با بنزدیک ما آید اگر میدانید که با بنزدیک ما
و ما تو را که در آن او را حمایت فرمودیم کردن تا بیاید و اگر نه بگویند تا او رجعت کند
و مشرک را را بگویند ما گفتیم شنیدیم آنکه گفتی ای رسول خدای تو سخن خود بگوئی آنچه ترا
شرط است برای خدای و برای خود الهام کن رسول سخن گفت و چند آیت از قرآن بر زبان

خوانده قوم را دعوت کرد و در مسکنی ترغیب داد آنکه گفت من این
تبدیل در میان شما این شرط میکنم که حاجت من چنان کنید که فرزند من
و قوم را دعوت کرد و در مسکنی ترغیب داد آنکه گفت من بر این بودم
دست رسول گرفت و گفت یا رسول الله مرا هدایت چنان کنم که خود را بفرستد
خود را و ما را صلح و محفل کار نمایم و این بیعت از زبان یافته ایم ابو العیثم
بن ابی بکر گفت یا رسول الله تو میدانی که میارم تا دیکر آن عهد و میثاق
و ما آن هم بر هم خورم ندان اگر چنان باشد که خدای تعالی ترا قوت میدهد
بر قوم خود ما را در آن کنی و با شرف خود و شوی رسول صمدی و گفت لای الهم
الهم و الهم انتم حتی و اما منکم احارب من حاربتم و اسلام من سالم من
جانبها و جانیانم چو بسته است تا بیکدیگر در نهد و با یکدیگر بر سر شوند شما از من
و من از شما هم حرب کنم با آنکه محارب شما شده و صلح کنم با آنکه صلح شما باشد
آنکه گفت و در آن ده لقب را اختیار کنید که بخواهید و فرموده باشند چنانکه فرمود
آنکه از خروج و سه از اوس عامر بن عمرو بن قتاده گفت چون ما به بیعت
چو بشنیدیم عباس بن قطله گفت ای مردمان میدانید که این مردم بیعت
میکند علی حرب الایم و الایم و بیعت او بر کارزار عرب و جمعی میکنند اگر چنانکه ما
یا شما را بکنی رسید یا اشراف شما را بکشند از هر چه بخواهند که بکنند و انبیا
گفتند و اگر او را باز فرستند که او را بکشند و بعد او را بکشند که در قریه باشد در
دنیا و آخرت و اگر بکشند او را بکشند با آنکه شما را بکشند و ما را بکشند و دنیا و آخرت
گفتند که ما را در بجان و مال و قتل اشراف قبول میکنیم یا رسول الله اگر بایستد و فایز
ما را چه باشد گفت بشت گفتند یا رسول الله دست باز کن رسول دست
باز کرد و بیعتش کرد و آن کسی که بیعتش کرد بر او و من مؤمن بودم آنکه بیعت
کردند چون از بیعت فارغ شدند ابی بنی از سر عقب آورد و او که از اهل انصاری
میدانند که حق با جاعلی صابیان بر حسب شما جمع شده اند رسول گفت این
دشمن خداست ایس آنکه گفت یا عده الله با تو هر دایم آنکه رسول جمعی
باز چنانی خود در پی سلامت عباس بن عباد بن نضله گفت یا رسول الله
خدای که تا بر سر تاد بیتی که اگر فرمائی با ما یا بشیر بسایان روم پیوسته است و تو

بیعت میکنم برای
آنکه ترا صحر

آنکه بیکبار بر اصل خود روید کنند بر نیت چون دیگر روز شد خنای قریش آمد
بیزدی و ما و گفته بود یا عیسی بن مسیح که شما آمده اید تا صاحب ما را بکشید از میان
ما بپایید و بشهر خود بپایید و با او عهد کرده اید بر قتال شما را برین چه چل
کرده است و قتال با جرم اختیار کرده اید بشهر کان قوم با چو ن کشیدند
سوکند خود را که ما ازین خبر ندایم و راست گفتند برای آنکه ایشان بچهر
بودند ازین و ما چو بگفتیم و در یکدیگر میگویم که ایشان برخاستند
و انصار بایان با مدینه رفتند و عهد میان ایشان و رسول جمعی بود چون
با مدینه شدند اسلام آشکارا کردند و دعوت آشکار کردند
و خبر منتشر شد و دیگر رسید قریش اصحاب رسول را بر جای نداشتند
گفت ما را چه نیست اینجا مقام نیاید کردن بر خیزید تا بدین روم و اینجا قتل
کنیم که اینها را بشیم بر خود و اصحاب رسول یک یک و دود و جوت میکردند
و بدین میشدند اول کسی که بخت کرد ابو سلمه مخزومی بود و عمار بن
با عیال خود ایلی بنت ابی خنیس پس عبد الله جیش آنکه کرده کرده و اصحاب
رسول بخت میکردند و رسول هم بیک میبود تا آنکه خدای تعالی او را نیز زد
که قوتی بخت کن برخاست و با مدینه آمد و دمان و مینج و تبرک
شدند و خدای تعالی برکت مقدم او آن عداوت و دشمنی از میان
اوس و خزرج برداشت چنانکه گفت و او که و الله اسه علیکم یا عیسی
نیت خدا ایرای معشران را چون شما دشمنان یکدیگر بودید پیش از
اسلام خدای تعالی و لای شما را با هم راست آورد و با سلام
یکدیگر را و با یکدیگر دشمنی نکنید و یکدیگر را فرزند و برادران یکدیگر بایستد
هم برادران یکدیگر گشتید در دین رسول جمعی گفت مسلمان برادر مسلمان
بر و ظلم کنند و بکشند و بکشند و بر و ظلم کنند و بکشند و بکشند و بکشند
او را و از شره بپای و بر سر کار می شهادت و ناسا باشد که خلاف کند
در آنکه عهد برادر مسلمان بشکند و گفت که مثل حسان در دست
ایشان با یکدیگر و رحمت ایشان بر یکدیگر چون عیسی است که جعفر از زویان
و بخور شود چهار دعوت کند و بخور آنکه چو ای و تب و انتم علی شما حق است

This image shows a page from a manuscript, likely of Arabic or Persian origin, written in a highly stylized cursive script. The text is arranged in a large, sweeping arc that curves from the top left towards the bottom right. The script is dense and flowing, with many ligatures and a consistent slant. The ink is dark, and the background is a light, aged paper with some visible texture and minor discoloration. The overall appearance is that of a historical document or a work of calligraphy.

تقریباً یکم شمار با من و نصیب من چه کار اگر او را بدین گفتار رنج کنند
و دست او بدست نکند و کشتی و یوان کند و آب در آید او در کشتی
او غرق شود ابو در و گفت اگر امر معروف و نهی از نهی نگنجد خدای تعالی
طایمان را بر شما کار دهد بزرگان شمار رحمت ندارد و بر کوه کمان شمار کند
و نیکان و صالحان شمار دهد عاقلانند اجابت نیابند و اگر نصرت خواهند نصرت
نیابند و اگر آمرزش خواهند خدای تعالی ایشان را آمرزش ندهد و آنکه خدای
تعالی گفت بپاشید چون آنها که پراکنده شدند و نمی گشتند
پس از آنکه حجت بر ایشان موحی شد و آیات و دلایل بر ایشان
آمده چون جبرودان و ترسانان و بعضی مشرکان گفتند و او بدین
استند و پیغمبر گفت من جولان یسکن بحیره الجبّه فلیعلم ایمانه فان
الشیطان مع النور و هو من الاثین ابعد هر که او خواهد که در میان برست
پیشینده رسکین شود کویا جماعت باشد که شیطان با مردم نهانست
و از دور و دور تر باشد و او تنگ اتم عذاب عظیم و ایشان آنرا ندانند که
ایشان را عذابی عظیم باشد در دنیا پیش از آنکه در آخرت بعد از او رخ
یکم خدای عزوجل قولش تعالی يوم یبيض وجهه و سود وجهه فانما الابرار استود
و جوههم اکثر علیما علیهم السلام فذوقوا العذاب باکم کم کم و انما الدین ایست
و جوههم فی رحمة الله هم میا خالون ملک آیات الله سکون علیک بالحق باشد
برید طمانی الدنیا و الدنیا فی السوات و ما فی الارض و ما فی السموات و ما فی الارض
آنکه حق جل و علایان کرد که این عذاب بزرگ ایشان را در روزی باشد
که در آن روز ترسیده شود و رویهای نوحان و مخلصان و رویهای کافران و
مناقصان سیاه باشد روی سفید روی موحدان و روی سیاه روی
احل بدعت و طغیان کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کنند که
روزی قیامت خدای تعالی بر او در و نصب کند هر چه بدی که بدین
پرستیده باشند هر کسی بجانب معبود خویش و نماز و ذبح و گوشتی چون
آن ضارست و نداشت پشند اند و بکین شده روی ایشان سیاه شود
مومنان و اهل کتاب بمانند برای ایشان معبودی بر حق نکنند و حق تعالی شای

گویند هر که از شما در دار دنیا هراسیده کرده است ابرو زمراسیده کند
مؤمنان سجده کنند و چهره و آن و ترسانان سجده نکرند و مؤمنان
چون سر از سجده بردارند روی ایشان از نور چون ماه بود و منافقان
و اهل کتاب از چهره و آن و ترسانان چون در روی مؤمنان بنگرند
ایشان از آن خزن و اندوه سیاه شود و گویند بار خدا یا رویهای
مشترکان سیاه کردی و ما در دنیا از مشرکان بودیم و ذلک قوله و الله
ما کان مشرکین حتی تعالی گوید انظر کیف کذبوا علی انفسهم بیکر که چگونه دروغ
میگویند که مشرک نبودیم مشرک بوده اند در مثل گویند که دروغ زن سیاه
روی باشد لاجرم سیاه روی شده انگس که دروغ بر کسی که سیاه
روی باشد و یوم القیامتی الذین کذبوا علی الله و جبرهم مسودة اما آنکه
از رویهای ایشان سیاه شد ایشان را گویند که کافرانند پس از
ایان آوردن حسن بصری گفت که آنرا خدا که اظهار کفر اسلام کردند
و منافق بودند عاربت اخبر گفت که از امیر المؤمنین علی شنیدم که سبقت
بر منبر کرده باشد که از خانه پرده ای و با خانه نشود تا علی کند که بر آن حق
بهشت شود و مرد باشد که از خانه پرده ای با خانه نشود تا کسی کند که بر آن
مستوجب دوزخ شود آنکه این آیه بر خواند که یوم تبیض وجوه و مشوه وجوه
تبارک گفت پسند عاقل است اندر رسول هم گفت فردای قیامت جماعتی نزدیک
من آیند بر کنار جوش از اهل بیت من چون ایشان را بنماید ایشان را از
پیش من بر بایند من آواز دهم که اصحابی یا اصحابی یا رکان مشد یا رکان مشد
مرا گویند که تو دانی که ایشان از پس تو چه اعدا شده اند اند اند رجبوا علی
اعتنا بهم التهمی و از نه و الیایان از پس تو مرتد شدند و برگشتند این خبر را
شعایی در تفسیر آورده است و ایشان را گویند فذوقوا ایضا عذاب را
بدانچه شما کافران شدید و اما آنکه رویهای ایشان سفید باشند ایشان
مؤمنان و مخلصان باشند ایشان در رحمت خدای و در ثواب و رحمت
خدا جاودان باشند این آیات و نبات و حج خدا است ما بر تو میخوانیم آنرا
بدستی و راستی و حق از بهر آنکه تا ترا معلوم کرده و بدانی که خدای تعالی بر عالمی

ظلم نکنند بر آنکه ثواب از مستحق باز گیرد و نامستحق را عتاب کند از آنکه
ظلم آنکس کند که جاهل باشد یا محتاج و خدای تعالی عالم است و حق
اوراست ملک آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه او را است
و مرجع و مرد همه کارها با او است هیچ حال او را حاجت نیاست و ظلم
کردن و ظلم خواستن چه آنرا که ملک آسمان و زمین او را باستان
بود تو را تعالی کتم خیراته اخبرجت للناس تا مرون بالمعروف و نهون
عن المنکر و تو مکنون باید و لو امن اهل الکتاب فکان حیرالمهم منهم المؤمنون
و اکثرهم الناصتون عکرمه و مناقب گفتند این آیه در حق جماعتی از صحابه بود
آمد چون عید آمد مسعودی بن کعب و سبب آن بود که با کعب ابن الصیف
و دو حبیب بن یهودا دو صبر کردند از اخبار جهودان اینان را گفتند ما از شماستیم
و دین ما از شماستیم خدای تعالی این آیه فرستاد و رد کرد و بر ایشان
ضیاق گفت اصحاب رسول خدا اند الرواة الدعا راویان اخبار و دعا
با دین خدای که مسلمانی را فرمودند که خطا صفت ایشان و ابر و این صفت
اما ما است و پیغمبر هم گفت اخبر فی فی اصحابی تا هم اخباری گفت مرا نگاه
دارید و دیار من که ایشان بهترین امتان مشد بعضی دیگر گفتند مراد جمله
امتند در تقاسیر اهل البیت و اخبار ایشان است که این آیه خاص است
در حق ائمه معصومین برای آنکه لفظ خبر در متدایان است و با باشند
از آنکه این صفات که آیه متضمن آنست لایق حال ایشان است که
تاریخی روایت کرده که در عهد عمر خطاب مردی بیاید از اخبار جهودان و چندی
که خلیفه نگذشت که بر جای او نشست او را بهر دایت کردند او بیاید گفت انت
خلیفة محمد گفت آری آن مرد گفت ای است که عن قتل و قتل و احد است
من ترا خواهم پرسید از سه مسئله سه مسئله و یکی گفت چرا گفتی بخت
من شد گفت آن بهر آنکه اگر سه اول بهر دم و جواب بایم سه دیگر بهر دم و اگر ترا
و چه و ما چه و اگر ترا گفت ما ذاعنیک بعلی ای طایب او را نیز و یک امیر المؤمنین
علی فرستاد او بیاید و علی را گفت من ترا سوال خواهم کرد چه آنکه اول گفته بود که گفت
سل عما بد الیک پرسش از هر چه خواهی گفت خبر ده مرا از اول و رحمت که بر زمین است

مسئله اول که پرسید
چرا گفتی بخت من شد
گفتی آن بهر آنکه اگر سه
اول بهر دم و جواب بایم
سه دیگر بهر دم و اگر ترا
و چه و ما چه و اگر ترا
گفت ما ذاعنیک بعلی ای
طایب او را نیز و یک امیر
المؤمنین علی فرستاد او
بیاید و علی را گفت من ترا
سوال خواهم کرد چه آنکه
اول گفته بود که گفت سل
عما بد الیک پرسش از هر
چه خواهی گفت خبر ده مرا
از اول و رحمت که بر زمین
است

و از اول سکنی که بر زمین نهادند و از اول چشمه آب که بر زمین بود گفت
شما که جسد اندید گوید که اول درخت که بر زمین برست سوره بود دروغ
گفتید اول درخت که بر زمین برست بجز درود و آن نوعیست از خربا
و اول چشمه آب که بر زمین پیدا شد شما گوید که چشمه بیت المقدس بود
دروغ میگوید آن چشمه بود که صاحب موسی در وادی بنت و ماهی
زنده شد و اول سکنی که بر زمین نهادند شما میگوید که در وادی بنت
بیت المقدس بود و خلاف میگوید که آن سکنی که جسد بود است که جبرئیل از
بهشت آورد و در لسان ذوق بر زمین جای نمود و اقیه فردای قیامت
اوران باقی فیض بود که او ای و با آنکس که آمده باشد جسد گفت اند
اندا ملا موسی و کارون که ای دم که این جمله ملا موسی و کارون است گفت
سما ماند گفت اخیری عن موضع نیکم فی الجنة مرا خبرده از موضع نیکم شما
در بهشت گفت قطعه فرساده فی اعلی علیین ثم قال لکن تکان جنات عدن
گفت قطعی و شایخی خدای تعالی در اعلی علیین برست قدرت خود که است
بنشانند آنکه گفت آنرا بیاشی بهشت عدن شد گفت ملا موسی و کارون
بار و نشت گفت خبرده مرا تا با او که باشد اینجا گفت اخیری عشرین اصل
یا مردن بالمعروف و نهون عن المنکر و لایحافون فی الله لو قتلای با او و از او
کسی از اهل بیت او پیشند که از جسد و فکند و نبی میگویند و از طاعت
چ طاعت کنندگان نترسند گفت راست گفتی ملا موسی و کارون گفت خبر
مرا از وحی او تا پس از چند سال باند از المؤمنین عقده بیه و تلبیس است
بگرفت سی بعضی گفت سی سال گفت صسته ماند اگر جواب دی ایان آورد
گفت مای آن چیست گفت اخیری عن وصیه الیوت او بیکل خبرده مرا از وحی
تا بیکر بید یا و را بگشتند امیر المؤمنین علی گفت علی غضب مدینه و حق
به علی لطیفه و راسه بگذر این را ازین خطاب کنند و است کرد بید و سما
خویش جسد و ایان آورد و از جمله حوالی او شد و گفت استند ان لا اله الا الله
و ان محمد رسول الله و انک وحی رسول الله معنی آیت است که شما بهترین استند نزد
خدای در لوح محفوظ که هر دن آوردند ایست نایب یعنی پافریطه عابد نزار برای دعا

و این حضرت امامان و مقتدا این باشند برای آنکه هر یکی که نام او در پیغمبرند
او را با کسی کار نباشد مگر پیغمبر و امام را که تکلیف است و اتباع و در کردن ایشان با
تأمر و تراضی و کوی میفرمایند و از منکر و ناشایست باز میدارند و مقابل به حیان
گفت امت پیش از من و من و فو تو میگویند که ندی و گشتندی ما را با کسی نیست
ما را تکلیف خود بجای باید آوردن اگر کسی یک بود او را به بود و او را بود با
او را به بود و امت ماند چنین اندام و مودف و نبی میگویند و مردم را از
ظلم و معصیت باز دارند پیش ایشان برترین شان باشند بر یکدیگر
روایت کند که رسول حق گفت اهل بهشت هر روز قیامت صد و بیست
صاف باشند بهشتا و صف امت من باشند انس ماکن روایت
کرد که اسقف ترس پیش رسول آمد و گوشت یا رسول الله مرا در اول قیامت
است که ایان آوردم گفت سبب چیست گفت در خواب دیدم که
قیامت بر خاسته است و خلق عالم را در صعدی سیاست شده
اند و اما مرا بر خدای عرش میگرداند جاعلی در آمدند و تحمل بر روی و دست
و پای سفید بر صراط چون برق خاطف بگذشتند من گفتم ایان است
که اندامان انبیاء یا اوصیاء یا زشتگان باشند گفتند نه ایان است محمد اند
ازین سبب مرا با سلام رغبت افتاد اسلام عرض کردند و ایان آورد
رسول حق گفت بهشت بر پیغمبران حرامست تا من در شوم و بپرو صیانت است
تا وحی من در شود و بر امکان پیغمبران سابق حرامست تا است من در شود
انگشت با پیغمبر هم بر فتم از شعبی آوردی پرونی آمد مرا گفت بکار ای انس
تا آن آواز چیست گفت بر فتح مرید را دیدم در زیر درختی نماز میکرد و میگفت
یا رب مرا از امت مرحوم کرده ان یعنی مرا از امت محمد کرد ان که بر پیش من حجت
کرده و کلمات ایشان بیاوردی و دعا ای ایشان اجابت کرده و ایست
خاتم ثواب کرده بیا دم در رسول بکنم مرا گفت برو و آن مرد را بگوی که رسول
ترا سلام برساند و بگوید که من امت تو کیستی بیا دم و بکنم گفت رسول
خدا را از من سلام برسان و بگوی که مرا در دست خضر خدا برادر عالمین
و منجه اندک او را از امت تو کرده اند در خبر است که کعب الاحبار را گفتند چرا در علم

صالحی و عقیق

بسیار از
مستطاب

دعا و خبری

رسول و عهد ایا بر ایان نیاید و در عهدی ایان آوردی گفت سبب آن
که پدرم در وقت مرگ حیضه بنی داد مهری بران نهاده و مرا وصیت کرده که هر روز
برده از من بپردازم و مهر بر نهاده شستم تا بعد از خواب دیدم که مرا گفتند که پدر با تو حق
کرد مهر از آن حیضه بر دار بنگر تا چیت و کار بند مهر از تو برداشتم در اینجا شست
ساکو ما و عالو ما و حالو ما و ساکو ما و صافو ما و خارو ما گفتند تفسیر این چه باشد
گفت سالو ما با یکدیگر سلام کنید و عالو ما علی اندکی اسرائیل و نیبای ایشان
و حالو ما حلیا نند و ساکو ما خدای ایشان را حکم کرد و بهشت و صافو ما یکدیگر صاف
گشتند و خارو ما چاه از گناه هر دو آید چنانکه از ما در بزار و ندیجی معا که گفت این
آیه بدی است محمد است و خدای تعالی در کرم خود را اندازد و در قوی را بدی گوید
و انکه این ترا به روزی و اگر چه بعضی از ایشان بودند که از تو تعالی بفرست
الاهی و ان یما لکم یوم لکم الا بدارم لا یخفون ضربت علیهم الذکر انما تعذر الکمال
من الله و جبل من الکس و با و بقیه من الله و ضربت علیهم المسکنة و الله اعلم
و ان یخفون بایات رسد و یسکون الا بیا بقیه حق و الله با عصا و کاه و یسکون
معا که گفت و رسای جو و ان چون کعب اشرف و ابو یسکنة و این صورت را
عبد الله سلام آمدند و اصحاب رسول از نوستان که ایشان را طاعت کنند و سترش
کردند بر مسکن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این جو و ان با شمشیر تو آید
کرد که ایای بران از طاعت و عیدی بدی و کلمات کو که گویند که شایان رنجور
شوی و اگر با شمشیر کارزار کنند و پشت برفت و هند شمشیر بنویز و این نظر و
بسیار الماطی چنین کرد که خدای تعالی خبر داده پس انکه ایشان را حاج یاری کنند که
مذلت و خوارگی و جزیه نهاده شد هر کجا که باشند ایشان را بقتل و سبی و جزیه الابی
و بیبایی از خدای و رسول خدای و بایان او و باز آمدند بحکم خدای یعنی مستحق شستم
گشتند با خدای که کرد که از کفر و معاصی و بپا ده شد بر ایشان مذلت و گفتند
در ویشی که انان نیز که که آنرا باشند از جو و ان خویش را در ویش نمایند این بکار
آفت و برای آفت که بایات خدای ایشان کافر شدند و بقیه از ابایان شدند
و این هم از سبب عصیان و نافرمانی ایشان است و بد است که عده ان و بدی که در اند

خدا اندازد و در گذشتند و کتب الله و اسو من اهل کتاب الله قایم یلین آیات الله
آیا الله هم یسجدون یومنون بالله و الیوم الآخر و یأخرون بالموعده و یؤمنون علی شریح
فی آیات و اول کل من الصالحین و ما یفعل الله من عمل عبده و الله اعلم بالمبین
بر سواد گفتند معنی آیه این بود که یکسان نیستند دو جماعت که در کتاب الله
است از مؤمنان و صالحان انکه ایشان را کتب الله از اهل کتاب است ای اند قایم چون
سلام و غیره و کسی که در وقت ننگد معنی این بود که یکسان نیستند از اهل
کتاب است و جماعتی که صفت ایشان اینست که آیه متفق است و استی که بر غیر این
صفت اند و مراد بایست قایم ناز شب کنندگان اند چنانکه در آیه و یک گفت ان من
آیا الله ساجد او قایم در خیر است که رسول الله امیر المؤمنین علی را گفت یا علی انک
بصاکه الیل من با بر ای نیکه و این وصیت بر تو کرد که انید و گفت من کثر صلو
باللیل حسن و جود با نهار هر کس که شب ناز شب کند بر تو رویش نیکو باشد و
گفته اند که کسی خورم بن ایدیم مراد باین آیه ناز کنند کاندن متکلی گفت سبب نزول
آیه آن بود که چون عهد رسد سلام و ثعلبه و اسید و غیر ایشان ایان آوردند و چون
گفتند اگر در ان قوم که بخدایان آورده اند از ما چیزی بودی پس و اسلام خود را نکردی
و صلات نشنیدی خدای تعالی این آیه فرستاد و عید الله عباس گفت الله قایم بدین است
سندی گفت قایم علی کتاب الله بایات حد و بر کتاب خدای ایستاده اند و حرام
آنها را بدی بنده انکه صفت این است یکفیه و یکو یکدیگر بخوانند آیات خدای و در ساجد
شب و روز یعنی قرآن را پس پیروی حلال و حرام آن میکنند و ایشان سجده میکنند
یعنی قاضی نمایند که انکه ناز میکنند و سجده عبادت از ناز چنانکه بسجده و اسجد
در خیر است که رسول هم فرمود که در وقت ناز کنند و بکنند در میان شب و در نیمه آخرین بپا
اورانند و یا در هر در دنیا است و اگر نه آفت که بر است من و سوار بودی ناز شب برایشان
و واجب کردی این مسجود گفت مراد باین ناز خفتست برای انکه جو و ان ناز خفتن
خبر که در رسول هم سببی از مشبه و ناز خفتن انکه تاخیری کرده اند از جو و ان آوردند
بگوید انکه گفت حج اهل بی تو و انکه ایان آورده و ناز کردند درین وقت جز از شما که ایان
گفتند اند و مراد باین ناز نوا غل است میان شام و خفتن از امام جعفر صادق هم روایت است
از پدرانش و نه پیغمبر گفت هر کس میان ناز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اولی

است

نحو آنده و سیزده بار از زلزله الارض و در رکعت دوم الحمد بخواند و باز
بارقل خواند احد کرم سال یکبار این نماز کند از جمله نماز باشد و اگر
هر ماه یکبار کند از جمله مؤمنان باشد و اگر شب آفرین کند از جمله مؤمنان
باشد و اگر شب این نماز کند با من باشد در پشت و ثواب او جز خدا
تعالی نداند آنکه گفت بخدا ای ایمانی آورند و بر وز باز پس و او معوض
منکر میکنند و در خیرات بر یکدیگر رسالت نمایند و قیل میکنند در هر کاری
تجیل نمومست الا در کار آخرت که محمود است و این جماعت که موصوفند بین
صفا صلوات الله علیه میگویند و نیکویی کنید که هر نیکویی که شما کنید آنرا بماند
نبود شد بگفت که در حق باشد و واقع بواقع جبهه و ثواب و هدای تعالی عالم
و دانا متقیان و احوال ایشان بود که تعالی الله تعالی علیه السلام و احوال و احوال
من است و او نیکو صاحب السارم و نیکو حال و حق جل جلاله چون مؤمنان و
آنکه از اهل ایمان آورده اند ذکر ایشان کرده و احوال ایشان بگفت پس
شروع در ذکر عقوبت کافران و احوال ایشان کرد و گفت آنکه کافر شدند در
قیامت ایشان را آنچه خود در سر آن کرده اند و همه است خود بدان صورت کرده
و آن لای ایشان و فرزند ایشان است از عذاب ایشان نجات غنا و کثافت کنند
و سودمندشان نیاید حق تعالی است کرد ما غنی غنی بایه سلطانی با آنکه
سود کنند زیان کنند که فی صلاها حساب و فی حرامها عتاب و شیخ برای آن
گفت تا بنی تمام بود یعنی هیچ وجه و هیچ حسرت و گنند و ایشان ملازمان و در آن
و در دوزخ مخلد و متولد باشند تعالی الله تعالی علیه السلام و در دنیا کمالی و کمال
اصابت حشر قوم ظلموا انفسهم فامکنه و ما ظلموا و لولاه انفسهم یظلمون بآن گفت
مراد لغو اوستیاست و احبابش که روز بد کرده اند بر عداوت رسول تعالی گفت
نقطه حرام چو نه است بر احباب و اولی ترک عام بود و لغوای را که در عصیت خدا
بود مثل آنچه گفته میکنند درین دنیا چون بادی است که در وی صری بود یعنی کرمی
این عباس گفت باد سهم که بجزارت و کرمی مردم را بکشد و پشتر حشران گفته اند
که هر باد صحت است یعنی در آن باد سوزی سخت بود و آن باد بزرگ و کشت قومی سید
که بر خود دست کرده باشند بکفر و معاصی پس آنکه گفت را ملاک کند و نیست کرد اندک

خداوندان آن خایب و نا امید کرد و نه بچین است این که گفته اند در راه
میکند بوقت امتناع و نمید شود چنانکه آن بوقت از تمام آنکه گفت که خدای
ایشان ظلم کند بلکه ستم و ظلم ایشان بر نفس خود کرده اند از آنکه گفته اند
و آنچه خدای تعالی فرموده بود انکروا انکم تعبدون الا الله است و این
من در دلم لایا لکم حلالا و دوا ما هم قد بدت البغض من احوالهم و انی صدمت
اکبر قد بینا انما انکم تعبدون ابو امام از رسول ص روایت کرده که او بای
خوار چند این عباس گفت جماعتی مسلمانان با جبهه و آن دوستی میکردند
قرآنی و خانی که در میان ایشان بود خدای تعالی ایشان را از آن کفر و کشت
ای انگاشتی که ایان آورده اند آنرا که از ایشان اند و بدین دولت و طریقی ایشان
نیستند ایشان را بد دوستی خود دیگر و بر احوال خود مطلع کرد اند که ایشان
جماعتی اند آنچه توانند در حق شما از فساد و تباهی کار شما نصیحت میکنند و هر چه ایشان
دست در دوزخ اند که بکشند از کینه و تمنا میکنند و آرزو میجویند و مشقت
و مملکت و ضلالت شما را دشمنی ایشان شما را از دنیای ایشان بگفت
و آنچه در دل دارند از دشمنی بر زبان ایشان پدید آید و همین سخن است که
المؤمنین علی هم کتبت است ما انتم شیخا الحمد الا ظهري فکانت لسانه و صلی
و جبهه و عکس چو پنهان کنند الا آن ظاهر شود بر صحتی روی او یا در میان سخن
آنکه حق تعالی از لای ایشان خبر میداد و گفت آنچه در لای خود آید و پیشتر
و نیز که از آنست که بر زبان میرانند ما شما را حوید اگر دانیدم آبی که معتقد صلیان شما
که عدل آید شما از آن تجارت کنید و که تعالی انهم اولاد جبهه و لایه و قومون
با کتب کلام و اذ الحق قالوا آما و اذ اخوه اعطوا و اعطوا الله علی من الطینا علی و
بعید ظلم ان الله علی بذات الصدور و یگوید اینک شما که تو صانید برای قراچه و جوری
و حانی که میان شماست ایشان را دوست میدارید و ایشان شما را دوست
نمیدارند از بر آنکه شما بدین دولت ایشان را نه ای متعلق گفت مراد منافقان
که مسلمانان ایشان را دوست میدارند برای اظهار آنکه اسلام نمیدانند که در
ایشان چیست و ایشان مسلمانان را دوست نمیدارند بر ایمانی ایشان
تقاده کنت که موثر از بر منافق رجم آید و اگر آن نکین و دوست که موثر بر ایمانی

پروان شویید بنام خدا ما پروان شدیم و چنانچه در این باره استادیام شریف
از پس پشت ما گرفت و ده بودی و دشمن از اینجا راه یافتی چنانچه از
را از آن جایگاه بداشت و آن شعب را بشنید و سپرد و یکی را از شما
برایشان امیر کرد و گفت ما را مثلا اگر جدا شد شما این جایگاه را نگه
که دشمن از اینجا بر ما نظر یابد ابو سنیا در زیر این شعبان خالدها و لیدرا
بداشت لوای قریش در دست بی عیال دار بود و لوای مشرکان
طلحه بن ابی طلحه داشت و او را اکبش بن اکبش خواندند و رسول
لوای مهاجران بدست امیر المؤمنین علی داد و طلحه بهار زنت پروان آمد
بواسطه حدیثی که میان او و ابو سنیا رفت امیر المؤمنین پروان آمد
او گفت خود کسی گفت من علی بن ابی طالب با یکدیگر دوتی بودیم و
یکدیگر ضربت از میان ایشان مختلف شد امیر المؤمنین علی در آن وقت
بر پیش برادر زده و از دستش چنانچه او را برادر می بود نام او مصعب
لوای گرفت و پیش رفت عاصم بن ثابت تیری زده او را گرفت و او را
برادر می گوید نام او عثمان لوای گرفت و پیش رفت عاصم او را تیری زد
و بگرفت بنده بود ایش را نام او صواب فردی دیر و شجاع بود پروان
آمد و لوای گرفت امیر المؤمنین علی او را ضربت زده و دست راستش
بگرفت و او را بیت بسیمه باز گرفت و دستهای بریده که در آن در آورده
امیر ضری بر پیش زده او چنانچه درایت مشکو شد و مشرکان بهریت
شدند و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت بر گرفتند اصحابی که نگاه
کردند و مردم را دیدند که بغنیمت مشغول شدند امیر خود را گفتند ما را مقام
کردن صواب نیست مردم هم غنیمت می بردند و ما مردم ما نیز برویم
و طلب غنیمت کنیم امیر گفت رو انباشت بغیر این شوقا سپرد و است
و گفته اند که اگر ما را تا آخر بگشت شما از چنان حرکت کشید اکنون فرمان
رسول را چگونه مخالفت کنیم گفتند فدای ما برویم او را نگردد و بیایند
و بغنیمت مشغول شدند امیر ایشان عید اند بن خیر بجای بایست
خالدها و لید نگاه کرد و نفر شعب کشاده و دیه فردی تنها را دید بیاید با جاعلی و

بگرفت

بگشت و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و در آمدند و خاله
بشن رسول را جاعلی اند که ایستاده بودند بر رسول حمل آورده و گفتند
انکه مقصود است اینک با جاعلی اندک و اصحاب رسول اندک بود و شما
مرد کشته شدند و باقی هریت رفتند و از پیش و پس لشکر در آمدند
و این قوم را در میان گرفتند و قتل عظیم کردند و لشکر مسلمانان بهر
رفتند و با رسول هم کسی نماند مگر امیر المؤمنین علی و ابود جابر انصاری و
ابن حنیف رسول چهارم از منین بگرفت و گفت که رفتند اینها
گفت بهریت رفتند نگاه کرد لشکر دید عظیم زدوی بر رسول نهاده
بودند امیر المؤمنین علی را گفت اکبش بن اکبش جولا الذین قصدوا قصدی امیر المؤمنین
علی برایشان حمل کرده ایشان را بر اندک و بی دیگر آمدند و گفت برایشان
حمل کردن حمل کرد و ایشان را نیز بنده اخذت قومی دیگر آورده همچنین کردند
و سهل حنیف با تیغ بر بالای سر رسول ایستاده بودند و امیر المؤمنین و پیش
خدا میبرد و باقی آواز داد اینجا و در دهان بنده شدند که قتل رسول الله را
بگشتند و از جای برخاست مردم بر سر سید عالم که امیر المؤمنین گفت
که روز اخلاصش رسول هم تیغ میزد و دشمن را از دفع میکردم از پیش رسول
دو مرتبه افتادم چون باز آمد رسول را از آن جایگاه که در آورده بودم ندیدم
با خود گفتم که رسول بگردد و در میان کشته شدن نیست همانا که بر آسمان نشسته
باشند شام شمشیر بر شکم گفتم قتال کنم تا مرا بگیرند یا رسول الله یا بنی امیه
عظیم دیدم جمع شده برایشان حمل کردم و آن انبوه را بر گرفته کردم رسول الله
دیدم از اسب افتاده و بیابین او بشدم گفتم من و جان من فدای تو بود از برای
دل تو مشغول بودم جاعلی حمل آورده گفت بدان اینها را از من بر اندام ایشان
همچنین قصد میکردم هر که قصد کردی پیروز گشتی ای علی اینها را از من کمایت کن
امیر المؤمنین علی از جب و راست شمشیر بزد و کاخ را از نزد یک پیچید و میگردد
ای آخر خوب فرستد تا آن آسمان از ثبات علی بتیغ آورده تا که جبریل از آسمان
آورد او را سیف الاذو القهار و لاتی الا علی و بر وایت عکرم امیر المؤمنین
عده فوگشت که این کار فرشته گفت نام او رضوان را دی خبر گوید که از مشرکان کافر

بود و سر او در نخل عقیقه بود من او را آوردم و ای غم سرا و نگاه و
 حمزه سر او و چرخانید من ضربی زدم و او را پختند و بکشتند و با عقیقه نیز
 مشاکرت کردم در وقت شب و اندک او حمزه را خلافت افتاد و در وقت
 عقیقه پیش رسول شدم و حمزه میگفت من گشتم او را و من گشتم من گشتم
 او را رسول هم هر دو جانب را مراعات کرد و گفت یا علی اگر تو زنی بیاری
 حمزه او را کنایت بودی و با حمزه گفت اگر علی ترا یاری ندادی تو هیچ افتادی
 پس از پیش رسول برگشتم هر دو خشمه و عقیقه حارث را ضربی بر عقیقه
 پای آمده بود و خون بسیار رفته او را بر کمر خفته و پیش رسول آوردند و از
 رقی مانده بود و گفت یا رسول الله عقیقه را طلب میبایست تا حاضر بودی
 تا بدانی که ما اولیتریم بآن بیت در حق تو در آن قصیده فلی الکملوا این
 این اشعار را که در لایه و لایه یعنی قول الله باطل گشتم و بیت الله اولیتر است
 و تا بی رسول تغییر شد و از خشم بر روی او ظاهر گشت و گفت رحم الله علی
 ابو طالب اگر امر و زبودی کم ازین نبود عقیقه بر سرید و گفت یا رسول
 بناد بخدای دم از خشم خدای در رسول خدای گفت مرا بر تو خشم نیست و لیکن من
 دوست ندارم که پیش من و که ابو طالب کند چیز بخیر و عقیقه حارث بنو لی که
 آنرا صغری گویند با پیش خدای رفت و اخبار بسیار منتظر است در حق این
 المؤمنین علی بن ابی طالب هم در خبر است که درین روز یک نیت تو را این
 علی است تا کشت سی و پنج شجاع موقوف را بکشت چون عاص و ابی و نوفل
 خویله و حنظل بن ابی سفیان و غیر ایشان با قای عدد و نام ایشان را که کتب
 مغازی مطهر است و نوفل بن خویله آن بود که پیش از جوت ابابکر را و طلحه را
 بیکه بسجده هم بست و یک روز تا شب ایشان را عذاب کرد و او را میخیزد که
 چون رسول هم بشنید که او حاضر است بهر دست به داشت و گفت اللهم
 اکفنی هؤلاء بار خدا را کار نوفل را کنایت کن و از او دشمن تر رسول خدا را کسی نبود
 امیر المؤمنین علی هم گفت نوفل را دیدم در کارزار متحیر و مانده چون کسی که راه از پیش
 و از پس ندانند بجانب او تا ختم و ضربی زدم او را در پیش پانصد کاری نکرد و بر کشیدم
 از اینجا و در عین سر بود و ساقش گشت ده بزد و هر دو پایش با قدم پشیمان و پیش

چون کارزار نیکو شد رسول هم گفت من در علم بنو فلک است که او حال نوفل
 را ندیدم گفتم یا رسول الله اما قتلته من گشتم او را رسول هم بکبیر کرد و گفت ای
 الای اجاب و عوفی فی عروقه بن الیه هر کشت که امیر المؤمنین فرمود که
 روز بدر طعنه عدی از پیش من در افتاد و بنیز شد از پشت اسبش در افتاد
 چنانکه بر نخاست و گفتم و الله لا تخف منافی الله احد و ابجد ای که پس ازین
 با ما در حق خدا خصوصت کنی ایست طرفی از قصه احد و شرح و سیاق
 آن در کتب مغازی مشروح است تو که گفتا و نوفل المؤمنین ان یحکم
ان یحکم ربکم بقله الا ان من الله من یحکم حق جلی و علای حبیب خود را میگوید
 یا که ای محمد چون تو گفتی جو منان را که کنایت نیست شما را که خدای تعالی
 مدد میکند شما را بهر هزار فرستاده من این فرستاده و کان بهر نصرت
 مؤمنان خلاف کرده اند ما این که بود و چگونه بود قتله گفت روز بدر بود
 خدای تعالی فرستاده و منان را نیز از فرستاده تحت باز حیت قال
 فاستجاب لهم ربکم ای تمکم بالف من الله فرستاده و پیروز شد و طوبه
 بصیر و تقوی مؤمنان آن بجای آوردند خدای تعالی این ده پیروز از فرستاده
 حسن بصری گفت این پیروز همیشه یا رسول الله منانند تا بقیامت شعبی گفت
 روز بدر که زید بن جابر البخاری خواست تا با لشکر ببرد مشرکان شود و بنی
 هم بدانت سخت آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که کنایت
 شما را که او را بدیدد و مشرکان من شما را مدد فرستاد از فرستاده که پیوسته
 احیایند و خدای تعالی و پیوسته و همان هزار بود که اول فرستاده و خدای تعالی بی
 ان نصیر و او متوا و یا تو کم من نور هم بداید که ربکم بحقه الا ان من الله من یحکم
 که گفت آری اگر حیر کشید بر جواد و من یحکم خدای در روز که کنایت شما را مدد
 به پیروز از فرستاده نشان کرده از بهر حرب گفته اند که این یکیشکم ان یحکم ربکم
 آلف روز بدر بود و این و عده مشرک و بصیر و تقوی روز احد بود بجای بناد
 خدای تو این آیه فرستاد و در معنی یا تو کم من نور هم و تو که گفته اند ای که اگر
 چنانچه پیروز و تعجیل با شما کردند و رجز کم کرد و رجعت چنانکه باز نیاید و خدای تعالی
 فرستاد و تقوی دیگر از آنست که از سر خشم شما آیند و قول اول بهتر است و معنی ایشان

روز بدر که زید بن جابر البخاری خواست تا با لشکر ببرد مشرکان شود و بنی هم بدانت سخت آمد او را خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که کنایت شما را که او را بدیدد و مشرکان من شما را مدد فرستاد از فرستاده که پیوسته و همان هزار بود که اول فرستاده و خدای تعالی بی ان نصیر و او متوا و یا تو کم من نور هم بداید که ربکم بحقه الا ان من الله من یحکم که گفت آری اگر حیر کشید بر جواد و من یحکم خدای در روز که کنایت شما را مدد به پیروز از فرستاده نشان کرده از بهر حرب گفته اند که این یکیشکم ان یحکم ربکم آلف روز بدر بود و این و عده مشرک و بصیر و تقوی روز احد بود بجای بناد خدای تو این آیه فرستاد و در معنی یا تو کم من نور هم و تو که گفته اند ای که اگر چنانچه پیروز و تعجیل با شما کردند و رجز کم کرد و رجعت چنانکه باز نیاید و خدای تعالی فرستاد و تقوی دیگر از آنست که از سر خشم شما آیند و قول اول بهتر است و معنی ایشان

که بدان سختی عذاب شوند یکی بگفت و آن را باست و از وجوهی که گفته اند
در تخریم معتقد آنست که مصیبتی در حق او تعلیق دارد که خدای تعالی دانسته
صلح چیست و ما را بآن طریق نیست و وجه اولی آنست که تا اظهار عدل
از خدای تعالی معاذ کند داده باشد بستاند دیگر اگر تخریم باشد بر
مکالم اخلاق و انظار معصی زیاده و تقصیر و اذن و دستگیری در ماندگار
بی ضرری که عاید بود با احتیاج و تکلیف این حکم از بهر تکیه است در سوره البقره
بنظیر تخریم است و اینجا بنظیر نفی تا معلوم شود که تخریم او علی المیع الوجوه است
که راه منع از حکیم در تعلیف پیش از زمین دو نباشد آنکه گشت بر سه راه
آتش که برای ناسقان و کافران ساخته اند و نهاده اند مخصوص کافران اند
بهر آن که اگر چه بعد است برای مرد و کافران مطلق علم اند و چون آنرا
بجور است در حق ایشان و وجهی دیگر آنست که آتش است مخصوص کافران
از آنکه در پیش از منازل و در کاست و بر کوهی را در که باشد تا منافقان
در در که اسفل باشند آنکه چون ذکر در رخ کرده و عذابی که نهاده است
کافران را مکانی را ترغیب کرده در آنکه طریق سپردند که راه بجات باشد و در
ایمان و آن طاعت خدای و رسول خداست و او که در ابر و کنت و کانت
خدای و رسول خدای برید و در آنچه میفرماید سواران باشد که بر سر رحمت کنند
و اگر معاصی را عموالی مغفرت و در یک و جنة عوضها السموات و الارض و کانت
از کمال رحمت خدای تعالی مکانی را ترغیب کرده با رحمت و شفا من بکار
که موجب رفعت و مغفرت و بهشت بود از توبه و عمل صالح کردن و کنت
بهشتیاید و سبقت برید با آنچه سبب آفرینش خداست و با شرف و در سبقت
بهشتی که عوض و پنهانی او چند آسمانها و زمین است و مخصوص برای سالاف
کرد که در غالب عبادت طول پیش از عرض باشد زهری کنت این چنین
عوض است طولش جز خدای ندانند این چنین بهشتی ساخته اند و نهاده
از بهر تفتیان در آنچه سبب آفرینش و بهشت خلاف کرده اند عبد الله
کنت اسلامت آبرو مومنین علی کنت ادا فرایض است همان کنت نازع
و قننت و حمل و بر عیون او لیترا است در خبر است که مکرر و مکرر نوشته اند

الکون

و کنت تو ما را بهشتی میخوانی که عوض او چند آسمان و زمین است پس در رخ کجا
رسول هم کنت سبحان الله چون روز در آید شب کجا باشد آتش کجا
گفتند بهشت در آسمان است یا در زمین کنت بهشت در کدام آسمان و در زمین
کنند گفتند پس کجا است کنت بالای دشت آسمان و در زیر عرش قیامه
کنت در روایت چنین آمده که بهشت بالای دشت آسمان است و در زیر عرش
عکس کنت در روایت آمده که بهشت بالای دشت آسمان است و در زیر عرش
و علم زمین است قوله تعالی الذین یؤمنون فی السرا و الظهار و الظالمین انصیطوا و این
عین الناس و اسد حیت الحیة انک بیان تحقیق کرده و کنت ایشان آنکه غایب
انکه کمال خود نفعت میکنند در راه خدای در آسمانی و دشت اری و در توبه و کفری و
در ویشی اولی خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشان را سعادتی
شده رسول هم کنت الجنة دار الاسخیا از هر چه از رسول ص را آیه که در کنت
قریب من اسد قریب من الجنة و قریب من الناس و جید من النار و انبیاء علی
من اسد و جید من الجنة و جید من الناس و قریب من النار و الجاهل النجس
الی اسد من عالم خیال کنت سخی نزدیکی بخدای و بهشت و گردان و دور
از دوزخ و خیال و در دست از خدای و بهشت و گردان و بدوزخ نزدیکی
و خدای تعالی جلیل بخیر از خیال عالم دو ستر دارد و صفتی دیگر که موجب بهشت
ایشان است که ایشان چون در خشم شوند خشم را از خود خورند و رسول هم کنت
من کنت غیظا و سوفا در خشم آنها و عا الله قلبه اسد و امانا هر کس که او خشم خود خورده
او تا در باشد بر آنکه خشم را بر اند خدای تعالی دل او را بر از اسد و امان کرده
آنس مالک روایت کرده که هر کس که او خشم خود خورده و تو اند که آن خشم بر اند خدای
رو و قیامت او را بخیر اند و سر خفتان و بخیر کرده اند او را در جوار رحمت و امان که او را
اختیار کنند و کنت بهر چه غنیمت که خدای در ستر دارد از جرم خشم که بکش و خورده
خورده از جرم صبر که بر مصیبت خود و بر دشتی و یکرایش از آنست که بکشند
از کمال گردان کنت هر دو این نام هر دو کاند چون ایشان کانی کنند
تو عفو کنی نه بدین اسم کنت عفو کنند از آنکه بر ایشان کلم کنند و بر ایشان
اسات کنند و در خبر است که چون رسول این آیه بخواند کنت ایشان در امانت من کما

کانت

مگر کسی خدای تعالی را عصبیت کند و پیغمبر گفت چه بنده نیاست که منقلب شود
و عصبیت کند الا که خدای تعالی او را تصرف و غلبه کرده اند و چه بنده نیاست که در سوال
بر خود بکشد یا برای کثرت مال الا که خدای تعالی او را در روشنی پرتوهای و چه بنده
نیاست که در عطا و صلح بکشد الا که حق جلی و علای او را مال پرتوهای او
گفت و اندر حجت المحضین آنکه در صوفیه بدین صفات میگویند که او را
تعالی نیکو کارتر است و در حسن پیری گفت احسان آن بود که
عام و آری بر هر کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب
و باد و باران سفیان خوری گفت احسان آن باشد که با کسی احسان
کمی او با و احسان کند که احسان کردن با آنکس که با تو احسان کند
مکافات باشد انش مالک گوید که رسول خدا ص گفت سبب سعادت و نیکو
دینم و راهی علیین و در درجات بهشت جبرئیل را آنم که این کرامت
گفت لکاظین عن العالیین عن الناس المحضین و همچنین در کتب
که امام زین العابدین علیه السلام فرمود این امام موسی کاظم علیه السلام دست میشت
و غلام آب بردست او میریخت مشغول شد گوشه ابروی بر سر کفتر
آمد و در نگاه کرد غلام گفت و العالیین العظما امام گفت کلمات غنی ختم
فرمودم گفت و العالیین عن الناس گفت عورت کردم گفت و الله یحیی من
گفت آزاد است کردم تو که بگو و الدین ادا و تعلوا ما حشته او علیه السلام کرد
فاسمعوا و اذعنوا و من یفعل الذنوب الا الله یصله علی ما تعلوا و من یفعل الذنوب الا الله
یصله علی ما تعلوا و من یفعل الذنوب الا الله یصله علی ما تعلوا و من یفعل الذنوب الا الله
مسعوده گفت سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی از صحابه رسول الله گفتند یا
رسول الله ما که بخواهیم از این آیه استفاده کنیم که خدای تعالی گفت که او گفته برای آنکه
کسانی که در دنیای بر دین است آن نوشته شده است که هر چه از حق میگویند
گفته اند گوشه پستی بریدن تا آن که از کلمات بود و این بر آنکه واجب علمند و
و ائمه شریفی که بکارگاه خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته که اگر کسی
که من شایسته این نعمت بودم و بکارش کن و شایسته بودی راضی شدم عطا کن آیت
یتیمان و یتیم را و دینی صاحب جمال بدکان او آمد تا فرمود که او گفت ما فی البیت خیر

در خانه خرابتر از نیست اگر خواهی بخانه روم و از آن خرابه ها هم زن با او بخانه رفت
چون خرابه داده بود او را و در بزرگشت و بوسه داد زن گفت آتی انداخته
بترس مرد در حال پیشانی شد و دست از روی داشت و نزدیکی رسول الله
و گفت یا رسول الله خویشتن را چنانکه کردم و قصه را با رسول الله گفت
آنچه من سزای آنم با من بکن جبرئیل آمد و این آیه آورد و گفت آن کس
یعنی از مؤمنان چون چنین فعل زشت و کار ناشایست بکند
چون زن او مانند آن از گناه یا ستم کند بر نفس خویش بداند که معاصی کند
دون آن و کم از زن چون بوسه و لمس و محاوره و مانند آن یعنی نجاست
و صفای چون این کرده باشد و پیشان شود و خدای او را بکشد و در
عوض اگر بعضی آن روز که این نماز اعمال این نماز خدای عرضه کنند
از خدای بترسند و از گناهان خویش آوارش خواهند متعلق بن ربان گفت
و که خدای بکشد پیغمبر و تامل استغفار رسول الله گفت یا آخر من استغفر
و لو عادی فی الیوم سبعین مرة گفت اصرار کرده باشد آنکس که استغفار
کند و اگر روزی بیفتد و بار بار سه گناه خود شود در خبر است که خشک آنکه در شیشه
خود زبیر بر کنای نوشته باشد که استغفر الله صادق عم گفت هر که او بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الی الیقوم و التوب الیه در عقب نماز یا بعد از نماز
خدای تعالی او را بیست و گناه بپارد و گفت هر که صد بار استغفر الله
گوید چون بخانه رفت همه شب گناه از او فرود میریزد تا روز آید و بر او ببارد
نبود آنگاه حق تعالی گفت و من یفعل الذنوب الا الله و کیست که گناه آورده
جز از خدای یعنی مجاس نیاورده الا از پس با درگاه او بپای گشت و آفرین
از او بپای خواست تا بیاید زده پس گفت ای شما که استغفار میکنید و از هر گناهی
و قیام نمیکنید بپای کرده باشد از گناه سستی گفت اصرار آن باشد
که استغفار میکنند و از آن خاموش شوند و ابو هریره را روایت کرده از رسول الله
که گفت لا کبیره مع الاستغفار و لا صغیره مع الاصرار مراد با استغفار گفت
زبانست بلکه پیشانی نیست بر گذشته و غرضت بر آنکه که باشد آن رجوع کند
و پیغمبر میگوید یا المصطفی ذنبه و المستغفر بیک نه کاستنری بر هر آنکس که اصرار کند

۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

بر کلاه و بزبان استغفار کند چون کسی باشد که با خدای استغفار کند
و هم یصلو و ایشان می دانند که آنچه میکنند معصیت است ضحاک گفت
که دانست که خدای بپوشد کلاه ایشان بیاورد و جابر عباد انصاری روایت
کند از رسول ص که یکی از بنی اسرائیل روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا
انت انت وانا انا انت الحق و بالحقرة وانا الحق و بالاذنوب بار خدایا
من و تو تو می من ام که با سر کمان خویش روم و دانی که با سر آورش روی
با منی آوازده او که چنین است که گیتی سر بر دارد که ترابیا هر نیم او گنگم
ایشان آوازده که با دانی ایشان آورش باشد و بهشتی که در نزد
در قهای آن جویای آب روان میرود و آن بهشت جاوید باشد و خالد با
و آن مردایش است و نیکو مردیست عمل کند کارها در بهشت و در خیر است
که خدای تعالی کرد و جوی عماران که با موسی ما اهل جیامین طبع فی جنتی یعنی
یا موسی کین جود بر جنتی علی من بخل بطاعتی ای موسی چه بدی شرم باشد
راگس که او طبع کند در بهشت من بی عمل ای موسی چگونه سجده است که من
خود بر آگس که داخل کند بطاعت و عبادت من در خیر است که چون این
آیه آمد که الذین اذا فعلوا ما حشته او ظلموا ابلیس بکریست آنکه گفت بپوش
تو که من تا تو ام آوازده ایشان که حق تعالی گفت بپوش من که بپوشانم
ما دام که استغفار کنند و هر که تا وقت من قبل کس خیر و حق الارض
ما نظر کنید کان عاقبة المذنبین و اهل النار و من عطف للمحقین و اهل
الجنة و اهل الاعلوان ان کتم مواعین حق تعالی بر سهل و عطف و اعتبار با
مکلفان می دهد احوال کند شکان و آنکه پیش از نماز بود و کلاه کرد و کلاه
و عورت دید و میگوید که بکشد پیش از نماز احوال و مانند شما پیاری از ایشان
که ایشان را میباید و سستی و دینی بوده است که اگر متابعت کرد خدای خدا را
خدای از ایشان را میباید ایشان متابعت نکردند و پیغمبر از دروغ زنند و
تا لا حرم آنچه برای ایشان بود و بپوشان رسید پس برود و زمین و بکشد
تا عاقبت آن کافران و مکذبان چگونه بود و بپوشان رسید این آیه بیانی است
و دلالتی و جنتی مردمان را و اینجای یعنی لطیف که کلاف را بر او بهشت و خواب رسیده

بسم الله الرحمن الرحیم

و جنتی

و تحقیقی پسند است برین کارانرا اگر چه قرآن غیر متقیان را نیز لطف است
ایشان بدان متعظ و متقندی میشوند ایشان را تخصیص که در نگاه خدای
تجربه کرد و خدا را از آن و من که روز احد افتاد و در جبین کرد ایشان را بر آنکه در
تجارب تلک کنند گفت و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
پیش بکشد و از آن رفت و گفت و اندک و بکشد و بکشد که احوال کارزار
چنین باشد تا رفته که در آنکه بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
باشد و آنچه برایش باشد از آنجا دل و کمال و تسلط نماید و تا خدا را از
شمار را در عباد و از مقصود بازماند و درین روز پنج ماه بر معرفت را بکشد
و دنیا و در انصاری از جمله جری حرمین عبد المطلب بود که رسول ص او را
سید الشهدا خواندند دختر ابوسفیان و حشی را جوی پذیرفت بداند که
یا علی یا حمزه را بکشد یعنی منده معونه و آن ملعون پذیرفت که ازین سه شخص
یکی را بکشد یا زود او بد و حشی گفت اما محمد فتی حقت به ایها جبر محمد را حشی
کرد آمد و باشد بد و نظرمش با یافت و اما علی نهی الکوب احد من الانبیاء
او شیر بیت در کارزار که از کربک یا حذر تر باشد پنداری که او از هر جای
چشم دارد و اما حمزه مردی بی عیبت و دشمن با لات کند و چون چشم کرد ازین
چشم چشم او تارک شود در و حذر کس از آنکه بیاید و بد و بکشد که حمزه خود را
علامت کرده بود و بپوشان شرم که از بالا زره بپوشیده بود که بود تا میان
مردان کارزار او را پنهان شده و از حجب و راست حمل میرد و مبارز می کند
و حشی از کین پروان آمده و از پس پشت او حرم بکشد و از سینه حمزه پروان
برد حمزه از اسب درآمد و پنهان و حشی بیاید و نیزه یک او تیار است و حشی پس
بند در آواز داد و میگفت یا حمزه یا حمزه چون جواب نداده است که او را کشته
است بیاید و حرم بکشد و حشی منده آمد و گفت حمزه را کشته شد خلی که با خود
داشت با خود داد و چون شب درآمد و کارزار کس شد و مردم با هم افتاد و بعضی
منزوم و بعضی محرم و حمزه باز شد رسول ص شب اول مشغول بود و میباید
کمرن را بنامی یعنی آیه کس که خبر من حمزه دارد که خبر من حمزه دارد که خبر من
چون صبح آنکه در رسول ص کس فرستاد و در طلب او و در شب پنهان بود و کس

و نیز از برای آن تا ابد و ابدان و آزمایش کند مومنان را تا ایشان را
از گناه پاکیزه گرداند و بکار و نماز و قیام و روزه و صدقه و زکات و طاعت و
ایشان را آنکه حق تعالی بخیرین کرد مومنان را و ترغیب افکند بملکات
و گفت ای شما که مومنانید می پندارید که در بهشت شویید بکرات و در بهشت
نابردن و صبر و چاره نگردن و جزو خدایند است که از شما
مومن کیست و مجاهد کیست و صابر و مجتهد کیست یعنی چرا دو صبر
شما را بر نرفته است بر سبیل تریب و تشبیه بعلما که جدا شود و
تحقیق این معنی آنست که شما پندارید که بهشت را می خواهید و می خواهید
و صبر را کارنا بسته و گفته اند تمون الموت روز بدر جاعلی شویید
جاعلی دیگر نمای شهادت کردند خدای تعالی از پس واقعه احد این آیه
فرستاد و گفت شما تنها میگردید که شهادت در یابید و نمای مرگ میکردید
پس از آنکه مرگ شما آید و شما را بمرگ ملاقات بود اکنون روز احد بدیدید
و بیافتید آنچه گفتیم که دید و اهل معانی گفته اند مراد از مرگ اسباب و قضا
مرگست برای آنکه مرگ را بنویسند و دید و اتم منظور آن بود که شما شهادت
میکردید و میدیدید اسباب و مقدمات مرگ را و قوله تعالی و ما فدا الا رسول الله
قلت من قبله الرسول فان مات او قبل ان یصلی علی اعتقاد من یطلب
علی عقبه فلن یرحم الله شیئا و سجدت لیس فی اهل سیر و احیاء
معانی گفته اند رسول ما با نصد مرد با حد آمد و بشعب فرود آمد و عبد الله
چهره را با چاه مرد در شعب بداشت و گفت ایها انما یجاء مصارقت یمن
خالد بن ولید بیاید و عکرمه بن ابی جهل لشکری در برابر او ایستاد
جاء علی زمان بیامند و دف نیز دند و شعر بخوانند و بنده میگفت
نحن بنات طارق نشی علی النمارق ان تنکوا ناسی سواکم یومئذ یومئذ
و ان غیره را مرقی اول کسی که از مشرکان پیش آمد عبد بن عمر الغضنی بود با
جاء علی از اخا پیش رسول خدا می پیوست داشت با بود جاعلی انما
و اد تیغ بسته و میگفت ایها الذی عاهدنی خلیجی و نحن بالبع لک فلیق
اضرب بیضیه و الرسول نوکارت را بر سر بسته شد و امیر المؤمنین علی هم چاره مرد

محب

صاحب

صاحب را بیت را بکشت مشرکان بهزیمت شدند آن جماعت از شعب
مشرکان را منهدم دیدند و مسلمانان بغیبت مشغول گشته امیر خود را رفتند
تا نیز بطلب غنیمت روم گشتند که رسول هم این شعب با سینه
است و نمایند که ده که از اینجا حرکت کنید این شعب که گفته این آن
گفت که حال نزدین جلد بود اکنون مشرکان چون بهزیمت شدند
و مسلمانان غنیمت گرفتند فر دانا را از غنیمت چیزی نداشتند
امیر نیز بدیدیدند و او تنها اینجا مقام کرد خالد بن ولید که آن دید با لشکر
در آمد و او را بکشت و ثغره کوه کرد مشرکان از پس او در آمدند
در ننگان باز آمدند و مسلمانان را در میان گرفتند و جاعلی را بکشتند
و دیگران نیز بدیدیدند عبد الله حمید سکی پند اخلاص بر روی رسول الله
و جراحه کرد و دندان رسول صدمه شکست آن ملعون پیاپی رسول را
نکمه داشت تا فرصت یابد مصعب بن عمیر را دیدگان بره که رسالت
صبری بزد و او را بکشت باز آمد و کمان چنان بر دوش رسول را که شهادت
با یک بر داشت و گفت قتل محمد و ابیسی علی الله ان کوه آواز بر داد
که قتل محمد صحرای رسول پیکار و تنگ شدند و دل شکسته همه بهزیمت پیوستند
امیر المؤمنین ع گفت من و انتم که رسول را بکشتید اند برای آنکه و انتم
به عده شدای و لیکن چون باز آمد او را بر جای خود ندیدیم کمان بردم که او را
از میان آسمان بردند پس در آن میان رسول را دیدیم بشکر بر روی آوردیم
کنیم یا رسول الله کجا بودی گفت بر میان جلد بر درین میان ابی بن خلف الجعفی
کرد رسول را دید در میان جاعلی اندک طبع او در آمد و گفت لا یجوز الی الخ
نرم اگر از دست من بری و آنکه رسول که صحابه گفتند یا رسول الله دست
باشد تا یکی پیش او روم رسول گفت رنگ کنید تا ببینید و پیش از آن که
ابی جعفر را صد دیدی گفتی ما دیانی هر روز او را از فرق از زن میدیم تا بر ابر پشت
او بکشم رسول ص گفت من ترا بکشم چون روز احد بود این ملعون قصد رسول
کرد چون نزدیکتر آمد آنحضرت صحرای از دست حارث بن العاصی گرفت و بر
کردن او زد و چنانکه اثری اندک بگردمانند خدشته او از اسب پشیمان و دو پانگ

کردند

و فریاد بر گرفت و میگفت قتل محمد او را از اینجا بر گرفتند و میگفتند
این جراحت را چه اثری نیست و او میگفت و اسد این طعن که محمد بر من نه
اگر بر من برسد و مضر زدی و ملال شدندی و این از آنست که مرا گفت پیش
ازین که من ترا بگویم و اگر نیز هیچ بر من نرزدی چون این مخالفت گفته بود من
گفته او بودی آنروز زنده بود و شب را بد و رخ رسید چون خبرش
شد که رسول را بکشتند و بعضی از مسلمانان گفتند که ما را از او سفیان
المان باید خواست انش بن النضر انش مالک کوفی مردمان اگر محمد را بکشتند
خدا ای محمد بر جاست باز نگذازد که از پس رسول بیاید تا بهمان کار
کنیم تا آنکه که ما را نیز شهید کنند انکه گفت اللهم انی اعتذر انیک ما قول
انکه چه کرد و کارزار میکرد تا بکشتنش ایشان درین بود که رسول
از گناره در آمد و بر سر سگی آمد و بایستاد و آواز داد اول کسی رسول را
بشناخت کعب بن مالک بود گفت درنگ کردم چشمتی رسول را دیدم در زیر
مغز شناختم و آواز دادم که ای مسلمانان بشارت باد شما را اینکه
رسول خدا ای بمن اشارت کرد که خابوش پایش جماعتی صحابه بر رسول آمدند
رسول ایشانرا ملاقات کرد بر کینش ایشان گفتند یا رسول الله ما را دل
جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم و عذر خواستند و خدای تعالی درین بار
این آیه فرستاد و گفت محمد صلیت الایمغیری پیش از بد بفرمان گشته
اند اگر او بمیرد و یا او را بکشند شما از دین بر خواجه کشتن و در کشته
و هر که از اسلام برگردد و مرتد شود هم بران عقیب آمده بود یا زکریا
خدا ای تعالی را چه زبان ندارد و زبان او را دارد و هر که بر ایمان ثابت باشد
و خدا ایرادش که یه خدای تعالی که از انجا داشت و چون محمد است
و محمد است و احمد و محمد از محمد و بلیقست و احمد از هر دو بلیقست و خدا
تعالی این نام از نام خود مشتق کرده و گفت انما اسد الحجه و انش محمد علی بن
موسی الرضار و ایت کرده اند برانش از امیر المؤمنین از رسول که گفت چو
فرزند از نام محمد نه او را گرام کنیدی و چون در مجلس آید جایش در پیش
بروی ترش کنیدی و هیچ قوی نباشد که مشورتی کنند در میان ایشان کسی

که نام

که نام او محمد یا احمد باشد و او را در آن مشورت برند و الا این شرا
خیری و همه چه سراسی نباشد که اینجا خوانی نهند و بران خوان کسی باشد
که محمد یا احمد یا محمد بود و الا هر روز و ما بر قدس و برکت بران خانه خود
ابو هریره روایت کرد که پیغمبر گفت لا یجمعوا بین اسمی و کنیتی یعنی فرزندان
نام محمد و کنیت ابوالقاسم بکشید یا محمد یا ابوالقاسم یکی ازین دو خوانند و امیر
المؤمنین با عمار رخصت داد و گفت اگر ترا فرزندی آید نام و کنیت خود او را
از خود حنیف او را فرزندی آمد نام محمد و کنیت ابوالقاسم کرد و آخرین ایند را هم
رخصت داد و است اینی که گفت لولم یمن من الدنیا الا یوم و احد لطلوع
ذکر الیوم حتی یخرج رجل من ولدی بر ابطی اسمی و کنیت کنیتی یلا الارض طار
و عدلا کالمثلت جورا و ظلما و کما کان لنفسی ان موت الایمان است
کما یخجل و من یرد ثواب الدنیا ثوبه سما و من یرد ثواب الآخرة ثوبه منها
و سبخی ان کرب نیست هیچ ترا که بیره الا یومان خدای نوشتند است
آن نوشته که اجل او در سپید و سپین کرده اند که تقدیم و تاخیر نماید و هر که
نسخ دنیا خواهد و برای دنیا سعی و عمل کند ما دنیا از درج نداریم و بدیم و هر که
نسخ آخرت خواهد بدیم او را یعنی هر که غرض او دنیا باشد ثوابی دنیا است
و عمل کند ما دنیا از درج نداریم و بدیم و هر که نفع آخرت جوید بدیم او را یعنی هر
دنیا بدیم و در آخرت نصیبی نبوده او را چنانکه گفت من کان یرید حرث الآخرة
نزد فی حرثه من کان یرید حرث الدنیا ثوبه منها و ما فی الآخرة من نصیب و غیر
گفت من طلب الدنیا یصل الآخرة فادنی الآخرة من نصیب و سرعت زوال و انتقال از دنیا
که تو بخیری اگر دنیا خواهی بکنر معاصیب و مصایب و سرعت زوال و انتقال از دنیا
نیست و اگر آخرت خواهی و بجای که آن دنیا نبوده و حیاتی که در موات نبوده مکی
زوال و انتقال با تو آن بکل و مضایقه نیست زمام اختیار بدست است
اگر این خواهی راه این گیر و اگر آن خواهی ساز آن کن که گمانی که شکر نباشد
بجای آورده بجای شکر ایشان نعمت آخرت زیاده که دانم و ثوابشان
بدیم و کما من بنی علی مع دین کما یزید ما و جزیل احبهم فی سبیل الله
ما صنعوا و ما استکوا و او الله یحب الصابرین و سبیل که کارزار کرده اند با او که

تا چون ناقص شوند ازین عدد یا کافران زیاد شوند مرضی است مسلمانان
که ثبات نگینند چون انصراف ایشان ازین مذهب بود بزمان و رحمت خدای
ازین سبب با خود اضافت کرد و شمار از ایشان باز کرد و انبیا را استقامت
و متواتر نعت برساند پس بگوید که تا در یک خوابی که بماند و سبب بجای
خواهی آورد بماند و با این همه که کشاکش کرد بدستار عفو از عذاب قیامت کرد یا از
عذاب استیصال و ایشان را از شما باز داشت پس از آنکه بر شما مستطیع
بودند و این فضل و احسان بود که خدای تعالی بپسندید و هدایتی بخداوند
و احسانت بر همه مومنان مولود خدا و مسعودین و لایقون علی احد و رسول
یعنی آنکه فی آخر یک فاضل عالم عالم لایق محض و علی ما علم و لا ما اصالح و الله جبریا عالمی
چون بر نشید و با پیشانی ایشان دیدارین برکت و بیخبر شمار باغ غنی آمد
و رسول در باز بستان شایه و شمار باز میخاند و میگفت که بن آید و در پیش
ای بندگان خدا که باز آید بهشت او راست ای عجب آنکه باز آید او را بهشت
آنکه نزد او را خود چه رسد بهشت و در حق و بهشت رسد پس بداد ایشان بزا
جزای آنکه کردند و نه از احدی و اندوختی بیدل غم کافران و روز بدر و کنت آنکه بر سر
غم اول وقت ظفر و غنیمت و غم دوم از عاف قتل و عزیمت این برای چکر برای
آن تا اند و بکین پناشیه برای آنچه ناپیت شده از شما از ظفر و غنیمت نه بر آنچه
رسیده بشما از جراحت و قتل و عزیمت خدای تعالی خداوند نیست عالم و آنکه از آنچه
شما میکنند تا جزا دهد بر کسی را محب آنچه کرده باشد از خیر و شر که تمام از آن
علیک من بعد الف الله تعالی یعنی طایفه ملک خدا استهم انهم یظنون بالله تعالی
فمن انما اهلیه یزورون ولی لای من الامر من شیء قل ان الامر کلّه لیس فی انهم بالابید
کلیه یزورون و کان لیس الامر منی ما قلنا منها علی نعمی یسویکم لیس الذین کتب علیهم قبل
فی مضاجعهم و یسوی الله فی صدقهم و یسوی الله فی ملکهم و اسوی الله فی اعدائهم و یسوی الله فی
زهر از پیرش روایه کرد که گفت من با رسول بودم چون خودم را بخت شد خوا
و نغاسی بر من افتاد و بر همه ای که با من بودند تا من سخن سعیت بن قشربیه شنیدم
که او میگفت که کان من الامر منی ما قلنا منها پس انداختم که در خواب می بینم خدای تعالی
بر سر پل نیت و نکیر نعت این آیه فرستاد و کنت پس از غم اندوه آن و من

و جراحات و مزینیت کشاکش را اندوه بود استیقام تمام داد تا در آن امن بجای
که خواب بر شما غلبه کرد و خواب امن باشد و با خوف نباشد ابو طلحه گفت
روزی احدی بر گرفتیم و بچکس را ندیدیم الا که با مل شده بود تا یکبار شمشیر از دست
چفتا و بیک گرفتیم بار دیگر تا زیاده پختا و چنانکه ایشان و در کرده بودند مومنان
و منافق مومنان را این کرد اندید که خواب ایشان را در روبرو و منافق را
امن نداد تا منافق بودند و از خوف پتو آید و نه طایفه که مومنان بودند و منافقین
شدند و طایفه که منافق بودند غم جان خوردند و غم ایمان نخوردند از غم جان
پروای خدای و رسول نداشتند بخدا کان ما حق میردند چون کان اهل
جاهلیت کان باطل پنداشتند که خدای تعالی رسول خود را نصرت نخواهد کرد
غلبه و استیلا همیشه کافران را خواهد بود با چنین اعتقاد تنهای امن و آن
کرد میگفتند که ما را ازین کار هیچ نصیبی نخواهد بود و مفسران گفتند که ادا با من نصرت
حق تعالی کنت ای کجای بگوی ایشان را هر وجهی که طبع ایشان متعلقه کرد و در حق
هم خدای است و کار آنست که خدای کند عباد عباد حق تعالی بر او است
حقای که مراد باشد بکلیه قدرت که منافقان بقضاء قدر ایمان نداشته باشند
پشتر غم ایشان از آن بود بیا نش قول رسول هم الایمان بالقول بالعقد و به
الهم و الخیر آنکه حق تعالی ایمان ایشان کرد و گفت در دل میدانند آنچه
آنها را میکنند آنها از پیر و سیرت منافقان آن باشند که در دل خلاف
آن دارند که بزیان گویند آنچه لایق اعتقاد ایشان بود حق تعالی با رسول آنست
که میکوبند اگر ازین کار را جاری بود و بارادین دینی و ملت کاری بودی ما را اینجا
بکشتندی پنداشتند که علامت دین و مذحبه آن باشد که هیچ دین ضعیف
نیفتد نه استند که بسیاری پیغمبر را بکشتند و آن در حق ایشان و ملت
ایشان خلل نگذاشته که حق تعالی کنت بگوی ایشان را که از وجود شما بر تنهایی
نیمت و از عدم شما نیز خللی پس اگر شما در خانه ای خود بنشینید و پیران آیند آنکه قتل
و کشتن بر ایشان نوشتند یعنی و احب که در آنجا بکاهای خویش یعنی این
جای غنی و اندوی نباشد و از حربه کردن بکجگاه چنان پیشاپیش که نمیخواه
خود در آن خدای ایمان و آنرا بکش کند آنچه در دلهای شماست یعنی آنچه در دل دارد

آیه

اخلاق همه از تو است از رحمت خداست بر جنت از خدای برای من
 دل شدی و این ما اگر چه زیاده است از هر فایده و تکلیف است یعنی بر زمین
 نیست این را بغیر یعنی اگر تو درشت خوی میبودی ایشان از بهر این تو بر میدیدی
 و از نزدیکی تو بر کنده شدند عیون از ایشان از آنچه روز احد کردند و بر
 ایشان استغفار و آمرزش خواه تا ایشان نرانیان من است درین آیه
 آنست که از دو وجه بیرون نیست یا تو آزارند یا مرا اگر آزارند من شفیع
 عاف عثم و اگر مرا آزارند تو شفیع باش ما سغفر لهم ربهم و یا رب
مشاورت کن خدای تعالی با کمال عقل و احسانت را رسول را فرمود که با
 ایشان مشاورت کن و درین چند وجه گفته اند یکی آنکه بدین مشورت جان
 خواست یعنی مشاورت در بعضی الامور و قرأت عبد الله عباس اینست یعنی آنچه
 در قرآن نبود و با تو می نماند با ایشان مشاورت کن قنده که گفت سبب آن بود
 که اشراف عرب چون در کار با ایشان مشاورت نموده برای من سخت
 آمدی حتی معا برای استقامت ایشان گفت که با ایشان مشاورت کن خبری
 گفت که از بهر آن فرمود تا مردمان درین باب اکتفا کنند و دلیل این تاویل قول
 هم ماستی عبد قظ بشویره و لا سجد باستقنا برای آنکه حج بنده بشویر شتی نشود
 و باستعداد ارای سعید کرده و خدای تعالی آمانه که مشورت کردند مدح گفت که
 و ارم شوری پنجم رسول هم گفت اذاکان ارم ارم خیار کم داغنیام سخی کم و ارم شوری
 پنجم نظر الارض خیر کم من بطنها اذاکان ارم ارم شیار کم داغنیام خیار کم و ارم
 ارم شوری پنجم نظر الارض خیر کم من طهرها و چون عزم کردی توکل بر خدای چنان که
 متوکلانرا دوست دارد میگوید که چون تدارک سازد و ایت کردم بصلاح توکل
 بر من کن و آن کار بکن توکل چه باشد و متوکل نیست سبیل من عبد الله گفت
 اول مقام توکل آنست که بنده پیش خدای مثل مرده باشد بر تن شوی چرخ غافل
 تا چنانکه خواهد میکردند او را متوکل را سوال بود و ارادت و اختیار بود ابراهیم خلیل
 گفت که توکل آن باشد که ترس و امید ببری از هر چه درون اوست گفت و در
 شخصی و حتی را دیدم گفتم عی یا انسی گفت جانی گفت که گایم روی گفت که زاده
 تو گایست گفت میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل و گفتم حقیقت توکل است

عبد الله بن عباس

کن

گفت الاخذ من الله انما از خدای بستانی قائم احم را کنند حد توکل چیست و گایست
 گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه شناسند خدایم که روزی که مقتدر است یکی آنکه
 و از آن شکایت نیست دیگر آنکه دانسته ام که عمل من کس نکند پیوسته باش توکل کنم
 آنکه دانسته ام که مرگ ناگاه آید استعداد او میکنم چنانکه اگر گشت خدایم که خدا
 بمن مکر است کاری نکنم که از او مرا شرم آید خدا من عاف گفت احوالی را دیدم
 در که بر راحله نشسته با تمام بد رسیده احوال رسید در راحله بچه را پاشید و
 سوی آسمان کرد و گفت این راحله آنچه دره نیست در غنای شست نام
 پروان آیم بین سپاری و در سجده رفت چون پروان آمد راحله او را پرده بود
 سر سوی آسمان کرد و گفت یا خدایا این در دوزخ من چیزی ندیده از تو ندیده
 گفت نگاه کردم از سر که بوقبیل مردی دیدم که می آمد و نام نام اعرابی بود
 چپ گرفته و دست راست بریده و گردن آه چینه اعرابی را گفت بستان
 راحله خود با هر چه در دوزخ با او رفتیم حال تو چون بود گفت راحله بدم چون
 بسر که رسیدم سواری بر ابد بر اسب اشپ نشسته و مرا گفت ای دزد
 دست راست پروان کن دست راست پروان کردم دست من بر سگ نه
 و بسکی دیگر از من جدا کرد و در گردن من افکند و گفت همین ساعست
 برو و این راحله را با عرابی بپار من بیادم و راحله را باز آوردم من گفتم
 من لایفیع و دایم و لایفیع ساید سبحان آن خدای که دایم او فایفیع
 و سایل او فایفیع نماند و رسول هم میگوید اگر توکل کنی بر خدای چنان که گایست
 که گاه را روزی در چنانکه مرغان را مرغان با د از آتشها پرهیز آیدند
 با حوصلهای آبی و نماز شام با شیانها بروند با حوصلهای پر توکل آن نصیر کم
الله فلا خالب لهم و ان یذکرهم و الله الذی نصیرکم من بعده و علی الله تکیه کل المؤمنین
 آنگاه حق تعالی آن کرد که نصرت و ظفر بر دشمنان و این خدای تعالی و اورد گفت
 اگر نصرت کند خدای تعالی را در جهان کس شای را غلب نکند و اگر خدا را کند
 که باشد پس از آنکه شای را یاری کند چون چنین است باید که موثران ایتام
 و توکل بر خدای کنند که نصرت و خدا را یاری و تعالی و از دوزخ و آگاهان
ان یصل و من یصلک یصلک یا علی یوم القیمه کوفی کل نفس ما سیت و هم لا یفلحون عی
 از عبد الله عباس روایت کرد که سبب نزول این آیه آن بود که روزی در کعبه ای ایستاده بود

و من یصلک یصلک

مناقصان حواله رسول کرده خدا تعالی این آیه فرستاد و گفت نبی است
که حج پیغمبری خیانت کند و گفته اند که این در باب وحی آمد یعنی نیاید و نشاید
پیغمبری اگر در وحی خدا با است خیانت نماید و در آن زیاد است و نقصان
کند و این وقتی بود که مشرکان طلب مضاف میکردند و میخواستند که رسول
خدا عیب آلود و معیوب ایشان کنند و اگر فیصل بضم ایاء فتح العین خوانند
آیه در روز احد آمده باشد بر و آیه مخالفی که در آن جماعت که تفرقه نگاه
میداشتند و آن شعب که چون اید ایشان گفت که مروید و طلب
کنید که رسول ص شما را محروم نکرده اند و نصیب شما را از غنیمت بدو نگفتند
ترسم که بندگان خدا این آیه فرستاد و گفت نشاید که با حج پیغمبری خیانت
کنند یا اورا بخیریت نسبت کنند و هر که خیانت کند آنچه کرده باشد روز
قیامت با میان آرد در حساب تا جزای آن بستاند کلمه گفت چیزی که
دزدیده باشد و خیانت کرده در دنیا و رفته و بدو زنده بدارند و گویند
برو و آن برگیر و بیا چون بروی و آن برگیرد و بر پشت هند تا بکند آرد و آنرا
باز پس انگشت و دیگر بار تکلیف کنند او را که بدو بگیرد و دیگر بار بچهار
کنند عذاب باین نوع باشد ابو هریره روایت کرد که روزی رسول ص خطبه کرد
و بیکر غلول و خیانت رسید در آن میانم کرد و گفت لا اله الا الله
سبحی علی رقیبه بعیر زعمای قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
نباید که فردا یکی از شما را پنج گوی آید و مشتری بر کردن گرفته شتر بکشد میاید و را
گوید یا رسول الله بنظر من رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد
من پیغام برسانیدم و تو کار نبستی و همچنین گفت لا اله الا الله احکم بحجی یوم القیامه
رقیبه رس لرجه فقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه شانه لیا تعالی قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم
شاید قد بلغنک العین احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه صامت فقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه لیا تعالی پنج گوی آید و اسپی بر کردن که او را
آوازی بود یا گوشتی بر گرفته یا از مال صامت زدن و تیره و غیر آن و هر چه دزدیده
باشد و خیانت کرده در آن روز و در گردن گرفته ای آرد چون مرا پسند که یا تو را
رس من گویم نتوانم که من پیغام خدای برسانیدم و کار نبستی و در خبر است که روز قیامت

این آیه در روز احد آمده باشد
بر و آیه مخالفی که در آن جماعت
که تفرقه نگاه میداشتند و آن شعب
که چون اید ایشان گفت که مروید و
طلب کنید که رسول ص شما را محروم
نکرده اند و نصیب شما را از غنیمت
بدو نگفتند ترسم که بندگان خدا
این آیه فرستاد و گفت نشاید که
با حج پیغمبری خیانت کنند یا
اورا بخیریت نسبت کنند و هر که
خیانت کند آنچه کرده باشد روز
قیامت با میان آرد در حساب تا
جزای آن بستاند کلمه گفت چیزی
که دزدیده باشد و خیانت کرده
در دنیا و رفته و بدو زنده بدارند
و گویند برو و آن برگیر و بیا
چون بروی و آن برگیرد و بر پشت
هند تا بکند آرد و آنرا باز پس
انگشت و دیگر بار تکلیف کنند
او را که بدو بگیرد و دیگر بار
بچهار کنند عذاب باین نوع
باشد ابو هریره روایت کرد که
روزی رسول ص خطبه کرد و بیکر
غلول و خیانت رسید در آن میانم
کرد و گفت لا اله الا الله سبحی
علی رقیبه بعیر زعمای قول یا
رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا
الله کم من الله سبحانه نباید که
فردا یکی از شما را پنج گوی آید
و مشتری بر کردن گرفته شتر
بکشد میاید و را گوید یا رسول
الله بنظر من رس من گویم که من
مالک نباشم از خدای هیچ چیز را
قد من پیغام برسانیدم و تو کار
نبستی و همچنین گفت لا اله الا
الله احکم بحجی یوم القیامه رقیبه
رس لرجه فقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا اله الا الله کم من الله
سبحی علی رقیبه شانه لیا تعالی
قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا
اله الا الله کم من الله سبحانه
احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه
صامت فقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا اله الا الله کم من الله
سبحی علی رقیبه بعیر زعمای قول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله
الا الله کم من الله سبحانه

سبحی علی رقیبه بعیر زعمای قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
نباید که فردا یکی از شما را پنج گوی آید و مشتری بر کردن گرفته شتر بکشد میاید و را
گوید یا رسول الله بنظر من رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد
من پیغام برسانیدم و تو کار نبستی و همچنین گفت لا اله الا الله احکم بحجی یوم القیامه
رقیبه رس لرجه فقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه شانه لیا تعالی قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم
شاید قد بلغنک العین احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه صامت فقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه لیا تعالی پنج گوی آید و اسپی بر کردن که او را
آوازی بود یا گوشتی بر گرفته یا از مال صامت زدن و تیره و غیر آن و هر چه دزدیده
باشد و خیانت کرده در آن روز و در گردن گرفته ای آرد چون مرا پسند که یا تو را
رس من گویم نتوانم که من پیغام خدای برسانیدم و کار نبستی و در خبر است که روز قیامت

سبحی علی رقیبه بعیر زعمای قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
نباید که فردا یکی از شما را پنج گوی آید و مشتری بر کردن گرفته شتر بکشد میاید و را
گوید یا رسول الله بنظر من رس من گویم که من مالک نباشم از خدای هیچ چیز را قد
من پیغام برسانیدم و تو کار نبستی و همچنین گفت لا اله الا الله احکم بحجی یوم القیامه
رقیبه رس لرجه فقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه
احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه شانه لیا تعالی قول یا رسول الله اغثنی فاقول لا اله الا الله کم
شاید قد بلغنک العین احکم بحجی یوم القیامه علی رقیبه صامت فقول یا رسول الله اغثنی
فاقول لا اله الا الله کم من الله سبحانه لیا تعالی پنج گوی آید و اسپی بر کردن که او را
آوازی بود یا گوشتی بر گرفته یا از مال صامت زدن و تیره و غیر آن و هر چه دزدیده
باشد و خیانت کرده در آن روز و در گردن گرفته ای آرد چون مرا پسند که یا تو را
رس من گویم نتوانم که من پیغام خدای برسانیدم و کار نبستی و در خبر است که روز قیامت

که آیات خدای بر ایشان خوانده و تکریم میکنند ایشان را و دعوت میکنند بیتی کردن
 مری و مقهر باشند و می آموزند ایشان را کتاب یعنی قرآن و شریعت و اگر چه ایشان
 پیش ازین در ضلالت و گمراهی بودند و کلاما اولما اصحاب میباشند و صاحب میباشند
 قلم ای بد اهل و من عند انکم ان الله علی کل شیء قدیر حتی تعالوا کنت آریا انکم
 بشمار سید مصطفی و یکی روز احد و در عهد ان رسالت بودید بد ایشان
 روز بدیده آن چنان بود که روز احد بنوا کس را از صحابه و دشمنان کشته
 بودند و روز بدید مسلمانان صد و چهل را کشته بودند از مشرکان یک روزه
 چهل کشته بودند و چهل را اسیر کرده برای آن کنت قداجیم مثلیها قلم ای بد
 شما گفتید این واقع چگونه افتاد و ما مسلمانی و بر حقیق و پیغمبر خدای در میان
 و وحی از آسمان نمانی آید و ایشان مشرکانند و بر باطل از کافران و آن حال
 و چرا آمد چنین ای نمید بوی و جواب ده که این چه تعجب است که شما میکنند نمیدانید
 که این هم از نزد یک شماست از شما بر شما آمده که شعب را که در روزان رسول را
 مخالفت کردید و خدای تعالی بر شما جزا درست قار بود که شما را از ایشان منع کرد
 بقره الا انکم که حکمت بر تکلیف ازین مانع بود و کلاما و ما اصحاب یوم النبی الامام
 لبان الله و لیعلم المؤمنین و لیعلم اللین ما فی اوایل هم تعالوا ما ملوا فی سبیل
 افاد تعالوا ما ملوا لیعلم ما لا یفعلناکم کم کفر یومئذ ارب منهم لایالیا یومئذ یأولهم
 تالیس فی یومهم و الله اعلم بما یقولون و آنچه بشمار سید آمد و از که ده لشکر هم بر آمدند
 و روی هم نهادند یعنی روز احد از قتل و اسیر و جراحت و دهن و کشتن و بعل
 خدای تعالی قار و روی و موجود است و حاصل بر صفت کمال برای آن چنان
 دانند که خدای تعالی بر این صفت حاصل کرده است نه خدای تعالی بر این صفات
 حاصل است که او میداند که این سخن جسم ماده در سبب کفرین باب آوردند و در
 از برای آن تا بداند که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و منافقین از
 منافق جدا شود و فوج و قیز پدید آید چون معاند آنان کرد که اندامها بد اندام
 آن برین اجر اگر دو کشته اند که علم یعنی تربیت چنانچه تربیت یعنی علم آید یعنی
 خدای تعالی آنچه هست داند در حق شما و آنچه معدوم است نمیداند و ممکن نباشد که
 پسند تا که در وجود نیاید که معدوم را نشاید دیدن و گفته اند خدای تعالی شما را معلوم

و این کلام را در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که در روز احد و در عهد ان رسالت بودید بد ایشان روز بدیده آن چنان بود که روز احد بنوا کس را از صحابه و دشمنان کشته بودند و روز بدید مسلمانان صد و چهل را کشته بودند از مشرکان یک روزه چهل کشته بودند و چهل را اسیر کرده برای آن کنت قداجیم مثلیها قلم ای بد شما گفتید این واقع چگونه افتاد و ما مسلمانی و بر حقیق و پیغمبر خدای در میان و وحی از آسمان نمانی آید و ایشان مشرکانند و بر باطل از کافران و آن حال و چرا آمد چنین ای نمید بوی و جواب ده که این چه تعجب است که شما میکنند نمیدانید که این هم از نزد یک شماست از شما بر شما آمده که شعب را که در روزان رسول را مخالفت کردید و خدای تعالی بر شما جزا درست قار بود که شما را از ایشان منع کرد بقره الا انکم که حکمت بر تکلیف ازین مانع بود و کلاما و ما اصحاب یوم النبی الامام لبان الله و لیعلم المؤمنین و لیعلم اللین ما فی اوایل هم تعالوا ما ملوا فی سبیل افاد تعالوا ما ملوا لیعلم ما لا یفعلناکم کم کفر یومئذ ارب منهم لایالیا یومئذ یأولهم تالیس فی یومهم و الله اعلم بما یقولون و آنچه بشمار سید آمد و از که ده لشکر هم بر آمدند و روی هم نهادند یعنی روز احد از قتل و اسیر و جراحت و دهن و کشتن و بعل خدای تعالی قار و روی و موجود است و حاصل بر صفت کمال برای آن چنان دانند که خدای تعالی بر این صفت حاصل کرده است نه خدای تعالی بر این صفات حاصل است که او میداند که این سخن جسم ماده در سبب کفرین باب آوردند و در از برای آن تا بداند که از میان شما مؤمن کیست و منافق کیست و منافقین از منافق جدا شود و فوج و قیز پدید آید چون معاند آنان کرد که اندامها بد اندام آن برین اجر اگر دو کشته اند که علم یعنی تربیت چنانچه تربیت یعنی علم آید یعنی خدای تعالی آنچه هست داند در حق شما و آنچه معدوم است نمیداند و ممکن نباشد که پسند تا که در وجود نیاید که معدوم را نشاید دیدن و گفته اند خدای تعالی شما را معلوم

از اتفاق ایشان که میدانند و چون گفتند ایشان را یعنی عبدالله بن مسعود
 و اصحاب را از منافقین که بنیامید تا کار از آن کیم در راه خدای یعنی چرا در راه
 خدای و اگر شما را حکم چهار مسلمانی فیدارد دفع کنید از خویش و خانه و هم
 خویش گفتند اگر ما دانیست که کار از راه خواهد بود و تمام بر بی ایشان نیامدی
 و این آن بود که چون رسول م با حدی آمد عبدالله بن مسعود را جواب خود را
 گفت چه مهم است ما را برای محمد و اصحاب او خویش را طایفه شریست
 بنیامید تا بدیدیم و بر کشته شد پسند کرده و با بدیدند رفتند رسول م ایشان را
 ملاقات کرد عذر این آوردند که تو تعلم ما لا یفعلناکم حتی تعالوا کنت دروغ میگویند
 هم گفتند ارب ایشان یکمیز و دیگر بود که کفران برای آنکه کفران بد داشتند و
 ایمان بد این نگاه آنچه حقیقت نهانست در حق ایشان محقق کرده گفت
 بر زبان چیزی میگویند که در دل ندارند و خدای تعالی عالم است بدانچه ایشان
 در دل پنهان میدارند که کفران نگاه احوال و احوال ایشان باز گفت که کفران
 الدین قالوا لا تخافهم و بعدوا و اولوا اطاعوا ما یقولون قل ما دروا عن انکم الموت
 انکم صا دین ایشان آنکس ای اندک را که کفران با آنکه خود بنشینند و با آن
 خود را درین باب یا در شب گفتند که اگر آنکه در احد کشته شدند اگر فرمان
 برده اندی و گفت ما را کار نیستی کشته نشدندی بجوی ای محمد ایشان
 را که اگر راست میگوید مرک را از خود باز دارند و اگر حق تعالی خواست تا مرگتان
 در بدر و احد کشته شدند و شهید گشتند بختان باز نماندند مؤمنان تا ش
 شوند و رغبه افتاد ایشان را در جهاد و شهادت و منافقان و خوار کرده و کفران
 تعالی و لا تخفین الدین میگویند سبیل الله احوال اهل احیاء عند ربهم برزخون
 با ایتیم الله من مضط و یسبسون بالذین لم یخو ایتیم الا خوف علیهم و لا هم یخونون
 میبندارد که آنان که در راه خدا کشته شدند ایشان در راه کشته شدند و کشته شدند
 بنزدیک خدای عزوجل روزی میدهند ایشان را و ایشان را شادمانند و با آنچه
 خدای تعالی میداد ایشان را از فضل و ثبوت خویش و شاد میباشند با آنکه
 زندان مانده باشند از اتر با و دوستان ایشان را که ایشان بر طاعت و ایمان
 میباشند خدای ایشان را از احوال ایشان خبر میداد و از طاعت و عبادت ایشان

من گفتند

تا ایشان بدان شد باشند و چه دیگر است که خدای تعالی خبر میداد
شاید از انجیل ایشان و یا این که خلایق و خلایق شریفه خودند و ایشان
نیز باین کرامت و منزلت خود رسیدن که شمار بسیار آید تا آنکه
و همچنین ایشان باشند یا آنکه این گروه مانده اند و می دانند و خودی خود
این آیه و بلیت بر آنکه شده با جسام و ارواح زنده اند و بر حیات
کمالی که لایح ایشان بود فاضله بعضی خدایان گفتند که این آیه روزی آمد
و شاید آن بدر چهارده نوبت و نه شش از هر جهت از انصار و کتبت اند
که در حق شهادی احد آمد عید الله عباس روایت کند از رسول که در حق
شهادی احد آمد خدای تعالی جانهای ایشان در شکلی مرغان حشر
نهاد که در جبهای پشت آب بخورند و از درختان بهشت میوه بخورند و در
بهشت چنانکه میخواهند بگردند و او از غزلهای ایشان تمهیدهاست از هر جهت
عشر رب العزة آوینده اند که گفت چون آن کرامه و منزلت دیدند از خدای تعالی
کاسی قوم ما دانستند و آنچه کارایم از کرامه و نعمت حق تعالی گفت من
ایشان را معلوم کنم تا شد بشوند اندک این آیه فرستاد عید الله معهود گفت
خدای تعالی گفت ارواح شریفه آن در اجواف مرغان حشر کرد چنانکه از پیش
گویند آن بر وقت انکسار اطلاع کرد و برایشان گفت چه آورده است شما گفتند
بار خدا یا از بالا این چه تمهید آورده باشد که از آب و میوه بهشت بخوریم
و در زیر عرش ما و او ممکن داریم حق تعالی دیگر باره اطلاع کرد و گفت و آنرا
دیگر است من را گفتند از روی مآنت که با دنیا شویم و در پیش رسول تو چنانکه
و شاید شویم تا ما را بنزدیک تو منزلت بخواهد حق تعالی گوید من حکم کرده ام که آنرا
که با بخار شما با دنیا کسری محنت و تکلیف است بهرم گفتند بار خدا یا چون شهادت
حکم تو آورده ای مآنت که سلام ما بر رسول خود برسانی و او را از احوال ما بگوید
کمی که تو از ما راضی شده و ما را از خود که دانسته حق تعالی گفت اما ما انتم را این
بگویم برای شما و این آیه فرستاد و بعضی دیگر گفته اند که سبب نزول این آیه
مذکور آن بود که چون او بپای آن کشندگان را نعمت و سروری رسیدی ایشان را
یا کردند و گفتند من فی غیر و سرور و آبا و اجداد ما فی القبر ما در نعمت و سروریم

پدران و فرزندان و برادران ما در کور از آن محتر خود ندی خدای تعالی این آیه
فرستاد و باز نود که حال ایشان بهتر از حال شماست بعضی گفته اند که مراد از این
که بل احیای الدین در دین زنده اند و گفته اند که در معلوم خداست که زنده اند
شد و بعضی دیگر گفته اند برای آنکه ارواح ایشان در زیر عرش خدا سجده
میکند چنانکه زندگان میکنند و چنانکه ارواح مؤمنان بر صلیبی ساخته
خفته باشند و گفته اند برای آنکه در کور پوسیده نشوند چنانکه دیگر مردگان
در خبر است که چنانکه کرده در کور است با فضل و بفران و علما و شریفان و عالمان
و آن و این خبر صحیح است و خبری که قرآن و حدیث میکند که ایشان زنده اند
و که کمال به شرف و بزرگی است و فعل و آن است لایق و اجر الهی است
میشود بفضل و نعمت خدای و فضل بزرگی که گفته است تا به اندک آن
نعمت و فضل در مقام است که حد آنرا حدت نیست و کرد خدای تعالی که
ضایع کرد و از ثواب ایشان بایشان رساند علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش
از ائمه ائمه بن علی علیه السلام روایت کرد که او را که در پیش خطبه میکرد و قوی را توحید میکرد
بر چهره مردمی برخواست و گفت یا ائمه ائمه بن علی علیه السلام را که بخار و رو و او را چهره
بود و باشد ائمه ائمه بن علی علیه السلام فرمود که من یک روز در پیش رسول بودم بر ما غضب
این که تو از من پرسیدی من از تو پرسیدم مرا گفت بدانکه مرا غایبی چون حد
عزم کند غر از خدای تعالی برای او نویسد برای آن از آزادی از آتش و دلخ و چون
برگردد و از کور خدای تعالی بماند و باز ششگان بباید کند چون او را شش
را و دایع کند در دین و او را بگوید و از کمال بد آید چنانکه ما را از پرست و خدای
تعالی بر مردمی از این چهل هزار فرشته مکمل مکمل کرد و داد تا او را نگاه دارند
از پس و پیش و جب و راست و چپ حسنه کنند الا که مضاعف کنند و هر روزی
او را عبادت هزار مرتبه بخوانند که هر مرتبه هزار سال عبادت کرده باشد
و هر سال سیصد و شصت و نه مرتبه و روزی چند و آنکه عبادت و نیاجون برابر و شش
منتخب شود علم اول دنیا از حضرت و عدو اب ایشان عاجز آید از دانستن آن و چون
مهر کرد و تیرگی بر یکدیگر راست کنند و کمالا به آه زنده و تیر در آن بودند و یکدیگر را
و ششگان بگردانند و در آینه و عاکنند ایشان را بصورت و ثبات قدم و ستاد

بجز این نیست

و بهشت رساند چون مرگ باو آید او گواهی دهد که خدای تعالی بکبریت و
محمد رسول است و با مردمان آن کند که دوست دارد که با او آن کنند و در کتاب
تبارک فی اموالکم و انفسکم و کلتکم من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من
است که او را در این کتب و او را در این کتب و او را در این کتب و او را در این کتب
این آیه در حق کعب بن الاشرف آمد که او رسول را چو کرد و صحابه را و چو
تخریب کردی مشرکان را بدست ایشان و در آن وقت که در کربلا مانده بود
آورده و ایشان را باین فریاد کرده ای تا خدای عزوجل کار او نماید که
و بدست بعضی از صحابه کشته شد و بعضی دیگر گفتند سبب نزول
این آیه آن بود که رسول تمام گوشت بردست ای بکر بن عقیل ص من عاتق و
و در اینجا دعوت کرد او را با سلام و نماز و زکوة و او بکر را گفت من
تا با من رجوع کنی بر رفت و نماز را بدو داد و نماز را بخواند و گفت خدایا
محتاج است با از ما چیزی میخواهد او بکر گفت خدایا من تمام جواب او دادم
بشهری که با من بود و در باره سخن رسول ص با او تمام از اینجا برگشت
و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مرا آید بیاید شما را و بپاک کند
در راههای شما بعد از دادن زکوة و آفات و خصمان و نقصان و در
تنهای شما با مراض و مرگ و استقام و تکلیات و معصایب عطا کند مراد ما این
که چون ایشان بجهت کردند مشرکان مکملهای ایشان بجز و خستند و
ایشان بدست خود گرفتند و هر آینه بشوید شما از جهودان و ترسانان
و مشرکان عرب چیزها که شمار از آن رنج باشد و رنج بسیار و اگر صبر کنید
بر آن رنج و پیریز کار را برساند بدستی و حقیقت که آن از چاشنی
کار راست و حقی و حقیقت است عطا کند من حقیقه ایمان از حقیقت
ایمانت و برای آن کار جد و حقیقت را عطا خواهند که در وجود نیاید الا بقرآن
و او را خدا میداند الذین اوتوا الکتاب لیبینه لکس و لا یمنون فی قلبهم و در
ظهور هم و اشهر و ابی و علی و فیه و در آن که ای محمد چون تو از حق خدای
تعالی جدا اهل کتاب که بیا و کنند از برای مومنان و پنهان کنند ایشان را
خدا خدا را از پس پشت خود انکار کنند و برای آنکه بجز و خستند بطور و در آن

بود بر عوام از آنکه حق تعالی گفت فیه من شیرون و جزویت آنچه ایشان
نیکند از پی و شر و معا و ضد که برای آنکه میباید باشند و و یا آن که
قوت ده گفت آن عذبت که خدای تعالی از اهل کتاب که گفته است که آنچه دارند
بگویند و پنهان کنند که مژدی باشد به پاکت محمد بن کعب گفت و حال نباشد
عالم را که بر علم خاموش شود و جامل را که بر جویل خاموش شود و که خدای تعالی جل جلاله
در حق عالم برخیزد و او را خدا اندیشای الذین اوتوا الکتاب آیه در حق جامل
خدا عفاست که اهل الا که ان کتم لا تعلمون و در کتاب الذین یزعمون که
اوتوه حیون ان یجدوا بالکم یفعلوا افلا یحسبون بشاره من العذاب و لهم عذاب الیم
و الله مالک السموات و الارض و الله علی کل شیء قدير ابو سعید خدری گفت که
منافقان در عهد رسول ص گفتند یا رسول الله اگر غرضی باشد ما با تو بیایم چون غرضی
بد آمدی تخلف کردی و باز ایستادی و غرضی از رسول و بدان تخلف شد و بود
چنانکه خدای از ایشان گفت خدای تعالی من یفعلکم خلاف رسول الله و چون رسول
است باز آمدی عذر آوردی و تعلل کردی که ما را ما را نشانند چیزی آمد چنانکه حق تعالی
بغض و در اینک اندازیم جمع الیهم آیه الکافه باین همه خواستندی که همچنان ایشان
جد و شاکویند که مجادلی که بچند حاضر بودند خدای تعالی در حق ایشان این آیه
فرستاد و چون خطاب خوانند خطاب پیغمبر را بود معنی این بود که پیغمبر را عطا
کرایت نما از عتاب بخاتی بود و اگر بیا خوانند عتاب را باشد معنی این بود که
مینه از انگشتی که کشد و با آنچه میکنند چون منافقان که تخلف و تا فریبناشد
و بدان شد و میشوید و دوست میدارند که دوست دارند ایشان را و بداند
نکرده باشند مدح گویند چند از آنکه ایشان را از عذاب بخاتی بود و آنکه حق تعالی گفت
که کلمه آسمان و زمین خدا است و او بر همه چیزی قی در باشد چگونه گویند او را که
او در ویش است و ما تو انکه حق تعالی گفت بر ایشان که کار از او و چه دارند
این همه که از آن آمد که ایشان اندیشه کردند و تا ملی و تکرار کار نباشد و در کتاب
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الفیل و البیاض و البیاض و البیاض و البیاض
عطا این رنج گفت با عباد الله عزیز و یک عایشه رقیه عباد الله گفت یا عایشه
خبر ما را بشنوی چون چیزی که از رسول ص بدی گفت کار را که عجب بودی شبی از شبها

بنا آید
و این
و این
و این

نوبت من بود و در بر آمد و بخت و نور پهلوی از آرم گرفته بود که بر خاست
و چاه در پوشیده و آیه آب نهاد و در آن وضو کرد و آب بسیار بر خست
انکه در نماز ایستاد و در نماز چندان بکسرت که آب چشم او چاه و سینه
او تکره انکه بنشت و خدا شنای خدای میکرد و میکرد که آب چشمش را بین
را تکره و تاج بر آید بال آید تا او را بنماز باده و خواند او را که در آن وقت گفت
یا رسول الله چند میکردی و خدای تعالی که نه از اینها و نه از آنکه شسته و آید و در
گفت ایضا اکنون عبد است که را خدای اینده است که بنماز و هر انچه و خدای
امشب آتی بن نماز کرد و آن اینست که در آن فی خلق السموات و الارض
انکه گفت و بل لمن قرأ و لم يتكبر فيها و اى بر انکس که این آیه بر خواند و در آن
تکبر نکند چیده است و اى که هر که هر یک رسول خدا آمد و گفت چچ
آیه بر چنان بختر بنماز این آیه و در اثر است که هر که در آن یک کی از عالمی
آمد و گفت و اى عاى بیا موز که با جابت نزد یک باشد گفت و اى اول دعا بخ
بار کوی رتبه انکه حاجت بخواه اگر خدای تعالی صلاح اندا حاجت کند گفت
از کج گفتم و تخصیص این عده هر که اى این آیه بر خواند و اى که در آن
شعبه هر از عبد الله عباس روایت میکند که قریش بنزدیک جهنم دان آمدند
و گفتند موسی که شما آمده چه خبر آورد گفتند عصا و یه عصا و خلق دریا پس بنزدیک
ترسایان آمدند و گفتند عیسی که شما آمده چه خبر آورد گفتند احیای موی و ابرو
انکه و ابرو بنزدیک رسول آمدند و گفتند اى محمد آیه تو چیست از خدا و خواهانکه
صبر برای نماز کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر شما آتی طلب میکنید یا
ولایتی میخواهید بدارستی و حقیقت که در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز
آیتی است و ولایتی خداوندان عقل را معنی اختلاف در وجه را محکم است که آید
و دوم اختلاف کون روشنی و تاریکی و حر و سردی و باد و آفتاب آنها از که عقل را که بنماز
انکه و خدای تعالی صفت این است که هر که گفت تو که تعالی را که در آن است و اى
و معبود او عی چون هم و بنکر و بنی خلق السموات و الارض رتبه حاجت و ابرو
سجده که شما عبد است که انکه انکه که خدای کند بر هر جایی که باشد ایستاده است
و بر هر خلق و بنکر و انکه همیشه کند در عجايب خلقت آسمانها و زمینها و انکه نوبت تعالی بود

آفرید این بهشت آسمان معلق و بهشت زمین و طبع بود بر یکدیگر نهاده
و با انواع حیوانات آید و آن کرده و با حشرات نباتات آراسه و بخشهای آب
زنده داشته و باران آسمان نه کرده چون این اندیشه کنند و انکه
این افعال متقن و محکم بی صانعی قادر و عالم و حی و موجود و مدبرک موجود دنیا
رسول چه گفت شب و روز مرا با آسمان بر دانه و دی و خدای و آفریننده
و شنیدیم چه نیک را گفتیم این چیست گفت شیا چنانکه کرد و یکشنبه تا چهار
باشد خلایق را از انکه عییب آسمان به بینند و انکه آن بود که عجايب و انکه
یعنی انکه مانع این که شیا طین نبود و عییب عییب و انکه رسول گفت چون
هر در بر رفته باشد و آسمان نکرده و در ستارگان آسمان نظر کند و گوید
که گواهی میدهم که ترا آفرید کارى و خالق و مدبری هست انکه گوید اللهم اغفر لى
خدای تعالی بر حمت در و نکر و و گوید که گواهی میدهم که ترا آفرید کارى او را بیادزد
آورده انکه عبادى و بنی اسرائیل سی سال عبادت کرده و چنان بود که
چون عبادى سی سال عبادت کردی او را حاجتی به استدی و او را زاده
و عبادت کنندى از انکه چچ اثر ندهد و در رکعت اى و در این چه حالت است
عبادت کرده چچ بد است که گفت تا انکه کناى کرده و در آن سیه که گفت نکر
و حمت کناى هم کرده گفت چچ اتفاق افتاد که نظر در آسمان کردی و چچ اندیشه
ناکرد و چچ از او باز کرده اندی گفت بسیار گفت ترا ازین سبب آمنت آمد عییب
عباس گفت و اى ازین که انکه انکه کناى که در حال قدرت و صحت نماز را
کنند و چون خوانند نشسته نشسته و چون بنماز بنماز کنند و بیکان گفتند
خدا و اوست و موافقت بد که خدای تعالی و در اخبار اهل البیت است
این نماز در شب آمده است که در این ذکر خداست و درین هم حالت قیام و
بدعوات و عی چون هم چون از نماز و تر خالی شود بر پهلوی راست خفته و دست
در زیر ریه بند و این دعا بخواند چنانکه موقوف و مستطوع است و در کمال است
از بقیه است که تا آخر دعا رتبه خلعت و ابا طلاسبى یک تدبیر و فکر میکنند
اى بار خدای این را که آفریدی بیاطل بنماز یک پاک و خدای تو ترا تو عییب و نکر و
و نظر عییب را از آتش اولی و نگاه و در هر که رتبه انکه در دنیا و آخرت و اهل البیت

اختلاف

حکایت عییب و انکه

تا شکر کرده بود یکی از صحابه بکریت رسول گفت چرا میگری گفت بار رسول سگسری
و قیصر بر جریه و دنیا خسته از تنعم و تو برین حالت گفت چه باکست اللهم
ولنا الآخرة اینها دنیا است و آخرت تو که خدا و ان من اهل الکتاب
لمن یؤمن بالله و ما انزل الیک و ما انزل الیهم خاشعین بعد از شتر و بن باستان
نما قلنا و نکل لهم اجرهم عند ربهم ان الله یسمع الحسب یا ایها الذین امنوا
اصبروا و اصبروا و اصابوا و اصابوا و اصابوا و اصابوا و اصابوا و اصابوا
و این عباس و مناده گفتند این آیه در حق نجاشی آمده است چه
و نام او صحیح بود و معنی او عطیه باشد چون او بجهش زمان یافت
جبرئیل بیاد رسول را خبر داد و رسول هم صحابه را گفت پیرون آید تا
بر او شهادت کنیم که زمان یافته است نه بدین سنا گفتند یا رسول الله آن
کیست گفت نجاشی رسول هم بگو رستان تنعم آمده با صحابه خدای تعالی جای
بر داشت تا رسول هم جنازه او دیده و بدان ناکرده و برای او استغفار
کرده منافقان گفتند بگریه که بر جیش ترش ناز میکنند که هرگز او را ندیده
است و بدین او نهاده است خدای تعالی این آیه فرستاد و نجاشی گفت
این آیه در شان چه مؤمنان اهل کتاب آمده میگوید که از اهل کتاب گشت
که بخدای ایمان دارد و بکتاب شما که قرآن است و بکتاب ایشان که تورات و انجیل
ایمان دارد و ترسکار و متواضع است خدای را و آیات خدای را بقل جلاله بپرا کند
نیز و شیعنی تغییر توریه و انجیل نمیکند بجلالت آنکه از ایشان حکایت
کرد و پیرون بعد از او ایما هم نما قلنا این آیه آنانند که فرود ایشان نزدیک
خدای نهاده است و عنقریب باز بان رسد از آنکه او پیچ الحی است
آنگاه خطاب کرد مؤمنان را و گفت ای انتم که ایمان آورده اید صبر و استقامت
بکار بندید و پیرون صبر کنید و دین را رها نکنید و خدای را در شکر و سپاس
سرا و در مقام بر طاعت خدا و او از انبیا و پیغمبران و بپیش رویان
مصابر است بر طاعتهای خدای و را بطور و خورشید را موقوف کرده اند و در
مشرکان و ملایم آن شویید و دوست نایب و ثبات و در زیارتستان غاری
بود که اینها ضعیفی و شدتی رسید گفت من حدیث کنم شما را بحدیثی که در این

ششصد

ششصد گفت هر که را بپای کند در راه خدای شبانه روزی چنان بود که بپای
داشته باشد و نماند که آرد و روزی یکبار آید و از نماز باز نماند و آتیا جی
و هر که در راه خدای وفات رسد خدای تعالی او را می آفریند که از این
اهل بهشت و دوزخ حکم میکند چنانچه و آید که هر که یک روز را بپای کند در راه
خدای تعالی و در میان او و دوزخ بهشت خندق باشد آورد و فراموشی هر خندق هر
بهشت آسمان و بهشت زمین را بپای کند این آیه و حق آمده که خدای تعالی
جهاد نیز نموده بود و جهاد بپای آورده و عرابه است که در خویشین را موقوف
کند چه انتظار زمانی که بعد از وی میکند و این تاویل را از ایزد مونس
روایت کرده که که بپای آورده از رسول هم روایت کرده که گفت من شما را خبر دهم تا بچه که
شما بستر و در جات شما را رفیع کرده اند گفتند بلی یا رسول الله گفت ایستاد
الوصوة عن المکاره و موقوف کردن بر مکاره و کثرة الخلق فی المسجد و التواضع
حاضر شدن در مسجد و انتظار بعد الصلوة و انتظار نماز و ذکر و بعد
از نماز نماز الاربعة و گفته اند اصبر و اعلی بلای و صابر و اعلی غمها و بلای
فی الارعادای و آخر آنچه هوای لعنک تلکون غدا بقی **سورة التوبة**
ای بن کعب روایت کرده از پیغمبر که هر که این سوره بخواند چنان باشد که
داود بر هر روزی که بر او است مستحی شده باشد و چنانچه از او آید که
آزادی را باز خرد از بر دمی و از سرگ بری باشد و از مشیت خدای آزاد باشد
که عفو کند خدای از آن **ایمان و بیاد مرد و اینها از ائمه است که در اندوه السورة**
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتوا الذی حکمکم من نفسه واحدة و حق
رو جادیت منهار چاکیز او است و اتوا الله الذی تاتون به الاربعة
کان علی کل شیء رقیبا یا ایها الناس خطیبت عام و مرجع فرزند ان آدم را
شاهست از مردان و از آوازه و پندکان و کودکان و ناقص عقولان
و دیوانگان ازین خطاب بر نشو ندالا به ایل عقلی و تعالی میگوید ای مردان
کشید از خداوند و پروردگار خود و از عیب او بپرسید و از معاصی او بپرهیزید
گشاید آن خدایی که بپای شما را از یک نفس یعنی از آدم که پدر برتر شماست و پدر
از و جنت او را یعنی خود را که در اخبار آمده است که خدای تعالی شما را از بریه لیت

باشد و وصیت میکند شما را در کار فرزندان شما چون شما وفات رسد نیز
کدام یک از شما یک پسر را چنان نصیب بود که دو دختر را پس اگر این و ارثان و
زمان که بازمانده اند از مادر پدر و ثقیل و ثقیل و با شش یعنی سه یا بیشتر باشد
نصیب ایشان باشد و ثلث از ترک یعنی چهاره انگ بود و اگر دو یا
نصیب ایشان هم چهاره انگ بود بعضی دیگر گفته اند که این باجماع معلوم
و گفته اند که از آنچه معلوم شد و این قول برتر است گفت اول عدد یک
و دختری باشد چون چنین باشد پسر را چهاره انگ بود و دختر را
دو و اگر چون نصیب یک دختر بنص قرآن و اصل سه ثلث است و
چون دو شود و ثلث باشد این را اگر دختر یکی باشد و اگر یکی
بود از اصل ترک و اگر وارث دیگر نبود باقی بر ورثه کنند بآیت و اولی الامر
بعضی از بعضی خود را و لا یورثه کل واحد منها السمس ان کان له ولد
فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلام الثلث فان کان له اخوة فلام السمس
پس بعد وصیت بوسی یا او دین آتی که و انما کم لاندرون اهلیم اقرب کم نفعاً
و نصیته من اهل ان اسد کان علیها کلها ما در و پدر او یا هر یکی را از ایشان
و اگر یکی پدر یعنی شش یکی بود از آنچه بگذارد اگر او را فرزندی باشد و اگر او را
فرزند نباشد و وارثان او پدر و مادر باشد مادر را دو و اگر باقی پدر
را باشد پس اگر او را برادران باشد مادر را دو و اگر باقی پدر را
بود و اگر پدر نبود برادران مادر را چوب بگفتند بذهب اهل البیت و بر و این
چوب بگفتند و اگر یکی برهنه گیرد و باقی برده و اول ظاهر تر است و این برادران
باید که دو باشند پدری و مادری یا یکی برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و یکی
قول عبد الله عباس آنست که تا سه نباشند برادران چوب بگفتند حکم بر
طاهر آیت میکنند فان کان له اخوة و اول جمع باشد و این قول
شاه دست قضا و گفته برادران چوب کنند مادر را از برای معاد نه پدر
چوب کنند برای آنکه پدر را قیام باید که بنفع و کسوت ایشان و از تزویج
ایشان و این علت را بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند و این دلیل کنند
بر آنکه برادران که از جرعه مادر باشند چوب بگفتند و این سهام بصاحب است

عائز که

بعد از آنکه توصیت را بگذارد و دین را ادا کنند گفته اند تقدم وصیت
برای آنست که وصیت عام است در حق هر کس باشد و دین
هر کس را نباشد پس چنانست که وصیت بجای ثبوت و حصول
و دین بجای شک حق بجانب و بعد از آنکه بجهت چنان میکند از ثبوت
النصیب و آنکه نصیب ما در و پدر کمتر است از نصیب فرزندان و گفت
پدران شما اند و پسران شما اند اندید که نفع کدام از ایشان بیشتر
و نزد دیگر است چنانکه گفت مراد آنست که شما اند اندید که نفع هر یک
از ایشان که پدران شما یا پسران شما اند شما را بعضی دیگر گفته اند که
مراد اینست که پدر را نفع فرزندان واجب باشد چون محلی بود و فرزند
را نیز نفع پدر واجب بود پس ایشان درین باب راستند
و لیکن شما اند اندید که حاجت که با شما باشد بصاحبش از ایشان و گفته اند
شما اند اندید که با شما باشد که پیش از صاحبش میرد از ایشان تا میراث او را
و تمام هر یک یکدیگر میکنند از برای میراث و این سهام هر یکی را خدای عز و جل
پدید کرده است و فریضه کرده اند و خدای تعالی در دست کار و دست
گفتار است و گفته اند که نصف ما ترک از او انکم انکم لکم و لا فان کان
لکم ولد فاکلوا ربع ما ترککم من بعد وصیت یوصی بها او دین و اولی الامر
ترکم انکم لکم و لا فان کان لکم و لا فکلن النصف ما ترککم من بعد وصیت
بها او دین تقدم تعالی و ارثان کرده که میراث بجهت نصیب
گیرند و درین آیه فاکلوا منها میگوید که میراث از جهت سبب گیرند میگوید که شما را
که مرده اند نیمه آنچه زمان شما بگذارد از ترک اگر ایشان را فرزند نباشد
و اگر ایشان را فرزند باشد اگر از شما بود و اگر از غیر شما را از آنچه ایشان
بگذارد آنک و نیم بود و آنکه گفتند که ما را بود از آنچه شما بگذارد از آنکه
ایشان بگذارد و فرزند نباشد و آنک و نیم و اگر شما فرزند نباشد
ایشان را بود از آنچه شما طسوج از اصل مال پس از آنکه مال صاحب
و دین ادا کنند از مال متوفی او لکم گفتند پس انکا و اگر چیزی مانده بقیضا
دین کنند و وصیت بجای آورند انکا آن مال که با شماست و ارثان

وایشان را از سر هر که در بازدارد تا آنچه بدیشان داده اند بعضی
از ایشان بازستانند و ایشان بواسطه صفتی از ایشان را
از شما باز دارند شما را حلال باشد الا وقتی که نشو و نما سازد
چون ایشان بود و فاحشه و ناسیبی از ایشان ظاهر کرده افکار
شمار را و او بود و معذور باشد در آنکه چیزی از ایشان بستاند
و حرام نکند و اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند ایشان را بستاند
با ایشان زندگانی نیکو نکند ایشان را بستاند و با ایشان زندگانی
نیکو نکند و بزیان خوش و کفر رنجش با ایشان معاشرت نکند و
و کسوة ایشان قیام نکند پس اگر نفس شما ایشان را کارد باشد
معاشرت ایشان شما را خوش نیاید با ایشان از ایشان معاشرت
نکند که شاید که آن چیز که نفس شما کارد آن باشد خدا می خواهد
چیز غیر بسیار نهد باشد آنچه شما را صانع و نیکو تر باشد که عالم باشد
شما خداست جل جلاله و عظم شأنه که تو را و آن ابرم استبدال مرغ
مکان زوج و ایتم احدی بن قطار را خلاصه و از شما انما خدا و شما را
ببینا و کیفیت مذکور و قد افقی بعضکم الی بعض اخذ من کل میثاق علیها الودع
زنی صاحب مال را معیاد زن خود را باینکه بخرید خدای تعالی ایشان را از آن بکشد
و او را باینکه نیندازد انکار خود را باینکه نکند و زنی دیگر را در عقد آید آنچه
و کثرت اگر چه بگوید که زن خود را باینکه نکند و زنی دیگر را در عقد آید آنچه
زن داده ای از مهر او و باز بستاند و اگر چه آنچه داده و او را مال
باشد و اگر از باز بستاند بر شما و بال باشد و آنکه باز بستاند از ایشان
آنرا بستان و بزره جمع است و چگونه از ایشان و اگر چه از شما بستاند
رسیده ای و حق صحبت و خلوت در میان افتاد و ایشان را باینکه بکشد
استه از جهان و عظیم اگر گرفته باشند بد ایشان را باینکه بکشد
بیکدیگر را نکند و پیوسته میگوید استیصا ابانت خیرا فان عوان
فی ایتم اخذت من الیامانه اسد و استخاتم فرجه بن بکله الله تو را و لا تخرا
ما یحکم آباءکم من الی الاما قد سلف انه کان ماحظه و معا و ساسبیل

ابو حمزه متوفی شده و از جمله صالحان انصار بود و پس از آن پدر ایشان
زن گفت من ترا فرزند خود میشم و تو انچه صالحان قوم خودی پیش من
و با او مشورت کنم بزرگوار و او را بدین خبر داد و پیغمبر گفت با خانه
خود در و تو خدای تعالی چه فرماید او برشت خدای تعالی این آیه فرستاد
و نکاح زن پدر حرام کرد انید و گفت تو امید و نکاح نکند زنی که پدران شما
بر ایشان نکاح کرده باشند الا آنچه بگذشت و این مباح است در غیر
یعنی اگر نکاحت شما را که که شش نوازید شما را بجز از ایشان حلال نیست چنانکه
نکاح کردن ایشان کن نیست نکاح ایشان که مانده اند یعنی زنان پدران شما
هم گمان نیست از آنکه این همیشه قبیح بوده است و ردین خدای و حق و معتاد
و دشمنی است و ردین و در صورت آنکه سنی که خداوندان حرمت بودند
ازین نکاح اجتناب میکردند و این نکاح را نکاح المقتضا میخوانند و زنی که
ازین ممانعت در وجودی او را مقتضی نام میهند و آنکه گفت و ساسبیل
رای است و طریقی این نکاح که نکاح زنان پدرانست و کما حرمت علیکم
انما یحکم و یحکم و انما یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم
الای الی الی و انما یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم
من الی الی و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم
ایما یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم
و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم و یحکم
خوایم از کافران شما و خواهران پدران شما و دختران شما و خواهران شما
برادران شما و مادران شما آنها را بشمارد و زنی که ازین رضاع و خواهر
شما هم ازین رضاع و مادران شما و دختران شما و خواهران شما
اند از آن زانی که با ایشان دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد
بزره نباشد در خواستن ایشان و زنان پسران شما آنکه از صلب شما اند
نه آنکه پسران گرفته باشند و هیچ کس میان دو خواهر و در نکاح این هر دو
حرامست آنکه گفت الا ما قد سلف یعنی آنچه گذشت معصومست با سران مردم و از آن
بزرگوار که خدای تعالی از زنده و مرده باینست بیامرز و برکت تو بیست و یک

والمحصات من الدنيا الاما ملكت انما علم كتاب الله عليكم واجل لكم ما ورا
 دكم ان يتبعوا يا موالكم محصين غير محصين فما استمعتم به من
 قاتلوهن اجورين وريضة ولا جناح عليكم فيها تراصيم به من بعد الموت
 ان الله كان عليا حكما ومحجبا حرامت بر شما زمان شوي دار
 واحصان بر چار ورج بودي بتر وچ چنانكه گفت والمحصات من
 دوم يا سلام كنو له فاذا احصن فان اتين بنا حشة يعنى
 والذين يرمون المحصات حرام بجزيه والمحصات من الذين اتوا
 الكتاب انكه گفت الاما ملكت مكر انكه دست شما ملك آن باشد يعنى
 اگر سبي کرده باشد و زمان كافرا نوا بشارت آورده و شوهرايش
 زنده مانده باشد بر شما حلالست معا ريت ايشان و اين بر
 حق سبي او طاس آمد انگاه گفت اين تخريم و تحليل كتاب خدا
 بر شما اولو نشد و واجب كه دانيد و از قبل خبري نيت و طلال
 كرده ايد شما را آنچه درون ايشان يعنى اين چهار ده از جهه شيب
 بنزد يك شافع جمع كردن ميان زن و عجم او و خانه او حرامست و تنگ
 بدین حديث ميكنند كه لا ينجح الرجل المرأة على عتاه على خالها و نيز دي
 احيي بار و است كه بر سر عرو خاله در آمدند چون عرو خاله بدان رضاد
 و چون رضاد ا دهند پس از آن اختياري ايشان ترا نباشد و اين حد
 از جمله آحاد است يا اختيار آحاد تخصيص عومات قرآن نتوان كرد انگاه
 گفت و حلال كه شما را كه طلب با ماهاى شما را بر وجه عقد نكاح كه موافق
 بد هيله يا بوجه مكره يعنى كه هاى ايشان بگذارد يا تا محصن و يا رسيد
 و از زمان و حرام خود را در و در ايد و مباح زاني بود و سر رختن است
 بر سبيل فساد پس انگاه گفت آنگاه كه با ايشان منع كنيد و ايشان
 منع كيريد بكنك از ايشان بد هيله كه و اجيست و فريضه بر شما فرود ايد
 با ايشان دادن در انكه و اول سلام نكاح منع حلال و چ خلافت
 و اين آيت را دليلست بر حلال و نكاح منع چاچي گفتند اين آيت منسوخ
 و درين معني اخباري آورده اند مختلف و مضطرب خبر و احداث قرآن بماند

كنه

مى

پس اين آيه محكم است نه مشوق و مذهب اهل البيت و عبد الله ع
 و اين مسعود و سعيد چيده و ابى بن كعب اينست و در مصحف ابى و اين
 چنين است نما استمعتم به منن الى اجل سبي قاتلوهن اجورين حصر ثابت
 گفت عبد الله عباس مخفي بن داد و گفت اين مصحف ابى است در دم
 چنين نوشته بود كه كنتم ما چنين نكاح ايم گفت و اسد جله انزل بر سره بارگشت
 عرب حصين را از نكاح منع پرسيدند كه گفت تحليل آن آتي محكم از خدا
 فرود آمده و ده قول نما استمعتم به منن و به آيه نيا كه آنرا نسخ كند و ما در عهد
 رسول اين نكاح كرديم چون رسول زمان يافت ما را از آن نهي كرد پس از آن
 حردى ياباد و براى خود خبري بگفت ما بول او قول خدا و رسول را كنيم حكم
 از ايرالمونين على بن ابى طالب ع شنيديم كه گفت لولا ان عمر بن الخطاب
 مازنى الا شني اكثر عرقى مكردي از منع چي كس زمان مكردي الا مكردي و در خبرست
 كه كرهه عبد الله هر در مسجد نشسته بود سخن ميگفت عبد الله عباس از و
 در آمد و مكثف شده بود كه گفت چنان من سلب ابصاره عبد الله عباس
 گفت ان اسد سلب ابصاره و سلب ابصاره كم خدای ما را اگر چشم ببرد
 است باكي نيت شما را چشم بصره باز گرفته است و بنشست عبد الله در هر
 خوش نيايد در حديث مرقم آمد و در آن طعن زد تا عبد الله عباس را كسري باشد
 عبد الله عباس گفت بر نكاحي طعن ميزي كه تو از آن نكاح آمده گفت با چاچي
 بودم در راه ميرفتم مادر از منش مادر اضا به دست رار عيت افتاد و كرا و
 بزني كند او گفت من نكاح دوام كنم پدرت بر دمي داشت آن بر دود و
 و او را بزني كه بران برد بدست معلوم آيست شد و تو ابر او و تو از منع
 نشايه كه در منع طعن زني انگاه حق جل جلاله گفت بجز بزة نيت بر شما و نيت
 تراحي بود میان شما در استيفاء عقد پس از انقضائت بعقد جديد و نيت
 با ثبات الابر و در ابر و راجع است و هر را ابر خوانند براي انكه در ابر نيت
 است حسن بصرى گفت معني آنست كه بزة نيت بر شما در آنچه تراحي بود میان
 شما از پس تعيين و تقويم هر از زبانه و نقصان حفظ بهري و تا خبر و تا جيل آن
 بوقتي و بهبه بعضي يا چله آن پس از آن كه نيت بهر معين شده باشد و ده ای تعالى علم

شني
 و اين مسعود و سعيد چيده و ابى بن كعب اينست و در مصحف ابى و اين
 چنين است نما استمعتم به منن الى اجل سبي قاتلوهن اجورين حصر ثابت
 گفت عبد الله عباس مخفي بن داد و گفت اين مصحف ابى است در دم
 چنين نوشته بود كه كنتم ما چنين نكاح ايم گفت و اسد جله انزل بر سره بارگشت
 عرب حصين را از نكاح منع پرسيدند كه گفت تحليل آن آتي محكم از خدا
 فرود آمده و ده قول نما استمعتم به منن و به آيه نيا كه آنرا نسخ كند و ما در عهد
 رسول اين نكاح كرديم چون رسول زمان يافت ما را از آن نهي كرد پس از آن
 حردى ياباد و براى خود خبري بگفت ما بول او قول خدا و رسول را كنيم حكم
 از ايرالمونين على بن ابى طالب ع شنيديم كه گفت لولا ان عمر بن الخطاب
 مازنى الا شني اكثر عرقى مكردي از منع چي كس زمان مكردي الا مكردي و در خبرست
 كه كرهه عبد الله هر در مسجد نشسته بود سخن ميگفت عبد الله عباس از و
 در آمد و مكثف شده بود كه گفت چنان من سلب ابصاره عبد الله عباس
 گفت ان اسد سلب ابصاره و سلب ابصاره كم خدای ما را اگر چشم ببرد
 است باكي نيت شما را چشم بصره باز گرفته است و بنشست عبد الله در هر
 خوش نيايد در حديث مرقم آمد و در آن طعن زد تا عبد الله عباس را كسري باشد
 عبد الله عباس گفت بر نكاحي طعن ميزي كه تو از آن نكاح آمده گفت با چاچي
 بودم در راه ميرفتم مادر از منش مادر اضا به دست رار عيت افتاد و كرا و
 بزني كند او گفت من نكاح دوام كنم پدرت بر دمي داشت آن بر دود و
 و او را بزني كه بران برد بدست معلوم آيست شد و تو ابر او و تو از منع
 نشايه كه در منع طعن زني انگاه حق جل جلاله گفت بجز بزة نيت بر شما و نيت
 تراحي بود میان شما در استيفاء عقد پس از انقضائت بعقد جديد و نيت
 با ثبات الابر و در ابر و راجع است و هر را ابر خوانند براي انكه در ابر نيت
 است حسن بصرى گفت معني آنست كه بزة نيت بر شما در آنچه تراحي بود میان
 شما از پس تعيين و تقويم هر از زبانه و نقصان حفظ بهري و تا خبر و تا جيل آن
 بوقتي و بهبه بعضي يا چله آن پس از آن كه نيت بهر معين شده باشد و ده ای تعالى علم

مستحق شادمانی حکم کردن و فرمایند حکمت و جواب کند و کما و من لم یستطع
مکمل هو لان بینه المحضات الموصات فمن ما ملکت ايمانکم من دنياکم الموصات
و اما علم باطنی بعضکم من بعض فاکون باذن اهلین و انما بین اجرین
بالعروف محضات غیر ماضیات و لا مقدرات احدان فاما ذا الحسن فان
اینها بجا حشته تعلیلین تصدیق علی المحضات من العذاب و کما لمن ضعیف العت
مکمل دان تعبیر و اخیر لام و اسد غفور رجع میگوید که هر که نتواند و مالک چیزی نیاید
و درست رس آن ندارد از مال و خود اندکی که بخواد و وزن کند و فی و از آن
پارسا و آزاد باید که از آنان که دستهای شما مالک آن باشد از کینان در
نکاح خود آورد و بخواد از ایشان آنرا که مومن باشد عبد الله عباس
گفت اگر کسی استطاعت آن دارد که بر جرحه عقد بنده روا باشد او را که
کثیرتر از اختصار کند و این مذمت باشد نفی است و نیز و یک اصحاب مادی
که عقد پرستار کنند و اگر عقد کند درست باشد الا آنکه ترک ادبی و نجس
کرده باشد اگر زنی آزاد دارد و خواهد که پرستار سی عقد کند عقد خود
بود با جازه زن آزاد و حق معا در پرستار قید ایمان کرد و باز نمود که
حقیقت ایمان یکدیگر و اخف نباشد برای آنکه ایمان تصدیق و پیشتر
بدست و شمار ابرار اطلاق نباشد خدای تعالی عالم هست بایان
و شمار از یکدیگر و هم از یک اصل و نسبید همه ظاهر اموستند اما باشد که
پرستاران نیز و یک خدای بهتر بود از آزاد و ثوابش بیشتر بود و فی سنی ایمان
مید که درست رس آن ندارد که زن آزاد خواهد که نگاه کند بخوابیدن
بدستوری خداوندان ایشان و بایشان و جید زادهای ایشان یعنی
خداوندان ایشان از بهر آنکه ایشان مالک چیزی نشوند و ماضی که جانی
از بنده خواهد او را بود بالمعروف بشکوی یعنی بران قرار که عقد بران بسته
ای نقصان و مطلق و عشره محضات برتری که در ایشان برای یعنی بقوه و صلاح
نه زنا کنندگان و نه دستگیرندگان در جاهلیت پرستاران و درست
که گفتندی و فی سنی را از دیگران منع کردندی الا از نگاه گفتند اما ذا الحسن
چون شوهر کنند یعنی مالکان و خداوندان ایشان را بشوهر دهند و گفتند که

شوند

شوند نگاه فاضله و زنا کنند بر ایشان بود فی از عذاب که بر زنان
آزاد بود یعنی چنانچه تا زنا نکرده اند آزاد و جداست و کذا آن کج
پرستاران شایسته که از غلبه شجوت باشد یا آنکه از زنا ترسند و بگریزان
کار پرستاران شما را شکوید و بهتر بود انباشن که گفت از پیغمبر شنیدم که میگفت
هر که خواهرش خدای شود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد و زن کند که زن آزاد
خانه بود و بنده را بی خانه خدای آمرزنده و میبایست بیامرزد و بهرست بر دست
خویش نماید تا ترکه معا برید اسد یسین کلم و بدین کلم سنن اللیث من قبل و نحو
علیک و اسد علیکم حکیم و اسد بر این خوب علیکم و برید الا این شیخون از
آن مبلوا میلا عطفا برید اسد ان یخفف علیکم و خلق الالب ان ضعیفای حوی
بیاون کرد که غرض او درین احکام چیست گفت خدا میخواهد که چنان کند
شما آنچه صلاح شما در آنست از احکام و راه نماید شما را بر اموال و سنتهای تنگ
که پیش از شما بوده اند و خواهد که توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشد و خدای
دانا و حکیم کار هست بدین میفرماید از سر علم و جواب فرماید و این آیه دلالت
بر بطلان مذمت مجبره از آنکه خدای تعالی گفت من چنان میخواهم ایشان کنند
که تبلیغی ادا کند و خود را خدای تعالی گفت من توبه میخواهم مجبره گفتند اصرار بر
معصیت خواهد که گفت من هدایت میخواهم و ایشان گفتند خدایت خواهد که خدا
تعالی چنان کرد که من چه میخواهم و ایشان چه میخواهند گفت خدای تعالی توبه شما
قبول کند و شما بر توبه باشید آنچه لایحکمت اوست بخود خواهد کرد آنچه لایحکمت
و سنن ایشانست بدین خواهد کرد آنچه خدای بدین خواهد کرد و بدین خواهد
کرد و بدین گفتند اگر فعل فعل خداست و خدا فی هر شود و اگر فعل فعل ایشانست
هم ظاهر شود و اگر عقاب خدا بر ایشانست قول قول ایشانست و اگر عذاب ایشانست
گفتند بدین که آن فعل بد و اعتقاد فاسد ایشان بوده است حتی چنانچه
و تعالی ابطال بجهر بعضی گفته است گفت خدا توبه شما میخواهد و آنرا که تابع و موافق
و شجوت اند میخواهد که از راه حق و از دین شریعت و احکام بجهت جیبیدگی
چنانکه گفت مراد از ناگذاشتن ایشان اند یعنی ایشان معصیت میخواهند که شما نیز با ایشان
باشید و دانا و کثرون و کما کثرون و کثرون سوا آخرین و خسته فرموند خدای خواهد که

ش

جبرودان و ترسانند که نگاه بفرمات روا میدارند معنی گفته اند که اگر
 یعنی چنانچه بکشند و ازین معنی گفته اند مرا و جمله بطلانند که متابعت
 هو او شجوت میکنند نگاه خدای تعالی بکثره فضل و نعم خود کرده گفت
 خدای تعالی بخواهد که با رکوع از انشا تخفیف کند چنانکه گفت برید و
 بکم ایسر و لایزال و العسر و این تخفیف بقرنی توبه است و آنچه در حدیث
 از نگاه بندگان کسی را که طول و سوت نگاه دارد چون از غمت
 و غلبه شجوت ترسند نگاه باز نمود که آدمی ضعیف است بر هیچ چیز
 طاقت ندارد و او را بر و غالب باشد و شجوت بر و غالب بود
 صبر بصری گفت ضعیف او آنست که او را از آب نهی افزاید
 عید الله عباس گفت هشت آیه درین سوره است که فرزند آدم
 را بهترست از هر چه در دنیا افتد بپوشد تا به نیر به اسد بپوشد
 برید ان یوجب علیکم بپوشیدن اسد ان یخفف عنکم ان یجتنوا کباره
 عنکم ان اسد لا یغزو ان یسکر بپوشیدن اسد لا یظلم لیسأل ذریه و من یعمل
 سوء او یظلم نفسه ما یفعل اسد بعد از بپوشیدن که تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا
 أموالکم بینکم باطل الا ان کنون تجارة عن تراخی بینکم و لا تقتلوا النفس
 ان اسد کان یکره یما بین یفعل دنگ عذر او و ظلمه و سوء نصیبه و ان
 و کان دنگ علی اسد سیرا حق تعالی خطاب کرد و میفرمود که ای مؤمنان
 مخورید مالی شما را یعنی مال یکدیگر را در میان شما باطل مخورید مالی شما
 یعنی کرام از ربا و قمار و غصب و زوری و خیانت چون این آیه است
 آمد جامعی بخرید کردند از آنکه ای کسی طعام خورد تا این آیه آمد که پس
 علی الاصحی جرح الی قوله ان تا کلا و جوا او اشتما تا انگاه گفت الا و حی
 که در میان شما نجاستی حاصل آید و با یکدیگر معامله کنید و از مجلس عذر
 بتراضی یکدیگر تغزیر شود نگاه روا بود و شمارا در آن تصرف کردن
 و اگر آنست که مراد بتراضی امضا بیعت بعضی دیگر گفتند مراد آنست
 که در هر چه بود چون تراخی باشد میان شما بعد از آنکه رو بود نگاه
 سکنید و نسای خود را یعنی دست بر بختن چون یکدیگر بپایان بپایان

نظر آید فی الصاب
 و یفهم و یفهم
 من یفهم

بخون خود سی کرده باشید و خود را کشته باشید از آنجا که انکس
 واحدة فاذ ختم بونافس لکوا علی و نسفکم و گفته اند مراد آنست که چون
 بکشند و داند که او را بخون بکشند همچنان باشد که خود را کشته
 و چون بر کسی سلام کنند و داند که چوایش خواهد داد چنان بود که بر
 خود سلام کرده و گفته اند معنی آنست که خود را بکشید یا بر کتف مجام
 و نام و مال بچم و مردم بنا و واجب خوردن که انکه معذب و معاقب
 باشند و خود را بدست خود بکشند که با شید فضیل عیاض را ازین
 پرسیدند گفت میکوشید که ازین غائل بپاشید و برای خود زاری
 و فخریه راست کنید که انکس که او سوزی در پیش دارد و زاری بکنید
 و بر او برود و خود را کشته باشد در خبر است که در زمان رسول
 یکی را از جمله صحابه بر سببی فرستاد گفت مراد از آن و لا اختلافی افق
 سخت بود بچم کردم از خاک از خوف و نماز کردم با قوم چون باز آمد
 خبر کردم گفت با ذاصلیت با صحابه یک و انت جنب با صحابه نکرده
 و تو جنب بودی گفت یا رسول الله سر با سخت بود من بر خود بر سیدم از
 ملاک این آیه یاد آمد و لا تأکلوا أموالکم بینکم رسول الله گفت و دو نفر
 ان اسد کان یکره یما بین یفعل دنگ عذر او و ظلمه و سوء نصیبه و ان
 و هر که آن گفت یعنی مال مردمان باطل بخورد و چون مردمان با حق برید و چله
 آنچه خدای تعالی از آن نهی کرده است او ارتکاب کند پنداری و ظلمه و
 بود که بچشتم و بسوزانم او را بپاشد و منخ و این بر خدای آنست
 و هیچ چیزی از من نمی برد و بخورد و قوله ان یجتنوا کباره ما تنون عذر
 عنکم سیام و نه حکم و حکم کبار و لا تأکلوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض
 نصیب ما التمسوا و لا تأکلوا نصیب ما التمسوا و اسد بوا اسد من فضله
 ان اسد کان یکره یما بین یفعل دنگ عذر او و ظلمه و سوء نصیبه و ان
 میگوید که اگر شما اجتناب کنید و دور شوید از کبار بر بعضی کنایه که شمار
 از آن نهی کرده اند و باز داشته من که برورد و کاسم و آفرید کار شمار فضل
 خویش کنایه شمار از آنکه دو کبار است باز بچشم و اجتناب کبار برید

مجموعه

کفایت از کتاب صفای کرده شمارا در جای گزینم و بزرگو ارجمندم
بهشت ابوهریره گفت یک روز رسول خدا ی بر من گرفت بآن خدای که
جان من با مراد است به بار بگفت و خاموش مردم بگریستند
از آنکه ندانستند که رسول صم آن سوگند را چرا خورده انگاه گفت هیچ
بند نباشد که او بخ ناز بکند از ده ماه رمضان روزه دارد و از
کباب اجتناب کند الا آنکه در ای بهشت او را کشته شده کشتن صفا
بر من می آید انگاه این آیه برخواند که ان تختتموا کبابا ممتون علیه کثر
اج و در کباب را علم را خلافت و از حد آنچه باقی جمله کبره است مثل
نفسی حرمه است و ظلم و غضب و قذف محضات و زمانه و نواظم
و در باب شرب نفاست و در از حد حق این قول عبد الله عباس است
و سعید جبر که روایت کرده اند از امام جعفر صادق ع الا انک در حد
صادق ع زیادتی است و آن شرکست بخدا و انگاه ر الوالیه و حقوق
الوالدین عبد الله سعید گفت از رسول صم پرسیدم که کدام کناه
عظیمه بود گفت آنکه با خدای انبار گیرد گفت پس از آن گفت فرزند را بکشی
ترس آنرا که با تو مان خورده گفت پس از آن گفت آنکه با زن همباز
کند و تصدیق این حدیث در کتاب خداست انجا که گفت و الذین یؤثرون
الی قول الالباحی و لایزنون و در توبه است که امرات کناه است
و آن اول کناه است که کرده اند اول کبر و آن ابلیس که دوم حرم حق
آدم کرده سیم حسد و آن قایل کرده عبد الله عباس را گفتند کبره کدام است
گفت کبره وخت است تا به قصد آلا است که کناه با استغفار کبره بنا
و با اصرار صغیره نباشد بد آنکه هر چه معصیت است کبره است الا آنکه
که بعضی با ضایع بعضی کبره تر باشد تا یک کناه باشد هم صغیره
با ضافت با آنکه عقابش که بود کبره بود و با ضافت با آنکه عقابش بود
بود صغیره بود و در باب اول شیعه است سفیان ثوری گفت کباب
آن باشد که درو مغله بود میان بندگان و صفای آن باشد که میان
خدا و بنده باشد و گفت این را از آن خبر گزینم که رسول صم گفت که چون روز قیامت

باشد منادی از بطنان عرش ندا کند از قبل رب العزه که ای آدمی
آنچه میان من و شماست بشما بخشیدم و آنچه شما را با یکدیگر است بیکدیگر بخشید
و بهشت در روی انگاه حق تعالی فرمود و لا تتوا فاضل الله به بعضکم علی بعض
سبب آن بود که زمان جمع شدند و پیش رسول خدا ی فرستاده شدند
یا رسول الله خدای تعالی مردان و زنان است و پیغمبر پیغمبر مردان و زنان
چرا خدای ذکر مردان میکند و ذکر زنان نمیکند ما میترسیم که بیاد آنکه
چیزی نباشد یا ما خدای را بکارنا ایم خدای تعالی این آیه فرستاده و توبت
ان المسلمین و المسلمات و دیگر انما لا تنفع علی عامل نمک من ذکر او امرای حق
و سدی گشتند چون آیه قمت میراث آمد که لذكر مثل حظ الانثیین و ان
گفتند که ما امید داریم که ثواب ما در آخرت بیشتر بود چنانکه نصیب ما قریب
مضا عفت بر نصیب زنان و زمان گفتند که ما امید داریم که در روز قیامت
ما در قیامت نیمی آن باشد که در روز و عقی با مردان نصیب ما از مردان
نیم مردانست خدای تعالی این آیه فرستاده و ای شما ازین سخن بگریزید
گفتند خدای تعالی چون ذکر مردان کرده و ای شما از تفویض نایز زمان گفتند
کاشکی خدای ما را نیز مرد آفریدی و علی ایضا در این آیه نمی کرد از آنکه تنی
مقام و مرتبه و جاه و جلال یکدیگر کنند گفت تنی میکنند و از خود خواسته اند
تعالی بدان بعضی از شما را بر بعضی تفویض نایز ده باشد از آنکه مصالح بندگی
خدا بهتر داند چنانچه که تمنای مال قیامت کرده اند و گفتند یا لیت لنا مثل ما ولی
قارون انگاه که قارون را با اموال خسف کردند و ای شما از ان معلوم شد که
تمنای ایشان باطل بود ایشان پشیمان شدند چنانکه گفت خدای تعالی
و حکایت کرد از ایشان و گفت و اجمع الذین تموا مکانا بلامس الحی و توالوا
ان من الله علینا لحسنه بنا و یکانه انگاه حق تعالی گفت هر یکی از نصیب
باشد از ثواب و عقاب بر وفق عاقل و برین باب مرد و زن یکی اند
خطاب چنانکه گفت من جای الحسنه قد عشر ایشاها و من جای البسنه فلا یخیر
الا شلهاره انرا نصیبی از آنچه کسب کنند از خیر و طاعت و ثواب آنچه تعالی داده
بدینا یا مکانا سب و قربان نصیبی است از آنچه کسب کنند از خیر و طاعت

و آنچه تعلقی دارد بدینا یا مکارب تنهای حالیکه یکدیگر را میگردانند و این مصلحت
خدای تعالی میاید به مصلحت او بهتر و اندک چنانکه گفت و توسط این
لعیا ده لبغوا فی الارض و لکن نیز نزل بقدر مایشان نگاه گفت از خدا
خو امید و فضل و نعمت او که رسول خدای ص سلام الله من فضل من کتب
ان یسال از خدا خواست فضل را که او دوست دارد سوال او پس
که از خدای فضل و نخواست او بر و خشم گیرد سفیان عیسی گفت که خدا ما را
نخواست که سوال کنیم الا که اجابت کند اگر نه آشی که عطا دوست میداد
ما را بسوال نخواستی از خواه و از فضل و طلب که او بهم چیزی عطا کرد
حکیم آنچه مصلحت دانند دهد و کمال جعلنا مولی ما ترک الوالدان
والاقریب و الذین عقدت ایما کما کوم نصیبهم ان سدا کما علی کل شیء
و از هر چه یکی از مردان و زنان پان کردیم و مشرع کرد اندیم و ارشاد
ایشان اولیتر باشند بپیرایشان بر این که او به تبار و از تبار
آنچه ما در و پدر و خویشان را نگارده باشند انکه باشد که وقت
یکسانی که عقد و عید کرده اید نصیب ایشان بایشان و دید
که حق تعالی بر همه چیزی گواه است مورد این کلمه توبه و عید است
تا مردمان خلل نکنند در آنچه واجب باشد درین باب و سوگند
پسین خوانند که در وقت سوگند خوردن دست راست بدست راست
گیرند و در نظر بر استناد و قیاس با این است و در معنی با سوگند
در جا به طاعت کمال است کردنی و با یکدیگر عید بستندی و سوگند خوردن
و با یکدیگر گفتندی و یکدیگر و دمی و دمی و دمی و دمی و دمی و دمی و دمی
و سبب سک و تکریمی و از یکدیگر چون این گفتندی میان او و ایشان
پیرایش ثابت شدی و نصیب حلیف از پیرایش و انکه از این معنی گرفته
تعالی گفت نصیب ایشان به پیرایش و انکه از این معنی گرفته
اولوالارحام لا این عباس گفت این آیه در حق آمان آمده که رسول ص
میان ایشان بر او روی داد و در حق آمانها همه انصار به هدیه آمدن
با آن بر او روی میراث که رفتنی انگاه بآیه و این معنی است

الرجال قوامون علی النبی با فضل به بعضهم علی بعض و بها القوامون
فان الصالحات قانتات فانظرات لغیب با حوذا الله والانی بها قوامون
فعلوهم و اجروهم فی المضاجع و اضربوهن فان اطعنكم فاعفوا علیهم
ان الله کان علیکم لکراما این آیه در حق سعد بن الربیع آمده و از جمله توبتانیان بود
حبیب بن زید با او نشو و کرد مرد او را بزد او با پدرش بنزدیک رسول الله
یا رسول الله من کذب خود را در حکم او کرده عام او طایفه بر روی او زده است رسول
قصاصی با یک کردن چنین است این آیه آورده رسول ص گفت من چیزی را خواستم
و خدای چیزی دیگر خواست و آنچه خدای خواست بهتر است و قصاصی را نخواست
در آنچه میان زن و شوهر باشد بر وجه تادیب میگوید قرآن و تیان داستان
و مستطد بر زمان و ایشان زید دستند و ایشان زید دست و ایشان
بر زمان احرار است و کتار رهنی و دست تادیب از هر چه چنین آمده از هر که
تعالی تفصیل نهاد خلق را بعضی بر بعضی بعضی و زیادتیه و یقین از انجا که
تقصص تمام ناقص دیند فرمود که کوهی دو کس از ایشان یکی را بکشد و در چهار
کردن که مرد از او فرمود انزه و اخفا ما و نوالا زنا ترا گفت و قرن فی یوم یکن رسول
گفت الما حکیمتة ما لم یکن لها زوج زن مسکینی است تا شوهرش نباشد قبل
یا رسول الله ان کان لها مال کنت و ان کان لها مال و اگر چه مال دارد مسکین
و این آیه بر خواجه الرجال قوامون علی النبی ابو هریره از رسول ص روایت کرده از رسول
ص روایت کرده که بهترین زمان زنی باشد که چون در و نگریش و ان شوی اگر
چیزی برای طاعت دارد و اگر از و غایب شوی غیبت را نگاه دارد و هم در آن
و هم در اموال و در نفس خود و مال تو انکه این آیه بر خواجه و خدای عا و انرا بر زن
تفصیل نهاد به آنچه گفته شد و بها القوامون و بد آنچه گفته شد مرد راست که بر زن
نقد کنند انگاه گفت آن زنی که صالح باشد و مطیع خدا و ابراهیم و ان خود را
در غیبت شوهر خود را محافظت کند هم در اموال و هم در نفس خود نگاه
بانگاه داشت خدا و رسول خدای گفت احفظ الله یحفظک خدا را نگاه دار
خدای ترا نگاه دارد و آن زنی که میرسد بشا از ناسا که از یکدیگر ایشان
اول ایشان نرا بپند و در کس و ندارد و اصرار کنند ایشان را در بر گیرند و در

دیگر خصمید و گفته اند که در بستر پشت بای ایشان کشید و اگر سوده ارد بپوشید
 ایشان را زدن بقاعده بود و چنانکه گفت عیسی و نشانی پیدا
 نکرد و در خبرست که رسول علی السوا حیث ترا که اهل بیتک تا زبانه
 بیاورد و از آنکه اهل خانه و زبردستان آنرا پسند است بخت الی بگرفت
 من چهارم زنی بودم که در هر عروام مرا بزدی کرد و چون بر یکی از ایشان خشم
 گرفتم او را بچوب بید بزدی چنانکه بشکستی و بچوب سه پایه باشد
 که جامه بر او آکنند پس اگر شما را طاعت دارند بدیشان حج را می بخورید
 از راه توبت و سختی که خدای عالی بزرگوار است علو و بزرگی او را رسد و تو را
و ان ختم شقایق پنهان فابعدوا حکما من اهل و حکما من اهلها ان برید
اصلا حایو حق الله پنهان است کان علیما خیرا و اگر ترسید که از شقایق
 و خلافتی میان ایشان تا سازگاری بماند از هر دو جانب بنویستید
 دو حکم را یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن تا بنویسند و هر یک
 و مصلحت پندند اگر خواهند میان ایشان اصلاح کنند از راه مصلحت
 در اصلاح باشد اصلاح کنند که خدای تعالی میان ایشان قرار
 آورد و موافقتی در میان ایشان پیدا کرد اند و بایکدیگرشان الفتی
 و هر که خدای تعالی عالم است و باحوال بندگان آگاه است و از کار ایشان
 و اگر این دو حکم مصلحت در آن پند که میان ایشان فتنه اندازند
 چنان کنند بی مراجعت ایشان و اصلاح و تزیین نکنند تا آنکه
 مرد و متفق القوه و الرای شوند و این از جمله احکام شرعی است آورده
 که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بصفتن با معاویه کارزار میکرد و کاه دست
 ایشان بود و کاه ایشان را تا آنکه یکبار یکبار بجای رسید که بر لشکر معاویه
 غلبه کردند و بسا بر ایشان شکستند و شکست خیمه و خانه معاویه
 در آمدند و نزدیک بود که او را اسیر کنند و عاص را گفتند که هر چه
 گفت بترسان مصحفها بر سر نیزه کنند و گویند ای قوم ما شما را کتاب خلافتیم
 تا میان ما حکم باشد ایشان چنین کردند لشکر امیر المؤمنین چون
 دیدند از حرب باز ایستادند که اندکی که مستعصر بودند امیر المؤمنین علی علیه السلام

گفت

گفت ای قوم خطا نکنید امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا باهل الدین و ان
 و انما دنعوا کملا بر کار خود بروید که ایشان اهل دین و قرآن نیستند و این
 مصحفها بکشد بر سر هر یک که در خدایشان نشینند و اصرار کرده و گفتند
 بخوابید لایحکین باید کرد امیر المؤمنین گفت چون چنین است معالی
 اختیار کنم و عبدالله عباس را اختیار کرد گفتند بخوابید معالی و مصری را بخوابید
 گفت مالک اشتر را این هم قبول کردند و با هم فراز آمدند ابو موسی اشعری را اختیار
 کردند برای خود و آن حکمین را نصب کردند چنانکه مودت و عروص
 ابو موسی اشعری را بفریفت و امیر المؤمنین را از امامت خلع کردند و بدین یکی
 که عروص را بود هم آن قوم را اختیار کرد و بودند خارج شدند و چهار نفر
 مرد پیکار بر خاستند و لشکرگاه را که کردند و بجای خود آمدند امیر المؤمنین
 علی علیه السلام عبدالله عباس را فرستاد که چرا جدا شده اید گفتند از برای آنکه
 علی حکمین نصب کرد عبدالله عباس گفت پس حکمیش باید کرد گفتند که گفتند
 خدای در بعضی احکام شرعی فرموده ان ختم شقایق پنهان فابعدوا حکما من اهل
 حکما من اهلها ایشان جواب نداشتند و باز نیامدند عبدالله عباس
 باز آمد و آنچه رفته بود خبر داد گفت نیکو گویی و نیکو جواب ایشان نداشت
 آنکه برقت و ایشان را گفت که خدای اگر کسی است در میان شما که این کار نکند
 و نخواسته است جدا شوید یا جواب دهید چه کس جواب ندادند گفت
 چون شما کرده اید هم شما هم چون آمده آنکه با ایشان بنزد آن قتال کرد
 ایشان تمام بکشت و کشته و اعیان و اسلحه و اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
و بدی الری و الیائی و المکین و الجار دی الری و الجار الجنب و الصاحب
بجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان محالا فخر الله
 به چون و با هم و ان الناس کلهم کفرون ما انتم الله و اعلموا انکم قوم یوحی
 حق تعالی خطا میکنند با یکدیگر گفتند و نیزه های خدای را بر سر ستید و با او بیعت
 و انبار میکردید و با ما در و پدید میگردید و با خویشان و یمنان و کینان
 کشیدیم آن را که بدیدید و مسکین آن را بکشید که او را جزئی نباشد و تو را
 نبود مردی بزرگ رسول الله و گفت یا رسول الله من است که گفت که

را فرستاد

حق تعالی هم صفت آمان میکند که در ایشان رقت میگوید که ایشان آمان
گردند و اگر دیند بر او چشم دید مردمان دیند کسی گفت ایشان منافق
و گفته اند مشرکانند و گفته اند مشرکانند که مال در عداوت رسول
خروج میکردند اگر منافقانند چنین گفتند که لا تغفوا علی من عدا رسول الله
حتی یخففوا اخیالی و میگردند و بخیال میزدند و میگفتند چیزی با صاحب محمد مدینه
تأبی برک شود و از نیز دیکر محمد بر آکنده شود و اگر چیزی دادند بر او
دادند چنانکه درین آیه ذکر کرد و گفت ما لهای خود را نفقه میکنند بر او
و ایشان نمی آورند بخدا و بر او نیز پس با آنکه مرا می اندکافر هم هستند و با
قرین و همسایه و دیو یا ریشان شده و هر کس که دیو قرین او باشد به
دیو قرین باشد او را دیو و چنانکه از و زقرین دیوند خود را و آخرت نیز قرین
دیو باشند و این گفته که با لیت یعنی و بینک بعد المشرقین نفس الهی
انگاه بر سپهر تجلی میگوید که و ما و اعلیهم و چه آید در ایشان و ایشان را
چه زیان دارد یعنی این چه مردان و مشرکان و منافقان را که خدا در روز قیامت
ایان آورند و از آنچه خدای ایشان ترا داده است نشانه کنند آئین و اخصی و
نخواهند بود بر فساد مذوب بجزیره آنرا که ایشان را بود که چون خدای تعالی گوید
که شما را چه زیان دارد اگر ایالت آورید ایشان گویند خدایا ترا چه زیان دارد
اگر ما را که گوی تا ایان آوریم و من گفتم و قدرت موجب از نیافرینی و بعد از
شأن و هر از جنس و کوشی ما بر داری و ما جای تعجب نیست تعجب در
که آن میکنی و این میگوید حجت کافران باشد بر خدای تعالی
و حجت نباشد تعالی عن ذلک علو کبریا انگاه از بهر تندی و وعید گفت خدا
تعالی بایشان و احوال ایشان عالم است اینجا تندی میکند و اینجا عذاب
بیناید تا بهر چه بجزیره اینجا ظالم باشد و اینجا متعدی نوعی باشد و نه لاجل
انگاه حق سبحانه اساس عدل نمیکند که داشت و کما بجزیره را بر ایشان در کرد
و گفت ان الله لا یظلم شیئاً ذرة خدای تعالی هر کسی ظلم نکند بمشغال ذره آنکه
و آئین آنست که در خاطر او که ازین در نیاید بعد از عباس را بر سینه اندازد
پاره خاک خشک بر دست گرفت و بر بخت آنکه دست پیش از کار می رفتی از

است

دست او جدا شد گفت هر جزوی ازین ذره است و گفته اند ذره جزوی است
جز آنکه او باشد که چون آفتاب در سوراخی افتد توان دید از او این ظلم است
از ذات خویش چنانکه گفت ان الله لا یظلم الناس شیئاً و حقیقت ظلم ضرری با
مخض که بغیری رسانند برای بر نفعی یا برای دفع مضرتی پس این بر خدای
روان بود آنرا که او مستغنی است و عالم است بقبح ظلم و ان کما کنه
و اگر چند مثال ذره حسنه بود آنرا مضاعف کرد و آنرا یکی را بد و مضاعف
ابو سعید خدری از رسول صلوات الله علیه روایت کرد که گفت روز قیامت
چون مؤمنان از دوزخ بگذرند و این شوند مؤمنان با خدای تعالی جدا کنند
در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند خدایا و آنرا آن برادران ما را
با ما یک قبله نماز کرده اند و روزی داشته و حق خدا داده و حج کرده اند
و اکنون در دوزخ گرفتار شده اند اگر رحمت کنی و کرم فرمای ما شفاعت
کنیم ایشان ترا حجتی تعالی گوید بروید و هر کرا شفاعت سید از دوزخ بیاورید
ایشان بیایند جماعتی را چنانچه بصورت باز شناسند بعضی را آتش
گرفته باشد تا نیمه ساق و بهری را تا کعب ایشان را از دوزخ بیاورید
آنرا انگاه حق تعالی گوید بروید و هر کس را که در دوزخ و بیاری دینم نیاید
بوده است بیاورید ابو سعید خدری گفت هر کس که این خبر تصدیق نکند
گو این آیه بر خواند ان الله لا یظلم شیئاً ذرة انگاه گویند بار خدایا ما چه
و هر کس را که شفاعت بیاوریم کسی نماند اینجا که در دوزخ بماند است حق
تعالی گوید پیغمبران شفاعت کردند و فرشتگان و اوست ایشان شفاعت
کردند شفاعت ایشان بر سید و رحمت من که از رحمت الهی این ام بماند پس
بفرمایند تا و قبضه از آتش دوزخ بگیرند و در اینجا جماعتی باشد و حقیقت
و انگشت گشته بفرمایند تا بیکانند ایشان ترا تا بایی که آنرا اما الحیوان و
و آن آب بر ایشان ریخته اند ایشان برویند چنانکه اند و بشود و
از سبیل از پوست پیران آیند چنانکه هر و اید بر روی ایشان نوشته
باشد که عتقا آمد آنرا که در کان خدایا پس بفرمایند تا ایشان را بهشت بریند

نیم

و گوید هر چه شما را از دوست بخوابید گویند بار خدا یا با کسی این کرامت کرد
 که با ما بهتر ازین چه باشد که بدتر ازین رضای من از شما رضای که هرگز
 نمیکردم بر شما و پوست من لایحه اجر اعطایا و بد از نزدیکی خود فردی عظیم
 ثواب بی عمل از و باور سانه ابرو عثمان الهندی گفت از ابوهریره روایت
 کرده اند که پیغمبر گفت خدای تعالی بنده تو من را بیک حسنه هزار
 حسنه بد و در حاجب آمد چون بوی رسیدم و بعد از آن خبر پرسیدم
 گفت من نه چنین گفته ام گفتم رسول گفت و من از و شنیدم که خدا
 بنده تو من را بیک حسنه دو هزار بد و اگر باور نداری این آیه بخوان
 که ان الله لا یظلم شیئا ذرة و ان تک حسنه یضاعفها و یضاعف من لکم
 اجرا عظیمها بیکه خدای تعالی آنرا که عظیم خوانده باشد ثواب آنرا کرده اند
 مگر او خود ثواب یکت ادا چنانکه کل آیه بیکه و چنانکه علی بن ابی طالب
 یوسف بود و این بود و عصبه الرسول نوشته ی هم الارض لا یملکها احد و
 خدای تعالی که کرده عده کرده و در عقبه آن ذکر و عید میکند تا تکلیف از او
 طریق تحریف کرده باشد بر فعل طاعت و اجتناب معصیات گفت چگونه
 باشد که ما از هر آنچه که میبایست یعنی پیغمبران ایشان نماند و تریا و بر تمام
 گواهی دهی برای ایشان است و تمامست بر سبیل تعجب و توبل کاچنی
 چگونه میکنند و بیک دفع سازند و چه عذر آورند چون حال چنین است
 ایشان ترا بچ عذر باشد عبد الله مسعود گفت رسول چه در گفت از آنرا
 چیزی برخوان من سورة النساء آغاز کردم چون باین آیه رسیدم بکریت
 بکریت و گفت با سر کیر دیگر با سر کیرم چون باین آیه رسیدم بکریت
 و گفت با سر کیر با سر کیرم چون باین آیه رسیدم بکریت بکریت
 بکریت بود پس گفت حسبی بس است مرا آنچه خواندی که یوسف
 یوسف و الان که خواند آن روز چنین باشد و از خود خوانده و تماشاکند که از
 و آنکه در پیغمبری عاجی شده باشند که زمین را باز با ایشان راست
 کرده اند ابو عبیده گفت دوست داشتندی که زمین باز شدی
 و ایشان بزین فرود شدندی و باز زمین راست شدندی بکلی گفت

خدا ای

خدا ای که انتصاف کنند از میان ما و سبایع و طبرستان را که گوید
 کن تو با همه خاک خود را در دم بر سر ایشان میرفتندی کاشکی نعت و
 رسول را نه پوشیده نمی بعضی دیگر گفتند این کلامی مستانست معنی اینست
 که ایشان چیزی از خدایان نتوانستند کرد از آنکه هر چه از خدای پوینده
 نشود و دانند که اعضا و جوارح ایشان بر ایشان گواهی دهد و هر که
 یا ایها الذین آمنوا لا تأخروا بالصلاة و اقموا الصلوة و اقموا الصلوة و اقموا الصلوة
 اما عاری سبیل حتی تعصوا و ان کنتم مرضی او علی سوا جاحدکم
 من القایط او لا یملککم الله فکملوا ما کان علیکم من الصلوة و اقموا الصلوة
 و ای کیم آن اسد که در پیغمبر را خدای تعالی نسی کرده و ما را از آنکه از
 کنند در حال مستی بعضی متران گفتند در بدایت اسلام خمر حرام نبود
 و خمر خوردنی و مست شدندی و نماز کردندی خدای تعالی این آیه را
 و گفته اند اگر چه این آیه نهیمت در ظاهر امر نماز در معنی نهیمت از شرب
 خمر که عند آن مست شوند و نماز از و درست نباشد پس گویند چنانچه
 که میگوید لا تشربوا الخمر فکملوا الصلوة چنانکه در جای دیگر گفت
 یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فلی اتم متهمون و معنی آیت آنست
 که ای آنکسای که ایمان آورده اند بجهانزدن نزدیکی مشوید چون شهادت
 با شهادت انکاه که بد اندید که چه میگویند و نه آنکه جنب باشد تا خود را
 بشوید و غسل کنید الا و قتی که ره گذری باشد یا سبیل سبیل چهره غلبه
 عباس گفتند مراد ازین رکب که زیارت یعنی مفر یعنی الا که مفر
 باشی که آنکه نماز را با شستیم و بعضی دیگر گفتند مراد موافقت نماز است
 از مساجد و حذف کردن برای دلالت کلام راه این روایت
 از امام محمد باقر و جماعتی از مفسران ازین بن حبیب روایت کرده اند
 که جماعتی انصار را در یک در مسجد بود چون جنب شدند راه دیگر از ایشان
 خدای تعالی رخصت داد که بر کمر در مسجد بگذرند و این در بدایت اسلام
 پیش از آنکه مساجد ابواب کردند و در یک در مسجد بود بر آورده اند که در جوار
 امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول الله گفت الا ان مسجدی حرام

عفتان که از آن است
 این که در مسجد حرام
 این که در مسجد حرام

کلها یض من النسل او جنب من الرجال الا علی محمد واهل بقیته علی
 فاطمه و الحسن و الحسین و این روایت نیکوتر است از اول برای آنکه در اینجا
 بیان حکم مسکیت و هم بیان آنکه چگونه نهار کنند چون آب نیابند
 ان شاء الله گفت اگر شما بخور باشید و مردان باین چهار است که او را آید
 باشد یا جراحی و بریش و این مذنب چه فته است که صحت
 که او گفت نیم رو آب باشد او را جابر عید الله انصاری گفت با حق
 در سز بودیم مردی را سگی بر سر آمد و سرش بشکست در شب
 او را احضام افتاد بود و ذکر و زجر جمع کرد با قوم گفت در این قضیه
 می باید گفتند نه آجست ترا غسل می باید کرد مرد غسل کرد و
 آب بر سر ریخت و بر دوش باز آمدیم رسول را بگفتم (آننگر شد
 گفت قلمه قلمم الله مرد در آنکشتن خدا ای بکشد ایش ترا
 چرا بر سرید چون ندانستند که شقای فرمودند که آن سوالت
 اگر چهار باشد یا بر سر باشد اگر در بود و اگر نزدیک چون آب
 نیابست طلب نمی کنند اگر چنین یکی را از شما حدی آید یا از زبان
 مقاربت و ملاحت کرده باشد این عباس مع حسن بصری و ثناء
 و مجاهد گفتند که مراد بل علی است و آب نیابید نمی کشید بخاک پاک
 هیچ از خصایص این امت است پیغمبر که گفت فضلنا علی الناس شرف
 ما را بر مردمان به چه تفصیل نماند زمین جلد مسجد ماکردند و خاک
 را ظهور ماکردند و صفتی ما در نماز چون صفتی فرشتگان
 کردند ابتدا تیمم آن بود که بعضی زمان در بعضی سوره یا رسول ص بود و ندان
 از ایشان بخدی داشت بعاریه کم شد چند آنکه طلب کردند نیا
 رسول ص و صحابه ایجا نماندند آن شب در آن منزل آب نبود و آنچه
 داشتند بر سرید و بود مردم را بخوردل شدند جبریل آمد و این
 آیت آورد در باب تیمم رسول ص تیمم کرده و صحابه تیمم کرده و ناکردند چون
 شتر را برانگیختند تا بار کنند عقی در زیر شتر بود و صفت تیمم در کتب
 تفهیم که درست از اینجا طلب باید کرد در خبر است که مردی بزرگوار

خطاب آمد و پرسید که کسی را که جنابت رسیده باشد و آب
 نیابد چگونه کند گفت صبر کند تا که آب یابد غسل کند و تا آب نیابد
 ناز نکند عمار یا سر این حاضر بود او را گفت یا ندانی که ما با پیغمبر در خلعت
 بودیم مرا جنابت رسید بر فتم و خوشی تن را در خاک مالیدم آنکه بیا هم و رسول
 را خبر کردم مرا گفت یا عمار این کثایت بود ترا دست بر زمین زد و سر روی
 من مالید و دیگر باره به سستها بر زمین و در دستهای من مالید گفت نیک کردی
 باره چنین کنی و صعبه روی زمین باشد و اگر بر خاک باشد و اگر بر
 دین خلافشیت میان اهل لغت انگاه حق جل جلاله بیان نمی کرد و گفت
 قاصحا بود چون دیدیم قصد خاک پاک کنید و دست بدان زمین رو بر آید و نماز
 را بدان مسح کنید خدای تعالی عفو کننده است در وقت عذر از شما تیم و نماز
 قبول کند و چهارم از قول امیر اهل الدین او توان نصیب من انکتابت فی حق
الضلاله و یریدون ان تغسلوا کبیرا و انما اعلم باعدکم و کفی باس و یریدون کفی
باس نصیرا خطا بیت رسول را در حدیث و کتب آمده الی برای بیان است
 یعنی الم تنبه و توبیک و علیک الیهم میگوید نینگری با کسی که ایش ترا از
 کتابی نصیبی دادند اند این عباس گفت و او چو دانست که در عین یو و دیگر ای
 را میخندند و نه ایت را میزد و شدند و ایت را بطلالت و ایمازا بکنند و بکنند
 و این آن بود که از عوام رشوه میستانند پس جان مانده که آنرا بکوبی و یا نه و آنرا
 چو که در آن چون آن نیست و این از است بداند ان شاء الله که است
 که اجند و سخن ایند که شما نیز چون ایشان باشید و خدای عالم است بد شما
 شما از شما با ایشان کان خیر میرید و با ایشان مشورت میکنید که ایشان
 دشمن شما اند صلاح شما بخیند و در فساد کارهای شما کوشند و خدای شما را پس آن
 که وی شما و حاضر شما باشد دوستی با او کنید و رضای او جسد و کرم شما من الدین
ما دوای حقون الکلم عن موافقه و حقون سمعنا و اطعنا و اسبح و انکرا بالکان خیر الهم و کلکم الهم
و طعنا الالدین و کلامه قالوا سمعنا و اطعنا و اسبح و انکرا بالکان خیر الهم و کلکم الهم
 فلا یؤمنون الا قلیلا این آیه در حق علماء و جبار بود آن که در ایشان برای خود
 دافع در احکام دنیا تحریف و تبدیلی و تریبیکه اند از صفت و لغت رسول ص گفت

چون دای قوی اند که ایشان سخن خدا را از موقیع و جای خویش میگردانند
بناگه چنین میکنند بر طریق استنزا و افسوس میگویند که شنیدیم و لیکن
زبان خود را بر دهن بعکس انداخته اند و نشان گفتند سمعنا و نکر میگویند
که بشنود تا نشنود و گفتند که معنی اینست که اسم غیر مقبول بشنود اگر تو گوی
که ما قبول کنیم بخوابیم قبول کن و نیز لفظ را عینا میگویند و این زبان این
دست نام بود و گفته اند که این کلام استنزا بود بزبان ایشان و گفته اند
که کلام اینست که زید دست را گرفته اند و این کلامت زبان خویش را وای چنانچه
و در دین اسلام طعن میکنند و اگر بخلاف این کرده اند و گفته اند شنیدیم
و طاعت داشتیم بجای سمعنا و عصینا و بشنودیم را و توفیق کن بر ما
تا کلام تو بشنودیم و بدانیم و این کلام بجای و اسم غیر صحیح و را عینا ایشان نیز
بودی و نیکوتر و صوابتر و راست تر و لیکن خدای تعالی لعنت کرده برایش
بگو ایشان و معلوم از حال ایشان آنست که ایشان خیارند الا اندکی ایشان
که در معاصی ایمان آورده و لعنت از خدای و در کرده اند و باشد از فضل
تو که ایمان آید و اول کتاب است و از کتاب مصلحت ما معلوم من قبل من لیس
و چون خبر و مای علی ادبار و اول لعنت که لعنا اصحاب البیت و کان امرنا معلوم
خدای تعالی خطاب میکند با جهودان و ترسانان و میگوید ای ایمانی که ایمان
کتاب داده اند ایمان آورید به آنچه ما فرستادیم از کتاب قرآن بخاتم محمد صلی
که این قرآن مصدق و راست دانه است آن کتابها را که با شماست
از تورات و انجیل و درین هر دو کتاب ذکر او و نعمت و صفات او مکتوب است
ایمان آورید پیش از آنکه ما روی بیاوریم و طمس کنیم و با پس سر ایشان بریم یعنی
با خدای ایشان بریم تا قمار روی کرده و زوی قمار شود تا چون روند بازگردند
روند و این قول عبد الله عباس و عطیة است قوی و کرات است که ما روی بیاوریم
تا چون روی کرده و ضلالت کنیم این حیوانات را موی بر روی باشد و
آدمیان را بر سر ابو لبحار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که گفت واده است
اگر چه رسول ایمان نیارند ما روی بیاوریم ایشان بخلالت کرده ایم یعنی بر سر بخل خدای
اگر گویند که خدای تعالی ایشان را بدین و عید کرده و ایشان ایمان نیارند و از ایشان

جواب است یکی آنکه بعضی ایمان آورده اند چون عبد الله سلام و ادراس و
ایمان نیارند و در این دو عقوبت میکنند ایشان را و در قیامت و برودت
لا بد من طمس فی الیهود و مسیح قبل قیام الباقی جواب دیگر آنست که خدا
تعالی از و خبر داده بر حقیر و گفت او لعنتم گفت طمس کنیم ایشان را
کنیم آنرا که طمس نکرده لعنت کرده را و میگوید که چون این آیه عبد الله
بشندید استافت و بنزدیک رسول آمده و ایمان آورده و گفت یا رسول الله
میرسدیم که پیش از آنکه خود رسم رویم با قنای کرده و بخنقی گفت در عهد غرکتاب
که چون این آیه بر کعبه الاحبار خوانده شد گفت یا رب آمنت یا رب لمات
این زیاده گفت معنی آنست که کجایم را ایشان کنیم از و جوده و نوحی ایشان
و اثر ایشان ازین نواحی و ولایت ببریم تا اینجا شوند که آمده اند معنی باشند
و این نبوده جز جلالی یعنی انصاف از و یار و حصون ایشان با و از اعانت و ایضا
از ناخیت شام یا لعنت کنیم ایشان را چنانکه اصحاب سبب را لعنت کردیم
و ایشان را با خود کرده اند و کار خدای تعالی کرده شود یعنی هر کار که خدا
تعالی از افعال خویش خواهد آن باشد تهنید و تحریف و این کتاب را توفیق تعالی
ان الله لا یغفر ان یشک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من یشک باسند محمد اترقی
اما عقیقه المشرکی الذین یزکون انفسهم بل یشکون فی ان یشک و لا یظلمون فیما انظروا
یعنون علی الله الذین وکی به انما یشک عبد الله و کنت چون این آیه آمد که قل لعلنا
الذین اسرفوا علی انفسهم لا نقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً رسول ص
این آیه را بر منبر خوانده و می فرماید طاعت و کثرت یا رسول الله و انشک رسول ص
یعنی گفت در سه بار بار و کثرت خدای تعالی این آیه فرستاد و کثرت بر حق
و حقیقت که خدای تعالی را شکر نیامرزد و آنچه جز از شکرست بیاورد آنرا که خواهد که
عبد الله انصاری روایت کرده و کثرت از رسول الله که مغفرت و آفرینش خدای تعالی
پسندد و زده آنجا بجا نباشد ما کثرت یا رسول الله آنجا بجا
کثرت شکر کند آنکه این آیه بخواند که ان الله لا یغفر ان یشک به و عبد الله عز
رسول ص روایت کرده که هر که با شکر خدای شود و او را شکر نباشد هیچ مصیبت او را نیاید
نماید چنانکه اگر شکر با شد بدو رخ شود و هیچ طاعت او شود و نذر او را موی نیست

که در قرآن هیچ آیه نیست که من دوست دارم ازین آیه و اینجاست برای
 خدای تعالی فایده ای که درین آیه نئی و اثباتی نهاده است گفت شرک
 برای آنکه خدای تعالی درین آیه نئی و اثباتی نهاده است گفت شرک
 نیامرزیم و ما دون شرک بیامرزیم و این اجاعت که شرک جزو حق
 نیامرزیم و اگر ما دون شرک بی تو بیامرزیم فرق نیاست میان نئی و اثباتی
 پس درست شد که ما دون شرک بی تو بیامرزیم و شایسته بود که
 شرک را در صفایه باشد برای آنکه مطابق کثرت تخصیص ادبی دلیل
 جایز نباشد آفرینش بهشت متعلق کرده اند ما مکلفان به حق معنی
 نشوند اگر مطابق بودی از حق بی تو بی تو بی تو در حساب آید باشد که
 مشیت آفرینش ایشان متعلق نگردد و از معاصی اجتناب نمایند انگاه
 گفت هر که بخدای شرک آرد و با خدای در افعال یا در استغاثه
 عبادت شرکی یا در دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد انگاه گفت
 الم ترالی الا اله الا الله که با آنکه بی تو بی تو بی تو بی تو بی تو
 میکنند جاسازی خود را چون بگویند و نهان بی وانی افعال خود را که
 رسول خدا آورده و گفته اند ای که بگویند ایشان را که ایست گفتند
 و الله که ما بچنین ایم و در پاکی که ایشان اند هر گاه که ما بر وزن کتب
 ما گفتند و هر چه بگفتیم بر وزن از ما بگویند و اند خدای تعالی این
 عباد الله معبود گفت ایشان را عادت بود که یکدیگر را بخدای که دینی خدا
 تعالی گفتند که ایست از راه اعتبار است و یکی آن است که گفتند
 میگویند که بل الله یکی من است خدای که میگویند که ایست از راه اعتبار
 خلق میکنند و از حق ایشان که نگردد اند از تو که و غیر آن و زیاده براسمی
 ایشان عقاب کنند بمقدار عقلی و فطرتی بود که در شکاف است
 و ما بود و انکه گفتند بگویند که بر خدای چگونه دروغ میگویند یعنی اندیشه که
 دروغ ایشان بر خدای چگونه است میگویند که کنن انبیا الله و احبوه
 ما بران و در دستان خدایم دل در خلیج الله الامن گمان بود او تعالی
 و این پس است از براهین برای معنی عقاب و وبال این آیه را که

تو که تعالی الم ترالی الذین او تو انصیب من الکتاب تو منون بالحب و الطاف
 و یقولون للذین کفر و اوجلا اهل من الذین آمنوا سبیلا او انک الذین لعنتم
 و من یلعن الله قلوبهم و انفسهم و انهم انما ینسوا و انهم انما ینسوا
 نصیبی داده اند ایشان را و فرموده اند تا بخدا و رسول ایمان آورند ایشان
 بجهت و طاعت ایمانی آورند و رجبت و طاعت خلاف کرده اند عجزت
 و وجه بود که مشرکان آنرا می پرسیدند ای ابو عبیده گفت هر چه ایشان پرسیدند
 بدون خدای خود جل از خود و در و انسان و شیطان جیت و طاعت
 دلیلش تو که کسان اعباد الله و اجتناب الطاعت و گفته که جیت بتان اند
 و طاعت شیاطین ایشان که مردمان را غوا کنند بر طاعت ایشان و در
 صحنی را شیطان با شد صفا که و متعلق گفتند که جیت بی بن اخطیبت و
 طاعت کعب بن اشرف ایمان بجهت و طاعت بی آورند و میگویند که از آنرا که
 این جماعت یعنی مشرکان و بت پرستان با دایت راه یافته تر اند از یونس
 کعب اشرف با جهنم دسوار از جهنم دان بگرفت پس از واقعه احد تا پیش
 سه گانه خورد و خدی که میان ایشان و رسول بود بگفتند کعب اشرف و
 ابو سفیان فرمودند قریش گفته اند اهل کتاب بید و محمد اهل کتاب است ما بر شما ایمان
 نیاستیم که میل شما با بود و این آمدن شما اینجا می بود اگر خواستید که ما بر شما ایمان
 این بیان ما را سجده کنید ایشان آن دو بت را سجده کرده اند و گفتند تو را یونس
 بالحب و الطاف و انگاه کعب اشرف قریش را گفت سحر از ما و سی و از شما
 بیایم و شکم بدو را کعبه باز نهیم و با خدای عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم و با هم
 یکی داریم تا محمد را بکشیم چون این عهد کردند و میخواستند ابو سفیان کعب
 اشرف را گفت تو مرد اهل کتابی و ما مردمان اتنی بگو تا ما بخت نزنیم که با محمد
 دین و طریقه خود عوض کنید ابو سفیان گفت برای حاج اشتر کشید و ایشان
 آب و طعام و دین و اسیر ایشان را ببرد و گفتیم و صد رحم بجای آوریم و خانه خدا را
 عمارت کنیم و ده و طواف کنیم و ما را اهل حریم و محراب و دین بدان ما عمارت کرده
 است و در هر یک پیده و حرم را کرده و دین ما قدیمت و دین محمد حدیث ما بر حق است
 یا او گفت شما اولیترید و دین شما از دین محمد بهتر است خدا که تو را یونس را از شکم ماهی

من الذين آمنوا بآيات الله تعالى...
اشرف راد و امثال ایشان آيات اند که خدای تعالی ایشان را لعنت کرده
است و هر که خدای لعنت کند تو او را یاری نیابی که عذاب خدا بر او
دفع کند و خشم خدا از او باز نهد و هر که تعالی را تعظیم کند
لا یؤمن الناس بآیات الله و لا یؤمن الناس بآیات الله من فضل الله
آل بریم الکتاب و الحکم و النبوة و کینایم ملکاً عظیماً فمنهم من آمن به و منهم من
صد عنه و کفی بهم حیراء چه اتصال این آیه با آیت اول است که آیت دوم
که از پس این آیه است متضمن حدیث است و این آیه متضمن بطلان
و وصف ایشان است که در بخل تناسبت و مراد بملک نبوت است
یعنی آری ایشان را است ملک نبوت و ایشان حکم کنند بدان و اگر ایشان
نقصی بودی از ملک نبوت استندی که در دنیا نبوتی دهند و نبوتی نباشد
بر پشت است نه فرما بود نیز و یک آیه عباس انکاه کنند ام جسد و انکاه
آیا حد میبرد این جو دان بر عرب بداند که خدای تعالی را در میان ایشان
فرستاد این عباس و مجاهد و فحاک گفته اند که در ادبانی محمد است که ظهور
بر و حد بر و ند بر نبوت او بعضی دیگر گفته اند بر رسول حد بر و ند بر
انکه خدای تعالی او را ندان حلال کرد چه دان گفتند اگر او پیغمبری بودی چنانکه
زمان نبودی خدای تعالی گفت ایشان را بچپ می آید و خدایند که نیز و یک آیه
صد زن او را حلال بود و نیز و یک سلمان هم از زن بر و ند سیدند
و منتقد سیرت چون رسول این بگفت ایشان بشنیدند بعضی امیک
کردند چنانکه گفت منهم من آمن به و منهم من صد عنه و تفسیر امام محمد باقر علم
است که مراد بناس محمد است و آل محمد می آید آنکه رسول را بر نبوت
حد کرده و آل او را بر امامت بنیانش خود را بعد از آنکه آل بریم الکتاب
و کلامه آل بریم را کتاب و حکمت دادیم و آل بریم محمد است و اهل بیت او و فر
بکتاب قرآن است و حکم نبوت و ملک عظیم امامت و این جمله نبوت و آل را در خانه خود
ملک است ملک دنیا و ملک آخرت ملک دنیا را عظیم خوانند محمد و آل محمد و او را عظیم
عظیم و ملک آخرت که بر خوانند و ایشان را او که و او را ابرایت ثم رایت نبیها و ملکها

و انرا که ملک دنیا و آخرت دهد اگر بود حد بر و ند بچپ بناس حد
خصلتی است که حاسد را بد بود و محسود را نیک حد و حد
چون آتش است که حاسد در میان حد خود و آنرا پوشیده
میدارد و او را سوزد و کس را از آن خبر نهد چون صبرش برسد
آن آتش حد خود را در محسود زده بوی از عود و فضایل و مناقب
محسود بر او اسطخه آن پشم خلایق رسد و ایشان را ظاهر
کرد و چنانکه طای گوشت و اذا اراد الله نشر فضیله طوبت انما لسان
حد و لولا اشتعال النار فیها جاوزه ما کان یزق طیب عود العود
پس چون چنین بود بر حد حاسدان شکر لازم بود و احب
علی مفضل المحمود فان چه که فاکد حد حاسد از هر سیاق
و معتری باشد و نداند که چند انکه بیشتر کنند از آن دورتر ماکد المحسود
لا شود و او همیشه در خشم بود از آنکس که او را کانی نبوده چنانکه امیرالمومنین
علی عم فرمود که ایما حد مغافل علی بن لا ذنب له و آن خشم و حد است
بحقیقت با محسود و نبود بلکه با خدای و بانحوت او بود و در خبر او ایست که حد
تعالی گفت ایما حد عدو تعی غیر راض بعشقی در خبر است که روزی با
از زمان قریش بازمان رسول م حاضر آمدند هر کس از قبیل خود و حسب
و نسب خود و قوم خود چیزی میگفتند فاطمه در آمد ایشان حدیث را از
کلی گفت چرا که کردید این حدیث را گفتند در پیش او حدیث حسب و نسب
محاسن او است که شما میدانید کی از قبیل ایشان گفت یا بنی فاطمه حرم
باسم اما ابو که فید و لا آدم و اما بعلک فید العرب و الیم و اما انت
فیدة ف العالمین و اما ابناک فیدی شباب اهل الجنة ای بنی فاطمه
شمارا چه بوده است که همه سیاده از هر خو و جمع گردید و کوی سیاده از کما
برده اند پدرت سید و لا آدم است و شوهرت سید عرب و هم است
و تو سیده زمان جهانی و پس دانست سیدان جوانان اهل بیت اند
عزت محرم سید مطهر است فاطمه زهرا بر پای خاست و میخواند ام محمد
الناس علی ما اتیم بعد من فطما حد میرند بر مردمان بر مردمان که محمد و آل محمد

ما کلام

اند به آنچه خدای تعالی ایشان را داده است از فضل خویش ما آل ابریم را گفته
 و آل محمد را که قرآن و حکمت و شریعت داد و اهل و ایت و ولایت و امامت
 کرده ایم ان شاء الله که نعمت من آمن از ایشان کسی است که به این ایمان آورده است
 که اعراض کرده پس در روز آتش از رفته است آنرا که اعراض کردند و ایمان
 نیاوردند و لعن الله ان الذين كذبوا بآياتنا سوف نصلهم ما را که لعن الله
بذلك ما جلود اخيرا ليدروا العذاب ان الله كان خيرا عليا والذين آمنوا
بالحق الصالحات سید عالم جنات بجزی من تحت الاطهار را که لعن الله ابدان
 زده و باشت که بسوزانم ما ایشان را باشتی که هر که پستی از ایشان در
 آتش سوخته شود ما پستی و یک به یک پستی آن عباد که عمر گشت و در این
 آیه پیش عذاب بر خوانند گشت باز خوان باز خوانند و جبل گفت خیر
 این آیه نزد منست گفت بیا رگشت در یک ساعت صد بار پست ایشان را
 بد گشت عمر گفت همین شنیدم از رسول الله تعالی عیاض گفت آتش ایشان را
 هر روز نه بار بخواند گشت میان پست کافران و کشتن کرمانی باشد
 که ایشان را حلیه و بانی باشد چون آنکه خزان ابو هریره از رسول الله روایت
 کرد که سبطی پست کافران باشد اگر گویند خدای تعالی پستی را که تو آتش
 مباشرت گناه نگرفته باشد چکونه عذاب کند جواب آتش که معذب
 جمله مکلف باشد نه پست و بهوست اعتبار نیست از آنکه فنی که متصل
 نباشد الم نیاید و تمام جمله آدمی و حیوان باشد نه پستی که چون گناه کار گناه
 کند بعضی جوارح و اعضا چون چشم و گوش و زبان و دست و پای و در
 مذمت و لعنت جمله راجع باشد او باشد و جمیع ابدان اجماع همین
 عقاب بر جمله او باشد و تمام آن الم جمله باشد و دلیل برین ظاهر نیست
 گفت لید و تو العذاب عذاب با جمله ایشان خواهد کرد نه با پست و آنکه
 آنست که مراد بتبدیل عاده است و تغییر صفت و هیأت چنانکه یکی از شما
 پراغی دارد بشکافد و قبا کند گویند و آخره که دم بر جینی تو را تعالی بوم
 تبدل الارض غیر الارض زمین همان باشد و یکسری بود در کیفیت او از جبل

این آیه را در هر روز بخواند که پستی او را از آتش دور کند و در هر روز صد بار بخواند که پستی او را از آتش دور کند

و اجماع و غیر آن و بعضی دیگر گفته مراد بجمعه و پراغنت چنانکه گفت سر ابریم
 از هر آنکه طاعت ایشان بود آفرایست خوانند هر که که یکی سوخته کرده و یکی پخته
 و عرب جلود را سر ابریل خوانند چنانکه شاعر گفت ک اللوم تیا حطه فی طردم
 فویل لیتیم فی سر ابریل القصر بعضی دیگر گفته خدای تعالی اهل و وزخ را پستی افزین
 از بالای بند پستیها که الم نیاید و آن المی و عذابی باشد بر خداوندش نیز
 پستی که چون از قطع ان باشد انگاه حتی تعالی بیان کرد که این از هر آن است
 تا عذاب خدای بخشد که خدای تعالی قاهر و غالبست کس او را ندانند و حکیم
 عذاب جز بوعال استحقاق نکند ان شاء الله در عقب آیه و عید آیه و عذر است
 گفت آنکس که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ما ایشان را در پستیها
 بریم که در زیر درختان آن جویهای آب میرود و ایشان در آنجا محله و متوکل
 و ایشان را در آنجا زمانی باشند پاک و پاکیزه از آن عیبها که زنان و بیکار
 ایشان را نباشد ایشان را در سایه پریم گسترده و تمام جای گستره
 باشد و آفتاب بد و نرسد آنرا ظل خوانند و آفتاب بد و نرسد و آنرا
 برود آنرا فی خوانند و ظلیل حسن بصری گفت آن باشد که در و سر و گرد
 نباشد و گفته اند که ظل ظلیل و در خبرست که در بهشت درخت باشد
 که سوار در سایه او صد سال رود و با خبر شد که در میان آن است که آن
تود و الا ما نبت الی اهلها و اذا هم بن الحسن ان کلوا بعد ان استلما
بعظمهم به ان الله کان سمیعا بصیرا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول
 که بکشت و خواست که در خانه کعبه رود کلید عثمان بن طلحه داشت و او از
 جمله سید کعبه بود در خانه بیست و پر پام شد و کلید از دست نمیداد
 و میگفت اگر دانی که او رسول خداست کلید بدو ایدی ایها المؤمنین کلید از
 دست او بستاند آنکه او قوت علی نداشت و در یکش و رسول در خانه
 رفت و نماز کرد چون پیرون آمد عباس گفت یا رسول الله کلید خانه مرا ده
 ستایه الحاج و سعادته الکعبه مرا باشد خدای تعالی آیه فرستاد
 ان الله یا محمد ان تود و الا ما نبت الی اهلها رسول الله علی گفت کلید با و دهم
 المؤمنین کلید با و داد و از و عذر خواست عثمان گفت یا علی بیای و مرا بیا

این آیه را در هر روز بخواند که پستی او را از آتش دور کند و در هر روز صد بار بخواند که پستی او را از آتش دور کند

وکلید ازین بر بسته می کنون نه بآن زبان میگوی آن عتف هم بودین
لطف چیست گفت خدای تعالی درین معنی آیه فرستاد و برود خواند عثمان
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جبرئیل آمد و گفت یا
محمد این خانه باشد کلید ایشان است اگر چه سبب این روایه کردند
بر عوم جل بایک تود تا جله امانات را مثل بود چنانکه رسول گفت آلا اله
الی من اتجنت ولا تخن من خائک امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم و کک
گفتند که مرا د بایت امانت و امانت امانت خدای تعالی فرمود اما ما را
تا امانت را بر سپل امانت بیکدیگر می نمایند و گفته اند که جلد شریعت
اسلام امانت گذاردن آن و امانت می نماید که خدای تعالی شما را
در میکند که امانت را بخداوند آن باز دهید و دران خیانت نکنید و چون
حکم کنید در میان مردمان حکم بعد کنید و جور نکنید آنکس که عدل نماید
کردن او اولیتر بود بر عطف خدا متعظ شوید و پند او را کاربندید که سبک
آنچه خدای تعالی شما را بدان وعظ میکند و پند میدهد بدین که خدای تعالی
همیشه سبب و نصیحتی شما را پند بوده است و باشد و اگر بزبان فعلی
در امانت خیانت کنید و جور کنید میشود و می پند جزای آن پند می سازد
چون که معاویه ایها الذین استوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم فان
متارعم فی شئ من ذلک الی الله و الرسول الذینکم تومنون بانه و الیوم الاخر ذلک
خبر و احسن ماویا میگوید ای مؤمنان و ای که در کان خدا برافرازان بر
و طاعت خدا و رسول را برید و طاعت اولو الامر را برید و طاعت خدا و
رسول و اولو الامر را متعالی و اوردنای ایشان بود و گفته اند که اولو الامر اند و
گفته اند علما اند و گفته اند ائم اند از اهل بیت رسول و این از باقر و صادق
روایت کرده اند اگر ائم ایشان شد و اگر علما اند ایشان شد اجرائی که بر
بطاعت و رضای خدای فرمایند ایشان شد و علما می که بگفتار ایشان
و توثق باشد ایشان شد از آنجا که ایشان معصومانند جز بطاعت و رضای
خدا فرمایند و جز کلمه نمی بیند لاجرم خدای تعالی بطاعت ایشان فرمود و بطاعت
خود فرمود و جم استلال بر طاعت ائم علیهم السلام درین آیه آنست که خدای تعالی

اول خطابی کرد با همه مقلدان گفت اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم
و اخی باشند آنکه گفت اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم خطاب هر دو را نه
آنکه یکس هم مطیع و هم مطاع نشودن از بهر اعتباری چنانکه در حق
اولو الامر این بود اگر بر علما و بر اهل کسند و علما و اهل در هر عصری
جمع کنند خلق عظیم ازین خطاب بیرون شوند و این خلاف اجتماع
و بر قول آنکه ائم اند پس در هر عصری شخصی ازین خطاب بیرون شود چنانکه
در عهد رسول او تنها از خطاب و طاعت خود بیرون بودی و جمعی دیگر است
که خدای تعالی طاعت اولو الامر با طاعت خود و طاعت رسول هم چون کرد
چنانکه قدیم معاویه است از ائمه قیام و رسول معصوم و مطهر است
افزوده معاصی صغایر و کبایر باید که اولی الامر مجتنب باشند و بدین جهت
جز ائمه اثنا عشر نیستند و نشاید که جز از ایشان امر او علما دیگر باشند
از آنکه مختلف الآراء و الاقوال و المذاهب اند و این مودی بود بتکلیف
مالایطاق و از حکیم تکلیف مالایطاق میگویند پس محالست که مراد او را
علما باشند غیر ایشان میگوید که طاعت خدای و اید که خدای تعالی
شما را برای طاعت و ایمان آفریده است و ما خلقت الجن و الانس
الا ليعبدون خدای تعالی شما را جز خیر و نیکی نمی آید ما را به الله جعل حکم
حجج و مکن یرید لیطهرکم طاعت رسول را برید آن رسولی که بر شما مشفق و مهربان
و بر ایمان شما حریص است لقد جاءکم رسول من انفسکم الی قول و حریر علیکم
بالمؤمنین و کوف رحیم طاعت ائمان و پیشوایان خود و اید راوی گوید
که ائمه المؤمنین هم را دیدیم در صفین در میان دو صف ایستاده بود
و نیزه بر دست میکردند و میخواند ان الانس لیطیعن ان را تعنی
نگاه کردیم عبد الله بن اسبیدی آمد و اسیری را از لشکر معاویه میبرد
چون نزدیک امیر المؤمنین آمد او پرسید که تو چه کسی اسیر گفت من دیم
از اهل شام گفتم قتلک الله استیغ کل عقی خدای تعالی شما را بکشد
پس روان بر بانی و در شبانی چون با هم نگاه کنند بگو از من این پرسیدند
چکر خوار را آتیا بنی ذاق الذی لم اومن بعد کز ولم اعلم بعد جمل لم احم کلم

عنه انما قاتل اشيا خلك يوم بدرو فوق توكل يا حديكم تو ابرو متايني لم شم
برنگم التي تولى انكسوا كاس يوم بدرو وقد علم ان الله اوجب عليكم طاعتي
وتعبدكم بما بعد اخرى لاني اهل لثابته وحق لثابته على باب خبيره خبيرتم
وثنائي يوم احد اذ فرتم وتسلمي ليله الغار اذ اتموا حاجتي للسائل اذ ابرتم
برو وپسرمند جگر خواره را بگوئی که با من مبارکات میکنی ومن آنکه ایمان آوردی
نه از پس کز و نه استم نه از پس جگر و کجی نکردم که از آن باز آیدم من شده
بدان توام بیدر و پرانده گشته قوم توام با خدا چند ازین رایت بروئی
که منی با شمع آورده و خدای آنرا کونست را میگرداند و شما دانید که خدای شما
طاعت من بر شما فرض کرده اند است و متابعت من واجب گردانیده اند
از برای آنکه من اهل متابعت و مستطاعتم در خیر میکنم چون عاجز شدید و
روزم احد بایستادم چون شما بگریختید و شب غار جات فدا کردم چون شما
ابا گردید و جواب مسائل من دادم چون شما جاهل بودید بدان جا بر سر عبودیت
الانصار را گفت من از رسول هم پرسیدم و گفت یا رسول الله خدا را شناس
و رسول را شناسم اولی الامر کسیست که خدای تعالی طاعت خود و طاعت تو
و طاعت ایشان بیکه گرفته اند کرده است گفت یا جا بر خلافتی که بپسند
من بعد از من علی را طالع ایشان خلیفگان شدند اما من نگذاشتم
بعد از من اولین ایشان علی بن ابی طالب است انگاه حسن انگاه حسین
انگاه علی بن الحسین انگاه محمد باقر که تو او را در بابی چون او را بر منی از پیش
سلام پرسان انگاه یک یک را نام برد تا بچهارم رسیده انگاه گفت مردی
بود نامش نام من بود گفتش گفت من بوده و محبت خدای بود بقیه شما
در میان بندگانش پسر حسن بن علی و او آن بود که خدای تعالی بکشتاید
او مشرق و مغرب زمین و آفات که از شیعتش غایب شود و
که بر امامت او نبات میکنند آن غیبه الا تو می که خدای تعالی او را بایست
کرده باشد جا بر گفت من گفتم یا رسول الله شمع او را در غیبت او بود
انتفاع باشد گفت بلی باشد چون انتفاع مردمان با نقاب و اگر چه بری
در پیش آید او را ای جا بر این سر کنون خداست و مخزون علم او انگاه دارایی

الا ان اولش جا بر گفت چون برین مدتی دراز بگذشت من روزی در نزد
علی بن الحسین زین العابدین شدم و در پیش او بنشستم و با او حدیث میکردم
پس او محمد بن علی الباقی را از حجره زمان پرده برداشت و او را در کعبه بود که
در بر او نکرده چون او را دیدم گفت حیان پشت من بگریز و موی برانم
بر خواست انگاه گفتم یا غلام اقبل فاقبل ثم قلت له ادبرنا ای کوکب من
کمن روی با من کرد گفتم برو پشت من کرد گفتم شایلی رسول الله و رب الکعبة
محمد ای کعبه که شایلی رسول است انگاه گفتم یا غلام ما اسک نام تو چیست گفت
محمد گفتم پس کسی گفت این علی بن الحسین گفتم تن و جان من خدای تو باد
اما که با تو گفتی آری پیغام رسول بگذار گفتم رسول خدای مرا بشارت داد
که ترا درین نام گفت چون او را بر منی سلام من بدورسان اکنون رسول
خدا ترا سلام میرساند او گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات والارض
و علیک یا جا بر با بخت السلام جا بر گفت من پس از آن پیش او رفتم و از وی
مسائل میپرسیدم و میخواندم و می آموختم که در از من مسئله پرسید
من گفتم لا والله لا ادخل فی نبی رسول الله من در نبی رسول خدا فروم و گفته است
که شما اما مان را چنانیده اید بگوئی و دانسته ترین مردم ما شید بزرگی و گفت ایشان
چیزی میانویزد که ایشان از شما به چیزی عالمتر باشند محمد باقرم گفت
جدی رسول الله من این مسئله از تو بهتر دانم و لقد اوتیت الحکم صبیاً را بگوئی
حکمت داده اند کلایک بنفضل الله علیه و بر آنکه و رسول هم فرموده است من
اطاع علیاً فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن عصا علیاً فقد عصا
الله و من عصا فی نقضه عی الله و این دلیلست بر آنکه اول الامر علی است و فرمود
او انگاه حق جل جلاله چون بطاعت خویش و رسول اولی الامر بود بگفت که
منازعت کنید و چیزی و شما را در آن خلاف افتد در آن آزار دکنش انگاه
و رسول را در با خدای با کتاب او باشند و در بار رسول الله با بخت و شریعت
او باشند و در با ائمه معصومین را و با خدا و رسول باشند چنانکه در دیگر است
گفت و او توده ای رسول را ای اولی الامر منهم لعنه الذین یستنبطون منهم برای آنکه
ایشان نایبان رسول حافظان شریعتند و معصومند قول ایشان بخت باشد

اگر بخدای و پرویز باز پسین ایمان داریم یعنی هر که بخدای و پرویز باز پسین ایمان
دارد چیزی که در خلق است جز از کتاب خدا و سنت رسول طلب ندارد
این بهتر است یعنی رد با خدا و رسول آنچه ترست بیاویل زجاج گفت آن تاویل
که از خدا و رسول باشد بهتر است از تاویری که از تلقای نفس خویش کنی یعنی
احسن تاویر من تا ویکم و این آیه و دلیلست بر بطلان قیاس و آنکه
گویند رد با خدا و رسول وقتی بود که منازعت بود چون منازعه نبود واجب
نباشد از جهت دلیل الخطاب گویند و این با طاعت بنزدیک پشتر اهل علم
و کرم الم ترالی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک
ان یحکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یمروا به و یرعوا الشیطان ان یحکم
فلا یعبدا و اول قیل لهم تعالوا الی الله و الی الرسول انیت الله فقیل یصدونک
عنک صدودا استقام میکنند بر سبیل تعجب و میگویند یعنی ای که گمان کنی
که دعوی میکنند که ما ایمان آوردیم با آنچه بنویخته اند یعنی قرآن و آنچه
پیش از تو فرستاده اند از تورات و انجیل و کتب متقدمان باین دعوی که
میکند میخوانند که چگونه پیش طاغوت شوند و این را فرموده اند باین
طاغوت کافر شوند و متقدمان را خلافتی که طاغوت کیست حسن بصری گفت
مراد از جماعت مذکوره درین آیه منافقانند که چگونه پیش بتان میرفتند و
طاغوت بتست سدی گفت و قیاده که مراد بطاغوت ابورده کاهن است
منافقی را با جوادی حکومت افتاد چو و گفت پیش محمد رویم که او رفته است منافق
ابورده رویم مقابل گویند چو و گفت پیش محمد رویم که او رفته است منافق
گفت پیش کعب اشرف رویم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو اسحق ثعلبی
تفسیر خویش آورده است که جهود الحاح کرد تا پیش رسول رفتند رسول هم با
جهود و کجا کرد بر منافق چون بیرون آمدند منافق گفت تا حکومت پیش محمد رویم
جهود و چرا گفت بد آنکه میان ما حکومتی بود بنزدیک محمد رویم او حکم کرد اکنون
او را ضعیف نیست چنانکه می گفت پیش تو ایم و درین آیه و الحاح کرد بر منافق را
گفت چنین است که او میگوید که گفت نه همچنین است و گفت یکساعت تو گفت
در خانه رفت و بیخ برگرفت و بیرون آمد و برگردن منافق زد و کوفتش جدا کرد و جهود

کتاب

بکفایت گفت این حکم مثبت بر کسی که حکم خدا و رسولش با ضعیف نیست از امام محمد
و امام جعفر صادق عم روایت کرده اند که حکم یک غیر قولنا اهل البیت
فوطا غوت هر حکم که نه بر گفتار ما حکم کند که اهل البیت و ط غوت بود اندک این
آیه برخواند و بگوید ان یحکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یمروا به و یرعوا الشیطان
گفت بخطایی که کردند و چگونه پیش طاغوت شدند و گمراه کردند انیدانست
شیطان و ازین اعث بجات نیافتند الا ما دشمنی ما و غیر این است
و طاک شدند و هر که این را نشنید لعنت خدای بر او باد آنکه
حق تعالی و تفسیر فرمود که و اذا قیل لهم ان یمروا به و یرعوا الشیطان
فرمود فرستاده است از قرآن بنزدیک رسول او حکم بود میان شما یعنی منافق
که با جهود حکومت بود و منافقان یعنی ای محمد که روی برگردانند از توراتی
بگردانیدنی از هر آنکه حکم میکنی و میل و می با کفایت ایدیم تم جاذول یحکمون باشد
فولما کلف اذا احصا بهم مصیبه با قدمت ایدیم تم جاذول یحکمون باشد
ان اردنا الا احصا با و توفیق اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم تا عظم
و عظم کلام قولنا بلایعنا گفتند آیه در حق عبدالله علی سلوات و مصطفی او ان
مذکرت بود که باور رسیده چون از غرابة بنی المصطلق باز آمدند در وقتی که درین
سمیع گفتندی و سورة المنافقین در میان او فرود آمد و او را عدد و شصت
قصه این در سورة المنافقین بیاید ان الله انکاه بیا بد و سوکت خورده که با آنچه
گفته در میان آن دو کرده جز احسان و توفیق نخواست بعضی دیگر گفتند
مراد بصیبت گفتن آن مرد بود که مراد را بکشت اند او بیای خون او آمد و طلب
دیده کرد و سوکت خورده که با را درین غرض اطفانایره فساد است و ما
صلاح میکنیم و الا احسان و توفیق نخواست ایهم و گفته اند که آیه بر عیست و مراد پی
معین نیست یعنی هر که این را نکبستی سدا اعتبار بر نکبند و از سوکت بد و رف
خوردن باز نایستند و آنچه بخلاف راستی است بظا هر دو فاق و باطن فاق
گفتند بران سوکت خورده که با احسان و توفیق نخواست ایهم حتی تعالی کلام
ایشان کرد تا آنچه گفتند یعنی ایشان با آن شدند که خدای تعالی در دلهای
ایشان است و این است منافقان است ای که از ایشان احوال کن و گوی

کتاب

کتاب

کتاب

ایشان ایمان نیاورده اند و ایمان ایشان درست نباشد تا آنکه حکام
حاکم کنند و آنچه میان ایشان خلاف افتد آنکه آنچه حکم کرده باشی آن
شود و در نفس خویش از آن حرجی و شک نیست یعنی تا رضای تو بر هوای
خود اختیار نکنند و بزبان تو انقیاد نمایند اگر چه بزبان گویند منیم موافق
و ایمان ایشان درست نباشد اگر ما برایشان نویسیم یعنی فریضه
کردیم و این خوشتر است را بکشند چنانکه بر بنی اسرائیل فریضه کردیم یا فراموش
کنند و خان و مان خود را بکشند بکشند یعنی قبل نفس و در کار کردن
را الا آنکه از ایشان گفته اند که آن ثابت است بر قیامت و مرا به قتل
مستحق است چون این آیه آمد عمار یا بهر و عبید الله معموده جاعلی گفتند اگر چه
آنکه بودند که بخدای خود را بکشند و رسول را بکشند که خود را بکشند و خانه
خود را بکشند ما خود را بکشیم و خانه را بکشیم این حدیث بمع رسول رسیده
گفت آن من استی رجالا ایمان است قلوبهم من الجبال الرواسی از امت من
روای آنکه ایمان در دل ایشان از کوهها بزرگتر و ثابت تر است آنکه حتی حاکم
گفت آنچه فرمودیم از قتل مشرک کردن نیستیم بر ایشان سخت بود و آنکه
از ایشان بجای آوردند اکنون آنچه از آنست ایشان را بدان و عطا میگوید
اگر بکشند ایشان توان بهتر بود و ثابت قدم و پای بر جاتر باشند در اعتقاد
و بصیرت برای آنکه اعتقاد حق از سر و میل اعتقادی باشد مقتضی سکون
نفس اختلاف اعتقاد و جهل و تجویز که نفس بآن مضطرب باشد آنکه
ایشان را بدین از نزدیک خود فرزدی عظیم و ثوابی بزرگ یعنی اگر آنکه گفته اند
ایشان را بدین ان پند داده اند و فرموده ایشان آنرا بزرگ دینی ایشان را بهتر
بودی و ثواب از حد پرورن دادی بآن و آنچه از نزدیک ما باشد بیشتر و بزرگتر
مختص باشد و چگونه عظیم نباشد آنکه بجهل و تعظم او بآن توهین کرده و
بما او با ما این همه ایشان را لایق کنیم که بآن ثبات کنند و در راه راست که استقامت
پایند آمد اعلم و بعد از این بطبع آمد و رسوله و کلمه مع الزین العظیم علیهم السلام
و الصلوة و السلام و حسن او کلمه یسما و کلمه لفضل من الله و علی ما یستقام
بعضی مشران گفته اند که این آیه در حق ثواب آنکه رسول خدا و او رسول خدا را بکشند

دوست است و از دهر میرود استی کردن روزی در آمد که دیکشته و از دست
و بیکایه نیرودی خطی در کشته رسول را در گشت ترا چه رسیده گشت یا رسول الله
چیز بجز ترسید الا آنکه از دهنی جمال تو و آنکه اندیشه کردم که دره انقیاد است که
ما از تو و هر دو نبود یا از اهل بهشت باشم یا از اهل دوزخ اگر از اهل دوزخ
باشم هرگز روی تو نمی بینم و اگر از اهل بهشت باشم منزلت و جای من اینجا نبود
که جای تو باشم و عقاب منم خدای تعالی در حق او این آیه فرستاده و
خدایم گفت بدان خدای که جان من با تو و فرمان او است کوچ بکنده محبت
ثبات و ایمان او درست نبود تا مرا از جان خود دور و دور اهل دوزخ
خود دورتر ندارد و اگر سبب نزول آیت اینست جمله تو سالی که بدین حدیث
موصوف باشند در تحت این آیه و اخلاص میگوید که هر که خدا را با طاعت
و رسول را فرمان برد و فرموده ای قیامت بآن کفایت باشد که خدای را بکشد
محببت کرده است از پیغمبران و حدیث آن در راسته ایمان و شکی نیست و در کتاب
باشد یعنی با آنان باشد که بخل صبا نبوت کرده باشند و ثواب
بکوتار راست نگه اندیده باشند و در راه خدای شیده و کشته شده و
و شید را از بهر آن شیده گویند که تمام بشاوه الحق حتی قتل گفته اند از بهر آنکه
فرستگان بقتل و وفات او حاضر باشند آنکه گشت و حسن او در کتاب
و چه نیکو یارانی اند ایشان در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر و این حدیث
که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است و بعد از آن علی بن ابی طالب و شیعیان
حسن و حسین و بعد از آن هشت تن از فرزندان زین العابدین علی بن موسی
عسکری و حسن او کلمه رفیع و ساده است در خبر است که هر که از این ده نفر
از رسول حدیثی روایت کرد قوی او را با ورنه است که گفته ابو ذر و غیره
میگوید او در کتاب شد رسول از دور و آمد او شکایت کرد از ایشان که رسول
و گفت یا رسول الله این خبر بگفته رسول گشت بلی آنکه گشت با طاعت و انقیاد
و تقوی بر خداست کسی را راست گویند از این ده نفر که میگویند با نیکو است
ایع المؤمنین از دور و آمد پس گفت الا ذر الرجل المتقیا من الصوفی الا که این حدیث

چرا این دو کردی نهاد که او صدیق اکبر است و غارت اغلقت انگاه
حق تعالی گفت و کل الفضل من الله این از خدای فضل نعمتی است نو کردی
بشواست و گفته اند اشراست برست بلطف و در این که عتد آن انعام
از طاعت خدای و رسول است مستحق آن شود و خدای تعالی باریا جل
ایشان که این کنند یا نکنند و این و ایت یا بند یا نباند تو تعالی
یا ایها الذین آمنوا خدا خدا حدیث ما تروا اشیاء او انزوا و اجیبا و ان مکمل
لیبطلن فان احصا بکم مصیبه قال قد انعم الله علی ادم ان یمنع شیء او یمنع
احدا بکم فضل من الله لیقولن فان لم یمنع بکم و یمنع مودة یا لیست بکم
فانزوا و انزوا عظیم خطاب با شماست و انما که خدایا و رسول را تصدیق کرده
باشند ایشان را میزاید که ای مومنان بر دارید صلاح خود را و یا
صلاح باشید و از خدای خود یاد کنید و از دشمنان خود بگریزید
با جاعتی کرده کرده یا بروید چه بیکبار و چه بصلوات انگاه که گفت که از شما
کسی است که مردم را دل شکسته میکرد و اند تا از جرا و باز استند بیشتر تران
گفته اند که این آیه در حق منافقان آمد که مسلمانان را دل شکسته کردند
چون ایشان را بیکبکی رسیدی از قتل چراست و از غیبت بر طریقی شهادت
گفتندی خدای تعالی بر ما نعمت کرد که ما با شما نبودیم حق تعالی خیر نیست و
پسیدی طویرت منافقان باز گفت و گفت که مصیبتی و مزیتی و بیکبکی بشمارید
میگویند که خدای بر ما نعمت کرد که ما با شما نماندیم و اگر فضل و تقوی
غنیجی از خدای بودی گویند که چون کسی که میان شما و میان او مودتی بود
نبوده باشد ای کاشکی من با شما بودی تا فوزی عظیم و تقوی بیکبار یافتی
و چرا ازین غیبت نیز نصیبی بودی خدای تعالی ایشان را برین مماندم کرده بود
و در هر یکی رشت ایشان در جمل غیبت و این بر آن بر ثواب آخرت
از هر شک ایشان نماند و در ثواب و جزا و دیگر از هر چه ایشان بیکبار
ابو علی فارسی گفت و در آیه تقدیم و تاخیر است و تعدیل است که قال قد انعم
علی ادم ان یمنع شیء کان لم یمنع شیء و مودة و گفته اند که این موضع حال
افتاده است ای مومنان پس بکم و یمنع مودة و معنی آیه آنست که منافقان

از جرا

از جرا و باز میدارند و از جمله سخنهای ایشان آنست که منافقان گویند
انگاه که میان شما و او یعنی محمد صج دوستی نیست یا دوستی نبوده است
و قوی دیگر آنست که منافقان با شما معاشرت نمیکنند که میان شما و او صداقتی
و معرفتی نباشد و گفت منافقان است که بدجیدی کردند ایشان را و بخوار
که در سر او خرابا مسلمانان باشند بلکه خواستند که در حال غیبت ایشان
باشند و در حال نکبت ایشان دور باشند تو تعالی عظیم مال حق
سبحان الله الذین یسترون الحیوة الدنیا بالآخره و من یحکم فی سبیل الله
فیقول او یقلب شیء نوبیه اجر اعطینا و ما کم لا یحکمون فی سبیل الله
والمستضعفین من الرجال السبا و الولدان الذین یقولون یا ایها
من براه الحیوة الدنیا و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا
الذین آمنوا یحکمون فی سبیل الله و الذین یزادون فی سبیل الله عظم
فما تلووا و یا الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا حق تعالی چون ذکر
منافقان کرد و آنکه مومنان را از جرا و باز میدارند و ایشان را دل شکسته
میدارند و در عقب آن ذکر مومنان کرد که ایشان بخلاف مومنان
بودند گفت آنرا که ایشان زندگانی دنیا بد کردند و آخرت کسری
ثواب است و آخرت بخیرند تا قتل کنند در راه خدا که هر که در راه خدا
کند و او را بکشند یا بکشند و غالب شود بر خصم تغلب برای آنست
که غلبه حق بود و هم برزیت تا عاقر بود ما و از خدای عظیم بدیم یعنی ثواب
انکه حق تعالی بر طریقی تر غیب با نظر است تمام گفت چه بوده است شما را
که کارزار میکنید در سبیل خدا و نصرت نمیکنید و نیزانید آن مسلمانان
مستضعفان را که در دست کفار اسیر مانده اند و سزا آمدن نداشته اند
تا بیایند اینجا بمانند و مشرکان ایشان را عذاب میکنند و ایشان از درد
و زمان و کوه و کائنات انگاه بیان کرد که ایشان در اینجا چه میگویند چه میکنند
و چه دعا میکنند گویند ای بار خدای ما را هر روز بر ازین شهر که پدید آمد و کوه
او ما را از نزدیک خود ما را تا صدی فرست تا ما را نصرت کند و از جهل بازماند
و ضعیفان عیاش بن ابی ربه بود و ابو جندب و سید بن شام و ولید بن

بر که هم سمن صد و ده کار کرد

السرکه افرا از دست خدا
ایتر نهان فاشست خدا
ازد که فرا از دست خدا
دست مومنان تو از دست خدا

ایتر نهان فاشست خدا
دست مومنان تو از دست خدا

و غیرم خدای تعالی دعا اینست خدا اجابت کرد و رسول هم که یکش دو عیال
 اسید را بر این ایستاد و او را برایشان شد تا آنکه آنکه مظلوم بود
 و ذلیل و ضعیف تمام و غالب میگشتند بر ظالمان ان شاء خدا تعالی
 بر دو و قدر از دشمنان و کاذبان صفت کرد و باز گفت از نصرت این
 معبود خود را و گفت آنکه تو نمائند در سبیل خدای جهان کنند و بگویند
 را عالی کرده اند و آنرا که کافرانند در راه طاعت قتال کنند شعیب گفت
 شیطانست زجاج گفت هر چه بودی که دون خدای بود ان شاء خدا تعالی
 فرمود که قتال کنید با دوستان شیطان و از ایشان ترسید که شیطان
 همیشه ضعیف بوده است و کلیه شیطان را از برای آن ضعیف نموده
 که باضافت نصرت خدای ضعیف بود و نیز از برای ضعیفی در ای اوینا
 او چه حاصل نه اند بر بصیرت و از سر شیه قتال کنند و دشمنان از سر
 حجت و وجود و لایلی و بر اوین قولی که امیر اهل الدین بیل هم خواندند
اصیوا الصلوة و اتوا الزکوة فلما کتب علیهم العال اذ اخرج منهم حیوة
الناس کتبه الله او اسند حشیه و قالوا ربنا کم لکبت علینا العال و
اخرجنا الی اجل قریب قل شاع الانیا فلیل و الاخرة خیر لکم فی و لا یظلمون شیئا
 کجلی گفت این آیه در حق عبد الرحمن عوف آمده و سعد بن ابی الرواحن
 و قدامة بن مطعون و چون انجاسته در مکه از مشرکان سبب میرد گفتند
 یا رسول الله دستور می باشد تا با ایشان کارزار کنیم که از حد ببرد رسول
 صیحت کردند و بدقتال ایشان صبر باید کرد تا وقت قتال در آید چون رسول
 صیحت کرد و بدیدند آمد خدای تعالی غایب فرمود رسول هم گفت چرا دمیاید
 کرد این ترا خوش نیاید و اظهار کرامت کردند و ضعف و شاکه کردند و اندیدند
 خدای تعالی آن آیه فرستاد که می بینی ای محمد انما نراک انک انت و دست باز
 دارید و امتناع کنید یعنی در مکه از قتال مشرکان و بر نماز و زکوة و انصاف
 کنید و خیرات و طاعت بجای آرید ان شاء خدا تعالی و در این برایشان واجب
 کرده اند که در وی از ایشان از مشرکان چنان میترسیدند که از خدای برتر
 و خجسته تران و گفتند بار خدا یا چرا بر ما قتال نوشتی و ما را چرا از این نجات

تا بوقت

تا بوقت نزد یک که آن وقت مرگست ان شاء حق تعالی ان کرد که آنچه در حق
 میکنند از مشاع دنیا چیزی نیست و نسبت آن با آخرت اندک است آخرت
 بهتر است کسی را که بر چیز کار باشد و برایشان ظلم کنند بمقتدر نیستی و تنبلی
 آن بود که در میان جوی است خرابا بود چون رشته این عیال گفت
 چون دو انگشت بهم بایلی چون رشته از هر یک حاصل شود و تنبلی از هر
 یکها بگویند و این را هم الموت و گویند بی بر مخرج مشیت و ان نصیب هم می شود و این
من عدا الله و ان نصیبهم سیه یوم و ابد من عداک قل کل من عدا الله
لولا انکم لایکونون حدیثا ما احصایک من حشیه من الله و ما احصایک
من سیه من نعلک و ارسلنا الاناس رسول لا یبلغی کلمه شکیه حی سیه انما
 مؤمنان را بر جواد تحریص میکند و میگوید شما را از هر یک چهاره شیت اگر بجواد
 رویید و اگر نشوید و اگر در حصنهای حصین و قلعه های استوار باشید
 مرکبها آید و آن مانع و دفع نخواهد بود هر یک که با شیه مرکب شما رسد و اگر
 شما در کوشکها و در حصنها باشید که آزار باشد که آید باشد یا فتن و
 بکج و سنگ بر آید و ده باشد چون چنین باشد شهادت یافتن و
 بدرجه شهادت رسیدن بهتر از هر یک بر فراشی چنانکه در آن کمال بدان بالمرئوس
 نقول امرائی الله بالسیف الفضل ان شاء حق تعالی پان حال در حال جبهه و این
 کرد و آنچه در حق پیغمبر میگفتند چون رسول ۳ بدیدند آمد هرگاه که این ترا بخت
 رسید و نقصان ربع و میوه بودی گفتندی هذا ایوم هذا الرجل این بشو می این
 مرد است و اگر این ترا خصب و راحت و تنوع و زیاده بودی گفتندی من
 الله این نعمت از خداست بعضی دیگر گفتند و ما و بکلمه حشیه غنیمت است
 و ما و بدیدند قل جزیت میگوید ای محمد این منافقان و جبهه و ان اگر حشیه باشد
 برسد میگویند از نزد یک خدا است و اگر سیه بایست برسد میگویند از
 نزد یک است یعنی اگر سبب آن بودی که تو که محمدی ما را بمقتل بردی ما را این
 نکبت نرسیدی یا اگر تو درین مقام شودی ما را خصب و نعمت بودی چنانکه در آن
 کرده شد خدای تعالی را از خود و گفت جواب ده و میگوید ای محمد که این همه رخ
 و راحت و بهاری و شادمانی و تنگی و فراخی و خصب و جود از قبل خداست و ان شاء

کلمه

کلمه

کلمه

درین شریعت و بدست من ازین نوع هیچ بر نیاید انگاه بر سبیل
تفریح و انکار گفت که چه بوده است این قوم را نزدیک نیست که چیزی بداند
یعنی هیچ نمیدانند و چه گفتار و حدیث فهم نیکند یعنی قرآن چنانکه گفته
است الای نزل حسن الحدیث و بدین معنی حمل کردن اولی است انگاه حق
تعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد و گفت چرا بگویند و میگویند
که شوی است یا بگویند هر است نمیدانند که هر چه چنین است از خصیص
و سعت و نعمت و نظیر و غنیمت همه از مشیت که خدا هم در هر چه قضا و قسط
و حکمت و آفت هر بشوی کنیز و معصیت ایشان است ما صاحبک من
حسنته من الله و هر چه بدتر رسد از نیکی آن از خدا است و هر چه بدتر
رسد از بدی آن از قبل نفس است نظر و غنیمت چون روز بدر و قتل
و مزیت چون روز اخذ که اگر ثبات نمودندی و شعب را که مکر دنی آنچه
بایشان رسید نرسیدی ابو العالی گفت مرا و طاعت و معصیت آن
یعنی طاعت بتوفیق و اقدار و تمکین و الطاف اوست و معاصی و فعل بد
بسبب اعانت و اراده خدای نیست ابو القاسم بخی گفت مراد بینه حق
بر سبیل جزا بر معصیت و عقوبت را بر توسع سینه خوانند چنانکه گفت
و جزا سینه سینه شلا و بجهه را درین آیه تسکینیت برای انکه اول عمل
گفت و با جزا مقصود کرد اندید انکه فرمود که ما ترا بر سالت فرستادیم اگر تو
نیز بر میان گوی اگر گوی تو نباشد که ای من کنایت از انکه من عالم
یا حال ایشان و بکن برای اطلاع حقیقت فرمودیم و چنانکه علی بن ابی طالب جزا و
نواب و عقاب با هر مشیت و حکم مشیت تو بکار خود قیام کن و کار من با من
کدام کرده درین کار بکار نیست قوله تعالی بطع الرسول فقد اطع الله و من
طاع الله فقد اطع الله و طاعت الله و طاعت رسوله و طاعت الله و طاعت رسوله و طاعت الله و طاعت رسوله
الای قول الله تعالی ما یستوی فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل
این آیه است که رسول هم گفت که من اطاعت حق فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل
عصی الله و هر که طاعت من و الله طاعت خدای داشته باشد و هر که من
عاصی شود و در خدای عاصی شده باشد متناهیان گفتند ما نایس از چیزی که ما را

برای

پرستیم و بندگان او را قرار دیم چنانکه ترسایان کردند با عیسی خدای توانا
آیه فرستاد و گفت همچنانکه گفت که او میگوید هر که طاعت رسول الله را
خدای داشته بود طاعت او طاعت حق است و در ضای او رضای حق است
و درین آیه تسکینیت بجهه را ازین بر انکه مراد حق ازین اختصاص است
و انکه او از جند خواص حضرت است نه انکه عین فعل رسول عین فعل خدا بود
بلکه مراد او زمانه معصیت بود چنانکه هر چه من فرمایم معصیت و ران باشد
و او بجزی نماید الا که من فرموده باشم او را بدان پس طاعت او طاعت حق
باشد انگاه گفت هر که بر کرد و بدست بزمان تو کند گوید که و بال
هم بر و خدا بدو ما ترا بجا نطق او فرستادیم کار تو پیش از تبلیغ نیست
حافظ در قیاب و بی نظای اعمال ایشان نمیدانند و گفته اند که این آیه شریفه
باید تمیز و حفظ بعضی مسلمات چنانکه گفته است علیه السلام بیهیطرس
از امر جدا و رسول را بر پیشان مسلمات کرده و بدان بر پیشان تمیز فرمود
و بیرون طاعت تا ایشان کوام تو نمند بعضی گفتند شافعیان بودند چون نیز
رسول آمدندی گفتندی زمان تو ما را طاعت است و ما شهادت زمان تو نمود چون
از پیش او بر رفتندی و بخلوت افتادندی کارهای دیگر بخلاف آنکه کالیان
خدای تعالی رسول را بر این مطلع کرده اند و گفت در پیش تو می آیند و میگویند
کار ما زمان بدون است و چون از نزدیک تو بیرون شوند جامع ازین
شب گذارند و اندیشه کنند غیر آنرا که گفته باشی و بخلاف آن که کالیان
و خدای تعالی بفرستد آنچه ایشان میگویند در نوع مخصوص و در حیث خاص
ایشان نوشته است تا ایشان را بدان جزا و بدو گفته اند در نوشته
تو آن بتو فرستاد پس تو ای محمد از ایشان احوال کن و روی از ایشان
و توکل و اعتقاد بر خدای کن و گفته اند از اظهار نامهای ایشان و رسیده اند
ایشان احوال کن که کار خود با خدای انکه خدای بیست و کیلی که قیام کند
تا آنچه با تو توفیق کرده باشی قوله تعالی ما یستوی فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل
خدا را که کثیر او را و اتمام ازین الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل
الا حرمهم الله الذی یستطیع من و تو که فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل و فی الاصل

استقامت بر سبیل توحید میکند و اگر این کار از او و منافقان که بر کفر و فحش
خود اصرار کردند و ما این آیه را میفرستیم و تو که محمدی بر ایشان نازل
و ایشان میشوند اما هیچ اندیشه نمیکند درین آیه تا بداند که درست
و راست و حقیقت و از نزد یک خدای تعالی است که اگر از نزد دیگر خدای
تعالی نبودی در و اختلاف بسیار یافتنی و در وجه اختلافی نیست
از جهت بلاغت و فصاحت همه یکسانست نه چون کلام مخلوق بعضی یکبار
و ضعیف باشد و بعضی فصیح و آنچه خبرست از غایبات و احوال و اسرار
اصل حق و کفر و در وجه خلاف نیست همه صدق و راست و بر وفق خبر
است و در وجه تنافض و تعاقب نیست اگر نه از قبل خدای بودی این هم در
موجود بودی و این آیه دلالت بر بطلان تقلید و حجت بر نظر و عامل
بر بطلان قول آنکس که گفت معنی قرآن نتوان دانستن و نشان داد
الا از حجت رسول این مذهب مجبوره و جماعت حشویانست و دلیل برین
آنکه این کلام خداست بنی اختلاف و تناقض و دیگر آنکه اختلافی
نه از فعل خداست که اگر از فعل او بودی از عند او بودی و خدای تعالی
گفت آنرا از عند غیر باشد نگاه فرمود که داذا جاء امر من الله انزل
صعادت منافقت که رسول چون سرپیچی بجای فرستادی و ایشان را
ظفر یا کسری بودی ایشان آن چیز را از صادر و وارد و تخص کردی و بام
باز گفتندی پس اندام رسول را ز گفتندی چنانکه ندانستی از آن خبر دانستی
چون با ایشان آید کاری و خبری از این یعنی ظفر و غنیمت یا خیر
و ترس یعنی قتل و کسر و ترسیت آنرا آشکار کرد و اندامش کنند و اگر گفتندی
و با رسول گفتندی تا به یقین و افض کردی و با خداوندان زمان که گفتندی
هم ایشان ظاهر کردند برای بداندستندی آنکس که طلب دانستن
میکند و در تخصیج پس آید از ایشان یعنی از منافقان و گفته اند که
بدانستند حقیقت آن خبر را از خداوندان فرمان و گفته اند که اولی
خداوندان سرایانند و امام محمد باقر علم گفت که آیه معصومه و این سخن
از برای آنکه خدای تعالی اگر با ایشان رده گفتند بدانند آنکه آنچه از ایشان

آنکس که بر حق او علم حاصل آید معصومی بود و چون رسول هم با آیه علم است
انگاه گفت اگر نه فضل و رحمت حق بودی بر شما از ترادف الطاف
پس روی شیطان کردیدی مگر اندکی از شما که متابعت شیطان نکردند
و گفته اند است شما از امتیاست یعنی مگر اتباعی اند که آن شیطان را
بودی بعضی از اهل علم گفته اند معنی اینست لا تتبع الشیطان کلام دور
بتقلید تعینت قوله معانی کلام سبیل الله لا تکلف الا انفس و کلام دور
المؤمنین علی الله ان یکلف باس الا برین که در او الله است و باس
و الله ملک کلین یستعین شانه حاکمین در تعصیب و متابعت
شانه حاکمین از کل و کلین و کان الله علی کل شیء مقیتا رسول را میفرماید
تو بکار خیر پیش مشغول باش و بتکلف منافقان و ارجاف و حیثان
مبالات مکن تو خود در راه خدای چاه کن تکلیف ایشان بر تو
تا ضرر معصیت ایشان بخواهد آید بلکه تکلیف ایشان بر ما است
و وبال و خطر فعل ایشان بر ایشان ترا جز تکلیف خود نیست و
بر چه کرده که برین کن تا ایشان بخواهد بجا آید رسد شانه
خدای تعالی دست ظلم و عناد که از آن از تو کوتاه کند و دست ترا بر
ایشان دراز کرد و اندام و ترا بر ایشان مسلط کرد و عی طبع را بر تو
و چون خدای تعالی کسی را در طبع اندازد لازم بود که مطیع او بد و رساند
و این بکردار دست ایشان کوتاه کرده اند و باس و کار از ایشان
دفع کرد و درون بدر که چنانکه رسول هم بجا بر اهل کفرین کرده ایشان
شما کل و تکامل میفرمودند بر شست و با خفته سوابه برین وقت
ابو حنیان شنید که رسول پرور آمد بر سید و خدای تعالی ترسی و قول
او را گفتند بر کردید و یک شسته و گفته اند که این در حد معینه بود و اما که خدا
تعالی گفت و هو الذی کف ایدکم عنکم و ایدکم عنکم و گفته اند که آیت
مخصوصست باطل و تم که قبول جزیر کردید و گفته اند که این وعده جزیر
نبوده است آنکه باشد که صاحب الزمان پرور آید خلافت جزیره
درین یکی کرده و کفر متورم کرد و خدا بر همه و تهاطی هر کرد و چنانکه گفتند

علی الدین کلاماً الارض قسطاً و عدلاً کما هیست جوراً وظلماً و خدای جل جلاله
 یاس و قوت و شدت او سخت است و نکال کرده اند و عقوبت کردن
 او غفیر انگاه فرمود من یسمع شفاعت من یشاء من عباده یستغفر له و دعای
 خیر است و شفاعت بد دعای بد مؤمنان یکدیگر را دعا کرده اند و هر چه
 یکدیگر را نوزین کردند و گفت و گوی که او دعای نیکو کند او را از ان نفعی باشد
 و هر که دعای بد کند او را از ان نفعی و خیر است که چون مؤمنی یکدیگر را دعا
 کند و رغبت فرستگان گویند بد آنکس که خدا بخواهد آنکس و چون نیک
 بخواهی کند آن نوزین با او باز کرده و اگر او نیز مستحق آن نباشد با وجود
 کرده و آن نام خدا را بر او نیت که نیک و زیاده است و دعا است و او را شفاعت
 خدا و سینه است و اگر شفاعت کند بر کسی دیگر یا بر او را از
 ران کند یا در حق او مکتبی کند و شفاعت بد آنست که در حق کسی تقلید
 و فتنه کند و سببی سازد و مضرتی بآورد پس انگاه گفت خدای تعالی
 بر هر چیزی مقتدر و نگهبان است و حافظ جمل خلایق اگر کسی بیکو کند
 در ویرگی و بی جزایا بند و اگر بدی کند بدی پند و ان لیس لسان الاله
 و ان سجد سوگت بر عالم بخیر از الاله فی قوله ما اودا حقیق جویه
 شهادت و ان الله کان علی کل شیء حسیماً الله لا اله الا هو یجعلکم لیوم اجمع
 لا ریب فیه و من اصدقی من الله حدیثاً بر کاه شاراکی خستی و سلامتی و
 یا دعای خیر کند شما و را بر از ان باز گوید یا شایان با او و کشید و خیر است
 که چون کسی از مسلمانان بر بغیر سلام کردی و نیتی سلام علیک میگوید
 و علیک السلام و رجه اند و چون گفتی السلام علیک و رجه اند رسول ام گفتی
 علیک السلام و رجه اند و بد کاهت چون بنده مؤمن بر او و خود را گوید سلام علیک
 او را ده حبه بنویسد و چون گوید السلام علیک و رجه اند و بد کاهت او را
 ده حبه و بد بنویسد و بد بنویسد جواب دهنده را بر این عباس گفت کس
 که برده کس سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند چنان بود که برده آزاد
 باشد و خیر است که میان سلام کند ده جواب دهنده و ده حبه صد حبه
 بنویسد خود و نه آزاد سلام کند و یکی آزاد که جواب دهنده برای آنکه ابتدا

خیر او کرد و آورده اند که زاری بنزد یک عبد الله جعفر آمد او را بحد و عطا نیت
 مرد را دست از ملکات کوتاه بود اندیش میکره که چنان که ملکات او کرده
 روزی عبد الله از بازاری آمد آن مرد روی از وی برگردانید عبد الله چنان
 عجب داشت از پیش روی او درآمد و گفت یا فلان سلام علیک او بر
 و جواب داد و گفت چرا سخت روی برگردانیدی گفت برای آنکه تا تو بر من
 کنی و مرا جواب باید داد تا آن جواب ترا باشد که بسیار است و آنکه را
 که مرا حق ملکات عطا تو نیست و سلام در شرح برای سلامتی
 نهاده اند رسول هم فرمود که افش السلام علیک سلام فاش و اریه تا
 بسلامت باشی و گفت السلام تحیه ملتنا و امان لملتنا و برای این
 فرمود که السلام علیک علی ارجل و انکیم علی العباد انکاه گفت ان اکبر
 بد رستی که خدای تعالی بر هر چیزی پسنده است و شمار کننده و نگاه دانه
 آن خداست که هیچ خدای نیست الا او شمارا جمع کند و حشمت برای خود
 که در ان روز هیچ شک نیست و آن روز قیامت که مردمان از کور را بر خیزند
 و پیش خدا بایستند و آن خواهد بود و بیاید و سخن خدا راست بود
 و کس که او از خدا راست گوید راست یعنی از خدا هیچکس راست نیست
 برای آنکه بر دل نبوده اند و انیت از انجا که او عالم است و حق است
 از ان و آنکس که عالم باشد بر حق از او مستغنی بود و گفت تو را دعای
 لا اله الا الله حقین و ان الله ارسلهم پاک بر او اند و ان الله حق
 و من یصل الله فله ثواب و ان الله حق و ان الله حق و ان الله حق
 رسول میگوید چه است شمارا که در منافات و کرده شده و خدای
 ایستاد باز کرده اند با احکام اجل شرک از انکه خوشان و مالش و
 سبی زمان و فرزند ان ایستاد و انکه با ان ایستاد کرده اند
 بلکه کرد ایستاد بکنانه ایستاد و ایستاد آن منافقان بودند که روز
 جنگ احد باز پس ایستادند از رسول با بدینه شدند چون ایستاد
 ملاست کرده جواب این دادند که قتالا لا تبعنا کم احمای رسول و فرستاد
 قوم میگویند که کافرند و قوی میکنند که نه اند عبد الله عباس و قنده گفتند این

در این روز
 در این روز
 در این روز

از برای آنکه ورثه او کافر باشند و کافر از مسلمان میراث نبرد و اگر این مقول
از قومی باشد که میان شما و ایشان میثاقی و عیدی بود و او را نکاح بکشد
و یا لازم باشد بر عاقله و کفارت بنده آزاد کردن بود بر قاتل این عیال
گفت و این مقول را بآن شرط نیست و این مذهب اصحاب است بعضی
دیگر گفتند باین شرط است و این مذهب اصحاب است الا آنست که در حق
مسلمانان دینند و بکافران نه دهند و اگر وارث مؤمن نباشد دین او
بیت المال را باشد آنکه فرمود که هر که نیاید استطاعت آنکه برده
آزاد کند و بای آن ندارد برده بود که دو ماه پوسه روزه دارد و اگر
از خدا و رحمت او بر شما تخفیف آنکه برده نیاید روزه او را تمام مقام او
تا در کفارت بر وجه نشود و خدای تعالی حکم دانا و حکیم بوده است
عالم باحوال کلمات و معانی ایشان حکم در آنچه ایشان را فرموده و نویسنده
و من قتل مؤمنا متعمدا جزا او جهنم خالد امرا و غضب الله علیه لعنه الله علیهم
این آیه در حق مقیس بن صبا به آمد و برادرش شام را کشت شریعت
در بنی النجار و برادرش مسلمان بود بنزدیک رسول الله و او را ازین خبر داد
و رسول مخری را از بنی نهری او فرستاد یعنی النجار و گفت سلام من
برسان و بگو که رسول میگوید که اگر کشته برادر این مرد را میده انید یا و
دینید تا قصاص کنند و اگر نید انید دینید بر او را و بدید این مرد فوری بیاید
و بیغام رسول گذارد ایشان گفتند سمعنا و طاعتنا و رسول بخدای که قاتل
او را نید انیم و لیکن دین او بدیم صد شتر بیاورند و بقیه انی ایشان در
روی بکفر نماند و عیال او نزدیک رسیدند شیطان مقیس و سواران
و گفت تو این بستانی مردم ترا عیب گفتند رای آنست که این مرد را بستان
تا در برادر خون افتد و شتران برانند و بر بفرستند انگاه و بکفر نماند
غافل شد سکنی بزرگ برداشت و بر سر او زده او را بکشت و شتران
و باقی شتران را براند و روی بکفر نماند و مردش خدای تعالی در حق او این آیه
فرستاد و پان کرد که هر که موچی را بکشد بقصد جزا و پاداش او در حق بود که
در اینجا خلد و متوبه ماند و خشم خدای بر او بود و بر و خشم کرد و او را لعنت کند و از

خود و در کرد و اند و بیست از برای او عذاب بزرگ بنزدیک اصحاب قاتل
از حکم اسلام و ایمان پیر من نشود و در و نفع مخلد و متوبه نماند و دلیل بر آنست
که خدای تعالی قاتل عذر او من تو اند که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم انکم
فی القتلی دوم آنکه برادرش بخواند و گفت من عیال من اخیه شیخی و غیر
گفت و کفالت تخفیف من بر یک و در حجه و این جز مؤمنان نباشد آنکه گفت
من اعتدی بعد از کفالت عذاب الیم ذکر تخلیه و تا باید نکرد و عذر ایشان
قصاص را و حکم حکم عتاب نیست دلیل برین که قاتل مؤمن بعد از اسلام باید
در خبر است که رسول م بیعت کردی با مردمان بران سندی و شرک
نیارند و چون ناحق نکنند و آنچه شرایط اسلام است از اجتناب کباب
بجای آورند گفتی من فعلی که فایم علیه الخ فو کفارت له و من ستر علیه فخره علی
اسد و جلالت غفر له و انش عذبه اگر قاتل کافر بودی این حدیث را در حق
تو بودی و دیگر فرمود من اصل الاسلام الکف عن قاتل الا الا الله لا یکفر به
از اصل مسلمان نیست آنکه زبان از گویند لا الا الله بازاری و او را هیچ کاف
نحوانی و دیگر آنکه کز جود دست و قاتل خدا را بکفر نیست کافر نباشد چون
این آیه در حق شخصی معین آمد و او مرتد کشت خلود در و نفع او را باشد
و بر و لازم نیاید که مؤمنان بخلد مانند و نیز و ابود که آیه را تخصیص کنند
و گویند مراد اینست که من قتل مؤمنا متعمدا لا یامنه مسلک لا یکنه چون برای
ایمانش کشته و مستحل قتلش باشد کافر باشد و این که گفت فرجه
جهنم جزایش و در حققت لازم نیاید که لابد بود که این جز او اقع آید و چرا
نشاید که بعد الاستحقاق عفو خدای بدین متصل کرد و غفقت لعنت
برای استحقاقست رو او بود که عفویش در یاید و لازم نیست خلود را بر تاج
تغیر دادن که خلود در کلام عیب عبارتست از طول مدت گویند خلقت
فلان النجین و عو عاقلان دانند که نه بیخی خلد باشد نه بیجون و فلان
خلد اذا کان علی الشیب و هو که تعجب ان ماله اخلد و عام عیب
روایت کرد که او گفت جزایش و در نفع بود انش عذبه و انش غفر له
و انکس که گفت قاتل عذر او به نباشد قول او خارج اجماعت و اخبار

چرا در مورد و ترغیب کرد و احوال اینست که توی پتی و میدانی و ما را تونوی
چرا دست ما را رخصتی هست که چرا و کنیم این آیه آمد و استثنای خداوند
فرمود و مراد بفرموده آیه علی است و بنا بر این از اینجا ضرر می گویند ثابت از
عبد الرحمن ابی الی بر روایت کرده که آیه در اول چنین آمده که لا یسوی الله عدل
بن المؤمنین و المؤمنات عبد الله بن ام کلثوم و عاكره و گوشت اللهم انزل
عذری خدای تعالی غیر از الی الضرر فرستاد و بفرموده که بجای خود پندارین
از ان بغیر از حق و کفایت و راست یارید در برابر دشمن و راست یارید
که بکنیم و نتوان که حق معنی آیت اینست که یکسان و راست یارید
مؤمنانی که اجل ضرر نیستند و از چرا و تقا عدا نیستی عذری و منعی طلب
آسایش و رفاه است را با مؤمنان که ایشان بجان و مال جدا کنند و در
راه خدای تعالی الا آنکسائی که ایشان را عذری باشد از چاره جاری
و بنا بر این که چون ایشان را اراده جدا و باشد و خدای تعالی از دل ایشان
داند ایشان را ثواب بجا داند و در جبر ایشان بداند آنکه تفضیل این
فرمود و گوشت آنرا که جدا کنند در راه خدای تعالی ایشان را در تفضیل
و تفضیل او بر آنکسائی که پیشینند و جدا نکنند آنکه گوشت ایشان نیز
با نصیب اندر کس پای خود دارند و کلا و عدا الله الحسنى خدای تعالی امر را
و عدا ثواب داده است و شکوئی و خدای تعالی تفضیل او جدا کنند کار را
بر ایشان بخواهی و فردی بزرگ و بدر جدا و پایای عظیم و بر جتی از نزد
و خدای تعالی آفریننده است و مهربان و راول این آیه تفضیل یک درجه
و در آخر بدرجات و در بدرجات علی غایت و از تنوع قدر بر سبیل
درج و در بدرجات بهشت است که درجات بهشت متناهی است بعضی
بعضی بقدر استحقاق و سزاواری و که ان الذين توفهم الملك طالی انهم
قالوا انهم قالوا اننا مستضعفون فی الارض قالوا انکم انزل الله اسعد
فما جروا انهم قالوا انکم مستضعفون و ساءت نصیر الله المستضعفین من اجل و الله
دال و الله ان لا یستضعفون حیل و لا یهدونک سبیلا ما و لکن علی اسد و غیره
عفو عفو گرفته اند این آیه در حق بجا می آید از آنکه بزبان ایشان آورده

و در حق بجا می آید و استثنای ابو الجارود از امام محمد باقر هم روایت میکند که
ایشان فرمود بودند حارث بن ربیع الا سود و ابو العاص علی بن لایق
و قیس بن الولید المخرمه و قیس بن العاکم بن المخرمه که ایشان با رسول
هجرت نکردند چون شرکان بعد از حاضر آمدند ایشان گفتند لشکر ما
بدیدند گفتند خرمه و ایشان را بدیدند ایشان بنزله است و هم
در قوا بدیدند گفتند و در ششکان بدری ایشان و در ایشان
نیز دند و میگفتند و قوا عذاب اجر حق حتی تکلمت آنرا گفتند شکان
جانیهای ایشان بر داشتند و ایشان نظام نفس خود و بدیدند بگویند
و امر کردند بران بر نفس خود ستم کردند و گفتند که بکنند کل المؤمنین
با احوال او و گوشت اندر مراد فرستادند که خدای تعالی ایشان را بیاری کرد
فرستاد و در ششکان ایشان را میگویند که شما در چه بوده اید و چه کرده اید
بر سبیل توبه و تعشیف ایشان جواب دادند و گفتند ما در زمین کشتیم
و مستضعفان بودیم ضعیف ما پوشیده بودیم که مشرکان ما را ضعیف کردند
و فرستادند ایشان را جواب دادند و گفتند زمین خدای فراخ بود و ما
هجرت کنیم و بدین زمین که شما را ترسانند و بدیدند از شدت آنکه حق تعالی
کرد که اینها دروغ میگویند و این فعل باطل می آید و آنچه میگویند بنی میگویند
ایشان کا فر اند ما دی و در جبر ایشان با دور خست و دور خست بد جانی
ایشان را با کشتن ایشان را آنکه کردی را که ایشان مستضعفان بهشت
بودند استکار و گفت الا آنکسائی که ایشان را ضعیف کردند و ایشان
هم در ان و زمان و کورکان بودند ایشان را حیل و چاره سازی و بیک
نباشد و راه ندانند که هجرت کنند پس ایشان را آنکه خدای ایشان را
عفو کند چون عذر ایشان واقع و در و شست در آنکه هجرت نکردند و خدای تعالی
عفو کننده و آفریننده است حسن بکر از رسول روایت کرده که هر که درین خود بکشد
از زمین نبی و اگر چه از روی بدی بکشد او را بهشت واجب باشد و حق
اربعیم خلیل الرحمن بن کرم باشد و که حق سبیل است و حق سبیل از عافیه آید
و حق سبیل است و حق سبیل است و حق سبیل است و حق سبیل است و حق سبیل است

از آنکه

مفسرین گفته اند که سبب نزول این آیه آن بود که خداوند تعالی میفرمود که این آیه را
 که پیش ازین است ان الذین توفیقهم الله لعلهم یفهموا جماعتی صلوات الله علیهم
 جلد ایشان صفة العیض چهارم و گفت من از جمله آنانم نعم که خدای تعالی
 است که در من راه را هم و ساز دارم چراست بر من اگر کیش در که
 باشم بزم خود را برای او چهار پای راست کرده و او را از که هر دو آورده
 او را در راه ستم رسیده و زمان یافت خدای تعالی در حق او این آیه
 فرستاد و در واقع دیگر چنین است که چون بتقیم رسیده و حال بر سخت
 شد و دانست که بخوابد دست راست بر می آورد و بر دست
 چپ نیز و میگفت اللهم هذه ک و هذه لرسولک یا خدایا این بیعت ترا
 و این بیعت رسول تراست ایایک علی ما بیع علی رسولک بیعت میکنم
 ترا آنچه رسول خدا ترا بیعت کرد این بیعت و در گذشت مسلمانان
 گفته اند که بعد از رسیدن ثواب و مزد مباحران یا قتی اما چون ترسیده
 ندانم که او را نزد مباحران باشد یا نه خدای تعالی این آیه فرستاد
 و گفت فقد وقع امری الله کفایت هر که حجت کند در راه خدای تعالی
 در زمین جای چیزی یا بد که در آن تمام شده و در روی و توانگری و مال بسیار
 او را حاصل شود این عباس گفت متولی شد از جای بجای مجاهد گفت خج
 با شد یعنی جای که از مکاره دور بود و هر که از خانه خود بیرون رود و هر
 کس با خدا و رسول او پس در راه مرک در رسیده و او متوفی شد فرود
 بر خدای واجب بود و نزدیک خدای واقع آیه خدای تعالی آمده است
 آن گناه را که در حال شرک کرد و بختش اینده است در آنچه در حال اسلام
 کرد و در نماز و ادای هر یک از الارض فایس علیک جماعت ان صوره امن الصلوة
 ان ختم ان یصلی الدین کما دین الکافران کما کما و اتم عدو است چون بزمین
 روزه بسوزی از سوزنی طاعت چون سوزی و زیارت یا از هر طاعتی
 یا از هر چه کردی یا دشمنان خدا بر شما حرجی و بزه نیست که از نماز قصر کنید
 یعنی چیزی که کشیده و آن نماز چهار رکعت است و در رکعت کشیده اگر ترسید
 که از آن شمار در خسته اندازند و خسته کاژان در آیه دل مشغول است که شای

نماز را بر سرانین و کید کردن و حرکت کردن با و بر این اندک حجت
 فرمود که از کاژان حدیث کشید که ایشان دشمنان را که دشمنی خود را با
 یکدیگر دارند و آشکارا اگر چه قرآن چنانست که قصر با خوف شایع کرده و نماز
 این اقتضا میکند از برای آنکه گفت ان ختم اگر از فتنه کاژان ترسید
 بر شما حرجی و گناهی نیست الا آنست که درین چه خلافت نیست که اگر خوف باشد
 و اگر نباشد در نماز تقصیر باید کرد و خوف شرط نیست در قصر نماز این حکم
 که شرط خوفست منسوخست با جماع و بیعت متواتره و شیخ قرآن با جماع و
 متواتره روایت برای آنکه حکم این هر دو حکم قرآنست چنانکه قرآن شیخ روایت
 باین هر دو شیخ روایت و همچنین ظاهر آیه اقتضا آن میکند که قصر در خوف
 و اتمام روایت و دیگر شافعی اتمام اولیست و نیز دیگر اهل بیت چنانکه
 اتمام در حضور واجبست قصر در حضور واجبست که اگر کسی سوز نماز تمام کند چیزی که
 و این حکم ظاهر آیه اقتضا میکند از تخیر من الا تمام و التقصیر من منسوخست
 با اخبار متواتره و با جماع اهل بیت ابن عباس گفت اول نمازی که در قصر
 فرموده اند نماز که بوده بعثمان و عوفی دیگر آنست که مراد بقصر نماز که نماز
 در حال خوف و نیز یکی صحابی نماز خوف تقصیر باید کرد و چون نماز سوز را و بی غیر گوید
 که من عر خطاب را کنم که ما را چه عذرست که ما قصر نماز میکنیم و ما ایستیم و خدای
 بخوف مشرکه کاره گفت این که ترا مشکل افتاد و از هم مشکل بود و از رسول خدا
 پرسیدیم گفت صدقه تصدق الله بها قیلوا صدقة صدقه البیت که خدا را نماز
 صدقه او قبول کنید و تصدق الله بها و آنست میم ما تحت اتم الصلوة ملتم طایفه منهم معک
 و لیا خد و استخیم ما و اسجد و اعلموا و این را با هم و کلمات طایفه ای میگویند
 علیک صلو الله و لیا خد و اسجد و اعلموا و این کلمات طایفه ای میگویند
 استخیم و استخیم میگویند علیک صلو الله و اسجد و اعلموا و این کلمات طایفه ای میگویند
 اوکم رحمی ان قصیر استخیم و خد و خد استخیم ان استخیم و استخیم ان استخیم
 میگویند ای که چون متوجه میان ایشان باشی یعنی از آنکه با دشمنان حرب میکنند
 و از ایشان میترسند و تو خواهی که برای ایشان نماز بیعت که از بیعت
 که اگر با کنیم و این بدو شرط باشد که اگر کسی نماز کثرتی باشد که بدو ترسند و

و مسلمانان از آن بتراست خواریست که با چهره آن خصوصیت کند خدای تعالی
این آیه فرستاد و رسول را ازین خبر داد و خیانت طبع بن ابرق
او را معلوم کرد و رسول را گفت که ما فرستادیم بتو که بیا یعنی قرآن را
بدرستی و راستی تا حکم کنی میان مردمان آنچه خدای تعالی بآفریده است
ترا و اعلام کرد بران باش و بدان حکم کن و مباحش برای خاندان حق
کننده یعنی برای ایشان خصوصیت مکن یعنی طبع و خویش را او
و از خدای آفرینش خواه و استغفار کن که خدا آفریده و مهربانست
و این آیه دلالت میکند بر آنکه رسول چیزی کرده است که او را از ان پی
کنند برای آنکه با دقت عقل معلوم شده است که او معصومت صغیره
و کبیره بر و در انیت و نبی خدای تعالی گفت و لا یکن لکم من خصما دلیل
نکند بر آنکه او خصوصیت کرده است برای آنکه بسیاری کنند کانی
را که منی عند نکرده باشند و استغفار را در ام دلیل نیست بر آنکه او
کرد با استغفارش فرمودند و استغفار طاعتی است مستل و نایه او
تحصیل ثوابت بزرگ که بدون استیاض عتاب که استیاض عتاب خدای تعالی
عند توبه و استغفار بتفضل کند آنکه خدای تعالی از ان پیغیرانی کرده و لا یکن
مجاور و خصوصیت مکن برای آنکه ایشان بانفس خود خیانت میکنند یعنی
از وضع کردن از ایشان و معنی خیانت ایشان بانفس خود آنست که چون
عصیان کنند و دانند که او را با ان عقوبت خواهند کرد و آن خیانت ناخود کرده با
از آنکه هر آن را جمع باوست و چسبیده است که هر که با متوین خیانت کند
با خود کرده باشد از آنجا که ایشان از یک دین و ملتند و بمنزله آنند که از
یکدیگر اند و مؤمنان بنس یکدیگر خوانند از آنجا که گفت و لا یکنوا انکم و خیانت
و یا خیانت که باشد که خدای تعالی خیانت کننده بزرگ را راپیت ندارد
آنرا که خیانت کرده باشد بزرگی و سرور آن باشد و بزرگ کار با که حلال دیگر
کنند و مراد آنست که بنوا سر کنند که ایشان رفتند و کسان سخن میگویند و
لا یکنون من الله و هو معهم اد پیغمبر را که در حق تعالی کان با عقول و کلمات
و لا یجادونهم فی الحیوة الا شرا علی کما دل استقامت یوم الحیة ام من کون علیهم و لیا انکاح

پان کرد گفت این قوم خیانت خود را از مردمان پوشیده نمیدارند و از خدا
پوشیده نمیدارند و از خدای پوشیده نمیدارند و پنهان نمیکند و مردمان
بر ایشان دستی نیافتند چرا که باز گویند و خدای تعالی در حق تعالی
و غری و نکال دنیا و آخرت از و باز نمیشوند و اولیة است که با نیکوایان پوشیده
و باز پوشیده از و جز بزرگ آن خیانت نمیشوند بود از آنکه چیزی پوری
پوشیده نیست و چگونه پوشیده باشد که او عالم الذات است و با آنست
چون ایشان میسکالند و می اندیشند سخنانی که خدای تعالی بآفرینشند
از انکاح است سرور و دروغ بیکدیگر نهادن و خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند
دانا است و علم او محیط است چه علم از و پیران نمیشود انکاح خطاب کرد با قوم
طبع و آنکه برای خدای جدا الکرده و ای پی ابرق انکاح را که شما اینها بپوشانید
یعنی در دنیا برای ایشان جای در کنند و خواص که از ایشان باز در کسرت
که خدای قیامت برای ایشان با خدای مجاهد کند و کسرت که او وکیل فی انبیا
ایشان خواهد بود در خصوصیت کردن خود کسرت و من بیل و او بیل کسرت
علم استغفار و استغفار و استغفار و من یکسب اما ما یکسب علی نوبه و کان الله
علیا علیها و من یکسب خطیئة او انما لم یریم به برینا عقدا احتیلا و اما ما سبنا و لا
نقصنا علیک و رحمة الله است طایفه ملهم ان یصلوا و ما یصلون الا انهم یصلوا
من شئ و انزل الله علیک کتاب و انکاد علیک ما کم علم و کان فی الله علیه و علیها
چون خدای تعالی با ایشان این جمل تشبیح و تمثیل کرد پس از ان امید و عده او
و گفت هر که بدی کند بانفس خود ظلم دستم کند یعنی در روی و دروغ و ظلم و تشبیح
آنست که با غیر خود کند چون بدی و ظلم کرده باشد پس استغفار کنند و
آفرینش خواند از خدای تعالی بخود و رحمت و آفرینش و پوشیده و کلمات
بر کما که را ان آیه اگر چه دارد دست بر سببی و در حق کرمی خلاف نیست
عیان و مقدران که بر قوم حمل باید کرد از آنکه حکم نکرده و حکم مکنند و در آیه
دلالت بر آنکه استیاض عتاب عند توبه از خدای بتفضل است از هر آنکه لفظ غفران
در رحمت آورد و آنست که کار او جیب کنند و نگویند که رحمت میکنند و آفرینش کنند
هر که گمانی کند بر خویش کند و بزرگ و بزرگ آن کما با او بود و کلمات و در روی

و سو کند بدو رخ و خدای تعالی عالم است بآنکه دزدی کرد چکست بد آنکه امر کرد
و فرمود در باب آنکه گفت هر که گناهی کند چون سرده و دروغ از زهره درود
و یکجای هر که کرد چون آن گناه کند و بر بی گناهی و اگر کند یعنی نزدیکی
او بهائی و بزه و باطلی بود احتمال کرده باشد و بهمان دروغی بود چون
بگویند خداوندش بهوت و میگردد انگاه خطاب کرد با رسول ص و بر چل
منش گفت اگر نه فضل و رحمت او بودی بر تو یعنی فضل خدا بر حجت خود
و انزال عیسی بر تو حجت کرده بود که ترا از راه صواب ببرند و گفته اند
آنست که ترا بتلیس کار خیانست ملامت کنند و ایشان از راه صواب
بجنب بمانند و ملامت نکنند الا نفس خود را برای آنکه و بال آن راجع جزایست
نیست و بهتر چو زبان کنند برای آنکه خدای تعالی و تقدس فرزند او توفیق
تهدیه خود و انزال دمی و پان آنچه بر تو بتلیس شود تا بتلیس کنند اگر کاشی
و مبطل و سارق دوی و خدای تعالی بیتی قرآن بر تو فرستاد و ترا
حکمت داد یعنی نبوت و بیان حجت و تائیدی آنچه فید استی از حلال و حرام و
شرع و امور غایبات و حدیث ائم سابقه و فضل و نعمت خدای تعالی بر تو
عظیم بوده است قدما در شکر او چو ای زیادت نعمت را تو که تعالی لا خیر
کثیر من بحیثم الامن او بصدقه او موهبه اصلاح بین الناس و من عمل عمل
انفعام مضات اند صوفی توحید ابرار عظیم ابرصالح از این عباس روایت
میکند که این آیه هم در حق بنو اسرائیل آمده است که خیری نیست در دنیا
از سر ایشان و مناجات ایشان و بجزی حدیثی باشد که در کتب
کس بدان مخصوص باشند اگر سر باشند و اگر جبهه گفته اند ائم را که گویند
گفت در ایشان هیچ خیری نیست الا در آنکس که بصدقه فرمایند و مانع از او گردد
کند و بنیکوی فرمایند یا سختی گوید که میان مردمان صلاحی پیدا شود و هر که
چنین کند غرض و مقصود او طلب رضای خدای بود که اگر بکاریم او را
در فردی عظیم و ثواب جزلی کرامت کنیم و بهشت با ما از نعمتش برسانیم و اگر
کرمی پیش من الرسول من بعد ما تبیین که الهی و متبع غیر سبیل الهی است
تا قلی و من عمل جهنم و سا مظهران الله لا یعز ان یشرک به و یعز ما دون ذلك

و من یشرک بالله فقد ضلّ ضلّالا بعيدا معتز ان گفتند که این آیه در حق
چون خدای تعالی این آیات فرستاد و دزدی بر طعمه دست شد و
واجب شد و نکشت و بگریخت و بگریخت در کلام بر سر دزدی بود
نقی در سرای یکی از بنی سلیم نام او حجاج بن علاظ و پدر فرزند
و او در نقب ماند و پیران نتوانست آمدن تا روزی که او را بگریختند
تا او را بکشند باز گفتند او مردیست پناه با آورده است او را بگریخت
و از مکه پیران کردند با جاعلی باز کاران از بنی قضا هم بشام شد
چون ایشان بنی زوه آمدند متع ایشان بلزدید او را بگریختند
کردند و آنکه سنگ بد و ریختند تا آن سنگها بر و کور شد از بیاری
سنگ چنانکه از این عباس روایت میکند که این آیه در حق قومی آمد
قریش که از مکه بدیدند آمدند و اظهار بایان کردند تا مقصود ایشان حاصل
انکه بگریختند و بگریختند و هر که بگریختند میگوید که هر که با رسول خدای
و مخالفت و مخالفت کند و از او بگریزد پس از آنکه حق او را بگریخت
و طریق مسکات روشن شده بود و برود و متابعت کند راهی را که راه
مؤمنان باشد ما او را بآن راه و راه بر باز گذاریم و او را بر شیوع خود
او را کنیم چون راه هر که مونسیت راجع است و زخمت چون او بر آن راه
بود ما او را بدو رخ بریم و با تشی و در رخ بسوزانیم و بد جای باز گشتیست
آتش و در رخ آنکه فرمود که خدای تعالی شکر را بنام خود و این هم در حق
که با سربت بر ستمیدن رفت خدای تعالی او را گفت و آنرا که از جنس
باشند از آنکه با خدای شریک گویند از نوایان و جودان و ترسانیان که
گفتند غیر این الله و المسیح این الله و ان الله ثالث ثلثه و اگر چه در آیه
آیه بر سببی حکم او با جماع معتقد نیست از و بیکران تا هر که بگریخت
او مغفرت نیابد و هر که دهن شکر آورد از غنی و سایر معاصی مغفرت
باورسد اگر خدای خواهد و کار او درین باب موقوف بر معیت خدای
اگر خواهد بیامزد و آن از فضل و کرم او بود و اگر خواهد عفو کند و آن از
عدل او بود و برای آن قطع کرد و بر معیت او موقوف کرد تا مطلقان مغفرت

مشافه

خداک از این عیاس روایت کرده که پری از عرب نزد یک رسول آمد و
با رسول بدین مودی ام از کتاف منهنک و جعفر الا آنست که بخدای
نیامورده ام تا او را بشناخته ام و در آن او کسی را بخدای و خداوندی گفته
ام و آن معصیت کرده ام بدلیری بر خدای کرده ام بر وجه مکابره کرده ام
و در آنه العیج در آن فکر نموده ام و کائنات برده ام که خدای از من و کائنات
من و عیج کردن من عاجزست و اعتقاد کرده ام که من از خدای توانم
که نیست اکنون بشناختم و تو به میکنم و از خدای آورزش میترسم فاحالی
عند احد حال من نزدیک خدای چه باشد خدای تبارک این آیه فرست
و باز نمود که نیامورده ام تا آنکه بر شرک پیر نه و آنچه فرود شرکست بیامرد
انگاه گفت که خدای شرک آورده او از راه رفته باشد رفتنی دور
برای اند شرک بزرگترین کنه است اللهم احفظ المؤمنین من غور الشیطان
ان یدعون من دونه الا انما دان یدعون الا الشیطان امره العبد الله
و قال لا تخذین من عبادهن حسیبا من دونهن و لا منهن و لا منهن و لا منهن
آوردن الا تعام و لا منهن و لا منهن خلق الله و من یخلف الشیطان و لا من
و در آن الله علیه و سر را میباید میگوید آنچه اند و نمی پرستند ایشان
چرا از خدای الا بتا نزد بتا ترا اناش انبهران خوانند که مشرکان بدین
نام زمان نهاده بود و چون لات و منات و عزی و نایله ازین عیاس گشت
مرا دانات موافقت کرد و در فوج نباشد چون خشبه و حنجره و بنجره و نه
این حسن بصری گفت ایشان ترا بتانی پاره که آن ترا اناش خوانند و نه
بنام و عوده از بدیش زهر روایت کرده که در صحیف عایشه الا اناش
فرستاده بود و بن علی بن الحسین عزی گفت مرا دانات عاجز از شنیدن
انکه گفت ایشان نمیرستند الا دیوی رانده و پیرن شده را از زور
خدای سزا که خدای او را لعن کرده و از رحمت خود دور گردانیده است
گفتند هر چو را دیوی بوده است که در وی شندی و آواز و ادوی بخیزی که
ایش ترا غوا کردی چنانکه در خبر آورده اند که سبب اسلام آوردن ایشان
بود که روزی جماعتی مشرکان جمع شدند و بدایه اسلام و بتا ترا سجده میکردند

دیکه دیوی بیامد و در شکم بت مومین رفت و از شکم او آواز داد بدین
چنانا تیه عییب علیهنا و این آیتنا انما اله الاکرام چون مشرکان این شنیدند
بیکبار آواز بر آوردند و دشت زدند و گفتند که ایست تا بشنود که خدا
ما چه میکند کس فرستادند و رسول از این خبر که دند گفتند ترا حاضر بیا
تا بشنوی که خدا این چه میکند و موعدی کردند تا رسول حاضر آید و بشنود
رسول از لشکر شد و دانست که آن کار شیطانست درین اندیشه بود
که چنی آند نمون و گفت یا رسول الله که تا ایست که آن شیطان در شکم
بت آواز داد و او را مسخر نام بود من او را یکستم تو فرموده اید ان جمع حاضر
تامن بیایم و جواب او باز دهم رسول و چو نش شد که در روز مشرکان سینه
و بتا ترا بیاراستند و قربانها کردند رسول هم حاضر کردند چون رسول در
جمع شد بتان بروی در آمدند مشرکان بر خاستند و آن کار سجده
کردند و بتا ترا راست کردند و دند و دند و بسیار کجاده و خشتند و ایشان
سجده کردند و گفتند ای معبودان ما آنچه دی روز گفتید که می حاضر شود
بگویند تا او بشنود و چون این گفتند از شکم بت مومین آواز آمد بدین
پنهان که **یا ایها الذی سائی المطهر ادا قلت و الطیر و سخر الا اطلق لما طیف و رستکرا**
و انکر الحی و رام المنکر و بشته بیننا المطهر قد انزل الله علیه السور من بعد نبی
چون مشرکان این شنیدند گفتند که بنگر که محمد تا اکنون ما را میفرستند
خدا این ما را میفرستد بر خاستند و آن بت را بر زمین زدند و شکستند
و در رسول افتادند و او را بر دند رسول هم بر خاست و خانه خود رفت
خو اهر حمزه بن عبد المطلب ایجا پیش آمد و بخت و خواهر حمزه از آن رخ
بیکر است حمزه بصید بود و در آمد کانی بدست گرفته خواهر را کریان دید گفت
چرا میگری گفت کسی که در قبه خود و خانه و ذلت بیند چرا میگری چون آنرا باز
داشت گفت چه بوده است گفت بر بردار زاده من چنین حالتی رفت
حمزه از آنجا بیامد آن کانی در دست گرفته و آن جمع آمد و ایشان را
نشده بود که گفت بر بردار زاده مرا کرده است کسی نیاراست گفت کس که
او را گفت من زده ام و تو زاین و در من داشت که حمزه دیوی او گرفت و چندان

این را در حدیث
نفسی از حدیث

الا ترا

کردن استغفار و خسته کردن و عانه و بغل از روی پاک کردن و شستن
کردن و این جمله سنت است استغفار و خسته بعد از بلوغ و حل کردن بر عزم ادبی
باشد آنکه زنده که آنکه کلام که ابراهیم را بخت گرفتن از سر حاجت بود مرا حاجت
نیت از آنکه راست آنچه در آسمان و زمین است همه یک و ملک است و من همه
محیط یعنی عالم بجز اقیانوس بر من است بیا نیست و در عالم است و در
فی الارض است این است آنچه در آسمان و زمین است و خداوند تعالی بر همه چیز عالم را
و در عالم است و در عالم است و در عالم است و در عالم است و در عالم است
و ان تومنوا بکتاب الله و توعیون ان ملکوتی و ان تظعن من اولاد
وان تومنوا بکتاب الله و توعیون ان ملکوتی و ان تظعن من اولاد
ام که آمد ویراث ایشان از پدر ایشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده است
مفسران گفته اند که عوب را در جاهلیت عادت بودی که دختران را قید بوی و دلا
او یکی از ایشان تعلیق داشتی و او را مالی بودی که حال بودی او را مالی او را
کردی و مالش بر کفرتی و اگر او را حال نبودی او را مالش کردی از شوهر کردن تا بگری
و مالش بر داشتی خداوند تعالی ایشان را از زمین بی کرد و گفت ای محمد از تو شوی
بهر سر و در زمان بوی که خداوند تعالی گفته در حق زنان و آنچه بر شما می افتد
در کتاب این عباس گفت مراد بدین آیه مواریثت در اول سوره یعنی در گفتند
این آیه است و در آخر سوره من توریست که قل الله یحیی فی الکفار در باب آن ذکر
نموده و در آخر سوره ان تظعن من اولاد و من موقوف کرده اند و بر شما نوشته
که هر یکی چند است بدین که نمیدانید رغبت نمیکند در آنکه ایشان را بجز او امید
برای دانه خلقان و زشتی ایشان یا رغبت نمیکند در ایشان برای مال ایشان
و همچنین در حق کودکان ضعیف است از پسری که مال ایشان بایشان
نمیدانید و بدین تعلیق آید که میراث با یکس رسد که او بیع زنده و حیات الهی
و عورات کند مال ایشان بایشان و بدین بدان وجه که خدای متعالی کرده است
و بر شما می افتد آنرا و بجز حق میان تا بکار او در ایشان قیام نماید و او بجز
کنید و حق ایشان با بیکدیگر و در هر یک که بگوید خدای تعالی بر شما
هو بود و ان نیت و اموش کند بر دهن حق و استحقاق بر او و در کتاب و ان ابراه

خاتمه استغفار و خسته کردن و عانه و بغل از روی پاک کردن و شستن
کردن و این جمله سنت است استغفار و خسته بعد از بلوغ و حل کردن بر عزم ادبی
باشد آنکه زنده که آنکه کلام که ابراهیم را بخت گرفتن از سر حاجت بود مرا حاجت
نیت از آنکه راست آنچه در آسمان و زمین است همه یک و ملک است و من همه
محیط یعنی عالم بجز اقیانوس بر من است بیا نیست و در عالم است و در
فی الارض است این است آنچه در آسمان و زمین است و خداوند تعالی بر همه چیز عالم را
و در عالم است و در عالم است و در عالم است و در عالم است و در عالم است
و ان تومنوا بکتاب الله و توعیون ان ملکوتی و ان تظعن من اولاد
وان تومنوا بکتاب الله و توعیون ان ملکوتی و ان تظعن من اولاد
ام که آمد ویراث ایشان از پدر ایشان و این قصه در اول سوره ذکر کرده است
مفسران گفته اند که عوب را در جاهلیت عادت بودی که دختران را قید بوی و دلا
او یکی از ایشان تعلیق داشتی و او را مالی بودی که حال بودی او را مالی او را
کردی و مالش بر کفرتی و اگر او را حال نبودی او را مالش کردی از شوهر کردن تا بگری
و مالش بر داشتی خداوند تعالی ایشان را از زمین بی کرد و گفت ای محمد از تو شوی
بهر سر و در زمان بوی که خداوند تعالی گفته در حق زنان و آنچه بر شما می افتد
در کتاب این عباس گفت مراد بدین آیه مواریثت در اول سوره یعنی در گفتند
این آیه است و در آخر سوره من توریست که قل الله یحیی فی الکفار در باب آن ذکر
نموده و در آخر سوره ان تظعن من اولاد و من موقوف کرده اند و بر شما نوشته
که هر یکی چند است بدین که نمیدانید رغبت نمیکند در آنکه ایشان را بجز او امید
برای دانه خلقان و زشتی ایشان یا رغبت نمیکند در ایشان برای مال ایشان
و همچنین در حق کودکان ضعیف است از پسری که مال ایشان بایشان
نمیدانید و بدین تعلیق آید که میراث با یکس رسد که او بیع زنده و حیات الهی
و عورات کند مال ایشان بایشان و بدین بدان وجه که خدای متعالی کرده است
و بر شما می افتد آنرا و بجز حق میان تا بکار او در ایشان قیام نماید و او بجز
کنید و حق ایشان با بیکدیگر و در هر یک که بگوید خدای تعالی بر شما
هو بود و ان نیت و اموش کند بر دهن حق و استحقاق بر او و در کتاب و ان ابراه

ایشان بود اندک کوسار را معبود خود گرفته و کوسال پرست شدند پس از آنکه
آیات پناست و معجزات بایشان آمد ما عموکرم و از سر این هم در گذشتیم و وحی
ججی روشن و سلطانی با هر دایم که آن معجزات و این آیات دیدست بر آنکه
موسی سوال زدیت برای خود کرد برای قوم خود کرد از اینجا که از وی در حکمت
چنانکه گفت قدس او موسی اکبرین ذلک و دلالت بر ابطال زویت از اینجا که
رسول را بر سبیل تعنت کتابی خواستند از آسمان بیک دفعه و تعنت از جمله
کتابیه مضایم است و آنچه از موسی در خواستند در باب زویت از آن بزرگتر
است چون آنچه حقیر بود که بود همان آنچه عظیم بود ایمان نبود و چون آن حضرت
هم که در صاعقه نیامد و سوال زدیت کرد آن صاعقه آمد اگر سوال زدیت عظیم بود
صاعقه نیامد و صاعقه آمد قوم موسی را سوخت اگر سوال زدیت بود صاعقه موسی
بسوختی و ظلم موسی بودی قورقور در صاعقه قوم الطور پیشا قدم و قلنا لم یجد
و قلنا لم لا تعد وانی السبب و اخذنا منهم صیقا علیها با این هم چنانکه موسی دید
ایمان نیامد و در نزد خودم تا چندی که بنی اسرائیل را که بود از کوه طور جدا کردند
و بر بالای سر ایشان ایستادند و گفتند اگر موسی و توریه ایمان نیامد و شراطیاد
کار نبندید این کوه بر شما فرو آوریم ایشان روی زمین نهادند و یک چشم در کوه نگاه
نکردند و این قصه در سوره البقره است و چون بیت المقدس رسیدند دیدند
از درای او گفتند درسی بود نام او زلیا ایشان ترا کنیم که این در در روی سجده کشنده
یعنی سجده کشید و آورش خوانید ایشان سجده نکردند و از پشت در در شدند و بیک
خط خط گفتند و ایشان ترا کنیم که در در پشت تعدی کشید در غای که رفتن و از ایشان
چیز که عود کاران و معلقه کنیم قورقور ما بیا معصوم میباشیم و کرم بادت اسد و مسلم الانیا
بعیر حق و قورقور قلوبی مختلف بل طبع اسد علیها عجز هم طایع من الاقلیاد و کرم و قورقور علی هم
بسیار ما را عظیم پس بنقض عهد و شکستن میثاقی که ایشان کردند و بنوی که تجایات خدا
آوردند و بکشند ایشان بغیر از این حق و بکشند ایشان که دلای ما در غلاف
و پریشان است یا دل و عالم است بدین سبب بود که ما لعنت و عذاب بر ایشان نهاده
کردیم و انگاه گفت بل خدای مکرر و علانی بدیده آورده لای ایشان بگزارید
تا از شکنان بشناسند و متناز از منافق و کافر و پنهانی با شکستن ایمان کشند و بنوی که

خلا و نمون الاقلیاد ایمان نیارند که اندک کوسال پرست کردند و بسیار را که از
ایشان و گفتن ایشان بر عزم در پی بزرگ و بتانی عظیم و بتان در پی بود که خدای
از آن پیرو بود چون بشنود بهوت و خجسته کرد و بتان میم را آن بود که گفتند از آنکه
و انهر آن عظیم خواند که او بی گناه و پیرو بود و قورقور ما قلنا المسیح عیسی بن مریم
رسول الله و ما قلناه و ما صلیوه و لكن سببه ام و ان الذین اخطوا به یسبونه
قال لهم من علم الاشیاع الطین و ما قلناه یحیی بن یحیی بل قلنا ان الله کان اسد و عظیم
و گفتند ایشان ما مسیح را که عیسی بن مریم است بکشیدیم و او رسول خدای بود و او را
بکشیدند و در نزد پر درخت کرده بودند و یکین برایشان مشق میکردند در صحرای
از عبد الله عیسی که یک روز عیسی هم روی بجایه جو داند نهاد چون او را دید گفتند
جاکم الی خرابین الی خرابی علی بن ابی حله و در او ما درش را دشنام دادند
عیسی هم گفت اللهم انت ربی و امان من رد حکم فرجبت و بکشید خلتی و لم اتم من تلق
نفسی اللهم العن من سببنی و سبب اخی گفت با خدایا تو خدای منی و من از روح تو آمد
و مرا بیک خود آوری و از قبل خود نیامدم بایشان با خدایا لعنت کن بر آنکه مرا
و ما درم را دشنام دادند خدای تعالی دعا او مستجاب گردانید و ایشان ترا از کوه
گردانید بود اگر سر جو داند بود چون آن حال بود بترسید که برایشان نینز
دعا کند اتفاتی کردند که او را بکشند و با او مناظره کردند عیسی هم گفت یا معصوم
شما نیک میدانید که خدای شما را دشمن میدارد ایشان ترا از کوه ترا و چشم آمد آید که
از ایشان بگریخت و در خانه شد و در سقف آن روزی بود خدای تعالی ساجد
بشمارد تا عیسی را از آن روزن پنهان بود و خود از روی را فرستاد نام او و بیک
گفت درین خانه شو عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت و او را قاتل
دیر با ندگان بردند که عیسی با او در کارزار است بیاری او آمدند خدای تعالی
عیسی را برد و افکند پنداشتند که عیسی است او را بکشند و بکشند و در گفتند
چند آنکه گفت من طبعی تو سم قبول کرده چون او را بکشند حاجی گفتند و در خانه
عیسی بود و صاحب آن اگر این عیسی است صاحب ما کجا باشد و اگر صاحب آن
عیسی کجا باشد گفتند که شب عیسی برو افکنده است و شب عیسی بروی
طبعی تو سم بود و هر چه اندامش چون او را بکشند نگاه کردند روی او را روی عیسی

بیانست و سایر اندام با ایشان ازین وجه برایش مشتبه شد و گفت
عیسی مانند مردی جواری در جای بود چو در آن کردایش بر گفتند خدا
تعالی شبه عیسی برین هم افکند چون چنان دیدند عجب مانند گفتند ما را خود
بگردند اکنون بگویند که عیسی از میان ما که است و آلام را بکشیم عیسی هم گفت
گیت که اینها کردند و جان بدهای من کنند تا او را بجای من بکشند کی ازین
گفت من و از جای برخاست و گفت عیسی هم ازین وجه برایش مشتبه
شد برین سخن گفت چون قصد عیسی کردند بگریخت و در خانه پنهان شدند یکی از جمله
جواریان منافق بود بیاد و گفت مرا چه دمید اگر شما را بعیسی راه نایم گفتند نمی
و آن سی درم بستد و ایشان را بآن خانه برد که عیسی در آنجا بود و از پیش
و گفت آمدند تا مرا بکشند خدای تعالی را با عیسی را با آسمان برد و شبه عیسی
افکند آن جواری منافق را بگریختند و بکشند آنکه فرمود که و الله الذین یصلون
آنرا که در عیسی خلاف کردند در حال القاشه ایشان بشک بودند
که آنکه او را بکشند عیسی راست یانه حق تعالی است این ترابان علی بنود الا
آنکه متابعت کمال کردند زجاج گفت اختلاف بر میان آن بود که بعضی از ایشان
گفتند که عیسی الله است کسی را نتواند کشتن و بعضی گفتند که پس خداست
کسی با و راه نیاید و بعضی گفتند که خدای نیست و پس خدای نیست بگفتند
خداست روایت کرد که او را بکشند چنانکه دیگر پیغمبران را این وجه بود برایشان شبه
شد خدای زمود که و ما شکوه یقینا و بکشند او را بیک بر کمان بود و در آن کشته
مصلوب عیسی است یا نه بلکه خدای او را رفع کرد با جوار رحمت خود آسمان
بزرگ و یک موبان و مقدسان رسول هم فرمود که شب موایع عیسی را بر آسمان
چهارم دیدم و مراد بدفع آسمان است و جای کسی را حکم نباشد که او را
و خدای تعالی و قاهر است و غالب کس او را غالب نباشد و حکمت
آنکه گفته بگفت کند و بر وجه حساب کند کسی را بر و اعتراض نباشد و در آن
و آن رسول الکتاب الایمانی بنی قبل و در و هم و هم و هم و هم و هم و هم و هم و هم
و او ازینا علیهم طیبات اهلتم لهم و بصلوات علیهم و بصلواتهم و بصلواتهم و بصلواتهم
و اکظم احوال الناس بالباطل و اعتمدوا لکافرین منهم عذابا الیما حضرت علی بن ابی طالب

یقین

که چنانکس نباشد از وجود آن و ترسانان الا که بعیسی ایان آورد و در میان
عیسی و این در عهد صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان برین
و ذوال را بکشند و بر روی زمین بیچ و بین و ملتی نباشد الا ملتی که
پس بر وجهی و ترسانان که در آن روز کار نباشد بعیسی ایان
او بر سره روایت کرد که پیغمبر ص روایت کرد که اینها برادران الله از مادران
تختلف دینشان کیست او لیترین مردمان بعیسی بن مریم هم که محمد
برای آنکه میان من و او هیچ پیغمبری نبود و نزدیک است که آن آسمان آورد آن
و در میان مردمان حکم کنند بعد از چون او را چینی بکشند کسی که او در دین
تمام خلق سرخ و سفید و موی و کلاه داشته باشد از آن که آب از روی او
پاشند و اگر چه ترس نباشد ضعیف را بکشند و خود را بکشند
و جزیه بدهند و مال بستانند و با کافران بر اسلام قتال کنند تا خدای تعالی
در هر روز کار او وسیع ضلال را که در حال کذاب است بطلان کنند و اینها در
بدیه آید تا شب باشد هر کس که دینک با کافران و کفر با کوسند و کوفران
با کافران بازی کنند و هیچ یک را معصرت نمانند آنکه چهل سال ازین
مقام کنند آنکه وفات آید او را و مسلمانان او را غسل دهند و بر نهان
و دفن کنند و اگر خواست از قرآن بر خوانی تا معلوم کرد که قول و آن می آید
الکتاب الایمانی بنی که گفتند معنی آنست که چنانکس نباشد از
چون در آن و ترسانان الا که پیش از آنکه میرد بعیسی ایان آورد آنکه بکشند
را به پند در وقتی که ایمانش مانع نبود شهرت و شب گفت روزی چینی
بو اسط بود عطا میداد کس آمد و مرا بگو اند من اینجا رفتم با جامه خلق و آن
لاخر مرا گفت ای شهر جو شب این چه رثاست و خلافتت و این احببت
گفتم ایها الامیر این اسب چنین اتماقی افتاد و بجزایه ام و الا خلافت
جامه مرا از جامه آن پس که عورت چه شد مرا گفت تو جامه خر پوشیدی
عیب کنی کس را که آن پوشیده خر پوشیدن عادت نکرد و ام و لیکن
عیب کنم آنرا که خر پوشیده جبهه از خر طلبیده و دین پوشیده خواستم آید و

۸۱

آیم

Handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the previous page, written on a separate sheet of paper.

از آنکه تو اعد توحید و عدل مقرر کرده بودی و آن جز با در عقل مبدء نشود و دیگر آنکه
خدا را بر خلقان الای بعد رسال لازم آمدی که چشت برین عالم پیروی الای رسول
و دیگر و کلام در آن رسول نشان بودی که کلام در تو نمودی شود به انبیا که از رسولان
تو که بعد از آن رسیده تا انزال الیک انزل بعد از انکه بعد از رسول و بی پایه شود انکه
کوه ای مید و آنچه فرستاده است بخواهد که به قرآن و احکام شرع و سلف
آنرا بعل خود فرستاد بصلح شاکر مکتبانه و فرستاد کوه ای سید خدا و کوه ای
ببندیده است کوه ای فرستادگان برای آن نیت تمام کوه ای خدای بران
تمام شود این آیه نیز در است بر وجهی در آن در آنچه ایشان گفته اند و
علی بیشتر من شکی گفت شما میگوید که خدای هیچ کس به فرستاد و هیچ آدی
من که خدایم کوه ای میدم بر آنچه فرستاده ام بر رسول خویش و خدای ما
بر رخت چه کوه ای داد بر و جدا نیت خویش شود الله لاله الا و بر رخت
مصطفی و کنی باشد شریف احمد رسول الله و بر اعمال بندگان و الله شریف علی یارین
و بر هر جزا او کم کیف هر یک الله علی کل شی شریف و بر دروغ منافقان و الله
ان المنافقین کاذبون و بر شریعت مصطفی قل الله شریف پی و یکم و بر هر جزا
کن الله شریف تا انزال الیک تو که حال الیقین کونوا و جدا دعای رسول الله در خدا
خدا الای بعد ان الیقین کونوا و ظلموا الیکم الله یعزکم و لا یهدیهم الله الا لیسیرهم
خالدین میا و حسان و کف علی الله سیرا آنکه کافر شدند و مردمانی که در انداز
خدای و در میان کانی با کفر کشید این محمد است که مانع است او و در تنبیه
ایم و این شکل و حیات ندارد و آن وقت نیامده است تا در میان زمین
با و دین او و آن جهودان بود و بدست کسی که ایشان در کون خلافت از طرف
حق دور مانده و آنکه کافر شدند و کافر شدند کافر بودند و هم ظالم بچند رسول
کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند خدای ساریش از انبیا مرد که و عدو چنین است
و راه نماند ایشان را یعنی راه بهشت و ثواب برای آنکه است بر او ایان
شده است جمله مکتبانه را که بر او دروغ گوید ایشان کافیه در دنیا که بر او
و بر کفر و داند و ایشان در دین حق و جاد و نباشند و آن بر خدای است
و معتقد نیت و کفایا ایها الناس قد جاءکم الرسول الخ من ربکم فاستمعوا له و انصروا

چون نه مانی السموات والارض وکان الله علیها کلها حق تعالی این آیه با جمله
از جود این برترسایان خطاب کرد بر سبیل علم و گفت ای مردمان بشنا
آید رسول معلوم که شما را چه خبر است طالب او بود و بدید بشنا کتابی حق و حقیقت
آورد پس ایمان آید تا شما را بهتر بود اگر کارش بود خدا ایر است آنچه از شما
و زینب است یعنی کوشا و رازیان ندارد و در ملک او فتنه ای نیامده و
علیت و دانا با حال شما حکیم در معامه و با شما آن کند که حکمت و عیانت
و چون بکنند و معنی است و ران بود و چون بکنند اول کتاب را فتنه ای و حکم
و لا اله الا الله الحق انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة الله الیهیم
و روح منه فاما من ابدا و صلی و لا تلو انکله انتم و اخرکم انما الله الله واحد
بجاء ان یکن له و له مانی السموات و مانی الارض و مانی باید که کلام
میکنند با جودان و ترسایان و میگویند ای اهل کتاب در دین و ملت خود
غلط نکنید و از حد در گذارید بعضی میگویند این آیه در حق مزور
و اصناف ترسایان آید از منظور این و یعقوبیان و ملکایان و مرقس
و ترسایان بجزان امثال شما بود که در دین غلو میکنند و بر خدای تعالی
از حق میگویند یعقوبیان گفتند که عیسی خداست شطرنج ریان گفتند که عیسی
پسر خداست مرقس و یسایان گفتند ثالث گفتند و قسم الالب قسم الالب و سوا
الروح القدس با قسم اب خدا ای خواستند و یا قیوم ابن عیسی را و قیوم
روح القدس جبریل را آنکه در دین برتری می شد نه یعنی بر خدای این محالات
و نامتناهی و او را می و میگوید بدستی که مسیح عیسی بن مریم رسول خدا
مسیح از آن گفت که از ما در بزداد بر و عن اند و و گفتند از بهر آنکه
خسته کرده بود و گفتند از بهر آنکه در زمین بسیار رفیق چون زمین بهای بود
و و حال را مسیح خوانند از بهر آنکه چشم راست وی مسوح است و کلمه خدا
یعنی عیسی آن کلمه است که فرشتگان بدان بشارت دادند و فی قوله ان
یبعثکم بیکل و گفتند و او بیکل رسالت است و گفتند برای آنکه عند کل من بود و گفتند
که من پیش بر و برای آتشش روح حق اند که با و زنده باشد که کرم روح
الیه پسنداخت این کلمه را بر عیسی ملامت کرد و او را و با فرق ندارد و حقیقت

و

و روحی است از و یعنی از زمان خدای که جبریل با وی در دین و گفتند که او
از بهر آنکه او را از باد آفرید نه از آب و روح در یک یک معنی باشد و گفتند روح ای
یعنی پسنداخت این کلمه خدای بر عیسی و جبریل با و خدا اند که و گفت ایمان
آید بخدا و او خبر او و میگویند چنانکه بعضی ترسایان گفتند از آن که ایشان
این باز ایستید که شما را بهتر باشد که بر حقیقت خدا یکیت فتنه است خدا
از آنکه او را فرزند می باشد نه حقیقت و نه بجز آنکه فرزند آنرا باشد که او را
جسم بود و او کسی را بر فرزند میگوید که او خداست که هر چه در آسمان و زمین است
او را است و خدا ای است که گفتند و خاتم انما باقی است انما الله ان الله
بود و ترسایان میستغفرون ان یکن عبد الله و لا انکله لکم من من
یستغفرون عن عباد و ویکبر یکبر من الله و چنانکه گفتند نیک بود در مسیح
عیسی بن مریم است از آنکه بنده باشد و خدا ایر او نه نیز فرشتگان و قرب
هر کس که استغاث کند و نیک دارد از زندگی خدای تعالی که می کند و فرستاد
از عباد او و جبریل را حشر کنند بر خود یعنی جمع کنند همه را در جای که کرم و در آن حکم
که خدا ایر او و جبریل فاما الکلمة استواء علی الصالحات میگویند و میگویند
فصل و اما الکلمة استغفرون ان یکن عبد الله و لا انکله لکم من من و اما الکلمة
و اما آنکه ایمان آوردند و علی صانع کردند هر کس را از ایشان بروی آنچه کرده باشند
از کارهای نیک مزد ایشان تمام و کمال باشد و رسانند و نیز بر سر هر کس
فصل کنند باشد و نیز باقی درجات و مؤکدات و اما آنکه نیک دارند از عبادت
و بندگی خدای و کردند که گفتند ایشان را عذاب کنند عذابی در دکان و ایشان
بدون خدای و یاری و یاری و یاری نباشد و میگویند که در حیات ایشان با
نور کلمات یا ایا آن که خدا را بر او من فاما الکلمة استغفرون ان یکن عبد الله و لا انکله لکم من من
و اما الکلمة استغفرون ان یکن عبد الله و لا انکله لکم من من و اما الکلمة
ای مردمان بشنا آید از خدای بر مانی و حقیقت یعنی رسول ص و صاحب بران و صاحب
میخورد و او کتابی فرستادیم بشنا که توری و شست در و آیه و بیان کنند و لا اله الا الله
انکه عده داد و مؤمنان را و علی طاعت را و گفت انما آن که بخدا ایمان آورد و خود
در زمانهای او زنده و عبادت او و دست آورد خود سعادتمند است و از آنکه

و

چون خدای تعالی بیان بعضی حرمانات کرده درین آیات متقدم رسول هم را بر سید
که ما را چه چنان حال است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای محمد از تو چه پرسند
که ما را چه حال است خدای گفت جواب ده و یکی ایشت ترا که حلال کرد و سزاوار
نمایم پاک و حلال بطبیعیات بحالات است از اینها که هر کجا که حلال کرد آنرا بشیپ
وصف کرده و مکتوبات را از یک اسم حلالا طیبیا و طیبیا پاکیزه و لذیذ بود و ما علم ای و حید
ما علم و حید آنچه آموخته باشد آنچه از مرغان و شکاران شکاری از سگان
که نگاه داشته باشند و حید کرده ان بایشان بیاموزد از آنچه خدای بشارت
آموخته است و در جوارح خلافت مذاهب ما آیت است که این آیه مخصوص است
بشکار شکاری و یک صید نه آنکه در اگر سگ در سگ آموخته را بصدرا کنند
و نام خدای بر سگ صید کنند و چون بدو رسد صید کنند بهر چه میاید و اگر
جز از سگ بود صید را چون زنده یا به پنج کنند میاید بود و اگر پنج کنند میاید بود
از آنکه هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و جرج و پاشه صید کردن روا نیست
و اگر کنند حلال نباشد و جوارح اگر چه بر هر وقت بکلیتین مخصوص است که با خفا
دارد باز و از یوز دار را بکلیتین نکویند و سگ معاف آن باشد که اگر رفتگی
و بیغشی بود و اگر نه جرجش کنی یا زایستد و آنچه بیکر و بخورد و این معاف از
به نفعات حاصل شود اگر فرمود که بخورید آنچه آن سگان بر شما امساک کرده اند
و نگه داشته باشند درین آیه دلالت بر آنکه آنچه از یوز خورد روا نباشد
از آنکه از آنچه آن سگان بر شما امساک کرده باشند و نگه داشته باشند
در این آیه دلالت بر آنکه آنچه از یوز خورد روا نباشد از آنکه جوارح خود را
عادت بود امساک از بهر خود کرده بود برای شما و نام خدای برید و از خدا بخور
و از معافی او بهر چیز که وقت حساب او نزد یکست و او زده حساب است
سعدین چه گفت که آیه در حق عدی بن حاتم آمد و زید بن ابراهیم الطائی
و او زید بن الحنفی بود و رسول او را زید بن افری خواند ایشان بنزدیک رسول آمدند گفت
یا رسول الله ما را میاید صید کنند و سگان شکاری و باز و از صید بهری را بخور
می یاید و زید آن بر سیم و بهری را که شکار میاید ما را از آن چه حلال باشد چه حلال
نباشد و خدای تعالی امر را حرام کرده است چگونه می یاید خدای تعالی این آیه فر

و بیان کرد که آنچه جوارحی که در معاف از جرحه سگ با نام آن حلال باشد را میاید
مردی تعالی بنزدیک رسول هم آمده و گفت یا رسول الله زمین زمین حید است
و ما صید کنیم از یک سگ و تیر و پشه ازیم بنام خدای یا سگ بهر کجا میاید سگ معاف
بنام خدای میاید سگ بهر کجا میاید سگ بهر کجا میاید سگ بهر کجا میاید سگ بهر کجا میاید
هر چه سگ معاف بهر کجا میاید بنام خدای یک سگ بخورید که آن حال است و در
تا معاف گیرد اگر فاکه آن در باید پاک و حلال است و از هر دار باشد و در
البوم اصل کل الطیبات و طعام الذین اووا الکتاب حل لهم و طعم کل حل لهم
و المحضات من الموات و المحضات من الذین اووا الکتاب من قبل الذین
اخرجهم من ارضهم غیر مسلمین و لا یخفی اعدان و من یزاولا یا من یزاول
عده و فی الا حرة من الکاسرین امروز حلال کرده شد شما را طعام مرای پاک
و حلال و لذیذ و آیه بطاهر دلالت میکند که هر چه خوش و لذیذ باشد حلال است
الا آنچه و لیلی آنرا ازین بگذرد و طعام آنکه ایشت ترا که با و داند از جوارح
و ترسیان شما را حلال است و در زمین آیه از طعام چه بیست و نوظ طعام
در کلام عرب بهر چه و کندی غالب باشد و طعمی که ایشت را با شر آن بکشد
فاطمه خاتمه و مایعات حلال و پاک نباشد از آنکه ایشان بکشد و این از
ما و آنچه ایشان حلال بود از آنکه شرط است حلال است و این در تکیه
و اگر کنند بنام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که ایشان
اعتقاد کرده باشند چنانکه گفته که غیر پرستوست و معبود پرستوست
و آنکه چنین بود خدای شود پس نام خدا نبرده باشند آنکه فرمود که طعام شما مسلمین
ایش ترا حلال است اگر ایشان حلال دانند و اگر نه آید حلال کرده شد شما را از آن
پارسی از جمله توتیان و گفته که کراهه از آن آزادند و این دلیل نمکند بر آنکه مسلمان
این حرام بود برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن باطل است و خلاف است
که عده پرستار روا باشد و عده با پارس اگر چه ترک انقض کرده باشند و این
پارس از آنکه ایشان از کتاب داده باشند از جوارح و آن ترسیان اگر از آن باشند
و اگر بنده سگ فنی گفت که کراهه از آنکه از منسل بنی اسرائیل باشند و نیز یکی
زنان اصل کتاب را بعقد دوام نشاید خوانستن و لا تسکوا بعکم انکوا از اولی الکتاب



فصل في
البيان والبيان

7

15

ثواب انگش را غسل جنابت کند گفت چون من نیت کند که غسل
 کند خدای تعالی در بهشت برای او کوشکی بنا کند و چو بنده و برستاری
 بنا شد که او قیام کند بغسل جنابت الا که خدای تعالی با او فرستگان
 مباحث کند و گوید که فرستگان من پندیده من مگر با بغسل جنابت
 قیام کرده است برای فرمان من که خداوند گواه باشدید که من بیایم
 او را بر موی که بر تن او است و بر سر او دست هزار حسنه اش بنویسم
 و هزار سیئه اش بترسم و هزار درجه اش رفع کردم چون این اخبار
 بشنیدند نذگفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله حتی حق
 بدارند بچنین شرفی کمال لغت بود و تمام دولت لاجرم خدای تعالی بیکرمت
 کرد و بر بندگانش و فرمود که یا دکنید ثبوت خدای بر شما بییان و اوضح دینا
 حق و شما با اعلام کردن از احکام شمع و آنچه مصلح به آن تعلیق دارد از آن
 دین از آبدست گرفتن و طهارت و نماز و غسل جنابت و آن عهد را که با
 کرده و گفته اند که آن صایحه لید العتبه است و سیه الرضوان و این قول عظیم
 عباس است چون گفتند شما که ما مطیع و مسجع و فرمان بردار شدیم و طاعت
 تو کردیم از خدای بترسید که گمانت کنید بزبان و دل که خدای تعالی با سر و پا
 عالم است ظمانه سینه شما شناسد او ای مرد گفت از امام محمد باقر علیه السلام
 که او همیشه آن عهد است که رسولم بر امست گرفت و در روز حجه الوداع بولا
 ایها المؤمنین ۱۴ و تخم خرد و کینیت و عضو مودک ما یا ایها الذین آمنوا کونوا اقواما
 عدله شهدا بالعقل و لا یجزمکم شتان قوم علی ان لا تعدوا اعداء و هو آخر بقوله
 لا اتوا الله ان الله صیرکم لعل و عد الله الذین آمنوا و علی الصالحات لم یغفر
 و اجر عظیم و الذین کذبوا بائنا و انک لک صاحب ایچ خدای تعالی درین آیه مؤمنان را
 و راستی میفرماید و میگوید ای مؤمنان که ایمان خدای باشدید که ای دینداران
 هر خدا ایراد طلب ثواب در رضای او را یا قیام کنندگان باشدید بداد و عدل
 حال که شما که ایمان باشدید خدا ایراد و نیاید که شما را دشمنی و تغییر قوی بران و ایراد
 نکنید و اضااف با ذکر که عدل کنید و داد دهید که آن هر چه کار می نرود و دیگر باشد
 و از خدای بترسید و از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی دانست که

24

عزرا و حشر

شما بکنید عبد الله بن کثیر گفت که آیه در حق جهودان یعنی قریبه آمد که رسول
بزرگ من ایشان فرمود که و ایشان قصد کرده اند که او را بکشند مسلماً
کین زیاد و کشتن خدای تعالی گفت که بغض و عداوت ایشان شمار
بدان دارد که عدل کنید بلکه عدل پیش گیرید با دوست و دشمن و خون و کفر
انکه و عده داد مؤمنان را و کشتن خدای و عده داد انکسالی را که ایمان آورد
و کارهای نیک کرد که ایشان را آفرینی و زدی عظیم خواهد بود چون ذکر ثواب
مطیعان کرد بیان عتاب کا فران فرمود تا بطرفی الترحیب و الترحیب ممکن ترا
تقرین کرده باشد گفت آنکه که فرستاده و آیت ما را بدو فرستاد
ایشان اهل دور خند و طعنان عتاب آتش تو که تو ای ارباب الدین آموخته
نموده عظیم آدم قوم ان بیست و الیک ایم فکف علیکم عظم و انوار الله و علی المشرق
المغرب و صفران بنامه فردی فرستاده بود نام او عروین و جب مشهوره
قریش تا فرصت نگاه دارد و رسول را بکشد او بیامد و بنزدیک رسول آمد و سعی
تو رفت کرد چون مجلس خفیف شد رسول هم تفریح کشیده و دست داشت
این مرد نزد او آمد و گفت ای محمد این تیغ بین ده تا پنجم تیغ با او بسته
و بچیناید انکه گفت با محمد من ینعک حتی این ساعت از من ترا که باز دارد گفت
الله ینعک خدای باز دارد خواست تا تیغ بر آرد و بزند چند انکه چند کرد و شش
تجسید تیغ از دست بیفتد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اقدی
که رسول خدای دنیال بنی محارب شد ایشان با کردی که بختند رسول صبر بر آن
کوه فرود آمد انکه بر خاست تا تجسید و ضوکت و از لشکرگاه دور رفت نهاد و فو
تا زده کرد باران سخت بیامد و جابه رسول ترک کرد رسول صبر خاست تا بشکرگاه
ازان باران سیلی بیامد بود و حایل شده رسول هم بزرگ درخت آمد و جا بکشد
و بران درخت انکه تا خشک شود و در زیر درخت بگفت اعرابی از سر که نگاه کرد
رسول را و نهاد و در زیر درخت خفته بر من آن فرصت را غنیمت بخور و خود را فخر
نام او عسور بن اکوث او پاد تیغ بر گرفت و بیا این رسول آمد تیغ بر کشید و گفت
یا محمد من ینعک حتی این ساعت ترا از من که نگاه دارد گفت خدای که از جبرئیل
بیامد و کشته بر بر سینه او زد و او را در انداخت تیغ از دست او افتاد رسول م

یعنی

تیغ

تیغ را بر گرفت و بر سر او رفت و گفت من ینعک حتی که ترا از من نگاه دارد
و انکس بیت که از تو نگاه دارد گفت ترا خدای تعالی است که یار من بود گفت
و انک اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله خدای تعالی این آیه فرستاد و بگفت
ای مؤمنان و ای کفریه کان یا و کشید قوت شد ابرایشان چون قصد کردند دست
نمودند که بر شمشیر و کشتند و دست درازی نمایند خدای تعالی دستهای ایشان
از شمشیر کرد و باز داشت و دست اذیت و بلیت ایشان از شمشیر گناهان
از خدای بر سینه با دای طاعت و واجبات او بر او توکل کنید تا بهمان شمشیر
کتابت کند پس بایک مؤمنان بر توکل کنند و او فرموده و انکه که بر توکل کنند
مهاش کفایت کند و کتبه و بعد از خدا و متقی بی اسرائیل و بعثنا منهم نبی
نقیباً و قال الله فی حق طایف انکم الصلوة و اتیم الزکوة و انتم بر سبی و عورتهم و اوتیم
الله و انما حبیب الله لا اله الا الله و انکم لا تدری من کذب الا ناری
که بعد از آن تقدیر سوالات پس حق تعالی درین آیه باز گفت آن عید و ستم
که بر بنی اسرائیل گرفت و او امری که ایشان ترا کرد در کتابهای ایشان و میثاقی
سوگندی که با شما شد بنی اسرائیل فرزندان یعقوب بنده و آنکه ده زده فرود آمد
و بر سبی از اسباط ایشان نقیبی داشت چون بر فرزندی سببی شدند و انقیاب
قوم بسیار بدید آمد حق تعالی برای آن تا خلاف نباشد ایشان ترا از سببی
بغیر بر ایگنت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست
پس برای چندین خلایق که عدای ایشان جز خدای نداند چگونه دوازده نقیب
نقیب دوازده بودند ایمان دوازده اند الایه من بعد بعد و نقیب بنی اسرائیل گفته اند
که باشد انکه او عاقل قوم بود و این استوار و گفته اند نقیب باشد و ایشان ترا
از برای آن نقیب خواند که ایشان ترا فرموده و کتاب بر ایشان جباران بشوند که خدای
تعالی موسی و قوش را دوازده بود که زمین مقدس که زمین شام است
با ایشان دوازده قرارگاه ایشان کرده اند و درین وقت جباران آن جایگاه کنای
بودند خدای تعالی گفت من ایشان ترا ملک کنم و زمین و مال ملک ایشان شمارم
و این نگاه بود که فرعون و قوش جلاک شدند و زمین مصر ایشان ترا مستحق
و خدای تعالی موسی را بر نمود که بر وی و با ایشان تمام کشید که من تا حشر شام موسی م

گرفته

طالع غوج

این مقام بگذارد و چون خرم رفت مصر کرد و بزمان خدای بر سبط را نیتی نیک
 بر نیت تا بنزدیک اریکا که زمین مقدسه است رسیدند موسی هم این دوازده
 نقیب را بنزد ستاد تاج برود و او را بداند و او را خبر دهند از جمله جباران
 این شهر که عیون بن عقیق بود گفته اند که در زمانی او بیست و سه هزار و
 دویست و سه کز بود و شش از کزهای روزی که ابرو روی او را سر و سینه چینی
 و ابرو را بلبه او بود و از ابرو آب خورده و ماهی از دریا که نیتی و در غایت
 بریان کردی و بخوردی در ایام طوفان نوح که آب از بالای کوهها چیل گرفته
 بود از بالای زانوی او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عقیق نام مادرش
 و او دختر آدم بود و در انکشی از انکشان او سه کز بود و بر سر انکشی
 ناختی از این مانند هاسی داشتی و او از صحرای آمد و در آن روزم بر سر
 لایق او چون آن دوازده کس را دید عقیق آمد و در خبر آورده اند که هر کس
 از ایشان چیل که بالا داشتند و ایشان را که بر کت و در دامن نهاده
 میان خود زد و با خانه برده و تیجه پیش زن خود و در بخت و گفت ایشان را
 بر این آمده اند تا من قتال کنند و زمین شود بدست خود گیرند ایشان را بیای
 با من زن گفت بیای ایشان را که کردن تا برودند و خبر با ایشان بر سر عیون
 دست باز داشت و هر دو آمدند در بازار هر خوشه انگور که دیدند یک
 از ایشان بر نیت استی گرفتن و از ایشان چندان بود که ده کس در بخت
 او بنیان شدند ایشان بیامند و گفته اند اگر آنچه دیده ایم با قوم بگویم هر کس
 دل شوند عید کرد که جز با موسی و هرون نگویند که عیون شکستند و هر یکی قوم خود را
 خیر دادند هر شکسته دل شدند آنکه عیون بن عقیق آمد و بخت کرد موسی بکرمیت
 و بطول عرض آن لشکر باره سنگ از کوه برید و بر سر گرفت با نیکو لب
 لشکرگاه موسی زنده خدای تعالی را بنزد ستاد پاره الماس در دستار گرفته تا
 پیرامن کرد بر کرد سر او بخت تا باره آن کوه در کردن او افتاد مانند طوقی
 خواست تا از کوه بر آرد و نیت است اسیر گشت حق تعالی دخی که کوه را چینی
 در پای و شخت را موسی هم بیامد و او را چنان دید عصا بر آورد و بالای او زد
 و بالای موسی ده کز بود و ده کز بر جبهت بر او و عصا بر کعب او زد و او را از آن خیم

انما

پشتاد و آن جنگ در کردن بر نیت است خاست بنی اسرائیل بشتاد
 و تیغ و نیزه زدند و او را بکشتند و سرش بریدند و اسبهای او چینه
 بل رود نیل کردند و حی سحابة و سحابة که ما میثای بستیم و از ایشان
 دو از ده نقیب فرستادیم یعنی نصب کردیم و بدید کردیم و ایشان را
 جباران فرستادیم و گفتیم که ما با شما ناهره یا شما با شیم اگر شما
 ناهره بپای دارید و زکوة مال بدیدید بر حسب آنچه بر شما فرموده اند و هر کس
 و پیچان من ایمان آورد و ایشان را تصدیق کنید و تعظیم و توقیر ایشان
 بکای آورید و خدای ابرو نیکو و بدید یعنی بطیب نفس و منیت منید و اینرا بکنید
 انفس را که صدقه میداد آنرا از حالان شده من کن و شما را باز بپوشم و بیاموزم
 بفضل و رحمت خویش و شما را بخت برم که در زیر درختان آن جویهای آب
 روان میرود و هر کس پس ازین کار شود که با او گفته است و عهد از او گرفته
 او راه راست نم کرده باشد و هر کس فیهما لغصم میثاقم لعنهم و جعلنا علیهم
قاسم خروجون الیکم عن مواضعهم و مساوا خطا ما ذکرناه و لا تزال لطلع علی عیونهم
هم الا علیا منهم فاعف عنهم و اصحح ان اسر یحب الیهم حق تعالی درین آیه
 رسول خود را تسلیم داد و گوشت که جود و آن خود و همان تو بکشتند در عهد
 موسی همین کردند فیهما لغصم بسبب شکستن عهد و چنان ایشان بود نه چینی
 دیگر که ما ایشان را لعنت کردیم و از درگاه خود دور کردیم و ایشان را ناسخ
 کردیم و دلهای ایشان بر سهیل عقیقیت سخت کردیم و آن درگاه را
 که عهد آن الهای خرم شود با ایشان نکردیم که گفت کلمه او سخنها از مواضع میگردانند
 با آنکه تاویل او بدینکند نه بر وجه رای و تغیر و تبدیل و زاید و نقصان میکنند و
 فراموشی کردند و از یاد بگذاشتند نصیب خود از آنچه ایشان را به آن تذکر کرده بود
 از ایمان بر رسول و نعت و وصت او و آن از توبه بگردانیدند و بجای آن چیزهای نیک
 گفتند و نوشتند و توبه ستم مطلع شوی بر خیانتی از ایشان یا بر جاعتی فاجر از
 ایشان و از آنکه بن ایشان در کار که خدای تعالی دوست دارد و نیکوکار را را
 و از جهت نیکوکاری عیون است از مسخ عقیقیت گفته اند که این آیه مشوخت بود و از این
 لایق متون ماند و قول و اما تخلفی ستم خیانت فانیه الیهم علی سو آورد و او در عزت شد و بود و شکر

موسی را بن که بر نیت است

که گفتار محال و آرزو و تمنا یا طلب هر ده کرده را بیان میکنند و آنچه ایشان گفتند
با رسول حکایت کرد و گفت چه داند و ترسایان گفتند پسران خدایم و در
اویم سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدای ایشان ترا به عاقبت بترسان
ایشان گفتند ای محمد چه میترسانی ما را که اگر ما بیاوریم که کنج خدای ما را بخواه
نکنند که ما پسران و دوستان اویم سدی نیست ایشان دعوی کردند
که خدای وحی کرد به یعقوب ان و لکن بگری من الوالد فرزندان تو اولین فرزندان
من ایشان ترا پیش از چهل روز در دو رخ گفتند که چند آنکه آتش کاه ایشان
بسوزد و ایشان بکال شوند آنکه بکشند که بیرون آید همه خسته کردند از فرزندان
یعقوب عند آن ما را بیرون آرند و ذلک قولی است که در آن زمان معهود است
حسن بصری گفت که این بر سر پهل میانه گفتند یعنی با جدی نزدیک چنانکه فرزند
پدر و خدا و ما مهربانست چون پدر بر فرزندان اما چون ترسایان اعتقاد
کردند بودند که عیسی پسر خدا است و عیسی را از خود می شناختند گفتند که چون بود
عیسی بود بنیاد آن بود که پدر ما باشد حق تعالی گفت که این را که اگر عیسی را
کشته میکشید پس چرا شما را عذاب میکند بکنایه که شما میکشید چه پدر بکنایه که کشته
کنند و را عقوبت میکنند آنکه گفتند چنین است که شما میکشید بلکه شما آدم و نوح را
آنها که آفریده است با شما همان معاد کند که با ایشان کرد اگر ایمان و طاعت کنید
ثواب دهد و اگر کار فرمود و معصیت آید جزا دهد که او خداوند است که شما را خواهد
بیارزد بفضل و آخر که خواهد عذاب کند و ملک آسمان و زمین و آنچه در میان این
هر دو است خدایم است و حکم و تصرف آن با او است همه بندگان و دوستاران
اویند در قبضه قدرت او و اسیر او باشند و محصور ایشان با او بود آنچه و این
هم از روی معنی و تخریج است که آن دعوی محال که ندانند تعالی اسد عن ذلک
علیه الکبر و انه تعالی اهل الکتاب قد جاءکم رسول یبین لکم علی قرة من الرسل انتم لو
ما جاءنا من غیر و لاندیدم بعد جاکم بشیر و نذیر و اسد علی کل شیء قدیر این هم خطاب است
با ایشان که میکشید ای یهودان و ترسایان شما آمد پیغمبر ما بر قری و اقطاعی از پیغمبران
و قدرت روزگاری بود که در میان دو پیغمبر بود و این از قوت سر پنداری که روزگار
بن بودن پیغمبران ضوحت و آن قوت ندارد که در عهد پیغمبران داشتی و قرة میان

پیغمبر

و پیغمبر ما ششصد سال بود قریه کوفت با قصد و بجهت سال و چرا صد
و شصت و اند سال گفته اند آنکه با قریه که هر از شصت و شصت از آنکه
تا کس را حجت نباشد و بگویند که هر از شصت و شصت و بیست و بیست و بیست و بیست
که ما را بشارت دادی و بشارت میدی آنکه بشارت بشارت و بشارت و بشارت
که محمد است هم و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
بر همه چیزی تا در توان است و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت و بشارت
اسد علیکم ما جعل لکم انبیاء و جعل لکم ما و انکم ما لم یوت احدکم العلم
حق تعالی در این آیه حکایت کرده از آنچه موسی و قومش را گفت از آنکه بگو
شعیت خدای برای ایشان گفت که یا موسی چون موسی قوم شود را گفت ای قوم
یا دکنیست خدای را بشارت و از آنچه آمدست که در میان شما پیغمبری که در شما
خبر میدهد از آسمان بعل غیب مراد پیغمبری بود که در عهد موسی زیاده
موسی بودند و گفتند آنکه گفتند که پس از موسی خواستند بود و نیز از پیغمبران
او آنست که شما را پادشاهان کرد و ابو سعید خدری گفت و از رسول
روایت کرد که او گفت هر که او را از بنی اسرائیل زنی بودی و خدمتکاری
و اسپه او را پادشاه خواندند ای ابو الدرداء از رسول روایت کرده که
او گفت من اجمع معانی بدیده ام منی سر به و عنده قوت یوم فلان فاجز
له الدنيا بعد از آنکه گفت فرزند آدم ترا از قوت جهان پس باشد که
سد جوعت کند و عورتت بهوشد و اگر خانه باشد که با او شو
آن کاری باشد و اگر است اسپه باشد که بر نشینی آن خیری باشد
تمام ترا پاره مان و سبوی آب و از آری عورت پوشش است
و آنچه ای آشت حساب باشد سدی گفت که شما را آزادان کرد
که فلک خود با شید و شما را مانکی نبود پس از آنکه در دست تبهیمان آید
و بنده و خادم ایشان من شما را از دست ایشان ببر ندیدم و آنچه و داد
آنچه که انداد از علیمان عصر شما از من و سنوی و ابر سسایه انگار و سنگ
آب و بنده و غیر آن قریه که با قوم او خلوا الارض الممتلئة من الخبث
کم و لا تعدوا علی عینکم و لا یحسبن قلوبهم انهم انما یومون ما جاهدوا

و اما من نه خلد ابد حتی که جو انما فان یخرجوا منا فاما داخون انک دکایه کرد
موسی چکنوت و چه نصیحت کرد و چه فرمود ایست ترا و ایست چه نافرمانی کرد
گفت ای قوم درین زمین پاکیزه شود که خدای تعالی نوشته است شما را
که این زمین طور است و آنچه بر این است بخاک گشت ایست که بیت
المقدس است و گفته اند که از این است که خدای در لوح محفوظ نوشته است
که آن ممکن است این خدای را که بگوید اگر که بنده این چگونه بود و خدای تعالی میگوید
انها حیره علیهم اربعین سته سته یوم فی الارض جواب ایست که نوشته بود
از برای ایشان چون عصیان کردند و چهل سال از این میان است
کرد جواب دیگر آنست که آنرا که برای این حرام بوده که و آنرا که ایست
نوشته اند از پیش موسی بدو ماه باو شش بن خون در این شدند اگر فرمود
باز پس مکر و بدیع رجوع کنید از طاعت خدای تعالی با معاصی او و باخیر
کنید از دخول این شهر که شمار فرموده اند که زیان کنید ایشان موسی یا
جواب دادند و گفتند ای موسی در آن شهر رو و بدین که قوم جبار اند و آن
بود که از آنجا که کرباسی گرفته بودند و آن دیدند باز آمدند موسی را خبر دادند
موسی حکمت زمین را و این خبر بهان و اری تا دل شکسته نشوند عید کرد و آنرا
انکه عید شکستند و قوم خود را خبر دادند و تهدید کردند که و کس بوشع بن
و حی موسی و کالب بن یوحنا و اما موسی بر خواهرش مریم بنت عمران ایست
چون برین حال توقف یافتند گفتند ای موسی ممکن نیست که ما برگردیم درین شهر
ما دام که ما ایست در اینجا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت
ایست که نداریم و کربسین گرفتند و گفتند کاشکی ما در مصر مملکت میشدیم
یا در بایان ما را درین شهر نباشی بود که و ایست که ما را بکشند و زن
و فرزند ما را ببرد و ما را را غنیمت کنند انکه گفتند ما ریشی اختیار کنیم
تا در پیش ما بایستد و ما را بصر برد که ما را روی نیست درین شهر شدن و ما
در اینجا نشویم تا این جباران از اینجا بیرون نشوند که اگر ایشان از اینجا بیرون نشوند
ما را اینجا نماند شدن و در حال حال از این میان بیرون آمدند علیها السلام
علیهم السلام و داد خاتمه فاما کل عابون و علی اند فاما کل انکم مومنین فاما کل

اما من نه خلد ابد اما داخون انما فان یخرجوا منا فاما داخون انک دکایه کرد
گفتند و هر دو یعنی یوشع بن النون و کالب بن یوحنا از آنکس که از خدا
بترسیدند و خدای نعمت کرده بود بدیشان بتوفیق طاعت و ثبات دل
از خوف جباران گفتند که برین قوم در شویید از در شهرستان چون در شید
باشید غلبه شما شده باشد و توکل بر خدا کنید که ایان و ایمان و ایمان
موسی جواب دادند گفتند که ما در اینجا نشویم ما دای که تا آن جباران در اینجا
باشند تو و خدایت بروید و کارزار کنید که ما اینجا نشسته ایم در جبر می
که عام اکتید چون مشرکان رسول خدا را می کشد و در این خانه خدای است
که تا احباب خود را امتحان کند گفت من در روم و این دی خود میسر نمیشود
خدای بکشم مقداد اسوه گفت بجز اگر تا آن که بگویم که بنی اسرائیل موسی را
اند فاما و جب انت و ربک فاما داخون انما فان یخرجوا منا فاما داخون انک دکایه کرد
و اگر در دنیا شوی در این و اگر بر آسمان شوی ما نیز باجم و اگر بکارزار سخت شوی
ما نیز با تو پایم حجاب چون بشنیدند هر دین سخن گفتند رسول خدای را و کاش
مکر که حال رب لا اله الا انت و انا نازل شد و بنی نوح و بنی اسحاق و بنی یوسف
علیهم السلام و بنی یونس فی الارض فاما کل عابون و علی اند فاما کل انکم مومنین فاما کل
سختا گفتند گفت بار خدای من ما که نیم برگسی از این و الا بر خود و بر آدم خدا
ما و این کاخ و انما ستمان جدا می اندازد و تریل میکند که آنانی که این گفتند کاخ
از آنکه نسبت قتال و غلبه با خدای کرده اند مورد این کلام مورد است و از آنکه است
و این مرد و کوه بود در حال خدای و چی فرستاد موسی که اگر خواهی این را بکشد که و تو
دیگر بپارم بیدل ایشان از ایشان بهتر و قویتر که ایشان جز عصیان و کفر از این کارند
و آیات ما را تصدیق نمیکند گفت بار خدایا جماعتی از آنان در شهر را اند از بر حال
گویند موسی قوم را در بایان برد و ایست شاد عده داد و کشته را بشهر میبرد چون بر
نظر یافت قوم خود را بکشد و خود خدای جللی و کبری بعتوبت و آخر زنده و کشت چنده
طوفان ایشان را پاره و مملکت کن خدای تعالی گفت و عای تو مستجاب کردم و ایست
عز کردم و لیکن نام فسی از ایشان بر نگزیدم و حرام کردم بدیشان که چهل سال در
شهری نشوند هر که بپایان بیرون بجای هر روزی که ایشان توقف کرده اند و توقف از

من یک ساله در میان بیابان بیدار و حیوان ایشان درین بیابان جنگیدند
ایشان را کین کین از آنکه در زمین پاک شوند و توهی موسی اندوه کین کین
بر قوم خاستان ایشان چهل سال پریشانی فرستاد تا آنکه با خدا برجا
و بار بار بر نهادهای و بیدی تمام بر فتنه می نازد شام هم اینجا بار زد و رفتند
که با خدا بدیده بودنی و در میان ایشان ششصد هزار مرد مقابل بودند
نقیب که ایشان آفشی سر و تفتن عید کردند در تیه بر دند و مرد که از تیه
و بالا بیت سال بود و بر دند جز پریشانی نون و کالین بن یوحنا و از آن
که کین بودند انانین نه خله ابد اما دوا می ناکوگی ماند چون در تیه گرفتار شدند
موسی را گفتند ما درین بیابان اند که ما بپریم ما خیمه و خرگاه و سایه بان نایم
و نیز بگوئی که چهل سال اینجا میباید بود خدای تعالی ابری فرستاد و ببارید
ایشان اگر بر فتنه می بایست بر فتنی و اگر خود آمدنی بایستای ابری بود
و جنگ بی باران گفتند بی تاریکی روشنایی از کجا آید خدای تعالی عودی
از تیر فرستاد و تا چند اندک شرگاه ایشان بود و نوری بستره چون روز
پیدا شدی بر فتنی چون شب و آمدی نای هر شدی گفتند طعام از کجا
آید خدای تعالی انرا بر ایشان من و سلمی ببارانید یعنی در آنکین شد
حاجت بر گرفتند هر یکی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند ما بیهوش
باید خدای تعالی را فرستاد و آن مرغی بود بر شنبه سهانه گفتند آبرو چو
کیم خدای تعالی فرستاد و از آسمان و گفت ای موسی هر که را ایشان نرا آب باید
عصا برین سنگ زن تا دوازده چشمه پدید آید برای هر سبطی چشمه ایشان نرا
باید که منازعت نبوده گفتند جا برای ما شو خلق شود چگونه کنیم بادی فرستاد و
هر که بر جا نایست و نری سفید شدی گفتند جا ما را بداند کجا آید گفت که ادم
تا دریده و کینه نشود و گفتند که کوه کانی که بزرگ کردند جا برای ایشان کوتا شود
گفت من جا برای ایشان بیابانی ایشان می افزایم چون چهل سال بر آمد
موسی هم بر رفت و آن بقیه بنی اسرائیل را که مانده بود و بجز جباران برده و خدا
تعالی را فتح از کجا داد و بوش بر مقدس آن بود و بوش شهر بکشد و موسی و بنی
اسرائیل در شهر رفتند و مدتی اینجا مقام کردند آنکه خدای تعالی قبض روح او کرده و

قول درست ترین اقرار است برای آنکه اجماع اهل تفسیر که عیسی بن ماری را
موسی هم گشت بعضا بعضی گفته اند که اریحا بدست پوشش گشت و پشته
پس از مرگ موسی و مارون و ایشان هر دو در تیه و فتن بافتند
و مارون از پیش فرمان یافت **اما وفات موسی** آن بود که خدای تعالی وی
بموسی که قبض روح مارون فرام کرد او را بر کوه بنیان جای بر کوه بر موسی
مارون را گفت ای برادر بر خیز تا بنیان کوه رفیم بر خاستند و اینجا
رفتند بر آن کوه درختی بود که مانند آن کس ندیده بود خانه در زیر آن بود
و سر می در آن نهاده و بر آن سر بر بستر مانده با بوی خوش و نسیم
مارون موسی را گفت که مرا باید که ساعی اینجا بچشم گفت رو با شد
گفت ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد موسی گفت اندوه مدار کس را
او کیم مارون گفت بیا و تو نیز بچخت موسی گفت رو با شد بر رفتند و
بر سر بر بختند و چون در خواب شدند ملک الموت آمد بر قبض روح
از میان شمع از خواب در آمد و موسی را بیدار کرد و دوا کرد و جان داد و
بیان داد و آن سر بر را چنان برداشت بر آسمان بردند و آن درخت مانده
موسی با میان بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند که رو نرا جگر می گفت خدای تعالی
روح او کرده گفته کار و نرا بپردی و بگشتی برای آنکه ما که رو نرا دوست داریم
موسی گفت مارون برادر من بود از ما در و بدی که رو او را درم که برادر را بکشم او را
باورند استند و میر بجانید موسی هم دور گفت که نکرده گفت باور خدا یا ابر
ساحت من کین خدای تعالی بزم و تا آن سر بر بیاوردند و بچکان اسرائیل نهادند
بروند که نکران مارون است مات حنف انور و لم یتم موسی گفت مارون بک
خود مرده است موسی او را گفته است نذک و که تعالی ناکو و ناکا لزم آید
موسی نرا آید و ملاقات **اما وفات موسی** چنان بود که ابو هریره گفت از رسول الله
که مرگ موسی چون بود گفتند چون ملک الموت آمد و او را گفت ای جبار که او مرگ را
کاره بود خدای تعالی که موسی که دست بر پشت کاه می نه چند آنکه در زیر است
تو آید از موسی او ترا در ادم بر موسی ترا سالی بود که کینه عاقبت مرگ باشد گفت این
همه را خدا را بخوانم قبض روح من کن از عبد الله عباس روایت است که مرگ موسی

و وحی او یوشع و کجای می رفتند در میان بادی سخت و سیاه بر آمد یوشع
 بنده است قیامت از خوف دست در موسی آویخت فرستگان موسی
 از میان پهرین بدر بردند و پهرین در دست یوشع بانه بامیان قوم آمد پهرین
 در دست گرفته گفتند موسی را چکر دی گفتند او را از میان پهرین بدر بردند
 دیگر او را ندیدیم گفتند پیغمبر خدایه یکشتی و باز آمدی خواستند تا او را بکشند
 گفتند سرورم مهلت دهید اگر خدا باریست ساحت من کند و آلام
 در دست شما برین قرار دادند و موکل بر کردند او خدایه را دعا کرد و تضرع
 و زاری نمود در ابطا بر است ساحت او خدای تعالی در خواب باز نمود
 آنچه او را متهم میداشتند که موسی هم بزرگ خود نموده است ساحت او ازین
 بری است که موسی بزرگ خود نموده او را نگردد و دانستند که او بی گنا هست
 و بر و این دیگر آنست که موسی میگذاشت جمعی فرستگان را دید که گوری میکنند
 بنظر ایشان بایستاد او را سخت بکیه آمد در آن گور گریست راحت بود
 و منزلی و سبزی و زمینی که از آن بکیه تر باشد گفت ای فرستگان خدای
 این گور برای که میکنند گفتند برای بنده گرای بر خدای موسی گفت هانا آن بنده
 پس گرای است که من گوری در کنجین باراهت و بخت ندیدم فرستگان
 گفتند یا حنی اند خدای که این گور ترا بایستد گفت خوام گفتند و خوشه و آب
 و روی بر جنت خدای کن و وحی آسان بر او فرست و بخت و روی بفرست
 و وحی بر آرد و بداند دم جان بداد فرستگان گور پرور است کردند در خواب
 آورده اند که هر یک صد و بیست سال بود بیست سال در مکن فریدون بود
 صد سال در مکن نوچه بود چون مدت جمل سال بر آمد خدای او را بفرست
 رحمت خود بر یوشع را پیغمبری داد و بی بی اسرائیل فرستاد و بجا و چاران فرستاد
 بپادند و روی بشهر را بپا نهادند تا بیست سکینه بایستاد بود و شهر احصا
 کردند مدت شش ماه و نیم ماه بنو مو تاشکر تعبید کردند و بپا روی سر و باراک
 بپا روی میدند و آواز و نغمه بلند کردند و او را بشهر پیشتاد و در شهر شدند فقال
 کردند و این را منم کرد اندیدند در خبری آید که چند مرد از بی اسرائیل بیک مرد میشت
 تا سر از تن او جدا کردند و بخت ساحت از او فرستادند که از عظمت خلق ایشان

این نژاد

و این روز آید و نبوه و نازن شام نیک رسیده بود و یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان
 مانده بودند اندیشه کرد که اگر شب در آید کشتن ایشان موجب شود خدای
 تعالی را دعا کرد و گفت اللهم ارحم الشیخ علی چون آفتاب باز آمد و گفت یاس
 الکی فی طایفه الله و انانی طایفه الله فقی فی توفیق کن تاس و مار ازین دشمنان
 خدا بدارم آفتاب بایستاد و جبهه بر کرد تا یک ساعت بر خست و بیانی ازین
 و یوشع آمدند و گفتا که را بیکشتند انگاه آفتاب فرو شد و در تمام کوه آفتاب
 برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان و وحی دادیم و برای یوشع و وحی بوی
 و برای امیر المؤمنین علی و وحی محمد بن عبد الله و وحی و اول اخبار و احادیث
 از هر طریقی متفقند و در اخبار ابو اسحق ابریم البعلی آمده است با آنکه
 از عبد الله عباس بن محمد طریقی آورده اند که قره الشیخ الالبان وحی داده
 و یوشع بن نون و وحی موسی و علی بن ابی طالب و وحی محمد و از برای امیر المؤمنین
 آفتاب چند بار باز آمد اما آنچه مشهور است و در دست یکبار در حق رسول بکبار
 پس از وفات او هم جمعی بسیار از صحابه چون جابر عبد الله الانصاری و ابو ذر
 غفاری و عبد الله عباس روایت کرده اند که در رسول ص امیر المؤمنین را بپای
 فرستاده بود رسول نماز و دیگر کرده بود چون باز آمد و بار رسول بکینست پیغمبر وحی
 رسید برای امیر المؤمنین بکیه کرد و سر پران او نهاد و وحی در از منته آفتاب
 بفرود نزدیک شد امیر المؤمنین هم نماز نشسته با دست بکبره و آفتاب بفرود
 چون رسول از غمشه وحی در آمد روی علی متغیر دید گفت چه رسید برای علی
 گفت خبر رسول آمد نماز و دیگر نگذاشته بودم چون ترا وحی آمد دست بر کن زمین بچ
 نخواستم که سر شما را بر زمین بزم با دست نماز کردم و دل من خوش نیست رسول گفت
 و تنگ نباشی و عاکم تا خدای آفتاب باز آرد تا تو بشو ایضا و از کان نماز کنی
 انگاه دست برداشت و گفت باز خدایا تو ای که علی در طاعت تو بودی و در
 رسول تو اللهم رز علی الشیخ علی بایستاد آفتاب را باز دار تا علی بوقت نماز برسد
 بگذارد راهی خیر گوید آن خدای که محمد را بفرستاد که ما آفتاب را بر او بکشد باز آمد
 او را آوازی بود چنانکه آواز مستوره که در صوت کشند و در ششای دیدم که در نماز
 نماز امیر المؤمنین علی هم نماز بگذارد و وحی سلام باز داد و آفتاب فرو شد و آن عاق

حدیث از ابی حمزه

استماع از ابی حمزه

که بر باد فرو شدی بلکه بیکس عده فرو افتاد اما از پس وفات رسول خدا
 آنست که از جبهه بن مسروق و دیگران که در آنکه گفت با ائمه اربعین هم بودم وقت
 نماز دیگر در آمدند و مرا گفت شما نماز کنید درین زمین که درین زمین خدای قوی را
 عذاب کرده است و هیچ پیکر و هیچ رافشای که اینجا نماز کند چه بکند من
 اندیش کردم که این چه سخن است که گفتیم نماز خود را در گردن او کنیم و نماز یکیم الا که
 او نماز کند و من بگویم که آنرا بفرستد و من متعجب و متحیرم که نماز خود را در
 و وضوئی نماز کند و دست برداشست و دعا کرد او دعا تمام کرد و بود و گفت
 بجای آنکه بوقت نماز دیگر باشد باز آمد و مرا گفت شما نماز کنید با او نماز کردم
 چون نماز تمام شد آفتاب فرو شد و نگاه روی من کرد و گفت لعن الله
 بکذا جری و دیو با بازی کرد که آنری یا ائمه اربعین گفتند خدا را بنام بزرگ
 بخوانیم تا آفتاب باز آید و نماز تمام کردم بوقت گفت من گفتم شما را که
 حق آنکه مرا گفت اینجا تا قوی است از نواقص کبریا که سرای آسمانی با باطن
 کرده اند از زمین با نوری از نوادیس بر جاست و آن این جماعت اند که خدای
 تعالی گفت و کان فی المذنبه است و خطیست و فی الارض و لا یصلحون
 و این پیش شما حق است و این خیرهای دروغ که در اینجا جماعتی هستند از جباران
 و جباران از زمان پیکر اندازن فرج و زن و طو و زن موسی بن و آن که در
 او پیش فرج کرده و زن یونس که بر شکون و وحی عیسی فرج کرده و زن ابراهیم
 قوم ایوب را جلی کرد و زن دیگر از آن او که بگویم که خدا را با حق و رحمتی
 در آنکه گشتند درین معنی شعر آورده رسول و پس از آنکه گفتند جابر بن
 عبد الله گفت که رسول الله ایستاده بود با جماعتی عیسی و علی از پیش او رسول
 روی بزم کرده و گفت معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب و الوحی
 الیکم و الی الامم و قاتل المارقین و هو بنو تمارون من موسی الا انه لا یبغی بعدی یحیی
 و رسول الله و علی بن ابی طالب و الی الامم و الی الامم و الی الامم و الی الامم
 چیزی بگوید صان بر خاست و گفت لا یقبل من تائب الا علی بن ابی طالب
 و غیر رسول الله و علی بن ابی طالب و الی الامم و الی الامم و الی الامم و الی الامم
 که انفس من العرب مردم برخاستند و جامه خود را بر جامه ائمه اربعین یا اندید

و قد ام بن العدی از یاران ائمه اربعین بود که بنوعین با علی حاضر بود چون بدعا
 او خدای تعالی کتاب باز آورد او گفت رد الوحی لنا الشمس الی غیره حتی
 قتیما صلوات العصر فی منزل لاسان حین یدعون فی سبیلهم طوعا و تمیما و علیا
 فکلف آتیه فینا و حجر لعل فی جمیع اناس من مثل حبیبی بنی حسن بن علی و این
 و من به دان رسول الله فی ولی یونس بن عبد الله گفت سالی بچ رنم و رنم و رنم
 منزل کنیزکی را دیدم جیشی ناپیدا دستها برداشتم بود و میگفت یا مادر
 انشمن علی علی بن ابی طالب ائمه اربعین رو علی بصری ای خدای که آفتاب بر روی علی
 باز کرده اندیدی چشمهای من با من ده من نزد یک او شده گفتم ای کنیزکی علی را دوست
 داری گفت آری که بختی فاطمه و دو دیار بزرگترم و با دو آدم و منم صرف کن کنیزکی عیسی
 و این ازین بزرگتر است که مرا با این حاجت نیست من بچ رنم چون باز آمدیم
 منزل آن کنیزکی را دیدم چشمها درست شده حاجت از آب میداد که با چایه دو
 ائمه اربعین با تو چکر و گفت خجست شما را و عا میگردم و بر خدای سوگند میداد
 چون شب هشتم بود تا بقی آواز داد او را و گفت ای کنیزکی علی را دوست میدارای
 از دل صافی گفتم ای و الله گفت و دستها بچشم باز نه من چنان کردم او دست بردار
 و گفت بار خدا را اگر ای که این کنیزکی راست میگوید و علی را دوست میداد از
 نیکی صادق چشمهای او با و ده خدای تعالی دعا او را اجابت کرد و چشم من او را بر
 سوگند و آدم که تو کسی گفت که من خضرم و از جمله اهلان علی ام و از جمله کلمه
 او که گفت و آل علیم بنایا و بنی امی و بنی امی و بنی امی و بنی امی و بنی امی و بنی امی
 قال الله انک قال لا یقبل احد منکم الا علی بن ابی طالب و الی الامم و الی الامم و الی الامم
 علی بن ابی طالب و الی الامم و الی الامم و الی الامم و الی الامم و الی الامم و الی الامم
 من اصحابه انبار و ذکر جزای علی بن ابی طالب چون خدای تعالی حدیثی اسرائیل کرده بود
 اینان بقتضی عهد عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد که در حق برادرش عیسی و علی
 پیش گرفته اند و او را بکشت اندک رسول با فرمود تا بر قوم خواندند فرزندان آدم را و
 بر سبیل شلی او و تخریج جودان گفت که برایشان خواند خیره و بر سر آدمی
 با علی و دوم تا علی چون اینان قربانی کردند او بپای پذیرفته شد و از او بگری پذیرفته
 شد آنکس که مرور پذیرفته شد از جمله خدای تعالی که توبه گشت او گفت خدای

عطره لعل
 فی زلفه لعل

قرآنی از متقیان و پرهیزکاران بپذیرد و این چنان بود که آدم و حوا این
 را می بیند و فرزند آدمی یکی پس دیگری دختر آن دختر که از بیطنی بودی پس
 دیگر ادوی و اختلاف بطون جاری می شود اختلاف نسبت بود و این
 را از بیطنی که بود هم توام بود که شریف که تنها زاده شد گفتند اولین فرزند
 زاده تا قبل بود توامش اقلیدیا خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا آدم از دنیا
 برون نشد تا که فرزند و فرزند از دکان او بچل هزار رسیدند و ام شکم
 تا پیش کیو دانام داشت و این کیو دانام از خود او تا قبل بحال کمتر بود خدای تعالی
 فرمود که خود او را تا قبل را بهاییل ده و خود او را تا قبل را باقی تا قبل گفت من راضی
 نیستم خود او را من نیکوتر هست و خود او را زشت تر آدم گفت خدای چنین میفرماید
 و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندادم و این حکم خدا نکرده است و تو
 برای دل تا قبل میکنی گفت اگر با و رست نیست هر یکی از شما قرآنی کنید هر کس که
 قربانی او پذیرفته شود و آتش او را بسوزد مراد او حاصل شود و اقلیدیا او را
 با شد معاهد بین عمار از صدای عماره ایست که چون او را ازین حدیث
 پرسیدند گفت خلاف اینست که اگر خود او را بهر از او زاده بودی در شمع ما نیز هم
 رو بودی و لیکن چون دختر بزا و عیاشی نام او کرده او در زمین بیگانه و اولین
 کسی که در دنیا بیگانه کرد او بود خدای تعالی چتری بر او مسلط کرد تا او را بکش بر
 اثر او تا قبل بزا و از پس او تا قبل چون تا قبل با نفع شد خدای تعالی برای او بقی
 فرستاد جانی نام او خانه در صورت انس و فرمود که او را تا قبل ده آدم او را
 تا قبل و او چون تا قبل با نفع شد خدای تعالی برای او حوری بزرگ فرستاد
 بصورت انس نام او ازله و بوی کرده که او را تا قبل ده چون تا قبل او را بیدید
 ای پدر من برادر من و با این کرامت او لیتم گفت این بومان خدا کردم نه
 بهوای خویش گفت بلکه بهوای خود گردی و او را بخت من اختیار کردی آدم گفت
 خلاف اینست که می پذیری اگر خواهی که بدلی که این مفضل خدای نهاد او را بر دیده
 هر یکی قربانی کنید قربانی آنکس قبول کند فضل او را و علامت قبول قرآن در آن
 آن بودی که آتش سبزه سفید از آسمان و از آنجا بر روی چون بول بودی بر جبهه باندی و بیاید
 و طپد و هوام بخورد خدای بر قشند تا قربانی کنند تا قبل صاحب نزع بودی یا مد و کسب

گندم

گندم بیاورد که از آن بد تر نبود و اگر قربان من قبول باشد و اگر نه من آن را قبول
 که سفید بود که سفیدی از میان کوه سفیدان برفت که از آن بهتر نبود اسمعیل بن داود
 که تا قبل را بده بود بغایت نیکو او را دوست داشتی و از دوستی او را بگفدی که بیاید
 خود روید بلکه بر گردن رفتی چون بیکل رفت تا که سفید آورد بزم به پیش او رفت
 با خود گفت اگر چه من این را بغایت دوست دارم ولیکن ضایع نخواهد بود او را
 بر گرفت بر ضای خدای و بیاورد بر بانه و بنهاد حق تعالی از آنجا که صدق تا قبل
 و اتفاق تا قبل شناخت قربان تا قبل قبول کرد که قربان تا قبل را در کرد آتش سبزه
 و این بزم را به سوخت و گندم تا قبل را را بگفدی تا قبل چون آن بدید حقد
 او زیاد شد در خبر آورده اند که خدای تعالی در پشت آن بزم را میبرد تا بعد
 اسمعیل که در قول و فعل و دنیا به بدیج عظیم آدم خواست که هیچ خانه خدای رود بر کابل
 میترسید از تا قبل خواست تا او را یکس سپارد بر او آسمان عرض کرد و تا قبل
 زمین و بر سر گمان که او را نپذیرفتند و گفتند کار امانت کار عظیم است
 و ما را قوه آن نباشد به قبول قیام کردن آدم تا قبل را بخراند و کابل را بخراند
 تا قبل سپرد او تا قبل را قبول کرد و بپذیرفت از او ذلک تولد نه اما عوضا الامانة
 علی السموات والارض الجبال فبین ان یحلفوا و استغفروا و صلبا الامانة یعنی تا قبل
 چون اقبل الامانة و خان فیهما چون آدم برفت تا قبل بر خاست و نیزه تا قبل
 آمد او بر کوه کوه سفید چو انید او را گفت من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت
 برای آنکه قرآنی تو قبول کردی و تو قربان من قبول کردی که گفت مرا چه جرم گفت من
 اعصا کنم که مردمان گویند که تو بهتری بهر حال ترا بخواهم کشت گفت مرا درین تا قبل
 نیست خدای قربان متقیان قبول کنند و گفت تو که تا قبل اگر دست بکشتن من از
 کنی من کشتن تو دست دراز نکنم اگر چه من از تو تو تیرم و بر کشتن تو قاتل در تر
 که من از خدا حیرسم که او پروردگار جانیاست بیا که گفت تکلیف دران
 روز کار و آن شرع آن بود که اگر کسی بخوان کسی قصد کردی او را امتناع نکردی و
 نکردی کار او با خدای گذشتی آنکه گفت ای اربعه من میخواهم که تو با نکردی از من
 بگناه من یعنی گناه کشتن من بگناه تو از برای آنکه از تو قربان قبول نکردی و این
 اتفاق و اتفاق قربان خدای بود و ترک رضا بکلم او و باز کشتن به حساب گناه و تا قبل

الشیء المفضل
 کل من صلبا من علم
 الشیء المفضل
 حابیل

فی سوره که نام از قرآن
 و تا قبل خدای تعالی
 قایل

نفع

از اصحاب پنج و آن جز او پاداش بد او گرفتند و در میان قطعت در شوق
 اخیه قتلند تا جمع من الهام برین قیامت است و غوا بهشت فی الارض لیر و کرب
 واری سونا اخیه قال و لینی اجرت ان اکون مثل الخواب قادی سونا
 ای مایع من الساده من قایل آنروز برقت و هر وقت می آمد و فرصت نگذاشت
 تا او را بکشد نه است که چه میباید کرد در اخبار آمده است که لیس علیه السلام
 بیامد و مرغی را گرفت و در بر او سرش بر سنگی نهاد و بکلی دیگر سرش بکشت
 قایل چون آن بدید عزم کشتن بکلی داشت نفس او و هوای او او را طاعت داشت
 و زمان برادر کشتن برادرش سنگی بزرگ بر گرفت و بر سر او پل زد و پل بکشت
 و او اول کشته بود و قایل از جمله زبان کاران کشت که دین خود را زیان کرده
 از صدای عم روایه کرده اند که مقتل و بر زمین بصره بود اینجا که امر و مسی آید
 و بعضی گفته اند که نزد یک عقیده حری بود و چون او را بکشت و بر سر او پل زد
 که چه میباید کرد و بر او مسلح زمین قصد او کردند او را تا بیست تا سب
 او را بخورد بر گرفت او را و در جوی نهاد و با خود میگرفت تا یک سال در میان
 و مسلح از تغییر بوی او بر وجه شدند در انتظار آن تا بکشند او را تا آنکه
 بخورند قایل بکار برادر در ماند و خدا ای سعاد و کلاغ فرستاد تا بکشد و بکشت
 کردند و یکی آن دیگر بکشت اندک بهانه و بچنگال آن زمین بر رخت و او را در
 اینجا نهاد و خاک بر سر او کرد چون او از آن کلاغ آن بدید چنانکه کرد لیر و تاب
 نایک که کالبد بر او رخت و چگونه باز پوشید قایل چون چنان دید که کنت ای
 وای بر من عا جز بوم من که مانند این کلاغ با ستم و این ندانم که او را تا کالبد
 و عورت بر او باز پوشیدی پس او کشت و در روز آمد از جمله پشیمانان
 و پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل برادر بودی تو به بودی پشیمانی
 بر جلدش بود که هر او را در خاک نکردم و بر قتل برادر بودی نه بر او کشتی
 عبد الله عباس کنت چون قایل و قایل را بکشت میبایدی در خندان که دیگر
 بود هر ترش کشت و آنرا تلخ شد آدم هم چون آن بدید کنت چه حادثه افتاد
 چون باز زمین دند آمد قایل پل بکشته بود آدم او را رفته کنت بزبان سرایی
 و چون برآمد و صحبت بشیبت کرد که فرزندانت را پاموز تا میخوانند و متعظیم شوند

معم

معم

و شیخ فرزند ابیاموخت و همچنین سلف الی خلف وصیه میکردند و شیخ
 تا بر عوب بن قحطان رسید و او بزرگ سرایی و تازی سخن گفتی و آن رفته را
 کرد و آن اینست **۹** تغیرت البلاد و من علیها فوج الارض معرج تغیرت
 و قتل باشد و هر القبح و قایل ای روک اخاه فوا حسرتا فقد خلق
 و مالی لا اجد سبک دغ و قایل صوب الصبیح و جات شبله و هارس
 لها پلها و قایلها مسیح اوی طول الخیوة علی عباد قلیل من حیوة فی سیرج
 و حاورنا عدد لیس بنی عدد ناموت فی سیرج و حوام دروشتی لیس بنی
 و می افکوی فوهر بکلیها بکلی لیس بالحق الذبیح و مانع ابی بکلی بکلی
 اذا مالک عیب فی الصبح فیکی الشیبتک دغ حوالا قدرت فخلد بعد الذبح
 ابلیس لعنة الله جواب و ادایش نیز بر سبیل شانت و مع من البلاد و کانت
 فی الخلد ضیاق بکلیه و کنت بها و زد و چک فی رخاء و تملک من فی الدنیا و
 فازالت مکاید و مکرس الی ان فاکم الخلد الذبح فلو لا رحمة الرب لم یصلح
 بکلیک من جنان الخلد آدم هم بر مصیبت او صد سال و کنت بود
 کشته میباید چون سالش بصدوسی رسید و آن پس از آن بود که قایل را
 بکشتند و او را شیش را بنزد و تفسیر آن بلغه ایست و است و خدا
 تعالی او را علم ساعات شب و روز معلوم کرد و عباد او کرد آن وقت با
 کردن و بر وجه او صیغه فرستاد و او را وحی آدم و ولی عهد او قایل بکشت
 از هب طریق او و مانده و ترسیده چنانکه از کس ایمن نیایشی او دست
 خواهر گرفت اقلید و برقت و بعد شد ابلیس با او بیامد و کنت آتش قربان
 برادر است برای آن خورده که او آتش پرست بود تو نیز آتش بر افروخته آنرا عباد
 کن تا معبود تو باشد و معبود فرزند آن آتش او آتش خانه بساخت و در گوش
 بر افروخت و آتش پرستیدن گرفت و او چنان بود از ترسی که بر کینه شستی
 پنداشتی که قصد او دارد و هواری تیر بکمان نهاده بود تا روزی پیری از آن او
 ناپیدا و بکشد و پیری از آن او پنا با او بود ناپیدا تیر در کمان نهاده و پند
 و قایل را بکشت پس او را کشت با چهره کردی پدر را بکشتی طبع بر روی پیر و ده
 پسر را بکشت عبد الله عرود ای که کرد که فرود او را کشت عذاب و در آن کشتیم و قایل بود

علت آنست که
 در میان آن

۱۰۰

و یک تیر بر تمام اهل و نخل و بکس نیاست که کسی را نگاه بکشد الا که مثل آن عدا
 بر تابل نهند برای آنکه این بدعت او نهاد که من بسن شسته قد و زر و در
 من عمل بر اهل یوم القیمه من غیران شخص من و زر و شتی رسول را بر سینه انداز
 روز شنبه گفت روز بخون است گفتند چگونه بود گفت شنبه بود که قوت
 حیض افتاد و من شنبه بود که تابل نهند و خدا میمنت نهاد و شنبه
 از حشر بوی بعد از مرگ که اگر این بودی بکس مرده روغن نکر دی و بش پشته
 در جهنم نهند که اگر این نبود بجای زر و سیم این نهدی و بکس پس از این
 که مرگ چون پشته شود و از آن خود عالیه و همه جهان را از غی در آن وقت مرگ را حشر
 خود من جل و کل کتبنا علی بن اسرائیل این من مثل لب بغیر نفس و فانی
الارض فکانا مثل الناس حیاه من احواله فکانا احواله الناس حیاه و قوتنا
رسالتنا بالنبیات ثم ان کثیرا منهم بعد وفاته فی الارض لم یوفون میگویند که این بزرگ
 بود یعنی کشتن تابل مثل راک که بر بنی اسرائیل نوشته و حکم کردم که هر کس که از بنی یاری
 نفعی بی آنکه او نفعی راک شته بود بکشد یا کشتن بر سبیل قصاص بود یا او
 در زمین دفن و کرده بود یا آن شخص کشتن بود چنان باشد که هر مردمان را
 کشته حکم از عبدالله عباس روایه کند که گفت مراد آنست که هر که او مغیری
 یا امامی را بکشد همچنان باشد که هر مردمان را کشته انبهر آنکه تمام خلقان
 به پیغمبران باشد و یا امام مجاهد گفت برای آنکه جان معقول چنان است
 چون او را جان نباشد چنانچه خواهد کرد از جانب او چنان بود که هر جان
 مرده اند و مناسب این قولست از جهت معنی قول رسول خدا من مات فودقته
 قیامت هر که غیر و قیامت او برخواست و قیامت آنکه بر خیزد که مردمان هم بر خیزند
 گفت او میثابت آنست که هر مردمان را کشته معنی آنکه هر مردمان خشم او باشند
 و میثابت که مقتول خصوصه او کند هر مردمان دست با او یکی دارند چه طالب حق است
 و هر که کفری کند پیغمبر یا امامی را تا او را بکشد همچنان باشد که هر مردمان را بکشد
 کرده اند برای آنکه مردمان جلالت پیغمبر و امام زنده باشند که الناس قلمه یوم
 الا انما المؤمنون و العالمان ایستند معلوم دین و احکام حق گفته اند که هر کس که قاتل
 را از قتل و تعظیم کند مثل او در چشم او و تذکره کند او را بخیم این و عقاب آن تا او را نماند

شود هر وجهی دیگران و آینه آنگشت چنان باشد که او زنده کرده باشد در آن
 و در احکام امیر المؤمنین عم آمده است که روزی با جماعتی میگذشت مردی از
 خزانة پیران پهلای کاوی خون بود و مدح مردم او را چنان دیدند که بگریه و در
 خواب شدند مردی را دیدند که شسته تازه انداخته او را گفتند این مرد را که گفت
 گفت من گفتند چرا گفت بی سببی کشته شدم او را امیر المؤمنین علی عم فرمود تا او را
 قصاص کنند چون باز را بردند تا قصاص کنند و بکشد سبب حق قصاص
 او کرده مردی بیاید و در دست او آویخت که او بی گنا هست او را که گفت که
 این مرد را من کشته شدم و بران سوگند خورده ایست که او را نیز بکشد امیر المؤمنین
 بردند چون این مرد را آورد این دیگر را گفت چرا بر خود او را داده ای گفت
 انبهر آنکه انکار مرگش خود ندی بآن علامه که یامن بود و گفت این حال چگونه
 گفت من در سرای خود کوشیدم که کار در دست و خون آلوده او را از زمین
 آن کشته شستم و دیدم که در پهلوی سرای من کشته بود و در تعجبی هر روز
 کار در دست مرد چون یک پای را بکشید بدیدم از جهت من در شدم آن
 مرد را کشته دیدم بترسیدم از آنجا پیران و دیدم با کار در خون آلوده چون مرا
 بدیدند مرا بگریه گفتند اگر انکار کردی بکس از من قبول نکردی گفت رستگاری
 و با صاحب گریه گفت چه باید کرد گفتند انرا را باید کرد و این ده من را بشن
 امیر المؤمنین گفت این فتوی و خلافتی راست است آنکه روی سخن کردیم گفت
 درین حادثه چه باید کرد گفت هر دو را باید کرد و دین از بیت المال اند
 گفت چرا گفت لوطی که ما و من احواله فکانا احواله الناس حیاه اگر چه او مردی را بکشد
 دیگران از قتل باز خیزد امیر المؤمنین شهادت و بوسه بر چشم او داد و گفت
 سپاس آن خدای که اهل بیت ما را توفیق داد و علم و فقه داد آنکه گفت و تو گفتیم
 و بدیش آن آمدند رسولان و حجج و چنان آوردند از خدای تعالی مردمان را
 حجت بر ایشان بدین شود آنکه پس ازین همه که خدای تعالی کرده است بسیاری از
 مردمان در زمین اسراف کنند رسول خدای گفت هر کس که منی را شربتی آید و درجا
 که آب بسیار بود چنان باشد که چنانچه آمده آرا کرده باشد و هر کس که شربتی آید
 در جای که آب نباشد چنان باشد که آن نفس زنده کرده و من احواله فکانا احواله الناس

من احواله فکانا احواله الناس حیاه

و من بعد انداخته فلان بیل من است و شما او را که از این لم بعد از آن بیل و نام
کم می آید و در حق و نام فی الاخرة عذاب عظیم و از آنکه جوید شده است و شوق
در رخ و جاسوس قوی دیگر آنکه جوید شده و از تو عاینه همانا دروغ شونده
و دروغ قبول کنند و برای دیگری جاسوسی کنند و از برای ایشان بشوند تا با
ایشان بگویند جماعتی جوید آن از اخبار جعی را فرستادند در راه شکر
افتاده بود پیش رسول آن آن بود که دو کس از اشراف خبیث را که در مدینه
محض بودند و در توریه حکم ایشان برچ بود و ایشان را فیما بینت که ایشان
برچ کنند پس استند که در پیش رسول آنرا تحقیق بود و ایشان را با رسول حرب
بود کس فرستاد و بنی قریظه و بنی نظیره که ما را خادمان افتاده است بخوانیم
که از محمد پرسیم و شما را ایشان صلحت کسان ما را انجا برید و این مسئله
پرسید و گفتند محمد اگر جلد فرمایید قبول کنید و اگر برچ فرمایید قبول کنید چون بنی
قریظه پرسیدند گفتند شما را آن فرمایید که شما آنرا کاره باشد که کعب اشرف
و کعب اسد و مالک بن النضیف و کنان بن ابی الحقیق آمدند و گفتند ای محمد
ما را کاره می وزنی را که کنند و ایشان محض اند حکم ایشان چه باشد
بعضای را می باشد آنچه من گویم گفتند با شیم جبرئیل آمد و برچ فرمود ایشان
آن قوم را خوش نیاید و قبول کردند رسول محض گفت از من قبول کنید و در کتاب شما
برچ است گفتند نیست جبرئیل آمد و گفت بگو تا این صورت را حکم کنند میان توه
ایشان و صفت او رسول که گفت رسول گفت میان من و شما این صورت را حکم با
و او عالم برین جوید است بتوریه گفتند تو پس صورت را که گشتا خشی گفت او را
ندیدم و لیکن جبرئیل خبر داد مرا با او و صفت او جو ای احمد است گفتند روی
شکل چشم برین قرار دادند و کس فرستادند بخیر و او را بیاوردند رسول از آن گفت تو
پس صورتی که گفت آری گفت از هر جوید آن توریه تو بهر دانی گفت چنین
میگویند که گفت ترا چیزی خوانم پرسیدند از توریه آن خدای که توریه بگویند
فرستاد و آن خدای که شما را از مصر پرور آورده از میان زوئیان و دریا بشکاف
و شما را از زوئیان برکنید و ابرسایه آن را که در من و سلوی شما داد و طالع مرا هم
توریه بمان کرد که حکم ترا می محض در توریه چیست این صورت را گفت بدان خدای که گشتا

با فرستاد که از آن آتش که میترسم که آتش از آسمان بیاید و ما بسوزد و من هرگز
از خدای میترسم حکم ایشان آن است که برچ باید کرد و هر دو آن را خوش نیاید گفتند
یا این صورت را زده و کشف سر کردی گفت باین سوگند نیاید رسم که خلاف کنم
انکه رسول خدای گفت چرا حکم خدای بکر دانیدی گفت بدانکه چون در میان ما
وضع الهی بودی و زنا کرده ای حد زدی و چون شریکی زنا کرده ای رنگ کرده ای زنا
در میان اشراف ما شش شده و بسیار شد و هر که که خواستیم که یکی را حد زیم
بر آورده ای که ثلثان و غلام را حد زدی ما بچه از ایشان که میترسم تا وقتی که برچ
ملک زنا کرده و ما را زنا کرد و کذا شیم بر کس را که خواستیم که حد زیم او گفتی که ما برچ
پادشاه را حد زدی من حد قبول کنم پادشاه در آن کار خود مانده و بجای خود
و گفت این کار را تا بهری باید ساخت ما جلد و تان یا زدن و بنها و دم و آن
چنان بود که برچ بودیم تا رسن بیاوردند و بنا گفتند و بهار بیند و ندانند اگر تان
کرد جبرئیل تان یا زدن و دم و در سینه کردیم و بر خیزی نشاندیم و از کوبه و دورا
بگردانیدیم و برین عتوبت بجای برچ بنادیم رسول محض گفت انصاف بدادی جوید
روی دروینا ندانند و گفتند که شرطت آنچه تو کردی کشف اسرار کردی و خصم ما را بر
تا راستما اطلاع دادی گفت محمد بر من سوگند داد ترسیدم که خلاف آن که
عقوبتی من خود آید رسول محض گفت که معلوم شما شد که آنچه شما کرده اید خدای را
خبر دهد آنکه بنمود تا در دوزن را بدر مسجد رسول برچ کرد که گفت بار خدایا گواه باش
که من اولین کسی که اری از او امر تو زنده کردم که جوید آن از امیر اندید بودند و ندانند
آن خدای که این آیه فرستاد که یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بهیمن که کثیر ما کثرت
تخون من الکتاب و یعقوبن کثیر رسول محض برای ایشان خواند این صورت را گفت بدان
خدای که معبود است که آنچه گفته که بسیار معذ کرده ایم تو هم بر سر آن باش و پیش ازین
چیزی دیگر بگو در حق ما آنکه گفت دستور باشد تا مسئله چند پرسیم گفت روا
باشد گفت خبر ده مرا از خواب خود گفت تمام عینای و لایام جلی جبرئیل است
گفتند و دل آن گفتند که راست گفتی مرا خبر ده اندیشه فرزند ما در و پدر که گاه
ما در مانده و گاه بیدار و گاه بیدار و گاه خواب هر یکی که سابق شود بروی سینه او را
باشد گفت خبر ده که فرزند ما در راه باشد و ما در راه باشد حال و چی سینه او را

بکن

وچ باز دید آمد اندک سر آورد روی سر شده دعوی از پیشانی او روان
گرفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگهای
مرد را باشد این صوری گفت راست گفتی ای محمد از خشت گمان
بتوی آید گفت جبرئیل گفت و صف جبرئیل را بگوی گفت چنین و چنین
و وصف تمام برگرفت و اندک در توریته چنین است من گواهی دهم که تو صاف
در هر چه گفتی و پیغمبر خدایی و ایمان آورد و جهودان در وفا دادند و او را شناسا
دادند چون خواستند که بر خیزند بنو قریظه در بنی النضر آویختند و گفتند
ای محمد ایمان برادرمان مانده پدران ما کی اند و درین ملکیت چرا باید تا کی
از ایشان از گمانی بکشید در قصاص انصاف بدهند و ما را بکشند نمکنند
در قصاص و دینه دهند و غنا دوستی فرما و اگر ما از ایشان کسی را بکشیم
از مردمانی و کس را بکشند و اگر از ما ایشان ذی را بکشیم بقصاص
مردم بکشند و اگر بکشند ازادی را بکشند و جراحات ما بریم
ایشان باشد در میان ما درین باب حکم کن خدای تعالی این آیه فرستادی
قرآن و من لم یحکم با انزال الله فاولئك هم الظالمون اندک حق است که حال ایشان کرد
و گفت بجز حقون الکلم میکردانند سخن را بعد از آنکه هر کس را در موضع خود نهاده
حلالش حلال کرده اند و حرامش را حرام کرده اند و میگویند کسی را که حاکم
پیش رسوای آنند اگر دهند شمار این یعنی اگر فتوی کنند احکام را بر حق
و بستانند و اگر ندهند و بر حق فرمایند قبول نکنند و هر قدر باشد هر که خدای
تعالی فرستاده او خواهد یعنی فیضیت و رسوای آنچنان ایشان پنهان کرده اند از توبه
و خواه که او را عذاب کند تو از خدای برای او ماکه جزیری نباشی و دفع توبه ای کرد
چه از آن در دست تو جزیری نیست و ایشان آمانند که خدای خواست کرده ای
ایشان پاک کنند یعنی حکم کند بطهارت دلهای ایشان برای آنکه این حکم
آنکه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد و چون دلهای ایشان پاک
آلوده باشد چگونه حکم کند و گفته اند که نخواست تا دلهای ایشان پاک گردان
از صیقل و صیقل که دلیل نباشد بر سبیل عقوبت و ایشان نراست در دنیا جز
و شکای یعنی این کاران و منافقان و جهودان را و جزای ایشان در دنیا حکم

بذل و جوان ایشان و تبر آموختن از ایشان و ایشان نرا در آخرت عدا
عظیم و بزرگ باشد گفته اند که آیه در این صوری آمده که او در شد پس از آنکه
اسلام آورده بود در روی او این که از امام باقر روا کرده اند و معاویه
تکذیب اگالون سخت مان چاک و ک تا حکم پنجم او اعراف عنهم و ان یوقن
عنهم فلن یضربک شیئا و ان حلت ما حکم پنجم با لحاظ ان الله یحب المستطین
و کیف چاک و ک و عندهم التوریه بها حکم الله لم یوقن من بعد ذلک و ما اولئک
بالمؤمنین آنکه وصف کرده این جاعه را بخصال ناپسندیده که در ایشان
بود گفت شونکان دروغ اند و خورندگان حرام و رشوه در حکم از این
المؤمنین علی عمر روا کرده اند که سخت رشوه باشد در حکم و هر زمان که بک
و زد کشن نخل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سک و مزد فالگری و غیر
که بستانند در توصل بمعصیت و در وضع لعنت استیصال بود و در ج
این معا استیصال است آنکه گفت اگر بتو آیند ای محمد تو بخیری اگر خواهی تو
حکم کن در میان ایشان در زنی محصن یا حکم کن میان بنی قریظه و بنی
که میان ایشان بود یا اخوانی کن و روی بگردان از ایشان و باطل
و ملت ایشان رو کنی تا حکم کند بر ایشان که این نیز منسوخ است تو را
احکام پنجم با انزال الله و برایشان حکم کردن بر آن واجبست و اگر توبه نمایند
ایشان عدول کنی ترا هیچ زیان ندارد و ترا زیانی نموانند کرد و اگر حکم
کنی در میان ایشان حکم کن بعدل و انصاف و داد که خدای تعالی عادلانرا
دوست دارد و چگونه ترا حکم کنند ای محمد که بنزدیک ایشان توبه است
و حکم خدای در اینجا ثابت و میگویند که ما آنرا تصدیق کرده ایم با آنکه چنین است
از آن عدول میکنند پس گمانی که بدان ایمان ندارند و هر دیر که پیغمبر شناسند
حکم او چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و این حکم گفته اند از جمله
احکامی بود که ایشان بر او روی آورد حکم پیش رسول آمده و دند و آنرا تغییر
نکرده بود و گفته اند مراد آنست که فیما حکم الله علی زعمهم آنکه گفت که کسی را آنکه
بجای پیش رسول آمدند از آن بر میگردانند و ایشان توفیقان نیستند از آنکه بتو و ک
تو توفیق نیستند و حکم تو ایمان ندارند و در این حکم که ترا تصدیق نکنند و که معا

۱۴۱ انزلنا التوریه بها دی و نوریکیم بها البیتون الذین اسلموا للذین اودوا
والربانیون والاحبار بها اسخفوا من کتاب الله وکانوا علی شریکة فلاحهم
المناس واکفون ولا تشر وایای لنا فلیلا ومن لم یکلم بما انزل الله فادکلم
میزبان که کتاب توریة فرستادم بر موسی و در آن توریة بیان نبوت محمد ص
باشد حقت و پیغمبرست و نیز بیان احکام زنا که کدام را حد باید زد و کدام
رجیم باید کرد و نور و دشمنی است که در تاریکی مشکلات و شبهات بران
روشن کرده و حکم کنند توریة پیغمبران که گردن نهاده و با خلاص عمل کردند و دین
اسلام نهاده برای آنکه جود اند که پیغمبرانی را که پس از موسی بودند
و پیغمبران در آن داشت و این قول دلیل نمیکند که او متعبد باشد بشری
ایشان برای آنکه خداوند فرموده است که حکم کنید میان ایشان و بر
حکم خیرست اگر چه ادب کتاب با حکم کند بر ایشان و اگر چه ادب کتاب ایشان
حکم کند و نیز حکم کنند علما که ایشان بعضی باشند بجا ط و سیاه و کار که در آن
جودان چون ابن صوری و غیره حکم کنند با آنچه ایشان طلب حفظ آن کرده
و نگاه داشتن آن خواستند و ایشان بدان که اند که آن حکم رسولی
مواظق آنست که در توریة است و آن حقت و از برای خداست که حفظ
کرده با احبار و علای جودان و گفت از مردمان ترسید و از من ترسید
و آیات و احکام مرا بپای اندک از ریشه و دین مزو شید چه دینا که بستانید
و روض آن اندک باشند بنسبت عقاب آن و آنکه حکم کنند با آنچه خدا
فرستاده بر سبیل خود و انکار ایشان که فرزند عبد الله عباس است که
گفته اند که آیه مخصوصست بر جودان و فرمود که بنمایند علمیم بها ان التوریه من الله
بالعین و الا انما انزلنا بالادب و السنن لیسق و اخرج قصاص فمن تصدق به
کوکب را که موسی لم یکن با انزاله فادکلم الظالمون میزبان که نوشتیم و واجب کردیم
و در توریة بیان کردیم که نفس را بیک نفس قصاص باید کرد چون او را بیکش
بعد و متحمل نکافی او باشد و در خون بآن معنی که مسلمان باشند و ازاد
باشند هم قاتل هم مقتول یا هر دو کافر باشند و یا هر دو ملوک باشند و اگر متعال
مسلمان آزاد باشند و متعال کافر یا ملوک قاتل انما است نذیر یکدیگر است

نفس

نفس بدل نفس خود و چشم بدل چشم و گوش بدل گوش و بینی بدل بینی و دندان بدل دندان
و جراحت را قصاص یعنی اگر چشم تلف شود چشمش را و تلف کنند و اگر بینی کسی بزند پیش
بزند و اگر گوش بزند گوشش بزند و اگر دندانش بشکند دندانش بشکند و اگر
جراحتی بر او کنند مثل آن جراحت بر او کنند بقصاص اگر کسی چنانی کند که در او
چشم برود و حد بر جای باشد حکم آن باشد که پاره پاره نکند و اگر چه چشم
بزند تا زخم را آفت نرسد و آبی گرم کنند و نیز یک چشم او بدمج بدمج بکنند
چشم او برود و اگر بدارش بد توان برود بزند و اگر نه ای برسد و حد بر او
دیه بستانند و در احکام امیر المؤمنین آورده اند که مردی چیزی بر سر مردی
آن مرد دعوی کرد که دیدن چشمش بشوئی گوشش و کوبائی زبانش و برای من
اشتباه شد بکوفت پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین گفت راستی یا شیخی این
کرمی او را سوگند دهم و تو چهار دیته دهی گفت یا امیر المؤمنین این بنایم که او بکند
بدروغ بخورد و دیته بستاند حکمی باید کرد که من بدانم که راستی یا نه
امیر المؤمنین آن مرد را و عطف گفت و از خدای پتر سائید و گفت اگر خلاف است کوفی
بر وجهی که مرد را بر او کرد و طریقی نبوده بصدق و کذب او و امیر المؤمنین علی هم گفتند
من آنست که او دروغ میگوید و بیک من حکمی کنم که پنداشود دروغ از راست بگذرد
که این مرد را بر او و در برابر قرص آفتاب بدارید اگر چشم باز کرده و در قرص آفتاب
و چشم بر هم نهد و آب از چشم نریزد در راست میگوید و اگر نه دروغ میگوید و آواز بلند
در گوش او زند اگر بر او دروغ میگوید و اگر نه راست میگوید و پاره
پند و آتش نهید و در بینی او بدارید اگر عطسه زند دروغ میگوید و اگر نه راست
میگوید و سوزنی در زبانش ترشید اگر خون سیاه بر او راست میگوید و اگر سرخ باشد
دروغ میگوید بجهان که دروغ دروغ زن بود بر من و اما پیش کردند و گفت تراش
ازین نیست که بگوید بجهان که دروغ دروغ زن بود بر من و اما پیش کردند و گفت تراش
و آنچه خط نفس را بچشم قصاص باید کرد و دندان که در میان دهن بود دیته
هر یکی پنجاه دینار است و آنچه در منو اخیر بود بیست و پنج دینار بود و مجموع جلد هزار دینار بود
اگر مردی که بر حد بکند قصاص را یا دیته را یا ارش را که او را واجب بود و در هر یک از
آن تنافی باشد و موافق این معنی قول رسول است که هر که ازین خود چیزی بصدق کند

نفس بدل نفس خود و چشم بدل چشم و گوش بدل گوش و بینی بدل بینی و دندان بدل دندان

شاهد است و با هر حکم او جای که کسی را در این حکم نباشد جز او را باشد
هر کسی را آنچه کرده باشند و در آنچه خلاف کرده میان ایشان حکم نماید یعنی
مورد آیه و عید و تهدید است تو که بعد از آن احکم بنهم یا انزل الله و لا تتبع اهلکم
و احذرکم ان یقتلکم عن بعضنا انزل الله لیکل کاف تو که اهل علم انما ینبذ الله
بهم بعض قلوبهم و ان کثیر من الناس لما سئلوا حکم اهل اولیه پیچون برین
احسن من الله حکم قوم یوسفین خطا بست پیغمبر را حکم میکند ای محمد مائت
فرستادم و در اینجا فرمودیم که حکم کن میان اهل کتاب آنچه خداوند عاقبت
از قرآن و متابعت هوای و راهای ایشان کن و این حکم را بر ای آن کرد
حکم گفت بود یکی از جمیع محسن که ذکر کرده بود دوم در کشتم که در میان پیغمبر
و بنی نظیر بود و ای محمد بر حذر باش از ایشان تا ترا در قفسه نیندازند و بنی
و از راه است بنشینند و متابع را و او را خود است نکردند بداند که ترا و عده
که با ایمان خواهم آورد و تو بواسطه این با ایشان متجانسی و متابعتی
کنی و از بعضی از آنکه خدا تو فرستاده است بگری و اگر ایشان بگری
و احوال کنند بداند که خدای تعالی تو را عذاب کند و عذاب
بدیشان رساند بعضی ندان که ایشان کرده اند و بعضی ندان که چه صورت
را و از عیبت چنانکه بسیار جای عیبت گفت و از خصوص خواست
گفت که را و اجماع بنی نظیر و قتل بنی قریظ و حکم سوله سعاده است که فرمود که
از مردمان تا ستانند خارج از زمان و این بر سبیل تسلیه رسول است تا بداند
که اولین کسی که قوم او در و عاقبت شدند او نیست این جهودان و ترسان
حکم جا ملیت میخوانند و این آن بود که جهودان را چون حکمی و خدی و اجابتی
بر درویشان و ضعیفان ایشان بر اندندی و چون بنو اکمران و اجداب
در توقف نهادند خدای تعالی بر ایشان انکار کرد و گفت حکم جا ملیت و
کنار و محبده او نشان بچویند و ایشان اولیها بند بر بنای پیغمبر و حکایت
با هر که او می گفت کرد احکام خدا را و بخلاف آن کار کرد برای آنکه هر چه
حکم خدای و شیخ رسول بود حکم جا ملیت بود و بنی طلب باشد با حق و کیست حکم
او نیکوتر است از حکم خدای برای قوی کرایش نذا علی و بعضی نباشد تو را تعالی

یا ایها

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض
تو که ایمان یافته اند مهم ان الله لایلهی القوم الظالمین زهری گفت سبب نزول
آیه آن بود که چون مشرکها ترابید آن نکبت رسید و مسلمانان ظلم و جور
با زکشتند جهودانرا گفتند دیدید که خدای تعالی با دشمنان ما چه کرد ایمان آورد
و اگر نه هر روزی چنین تملک شود مالک بن الضیف گفت شما ما که مقهور شدید
با آنکه جماعتی انکار کرایش ترا بیکار تر از علی بود در دست شما افتادند اگر شمار
با ما قتالی بود با شما ایمان که کار چگونه باشد عبادة بن الصامت گفت یا
رسول الله چرا جماعتی بسیار از ظلم و خویش از جهودان بسیار عدا
و بسیار سلاح و سخت شوکت و من از موالات ایشان بزارم و از
موالات جمله جهودان مولای من خدا و رسول خداست عباد بن سلول
گفت اگر تو پزاری من پزار نشم که امن و ایمان که تر است از د و این پزار است
رسول گفت عباد بن سلول را که مبارک باد تو را و لایت ایشان و خدا
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای قوم من و ای گروه کافران اگر چه ایمان دارید
و ایمان شما را اصلاح است جهودان و ترسانان را دوست مگیرید و با ایشان
دوستی نکنید ایشان دشمنان شما اند شما خیر نخواهید ایشان هم بعضی
بعضی و د وستان یکدیگر اند که هر که با ایشان تو لاکند دوستی و زرد از شما که
مسلمانید او هم از ایشان بود که از جمع من اخته و مؤمنان را فرمود که مؤمنون
و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض از جهودان که رسول فرمود مؤمنون کنش و اجداد
طرف کار از آن نیز چنین و این عیایه تحذیر است با مؤمنان که با کافران مخالفت کنند
چرا که گفتند از ایشان باشند و خدای تعالی هدایت نکند ظالمان را و این
حکم نکند که مؤمنان را کند از حسین و شام و مدح و نصرت بر اعدا و کفر که تری
فی القوم و من یسار عیونهم یحولون غشی ان یصیبوا دایره تعالی ان یایی
بهم او از من عداوت نصیب اعلی ما اسروانی انهم نادین آنکه خطاب کرد با رسول
و گفت می بینای که آنرا که پاری کز در دایره اند و شک و نهانی و شتاب و زکی
و نجی میکنند در حق جهودان و ترسانان یعنی عباد بن سلول غیر او میگویند
که ما نیز سیم از آنکه دایره و کبکی با رسد دوستی بود ایشان ترا بر خدا تعالی

برایشان رد کرد و امید داد و میفرمود که گفت شاید که خدای تعالی
 و ظن و حد برایشان و در باری رحمت و ظن بر شما بکشد و یا کارهای و وفای
 از نزدیکی خود که در آن اعراض مسلمانان باشد و اذلال کند گفتند که مراد
 اذلال منافقانست و اظهار اسرار ایشان در خفا ابو علی گفت مراد
 منافقانست برای آنکه چون اعلام و امارات و حرکت ظاهر شود بر منافق و
 اظهار کنیز ایشان شوند چون بدانند که بازگشت ایشان با کجاست
 اگر بران منافق که در سر او قرار داشتند پشیمان شوند و پشیمانی سود
 در ایشان ندارد آن حالت قوله تعالی و یقول الذین آمنوا لا اله الا الله اعظم
 جبر و ایمان ایمان لهم صلیت اعمالهم فاصبحوا خاسرين حتی تعاقبوا و او چون
 حال این چنین باشد که خدای تعالی برای مومنان کاری و تعبیه ساز
 و منافقان ذلیل و پشیمان شوند و شرف حق ایشان بر حق واقعی افتد
 مردمان تنگ و استهزا در آیند و گویند منافقانرا که چند استند که ایالت
 آنجا که گویند آن خورند بخدای غایت سوگند ان ایشان که با شما
 انگریزی در ایشان نهند و ایشانرا گویند که در ایمانی که آن نیکوست و خدای
 و باطل است و ایشان خاسر و زیان کار گشتند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 من بعدکم من دینهم و فیما فی الله یوم یحییهم و یکسبوا اذکر علی المؤمنین عود
 علی انکار من یجادون فی سبیل الله و لا یخافون کوله لا اله الا الله فصل الله فی سبیل
 و الله و اسع علیکم آیه اقتضا آن میکند که سبب او ارتداد قوی بوده است
 که در اسلام آمده اند و انگاه از اسلام برگشته و توبه و توبه نشود و توبه
 آنکه در ظاهر ایمان کرده باشد بزبان و در دل ایمان ندارد و ظن بر او
 مومن خوانند بر سبیل توسع چنانکه گفت یا ایها الذین آمنوا لا یظلمکم فیما
 انما کنتم تحسدونه ایمان بران دارند و در دل ندارند و در تاریخ آورده اند
 که سیزده قوم و توبه شدند در عهد رسول و ده قوم از پس رسول انکه در عهد
 بود جماعتی از منی توبه کردند و پیش ایشان نماند و او انرا توبه و کعب اسود
 مردی کافران و مشرک بود چون بر خاست و دعوی نبوت کرد و رسول جم
 با فتنه را برین و بر جلالی من و الهی کرده بود و او اولین کسی بود از مومنان که ایمان
 را گفت است

آورده

آورده بود و زمان یافت و پیشش فخرین با فتنه را برین و الهی کرده چون بت
 کار اسود و خدایت بود کسی از و نمیکشت چون قوی گشت و امتا عشیب
 شدند عالمان رسول را ازین پیروان کردند رسول عباد جلیل نامه نوشت
 و بسلامان که انجا بودند ترایش فرا استقامت داد و از انجا او را انچه بر کرد
 و جماعتی از سادات عین را فرستاد و فرمود که بکارزار اسود شدند و آن
 ملعون را بکشتند و قوی قتل کردی کرد نام او غیر و زید علی و کرده و دو بیخ جنین
 بودند در عام در پیش ایشان مسیله کذاب دعوی نبوت کرد و گفتن
 شریک محمد و نامه نوشت بر رسول من مسیله رسول الهی محمد رسول الله
 دو مرد از اشراف عام بر ستاد نام بر رسول رسانیدند ایشانرا گفتند
 بمسیله ایمان دارید گفتند داریم گفتند اگر نه گفت که عادت گرفته است
 کشتن رسولان فرمودی تا که بکشتن بزنند انکه فرمود تا چون اب نام باز شود
 من محمد رسول الله مسیله کذاب اما بعد فان الارضین مدینا من رب
 من عباد و العاقبة للمتین پس از ان رسول بدی میارشد و با او
 پیوست و کار مسیله قوی شد در عهد ابو بکر خالید بن ابولید را بر ستاد
 بال شکی تا او را مقهور کردند و بدست و حتی که قاتل حمزه بود کشته شد
 پس از انکه کارزار عظیم بر رفت و حتی گفت دو کس بر دست من کشته شدند
 یکی بهترین مردمان در جاهلیت که من کافر بودم و آن حمزه بن عبد المطلب بود و
 بدترین مردمان در اسلام را آن مسیله کذاب بود و فرقه سیم از بنو اسد بودند
 و رئیس ایشان طحط بن خویله بود و او نیز بر توبه شد و دعوی نبوت کرد و آن
 این سه قوم ایمان بودند خالدا را بال شکی بر ستاد و کارزار کردند و قوی
 گشته شدند طحط بکثرت و بنام شد و بجاییت بنی حنیفه از احباب کبار
 و از با قود صادق هم در ایت که در آنکه در حق اهل بصره آمد خدای تعالی میفرماید
 ای مومنان و ای که و یاکان هر که از شما ارتداد کند و از دین اسلام برگردد
 خدای تعالی توبه و دود که قوی را بپارده و ایشانرا دوست دارد و ایشانرا
 دوست دارند و نم دالان باشند بر مومنان رحمت دالان باشند با کافران
 در راه خدا و رضا او جدا کنند و از ملامت حج ملامت کننده نترسند و بکارند

حنین

ابته کردی و چون بخوانی بلیک جواب دادی انکه با آنکه چنین بودی او با تو
کردی باز بهت و شوکت او با او سخن نیارستی گفتن و سوگند خورم بخدا که او را
در بعضی شبها دیدم شب تاریک شده بود و او بخاس خود بدست گرفته بود
و بخوابش می چید چون کسی که مارش گزیده بود و دیگر است چون زنی که بصورت
رسیده بود کاه با خدای مباحات میکرد و کاه خود را عتاب میکرد و باینها گفت
میکرد و میگفت یا دنیا ای تو صفت ام بی ثبوت چیست چاهات چاهات لای صیقل
خوی خیری قد طاعتی که لاجرم علی ایکن فکور تمیز و عیش یک حق و خطا کیر
ای دنیا و اتو من میکنی و من باز را بر میباری دور باش دور باش که در وقت
خوابش با دهن من کسی را فریب کون فریب نشوم طلاقه دادم چنانکه با تو
نیاشد هر دو کرم است و زندگانی تو حق و حرم و مقدر تو انکه است انکه کون
سخن با چنان رسانید که بر بر و غلبه کرد و بکس است معاویه کون کان و اسد کاه کرد
بسی همچون بود که کون انگاه او را کونت کیف کان صیقل چگونه دوست داشتی
او را کونت کعب ام موسی موسی و اعتدالی اسد من التخصیر چنانکه مادر موسی که
را و عذری چون ام خدا را بتخصیر گفت اندوه تو بر و چگونه بود کونت چون والد فرج
و لدی منی چون مادر که یک فرزند دارد و در کنارش بکشد آب چشمش کم نشود
و اندویش را کنار رود نه باشد قیامت اما سخت دلی و غلبه او بر کافران و
آشت که کس خلاف نکرد و نخواهد کردن که وقایع او در هر وقت چه موقع باشد
و چه اثر کرد بچنان جهان بشیخ او کشته شدند و بفر او سر کشته گشتند بفری
صوح اسد عیلم از صف کافران اسب پروان زد و اسبش در میان چاهان
آهن مفری کشته بود ترک بر سر او نهاد و الی بالای آن سنگ بستم و تعری بر نهاده و شیخ
چون بدست گرفته در میان بیا رزان اسب را دور میداد و شوشی اند چون
او را بدیده و آواز او شنیدند از او ترسیدند و از مبارزت او به میدیدند تا یکی از
بهدم و فان کونت و اسد ان لسانه بلی کیف مستانه بخدای که زبان او سبک است
پس چون بایند ستان او را رسول ام بر یکی یک عرضه میکرد و مبارزت او و سبک است
دل انام بعدی کس که با او حرب کنند تا امانت پس ازین او را با شد چنانکه شربت
نیکو دایر المؤمنین گفت اگر دستوری باشد پیش از روم ای رسول خدای کونت بفر

تو کشتی او نبرد و با او مقاومت نکنند و انکه او را پیش خود خواند و بدست خود
در سر او بدست و کونت سر علی بود کفر از آمد و انان اسد علی بر نصر اسد او پیش
اسد عیلم رفت یک دو بار با هم بکشتند اسیر المؤمنین در آمد تینی بر بالای راه
برد او در قرآن بین و سر کشید تیغ بپایان و در نزد و در قرآن و سر کشید و سر کشید
و بر سر و پستی و پستی و کلام و دهن و دهن و کون و کون و سینه و شکم و کاه
تا برانش در نیم کرد و تیغ از میان او بر کشید و سرش از تن جدا کرد بدو غم پیش
رسول فرستاد و رسول ام بکسر تیغ کرد و شادمان شد و مسلمانان
شدند و از انجا بر کشته قطره و مشهوری آمد و میگفت خبر خبر بار و سینه الهام
بشوقه صارت دادم شکست من جسم عظام و بخت من انوار غلام انانی
صاحب الصصام و صاحب الحوض لدی القیام اخو نبی اسد ذی العلاقه قدما
اذ عنی العلام انت الکه بعدی لالاماته و انت انی و معون الکرامه تا بدانی که
که آنکه این آیه در حق نبی انور است او را از یکا کانت بک از خورشید
بر مؤمنان هر جا هست و بر کافران غالب اند هر جا هست رسول راست بدست
و در دین مجاهد است هلاکت کافران مبالغت نکند از کس دامنش بگیرد انکه از تیغ
ابطال ترسد از هلاکت جهان کی اندیشه کند بچاه و دنی سبیل اسد در راه
جرا دکنند این وصف هم بایر المؤمنین لایق است بر ای انکه با تمام آن چرا که او را
از چکنس رایت و حکایه کردند چه در عهد رسول پاکافران و چه بعد از وفات رسول
باطاغیان و باغیان و رسول خدای او را بان خبر داده بود و کونت که اکست متعال
ان کشتن و اناسطین و الماریتین تا کائنات ان اسل بصره بود و فاسطیان
و اصل شام بود و دار تان خارجیان که از قوم او بودند بر روی پرده آمدند پس
از حکمین چنانکه مشهور است و رسول ص صحابه را کونت سک من بیا کبی تاویل قرآن
کما قنلت علی تنزیه از سنا کس باشد که بر تاویل قرآن قنل کنند چنانکه من بر تنزیلی او
قنل کردم ابو بکر کونت انما یا رسول الله من یسئلم عن یسئله کونت نه و کونت من یسئلم
نه و کونت خاضع النعل فی الحجة انکس است کونعل ای پیرایه در حجه چون بفر کرد
ایر المؤمنین ای آمد و نعل رسول در دست گرفته او نعلی پیراست و رسول تیغ و سر
بی پیراست و الالامی و وحی پس که در آیه قنل کند بداند که این او صاحب کونست

لا معبر الیچ

حیایان نیست الا با برالمو مطلق علی عدم وجود ذاتیه چنانست که میگوید که هر چه
سردی و گرمی و نور و تاریکی که ما می بینیم عجب از آن نمانده که بگوید خود احم رفتن آمده روزه نمانده
چگونه زود اعتبار نظر بر حال نیست نظر بر حال است رسول هم از آنجا فرمود که لا یجوز
عالم حتی یختر و ایچ یختم له حقیقت بدایه او آخرت نیست معلوم توان کرد و اگر کافر
برود بداند که با ولانده است این رای است که هر که در راه مقصد رسید
مقصود را با مقصد و اگر مقصود یافت از هر کشتن صورتی نه پند و اهل معانی
از آنجا گفته اند الذین رجوا انما رجوا عن الطریق لا عن الصدیق انان که گشتند
از راه برگشتند از مقصود چه اگر اتصال یافته بود چندی اتصال نکردند و چون
گفت این درگاه نه آنست که بر و تکم شایسته شود اگر یکدیگر در راه بود و این بود
نوی دیگر آوردیم که ضعت ایشان کس صفت شما بود چه آنکه در راه عدالت
در ایشان محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد محبت ایشان را
اضاعت آید ایشان باشد بیخصیص محبت که محبت است از من بر نکرده و با
روی از من بر نماند و دوستان را دوستند اگر کنند دشمن برادر دشمن ازین
و با دوستان من نرمه ذلول باشند و با دشمنان من صعب و دشمن
باشند چنانکه در آیه دیگر فرمود که استعدا علی اکفار و محاربه لاجرم من تیرا
را نکرده ام ایشان را دوست گرفته ام که دوستان ایشان را دوست داشتم
در خبر است که روزی رسول هم در خواب رخ سجده پای کرد که آن قیام و رکوع
آنچه در گفتند یا رسول الله این را چه سبب بود و تو نماز میکردی گفت این سبب که
شکر بود گفتند یا رسول الله چه شکر گفت من نشسته بودم چهره را بر آید و گفتم
قدایت سلام برساند و میگوید علی را دوست میدارم من سجده کردم
و باز آمد و گفت میگوید من ناظر را دوست میدارم من سجده دیگر کردم بر رفت
و باز آمد و گفت حسن و حسین را دوست میدارم من سجده دیگر کردم بر رفت
آمد و گفت من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجده دیگر کردم بر رفت
و باز آمد و گفت من دوستان ایشان را دوست میدارم و این
غایه محبت باشد و ای و ان کانی الرین حبیب حبیب الی حبیب حبیب
مردی صالح در خواهد که قیامه بر خاست خلق را در موقف سیاست بداشند

حکایت از حضرت
علیه السلام

نور الدواع

او ایستاده است فرشته ای آمد و میگوید دست گرفته این و گفت این صحیفه
گفت این صحیفه است که نام دوستان علی در آن نوشته اند گفت شما نام من نوشته
است یا نه فرشته میگوید بوی داد بگریست نام خود ندید گفت ای فرشته
نام من در آنجا نیست اگر چه من پایه آن ندادم که نام من در میان دوستان او
بنویس من دوستان دوستان او را دوست دارم که آنکه نام او در اول صحیفه
نویس که پس با نیا که گفت ذکر فضل ایدیتیه من یست این فضل و نعمت خداست
با کسی که در خواهد یعنی با من پایه و منزلت جز بتوفیق خدای نرسند و این کتب
که خواهد و اولیت و صلاحیه آن دارد چه حکمت این واجب کند که خدای عز و جل
مخل کند بعلما که در این است جز بوقوف صلاح و حکمت نداند و بگویند اما و لیکن الله و
والذین آمنوا الذین یحییون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم یقولون و الله
والذین آمنوا انهم علیهم الغالبون جماعتی انصاریان از صحابه چون ابو ذر غفاری
و جابر عبد الله الاشجری و عبد الله بن رافع موالی رسول الله و جابر بن عبد الله
و از مشران مجاهد و سک و محمد بن جری و غیره گفتند آیه در حق امیر المومنین
هم آمد که انگشتی در کعبه پایله ادا این عباس گفت سالی از سالی که با کما
زعم نشسته بودم خلقی عظیم بر من جمع شدند و من حدیث از رسول روایت
میکردم مردی بیاید نام بر روی بسته و در برابر من بنشست هر که گفتم میگفت
قال رسول الله او میگفت قال رسول الله و هر که من خبری روایت میکردم او نیز خبری روایت
میکرد من گفتم خدای بر تو که بگوئی تو کیستی که من ترا شناسم دست بر آورده و من
نام از روی باز گرفت و روی بزم کرد و گفت الا من عرف فقد عرفنی و من لم
فانا جند بین جنادة البدر ابو درغنا یکی گفت سمعت رسول الله یقول و الا حنا
و رایت یعنی و الا فعینا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور بن نضره مخدوم
خدا که در کراشتنا شد شناسد و هر که شناسد من جذب جناده پدای تو
غفاری این از رسول خدای شنیدم باین دو کوش خود اگر نه چنین است که باید
و باین دو چشم خود دیدم و اگر نه چنین است که باید و میگفت که علی پیش رو
ابراست و قاتل نماز است ناصر و از قبل خدای منصور است و خادای از قبل
انگشت میکرد و از رسول خدای تا ز پیشین کردیم سالی در مسجد رسول صوالی که

چیزی نداده سایل دست برداشت و گفت بار خدا یا کواه باش که در سجده
سوال کردم کسی را چیزی نداده علی نماز میکرد و در رکوع اش رت با انگشت کرده
سایل و انگشت برداشت تا سایل انگشتی از انگشت آنحضرت
بگرفت کواهی میدهم که انگشتی در انگشت دست راست داشت و سایل
صم میکرد چون علی انگشتی برداد و سایل خوشنود شد رسول
سرسوی آسمان کرد و گفت اللهم انی موسی ساک قال ب اشج لی صدی
و یسری اری و احلل عقد من کبار خدا یا و این روشن کرد آن و کار من آسان
و بنده از زبان من بردار تا مردمان سخن بدانند و مرا و زیری پدیدکن از سنگ
مردن و او را و زیری که ان و پشت من با و قوی کن و او را در کار من با من
شکر کن کن بار خدا یا او را با اهل و اقارب فرستادی و دعا پیش اجابت کردی
و گفتی سینه عضدک با خیک بار خدا یا من پیغمبر تو ام و بر کز و تو ام و این
میخواهم بار خدا یا که در روشن کردی و کار من آسان و از اهل من علی را و زیری
کرد آن پشت با و قوی کن چو ز این دعا تمام کرده بود که جبریل آمد و گفت
گفت چه خواندی گفت انما و یکم الله و رسول الله و الامین الله و رواج از جابر عبد الله
چنین است که او گفت روزی رسول خدای در مسجد نماز پیشین بگذارد و پشت
نحر اب باز داد ساعتی بران بگذشت اعرابی از میان قوم برخاست و اثر تو
و فاقه بروی او پدید روی بر سوگند و گفت انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
ام الضی من الغفل و اخذ و بنیان و ام کبره و قد کذبت من نوری و اضبط بعینی
و قد سنی عزتی فوقه فاقه لبین لواء انک و اما کمالی و اما المتی الا ایاک مؤثنا
و این ترا الخلق الا الی الرسل رسول هم گفت که گیت که او را چیزی داده و من هم
که او را بدیده کنز دین بدرجه من و درجه ابریم خلیل باشد رسانده اعرابی
بر کردید که را چیزی نداده امیر المؤمنین در زانو میسجد نماز نماند میگردارد و در
رکوع بود انگشت برداشت اعرابی انگشتی از انگشت او برد و کرد و او را
با انگشتی و دیگر است بکن که انما به دیدست و گفت انما ولی الالبین
از جوی الله انما الله و الامین هم و الامین کلهم لانهم فی الوری عیانی و جبریل آمد و

آیه آورده که انما و یکم الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
گفت که گیت که انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
رسول هم گفت و بنیان و ام کبره و قد کذبت من نوری و اضبط بعینی
خلیل چون صحابه آن بدیده هر کسی که انگشتی داشت آن روز بدادند و در
خبر است که آن اعرابی را آن روز چهار صد انگشتی بدادند اعرابی است
و داشت که از هر کس که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است هم و این بیت
است که انما ولی الله فی الوری عیانی و الامین الله و قد جئت
انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
و جان من ثابت کار بوده و این پنهان است که علی امیر المؤمنین است
و افضل ذی نعل و من کاب و انما و اولی الزکوة بکرمه و اول من علی
و من کاب و انما و سایل مدکنه الیه نام خیل و ملک حافیا
قدس الیه قائم و هو سابع و انما الی انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
بذاک و جا الوری فی ذاک صاحبان و این دین است بر امامت امیر المؤمنین
و اینان هم که خدای تعالی اثبات و ولایت کرده خود را بلفظ انما و فایده ری اثبات
الشی و نبی ما سوان باشد گفت ولی شما و مولای شما و اولیتر و سزاوارتر شما
خدا است و رسول خدا رسول و خدای در خطب و اخلط برای ولایت
ولایت خدای بر همه خلقان ثابت است چون گفت رسول رسول از ولایت
خود هر دو شده لا اعتبار در تبه بین انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
و انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
اجماع و تبه و حق سبحا اگر چه ذکر نام حق و نام رسول مصرح کرده و ذکر نام مصرح نگردد
اما بوصف بجای رسالت که جاری میگردید مصرح شد گفت ولی شما که مکتوبات
و محاط طیبه بخطاب خدا است و او اولیتر است پس از شما که فرماست او بر من و علی
او را اختیار کنید و از او برگرفته یکم و او عطف رسول خدا است که بر من و علی
و در ولایت اولیتر هم او حکم خدا است و در اقصی طاعت و انک الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
ایشان است که انما و یکم الله و رسول الله و الامین الله و قد جئت
در نماز کجی که نداده و رکوع که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که گفت چون خدا

۱۶۶

في القديس
المتواضع

سامری را دهن خدا معبود خود گرفت این جماعت بدتراند بنزد و در سینه خود
در دنیا و آخرت و کراه تراند از راه راست در خیرست که چون این آیه آمد
مسلمانان زبان دراز کردند و جبهه دانا گفتند یا اخوان البررة والنجاة
ایشان رسوا شدند و ازین گونه ایچ جواب ندانستند که راستست
و خدا ای خیر داور که تعالی و ادا چاق و کم عاله انما قد جلدوا بکفر و هم قد حرموا
و الله اعلم بما كانوا یعملون مری نیز امام بیابان بیابان و الله و ان اکرم
السمکت لبس ما کاوا یعملون انکه صفت شافعیان کرد و آنچه گفتند و گویند
و کشف اسرار ایشان گفت که این منافقان چون نیز و یک شما آید گویند ایمان
آوریم نه چنان است که میگویند بلکه با کفر در آمدند و هم با کفر پرون شدند
یک لحظه و یک حال از کفر خالی نیستند و خدا ای تعالی عالم هست با آنچه ایشان
پنهان میدارند از نزد اهل اسلام که خلاف میکنند و قوی میگردند یعنی بسیار
را از ایشان که در کفر و پیدای مسارعت میکنند و شتاب جز در گناه و نفاق
و ایم بر کنای بود که ضرر آن بر نفس عاقل متصور بود و عدوان ظلم بود و بر کنای آن
او بدیگری رسد و در خوردن رشوه و مال حرام سعی میکنند و بد فعلی و کارست
آنچه ایشان میکنند که تعالی لا یموت الربایون و الاصابه من قولهم الاثم و اکرم
السمکت لبس ما کاوا یعملون انکه دانشمندان در گروه را از جهود و وسایع
تعبیر کرده و ملامت فرمود بیک امر معروف و نهی منکر گفت چرا نمی میکنند و باز
نمود از ایشان را علی و اصحاب ایشان از دروغ نفس و حرام خوردن و سخت
بدست آنچه ایشان میکنند ربانی عالمی بود که علم دین داند و تربیت علم آفریند
و در میانان علما ترسایانند و اصحاب علمای جهودان رسول خدای گفت حج
کردی نباشد که قوی بود که ایشان معصیت کنند و او دست ایشان
بدست فرود میگرد و ایشان نرا میگویند و الا نرا و کذب بود که خدای تعالی عذاب عام
فرود فرستد ماکن دنیا و گفت خدای تعالی و حج کرد بزرگواران که فلان شهر را عا
کنید گفتند بار خدایا تو عالمی فلان بنده عاید در میان ایشان شد و همیشه
بر درگاه تو بوده است خدای تعالی ایشان را گفت لم تصحی فیهم فان و چه چنان
غضبای سنی آید از نماند او مرا شنو انیکه اگر کتاب محارم میکردند و روی او میگردید

از خشم بر ایشان خدای تعالی بیوش و حج کرد که من از قوم خودم هزار را بکشت
نیکانند و شصت هزار بدان بر شمع گفت یا خدایا بدای حق و کمال و کمال
نیکان چیدست گفت آت است که ایشان برای خشم من بدایت خشم من کردند
و با ایشان نشست و طاقت کردند و طعام و شراب خوردند و گفتند مثل ما
در میان صلیان که او را نمیکنند از نیکو مثل جماعتی باشند در کشتی نشستند چون
کشتی بیاورد دریا رسید یکی از ایشان تیری بردارد و آن کشتی شکست و کبر و او را
گویند چه میکنی خود را و او را مال میکنی که بدین نصیب خود تصرف کنیم اگر او را بکشند
کشتی بشکند و هر غرق شوند و اگر رخ کنند او و ایشان هم سلامت بمانند بیک
موت کما و اتوا آتته لا تعین الذین ظلموا انکم ضالعه و فرق میان صنیع و عاقل است
که عقل هم حکم باشد و هم شمشیر حق جز حکم نباشد اما شاع را برده و را بیک
است که گفتند قول تعالی و قال الیهود و الله مغلوب و غلبت و الیهود و الله مغلوب و غلبت
و الیهود هم العداوة و البغضاء الی یوم الیه قها و عدا و انما الحوب اطمانا و یسجون
فی الارض مساه و الله لا یموت پس این عبادان گفت سبب نزدی آن بود که
پیش از آمدن رسول رحمت بر جهودان فراموش کرده اند و بود چون رسول آمد و دعوت کرد
ایشان نخواستند و با او الحاح کردند خدای تعالی آن نعمت از ایشان را گرفت و از ایشان
بغلت بدایع چنانکه خود که وضو و طهر و صلی و زکوة و مسکنه و جماعتی از ایشان چون
نفاض غور او گفتند و الله مغلوب و خدا آبسته است خدای تعالی در میان آن کلمه نماند
که گفتند جزا بزرگ ایشان این آیه فرستاد و گفت که جهودان گفتند که دست خدای
شد از عطا و نعمت دادن ما را یعنی بخیل شد و بسکی دست کما بود و از بخیل
چنانکه کشت و کشت بدایت بود از نسی خدای تعالی که در بدایت بر وجه و زور و نفیست
دستهای ایشان بسته با ذناب و بیخیزی و نفعی نرسند و همیشه در پیش و قیل و
دست با که بر حقیقت خود بود یعنی دستهای ایشان بسته با دسی گفت
جهودان گفتند چون خدای تعالی از ما بسته دست بر سینه نهاد چنانکه گاریا
مقتل شود دست بر سینه نهاد گفت ای یاسر ایل و بی اصحاب من ضامن کردم که دست
از هم بکشیم و ملک شما باز ندیم و این اعطاء عبارتست از نیکه خدای تعالی آنچه گفتند بر ایشان

و الله اعلم

ره کرده و لعنت کرده گفت نه چنین است که شما میگویید بلکه هر دو دست خدا
 بنویسد آنچه میخواهد بنویسد و آنچه نخواهد بنویسد بنویسد و از نعمت خدا
 و دست او باشد از هر چه بخواهد گفت و شاید که بدین دو به نعمت دین
 و دنیا خواسته باشد یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت ظاهر و باطن آنکه هر دو یکی
 و نیز بدین دو را بدین چیزاید بسیار از ایشان آنچه به فرستاده شد ای خدا را
 از نزد یک خدای که کوزه طغیان عند نزول قرآن پنهانند چنانکه در حق سرور گفت
 فرادتم الی رجسهم آنکه گفت بینه اخیتم ما در میان ایشان یعنی هر دو آن و ترسان
 عداوتی که دشمنی را تا در وقت قیامت یعنی ایشان خدا را کردند و با خود که استیجیم تا
 روز قیامت بر سهیل عقوبت چون دانست از حال ایشان که بر کوزه خاشاک مردن
 طوایف جهنم دانند و دشمنی یکدیگر انداخته و یکدیگر میکشند و این عداوت در میان
 ایشانست و چنین در میان هر دو آن و ترسان با یکدیگر دشمنی کنند و یکدیگر
 را کافران خوانند چنانکه خدای تعالی ازین حکایت کرده که قال لیست الیهود لیست النصارى
 علی شی و قال لیست النصارى لیست الیهود علی شی انکار هر دو که هر یک از ایشان را چه کند که
 کارزاری برافروزند و با رسول خدای حرب کنند خدای تعالی آن آتش را بنفشه نمود و
 علی بن ابی طالب بود و رسول را برای آنکه قوت و شوکت بخشد بود و در هر دو آن و ترسان
 ستادند و در قریش ایشان را ده خواستندی و با ایشان مستظرف بودند
 و اوس و خزرج در میان ایشان منافقه نمودند چون رسول خدا آمد
 و با او رسالت قیام نمود قوت ایشان بضعف بدل شد و شعله بر خیزد
 تا رسول صحنی قریظ را بکشت و بنی النضیر دینی قیام را از ایشان پیرودن کرد
 و بنی کاه که مانده جزیریم برایشان نهاد و فذلک از ایشان بسته و اهل ادی التوی
 او را کردند نهادند و بدولت و دولت او هم متصل شدند آنکه خبر داد و گفت
 این هر دو آن در زمین بنی نضیر میباشند تا افاد عباد و بلاد کنند یعنی خدای
 و تحریف توری و تملک احکام و پوشیده کار رسول صحن و خدای مفسد از او
 ندارد و آنچه که ایشان را خبر رساند و ثواب ده که هر دو آن اهل الکتاب است و او
 انما الکفران هم سیاه و لا دخل لهم فیما فی التبع و لا لهم اقامه التوریه و الانجیل و ما
 انزل الیهم من ربهم لا هو الا حقهم و من حکم ارجاعهم الیه مقصد و نیز هم سالیان

رجسام

حق تعالی گفت که اگر اهل کتاب که ترسان و وجود دارند احکام توری و انجیل
 بپای داشتندی و بشو بکتاب توایان آورده ای و توری و هر چه کارهای پیش
 که فتدی که نامان ایشان پوشیده و مکرر می دیند بهیشتی با آن و نعمت پرور
 ایشان را در آورده ای و نعمت نیست از انوار بهشت و اگر این ترسان و وجود
 اقامه توری و انجیل کردند و احکام آنرا کار بستندی و آنچه با ایشان فرود آمد
 از قرآن ایان آورده ای و احکام او بردستی که فتدی و گفتند که توری و انجیل
 را نصب چشم خود کردند و در پیش خود داشتندی تا بهر شکلی رجوع بآن کردند
 ایشان در زمین خود و وطن خود بماندندی روزی و نعمت از چه جهات بایشان
 رسیدی و از زیر سرای خود و زیر پای خود روزی خود را بایستی از بالا یعنی از
 آسمان باران آید و از زیر پای یعنی از زمین بر آید و در خندان بارده میوه
 و ادنی و از زمین انواع حیوانات حاصل شدی و زندگانی بر قاصبت بکلام
 چنانکه گفت و لو ان اهل التوی آتوا و اتقوا لفتی علیهم برکات من السماء و الارض
 آنکه گفت از ایشان یعنی اهل کتاب جماعتی مقصد انداخته و تقصیر میکنند و از حد و اندازه
 میان میگذرانند هر قصد یعنی بر جا آورده و بجا نیاورده است و حسب القات گفتند
 الیهم و السال مضطرب باشند و ایشان مؤمنان اهل کتابند که رسول ایان
 آورده اند گفته اند این آیه در شان نباشی و قوم او آید بجا که گفت که ایان اهل
 کتابند و بسیار ای اهل کتاب بد میکنند یعنی ایشان هر یک که دارند که اندکی از ایشان
 نیک کنند و بیشتر به قول شما که ای رسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تعمل فما کفرت
 و ان لم یعمل فما کفرت و ان لم یعمل فما کفرت و ان لم یعمل فما کفرت و ان لم یعمل فما کفرت
 از ابو هریره که رسول صحن در اسفار و خروانی که برده ای به وقت فرود آمدن در زیر سایه
 درخت فرود آمدی روزی بر عادت خود در زیر سایه درختی بود و شمشیر از آن درخت
 آویخته و بقیه مشغول شد و یاران هر از و خافیل عرابی در آمد و شیخ از نیام بر کشید
 رسول پدار شد عرابی گفت من بعضی کنی ترا از من که حایت کند رسول صحن گفت
 اند بعضی خدای را نگاه دارد چون رسول این گفت دست عرابی بلند شد و گفت
 از دست او پنداد و سر بران درخت پیرو تا دماغ از سرش بر آید و دست و بر دست
 تعالی این آیه فرستاد و در تفسیر اهل البیت است و جماعتی صحابه را و این که کرده اند

بر این عاقبت و جاپردن عبد الانصاری و سلمان و ابوذر ثمالی و خدیجه
و غیر ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین آمده در جگر او دایم چون رسول با ترسیا
بخوان مصالح کردند و در روز احد من حلال گدا و جبریل آمد و گفت ترا حج و اعراب
میاید کرد و علی ترا چمن فرستاد تا آن حلقا حاصل کردند و او را دست از رفتن گرفت
چون از مدینه بیرون شدند نامه نوشت با امیر المؤمنین علی که من اینجا نیستم که بگویم
چون کار تمام کرده باشی از راه من بگذر که آنجا تسبیح باشد تا آنکه نامه
باو رسید هر خواند سزاوارتن کرد و آنچه حاصل بود از حلقا در ابدال بست
و با قوم روی بگردانید و چون بیعتات اهل بن رسید احرار گرفت و چهل و چهار نفر
بودی با خود داشت و حج در آن وقت قرآن و افزا بود و فرض تسبیح نیامده بود و
رسول ص بنزدیک که رسید خدای تعالی فرستاد که و اما این رسول قوم را
جمع کرد و خطبه کرد رسول ص احرار گرفته و شصت و شش نفر را نداده و نیت قرآن
کرده بود و قوم را گفت که هر که روی نراند است باید که حلال شود و این احرار احرار
نمودند که خدای تعالی در حج برو و انگشتهای مرد و دست و ریکو را بکنند و انگشت
آپچه من اکنون میدادم که پیش ازین دانستی دی نراندی و لیکن من حلال نمودم
تا به نخل نرسد و بپسند و هر که او روی نراند است باید که حلال شود و دی
و حج با عه کند تا آنکه احرار جمع گیرید قوی چون بشنیدند حلال شدند و قوی بر احرار
بایستادند و رسول ص بیک که گفتند ما حلال نیویم و تو محرم گفت مرا عذری هست
فرض من نیست و فرض شما آن بشنیدند و بر خلاف قول رسول ص هر که کردند چون
امیر المؤمنین علی ص بنزدیک که رسید خلیفه بر قوم بداشت و بیاید تا رسول را حاضر
رسول را بر هر که یافت یکدیگر را پیرسیدند رسول ص پرسید که چه نیت کرده در
احرام است گفت یا رسول الله بن نیتش که چه نوع حج کند من نیت در نیت تو بودم
گفتم اللهم اجعلنا کالحلال نیک گفت بدر اید ایدی گفت چهل و چهار نفر رسول ص گفت ای
اکبر شایسته قیچی و فی دوی من شصت و شش نفر را نداده ام بر احرار باش
و باز کرد و قوم را برگیر و نزدیکی من ای امیر المؤمنین باز گفت آن قوم تنگها بکشد و
بودند و حلقا در پوشیده خشم گرفت بر آنکه او را پیر کرده بود گفت حلقا بر این نراند
و ایدی گفت داشتند که کردند و او استند تا خود را پیرا پیرد و در آن احرار گیر گرفت

و البیعه ص

سبحان

سبحان الله حلقا بنور رسول نبویه چرا که کردی که کسی در پوشیده هر را بخواند و حلقا
و هر چه تابیش نماند و در تنگها بستند و مردم را خوش نیامد و زبان برود را کردند
او بیاید و حلقا بر رسول سپرد و ایشان از علی با رسول شکایت کردند رسول ص گفت صواب
کرد ایشان از گفتار باز نماند ایشان رسول ص پیرسیدند و خطبه کرد و گفت ای
اصحابکم عن علی بن ابی طالب فان خشی فی ذات الله غیر ما من فی دینه بان
علی برداری که او مردی در شصت و در ذات خدای و داده نکند و درین خدا
چون خشم رسول و بیایند و بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول ص حج بگذارد و آن
حج و اعراب بود بر گشت و بجای رسیده که آنرا خدیجه گویند و آن منی الطریق بود و آن
جایی بود که مردم بر کعبه میبندند آن نازل بود و نه صلاحیت منزل داشت
جبریل آمد و زمام نامه رسول گرفت و گفت خدای تعالی فرماید که اینجا نزد آبی اینجا
و هم بقوم رسائی پیش از آنکه متفرق شوند و هر گروهی برای دیگر بروند و ای آیه آورده
و بر رسول خواند رسول ص فرود آمد و آواز داد و در قوم که فرود آمدند یکس فرستاد تا آن
پیش از تنگ باو آینه و نر رسیدگان پیرسیدند اینجا در ختی چند دوی بود و هر گروهی
آن بر نیتند و رسول ص اینجا فرود آمد و فرمود تا بالانهای شتر جمع کردند و برهم نهادند و چرخ
بر و انگشتند و رسول بر اینجا شد و صحابه و مهاجر و انصار را حاضر کردند انید و خطبه
بلوغ ادا فرمود و آن مودف و مشغول است و قوم را از چرخه و وعظاکنت و انکه گفت
نیکوئی نسی و قد فان منی خوف من بین انکم خبر مرک من با من و اودند و وقت نیت
من از میان شما نر و یکد آمد و چرا پیرا نماند و نر و یکد که اجابت کنم و انی مخالف نیستم
ما ان تسکم بالان تفضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان الله لطیف خیر اضری
انما لن یفرقا حتی یروا علی احوض در میان شما را میگویم و و چرا اگر شما بان مشک کنید
که راه نشوید که پ خدا هرت من اهل البیت و خدا الطیف و خیر است مرا خبر فرم
که اینان از یکدیگر جدا کردند تا که برکنار حوض پیش من آینه انکه گفت من بخت خدا
برسانیدم و فعلی و یک گفت انکه گفت علی منی پیرا که بارون من موسی الان لا بیعت
علی از من پیرا که در وقت از موسی پیرا که از پس من بیعت نیست انکه گفت اللهم علی
و انکه فصلهای بسیار بگفت و در عقب هر فعلی در حق امیر المؤمنین حدیثی و نفعی بود
و میبخت اللهم جل بخت چنانکه در سیر تاریخ مذکور است انکه است با امیر المؤمنین کرد

و اورا پیش خود خواند و با خود بران مقرر کرد و باز وی می گرفت و اورا برداشت
و بگردانید و بر مردمان جلوه کرد چنانکه عودسی را عود کند تا مردمان سیدی بغل
برده و بدیده و ساعی خاموش می شدند آنکه گفت است اولی که من آنسکه
گفتم در من بشما از شما نزدیکترم قالو ایلی قریبم کردم تا هر اقرار دادند چون هر اقرار
فضل و تراخی و گفت من گفتم مولا علی مولا اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره و اهل من اهله هر که من مولا و من علی مولا و سیت
آنکه و عا کرد یاران و دوستان او را و لعنت کرد بر دشمنان او و گفست اللهم
هل بلغت بار خدایا برسانیدم گفتند علی گفست اللهم اشهد علیهم بار خدایا برسانید
کواه باش و آنکه فرود آمد و نماز پیشین بود بگذارد و در خیمه رفت و علی را فرمود
تا در خیمه بگذشت بر این خیمه او و آنکه مسلمانان و صحابه را فرمود تا بگذرد و بگذشت
و علی را آتش میزدند تا چند صحابه و حاضران تنه می کردند آنکه نه خود را فرمود تا آتش
نکردند و از چند ایوان که درین باب الطناب کردند و خطاب بود که گفت یحیی بن
اصبغ مولا و مولا کل مومن و موفقه و صاب من ثابت گفست یا رسول الله
باشند و درین حال یحیی چند کلام گفت بگوی یا صابان علی اسم الله صاب
ثابت بر بالای بلندی شد و با او بلند این بیتا بگفت و مردمانی که در آنجا
از بر سرخ کلام او گفست **یما یوم القدر نبیتم** و **نجم و اسع بالرسول مناد** یا
مولا من مولاکم و یسکم **فقالوا لایب و اجمال لایب و اجمال** و کن لای عادی علیا معاوی
الیک مولا و انت واینا و لا یقون چنانکه و عا اللهم و ول و سیت
من گفست مولا علی و سیت فکونوا انصار صدق موالیا **فقال لایب علی فانی** و سیت
من بعدی اما ما و **یا** فخصی به دون الهیه کلها **علیا و ساه الرسول عوا خیا**
رسول گفست یا صابان لا تنزل فی یوم ابروح القدس ما نصرت لنا بلب کله شاعر
درین باب شعر بسیار گفتند چه در عهد رسول چه از پس آن گفست **گفست**
و یوم الروح روح غدیر خم **یا** ان الولاية لوطی صفا و کن الرجال تبایعوا **و لم ار**
منها خطا مبعها گفست چون این قصیده بگفت شعیب امیر المومنین را بخواب دیدم
و گفست قصیده عسی بر من خواند من خواندم چون با یحیی رسیدم گفست ما سعتی
آنکه در عقب این بگفست **و لم ار شلی ذال الیوم یوما** و لم ار شلی صفا و صفا و دیگر کلمات

النص فی یوم القدر یحیی خدوا العباد فی الصباح خفی اذ قام الی فی المانی سبلی
عن رب ان الامام علی استارت رسول ص و دای علی را برده و کرده و خندید
روز جمعه آمد بر دشمنان از میان علم بجا بجا آمدند روز غدیر بر دوستان از میان
علی گفست آمدند ابو سعید خدری گفست و الله لا تخفوا حتی نزل الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام وینا رسول خدای گفست اسد کبران کما
الدین و تمام الشیخ و رضا الرب بر سالتی و بولایت علی من بعدی آنکه روی بعلی کرد
و گفست یوم یوم ان اسد لایضیع اجر من احسن عیاد روزی بر روزی و خدای
بجا بجا بیکو کاران ضایع کند و آن آفرید زبده که در شب بیدار آمد و علی پیش او
رفت با چند شجاع و دیگر جبرئیل آمد و گفست یا رسول الله ان الله عتقک یوم یوم او را
بیزدیک نور و زینت بیدل این روز گفست چگونه گفست چنانکه امروز او بیدل
چند و افراغ و سبک بود در نصرة تو و الظاهر من قهر افراده ای بایک کلام در ظاهر و باطن
و امانت او گفست کی با سید این گفست چون وقت آمد من بیایم و اعلام کنم
چون روز غدیر بود آیه آورد عید الله مسعود گوید روز اهدای المومنین
علی بن ابی طالب در دست میگردانید و از راست و چپ و پس و پیش و میگردانید
رسول ص گفست لا تقیبه فی الاسلام بعدک ما عذر من تم الحج و انت ما صره
چون این روز بود و آیه آمد علی را هم بخواند و این حالت او بگفت و در آن کار
اندیشه میکرد امیر المومنین گفست یا رسول الله یا دارمی که مرا گفستی ما عذر من تم الحج
و انت ما صره فالیوم ما عذر من تم الحج و الله عاصم آنروز و گفست یوم یوم
باسم بود این روز یا س بود با س کافر ابراهیم و آنروز که در دست او با س بود
آنروز که ایدید فیه با س شدید این روز روز با س دشمنان بود که یوم پیش ازین کرد
من دیکم باشی تا فردا از بهره و ستان نشی در دست او کاس بود و سقیم بر بزم با
طهور و در دست و دیگرش از بهره دشمنان با س تمام سالتی کوثر باشد و هم قسیم
جنت و ستر و ستاره از این بود که در به نام من آنکه و لیا نی و دشمنان را خدایا تا
من اعدائی دشمنان بنده استند که چون برود آن کار من مل ماند چون اورا بر جا
بداشت و بر کار این کار شد دشمنانش آریس و خایب شدند و بعضی در
پدا شدند بعضی بی وقت نداشتند و پدا از روی دل خود برداشته اند باقر

ایرالمونین حاضرشوی اگر بگویند شد که خدای تعالی درین روز گناه منقضی است
بیایید در هر موعنی و جویند درین روز چند آن که در دهن از آتش و درخ آزار
شود که در ماه رمضان و شب قدر و شب عید فطر و هر روزی که بعد از آن
بزرگوار و مهم محسوب باشد با آنچه توانی با عنوان درین روز خیر کن و در آنچه
توانی موثر باش کن و آنکه اگر مردمان فضل این روز شناختند
فرشته گان ایشان را مصالحه کردند و هر روزی که الله که مشایخ الایام
عشره یوم التوبه روز توبه است و آن آنست که خدای تعالی فرمود که
الست برکم قالوا لی و یوم التوبه و کتوله قدر فیها اقواتها فی اربع ایام
و یوم التطهر انما یرید الله حب علیکم الرجس اهل البیت و یوم الکثیر و ان
آمر و بوده است که خدای تعالی بعد از سالان بعد از فرشته گان بسیار کثرت
قولید که بر یک پنجه آلف من المکذبه منین و یوم التوبه و آن آنست
که حامل سوریه برات را بگردانید و نزول وحی بر پیغمبر که لایو بها الا انست او رجل
منکم و یوم التوبه و آن روز میباشد است که رسول خدا امیرالمومنین علی را مقرر اند
حق تعالی او را بخشید و حکم او و بخشش رسول که قتل شد و فریاد او و نام او را که
دست نام داشت که و انبتنا و انفسکم و یوم التوبه و آن آنست که در روزی که کثرت
در روزی که بایل داد خدای تعالی آنکه و یکم اند و فرستاد و او را مشهور کرد و انید
و یوم التوبه و روزی که خواست که او را ببرداری گرفت و با خود تخصیص کرد و او را
مقرر کرد و انید چیست خصه با خانه و اجلسه علی براده و یوم التوبه و روزی که
باش که کوی یا یبسی گفت مهم و کوی یا یبسی گفت ترابا و یکری سیکو یا یبسی
لم اتخذ فلانا خلیفا و روزی که یوم التوبه است و چون نگاه کنی این روز از آن
روز با فضل افزون تر است برای آنکه آنچه در آن روز که بر آید است درین روز
مجموعه است و الحمد لله علی انعام نعمه و اسباج کرده خود تعالی یا علی و کتب است
علی شیعی منقول التوریه و الانجیل و انزل الیک من ربکم و انزل الیک من ربکم
طیبا ما ذکر انما ناس علی الیوم الکوازی عبد الله عباس گفت چه بود و آن نیز یک رسول الله
و گفتند که ما تو بخیر ایمان داری و حقیر که کتاب خداست و حق گفت آنرا گفتند
ترا با ما آتی گفت ما بخیر ایمانی نمیکشیم و آنکه آن حقست و از آنکه خدای تعالی با ما بدین

نمکن که تو از او داری که حقست خدای تعالی فرستاد که کتب کوی ای که در آن
از جنود و در میان که با هر چه چیز ناید تا اقامه توبه و انجیل کشید و معنی ایمان
شاید با آنچه در دست از نبوت کوی و شب است با و دو جیب ایمان با و یکتاب
و آنچه در دست و باشد بشما از خدای تعالی یعنی قرآن که خدای تعالی بر همه ممکنان
فرستاد و تخصیص ایشان برای اقامه حجت بر ایشان و کتب اند و جمله
است که خدای تعالی تعجب کرده است بر حق مسلمانی و توحید و عدل و نبوت
ایشان و نبوت پیغمبر و پیغمبر بسیار از ایشان آنچه بر تو فرستادند از خدای
تعالی و طغیان پس تو ای که بدین قوم کاخران الله و یکین عیاش و این برای تسلی
رسو گشت که اول ایمان ایشان است بستره چون ایمان نیاد و روند و تنگ است
خدای تعالی گفت توبه ایشان و تنگ مشو که بدو فرخ شود که ایشان مستحق
گویند چون عذرت و دل قرآن که طغیان ایشان زیاده است که این مفت
چرا که مفید آن بود که خداوند آن عامل آنه کیم که چنین باشد و حق و شری
و کبر این بود و آن آنست که از باب تعیین نبوت چون قدرت و آلت و قرآن و انبیا
نمکنست مفید باشد و کتب و کتب الانبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
من آمن بالله و الیوم الاخر و علی صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا و انبیا و انبیا
انما قال هو شان که در اصل مومن بوده اند و آن خوشای که در آن است به برده اند و انبیا
آورده اند بر رسول هم خبر داد و گفت آنکه ایمان آورده و آنکه بدین جوی و اند و انبیا
صاحبان اند و صاحبان آن بود که از این کوی که ظهور بر و باشد میل کند و بدین رو بر و انبیا
باشند از مردم و ترسانان که از ملت عیسی اند که از ایشان ایمان آورده اند و بر و انبیا
که قیامتست و علی صاحب کتب برایشان هیچ خونی و اند و ای نباشد چون کاخران انبیا
و خایف باشند خود که الله اخذ صیاق بی اسرائیل و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
رسول با لا اوی انفسهم فرج که او از ترس و کفر و حبه و الا کون فتنه لغو و حبه و انبیا
علیهم السلام و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا
و طاعت کرده ایشان را با آنچه در این است که در دهن و ایشان از آنکه اگر ندانند
خود و بدین رضا داده اند که گفت درستی که فراتر نیست و عذر فرزند یعقوب و انبیا
با خبران فرستادیم تا حجت برایشان لازم شود و هر که میباید ایشان آمدی و خبری آورده

علا

با ایشان که نفس آنرا نخواستی گویی را از پیغمبران تکذیب کردندی و بدو روح دادی
و گویی را میکشند یکی بنوعی گفت و یکی بنوعی مستقیماً باز نایه کر این چون
صفت لازمست از ایشان که گفتند ایشان بنده هستند که ایشان ترا ج بلای و آفت
و آزارهای نخواستند و گویند که گشتند و این بر سبیل بیافه گفتند در ایشان
بافتند رسیده در چشمها و گوش از جهل و غفلت و قلت تامل و رانج برایشان
و اجب بود یعنی چهل پیشه گرفتند و سر در راه جهالت و ضلالت نهادند از تکلیف
انبیاء و کشتن ایشان بمانند کوران و کوران از ایشان ترا فرموده بودند آنکه
گویی از ایشان توبه کردند خدای توبه ایشان قبول کرد پس آنکه دوباره ایشان
و فرزند ایشان با سرگشته و ضلالت و گوری و گری شد و بگویم بر سبیل هم و خدا
تعالی بنیاست با ایشان میگویند و مورد آیه تدریه و عید است یعنی بر
هم پوشیده نیست از اجزای تنهایی آن تا هر یکی را بر وفق آینه باید چنانکه است
جزا در قول تعالی فانزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء
فلهذا نزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء
فلهذا نزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء فلهذا نزلنا من السماء ماء
عبادت دارد عیسی بن مریم است و توحید با شد بدین آنرا که واجب بود بدین
اقرار کردن از قبل اعتقاد باشد و او را با فعال جوارح هیچ تعلقی نباشد
و مراد بدین قول نیز آیه مذکور و اعتقاد است چنانکه گوید قول ابو حنیفه است
و این قولش نصیحت یعنی مذہب و اعتقاد ایشان است و جهل و غیر
که چون اعتقاد ایشان عند قول بنده استند که خدای تعالی اعتقاد را قول خواند
لما کان ظهوره لنا عند ذلک و این کرده از ترس یا آنکه این گفتند میخواستند
که ایشان تکیه گویند اقیوم بدو اعم و اعم و اعم و اعم و اعم و اعم و اعم و اعم و اعم
سودنی میگویند و آنرا که جز ایشان تندی مسیح را بسود خدا گویند از بیم تعالی است
عن کعبه که اگر اسم گفت ایشان ترا گوی بنی اسرائیل خدا را بر ستید که خدا را
خدای شماست چرا که در آنجا ایشان میگویند و منکر شد گفتند از ایشان ترا و در
کرد برایشان که او را خدای گفتند آنکه بر سبیل تحلیل گفت که هر که خدای دیگر است
و با و این را کرد خدای هست بر و حرام گرداند و جای او نشاند و در آن بود وظایف

که کار خوانند و غیر ایشان هیچ یاری نباشد که ایشان ترا از خدای و عذاب خدا
جایست کنند خود را بعد از ایشان تا انان است تا انت تکذیب و ما من الا اله الا الله
لم یستوا علی قولهم نیست این کفر و انهم عذاب الیم اطلاق برون الی الله و میگویند
و الله عفو رحیم بکثرت کافر شدند آنرا که گفتند خدای سیم است و این
قوم جود و ان و ترس یافتند از مکیان و حقوق بان و مسطور بان و این
که گفتند بر سبیل انجا د گفتند این نامعقول است از برای آنکه محال است که
ذات یکی شود آنکه حق تعالی خبر داد و گفت هیچ خدای نیست الا یک خدای اگر باز
نه ایشان این چنانکه این میگویند برسد چنانکه کافر شدند از ایشان عذاب
در دناک یعنی آنرا که بگو اصرار کنند از ایشان و جوی دیگر آنست که برایشان
گفتند ایسین الذین کفر و انهم با عید شایع باشد هر دو گروه را که کافر است
رفته است آنکه بر سبیل توحید و توحید گفتند آیا این قوم توبه میکنند و با خدای
نیکو رند و پناه با طاعت و عبادت او نیند و نند و از او آمرزش و استغفار بخواهند
و خدای بخور و رحمت آورنده و نوبت است بیا مرز و بفضل و رحمت خویش آنرا که
با درگاه او شود و در کتاب ما المسیح بن مریم الارسول قد خلقت من قبل الارسول و انزلنا
من السماء طعام الطیر لیسفها لهم الايات ثم انزلنا من قبل انزلنا من قبل انزلنا من قبل
من السماء طعام الطیر لیسفها لهم الايات ثم انزلنا من قبل انزلنا من قبل انزلنا من قبل
و الايات من السماء و الايات من السماء و الايات من السماء و الايات من السماء و الايات من السماء
کرد و گفتند نصیحت عیسی بن مریم الا پیغمبری که پیش از او که پیغمبران رفتند و ما در پیش
صدیق و راستی کرده بود و بر است و ازنده آیات خدای را و من و بنیال و و پیغمبر
آیاتی که خدای تعالی در ایشان بکلمات نموده چنانکه گفت و صدقت بکلمات بنده
آنکه ترس یا غر غلبه کرد بر آنکه آنکس که طعام خورده و اگر خورده زنده ماند و جوی
و محتاج بود خدای را نشاند اهل معانی گفتند این کما یکبره از قصص حاجت یعنی کسی
طعام خورده محتاج حاجت باشد آنکه گفت ای محمد بنکر که آیات برای ایشان
چگونه بان میگویند و در چگونه ظاهر میگردانیم بنکر که ایشان از آن چگونه عدو او را
میکنند و در آن میگرداند آنکه رسول را فرموده گوی بر سبیل اجتماع و انکار از ایشان
که پیغمبر است و شاهدون خدای آنرا که ناکش باشد و قادر بر تنه و هزار شایسته و توانا که در
دفع ضرر برانگازد و این خدا باشد با اگر خدا را بکنین گفتند اگر عیسی بر تنه و ضرر قادر بود

بچشمین خدای بود آنکه در حال حیوة چنین بود ترسانان عبد رسول از روح ضرر
و نفعی نبود و عبادت آنکه از ضرری و نفعی نبود چنانچه عبادت اقسام و جهاد
باشند و قبح آن بضرورت معلومت و خدای شنود و داناست احوال و مشاغل
و افعال شما میداند تا کسی را بر دقت آنکه او مستحق جزا و عذاب است و اهل کتاب
لا تعلقوا بغير الحق ولا تتبعوا اهل اقوم قد ضلوا من قبله اضلوا و اضلوا
سوال سیم بگو ای که جمودان و ترسانان که خداوندان توریة و انجیلند که غلو
کنند در دین خود و از حد درگذرید و متابعت کنید جو او را و عیب قومی را که ایشان
مذهب بود آنحضرت خود ندانند با سخن خود را و دایم چش از سخا و خلاق کراه بودند
گفته اند که ایشان ترسانان که در ضلالت افتادند و انچه او را نکند بعضی دیگر گفتند
خداوند آنست که اقامه کند با سلف رسول و اگر بر خود چه ایشان جز آنکه
ضالند و در نه خود مضل و کراه کنند و اند قوم بسیار راه ایشان از راه راست
گرفته اند و نه حاجت گفت برای آن که اگر کرده آن خواست که ضلالت قبل بنگاز
اول و دوم آنکه ضلالت این بعد بعضی دیگر گفتند با و ضلالت این خواست و دوم
ضال از طریق نیست و در کتاب لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود
و عیسی بن مریم ذلک با عصوا و کادوا یعدون کاذبا و لا یؤمنون عت مشرک و مله یس
ما کاذبا یعلمون لعنت کردند کافران بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم
و لعن طرد و ابعد باشند از رحمت خدای ایشان زیرا بعنت فرموده بر زبان داود
تا فرود شده بر زبان عیسی تا خوک شدند و این دو پیغمبر را تخصیص کرده بر آن
آنکه بعد از وی بودند و از ایشان معذرت پیغمبری نبود و ذکر سلیمان برای آن بود
که او بر وی داود بود و او را شریعتی نبود با قرع گفته که داود اهل البدر لعنت کرد بعد از
که در روز شنبه کردند در باب مایه که گفتن و آن در عهد داود بود گفت اللهم ابراهیم
مشی لدی علی المکین و مشی المظفر علی الحزین خدای شما ایشان را پیوسته که دانید عیسی
اصحاب مایه را که مایه خواستند چون خدای شما ایشان را پیوسته تا جان کافر شدند
ایشان را لعنت کرد خدای ایشان را تا خوک کردند و این از برای آنست که تا لسان
آیس و ما امید باشند از مغفرت ما دام که بگویند و اگر گفتند و ایشان را سودی نکند با آنکه
ایشان فرزندان پیغمبر اند و ایشان بنی تحری آورده اند که فرموده که این لعنت ایشان را

بسیب عصیان و تعد و تجاوز از امر حق بود که عصیان و تعدی کردند و تجاوز از امر
حق نمودند و یکدیگر را منع نکردند از آنست که یکی که میکردند و آن در شرع و عقل حرام
به چیزی بود آنرا ایشان میکردند و این مکرهای کفر حق بود روز شنبه
کفر حق و رشوه ستاندن در احکام و بر پایه که بر ایشان حرام بودند استند
که چون پیغمبر حرام بود بهای آن هم حرام بود رسول ص گفت در بنی اسرائیل چون
یکی مکر کردی یکی پیامت و او را بنی که دی او باز ناستادی از آن که روزی او را با
با او اختلاط نمود و کلاه مشا که کردی و از او تیر اندازی چون خدای شما از ایشان
چنین دید دلهای ایشان را بر یکدیگر زد و لعنت کرد ایشان را بر زبان داود
و عیسی مریم و این فرموده و خدا نیز خواست بدان خدای که جان من با مرگ
که اگر او را و شکستید و بنی مکر و دست بدست گیرید و او را بر حق دارید و الا
خدای دلهای شما را بر یکدیگر زد و لعنت کند چنانکه ایشان را کرده و در کتاب تیری نیز
منم یخون الذین کفروا البین ما قدمت لهم العلم ان سخط الله علیهم فی العذاب هم
خالدون و کذا کذا یخونون با بعد و البنی و ما انزلنا من اولیا و کلن سیرا هم
فاستون می بیند برای که بسیار از ایشان یعنی ترسانان را و خود را با بعضی شدند
مراد خود دارند تنها و کعب اشرف کرایشان تو را میکنند با کفای که کافر شدند
از میانگان حضرت و دوستی با یکدیگر تا یکدست و یک زبان باشند بر تو که گوی بد
چیزی آنکه نفی ایشان برای ایشان تمام کرده آن ضمیم خداست برایشان
و خلوه ایشان در آتش و در غم و عذاب اگر بپول آنکه این میکنند بخدا و غیر
خدا ایمان آورده اند و آنچه فرود ستاده اند گفتند مراد پیغمبر موسی است و ایشان
و منافقان خود دارند گفت کرایشان بخدا و پیغمبر و کتاب موسی یعنی توریة ایمان
داشتندی مشرکان را دوست گزشتندی و حوالات و مصافات ایشان دلیل میکنند
ایشان ایمان ندارند پیغمبر و توریة و یکدیگر پیغمبر از ایشان فاستانند از فرموده
پرو شده اند و در کتاب تجدید استند آن سن عدا و الله الذین آمنوا و الذین کفروا
و الذین اقرام مودة للذین آمنوا الذین کفروا الذین کفروا الذین کفروا الذین کفروا
لا یستعملون حق بچاند و کتاب رسول را خبر داده و احوال و داستان و دشمنان اعلام کرده
و گفت مختصر مردمان بعد از او و دشمنی کردن با کفای که ایمان آورده بودند و اند

یعنی دشمنی جو دان با مسلمانان برقرار است از کافران دیگر ابو هریره از رسول
 کریم و در جهنم است که با یکی از مسلمانان ظاهر شود و اگر قصد کشتن او کند و
 عذرهای تافه و خفیه در دماغش پیدا کند و دشمنی مومنان و ذمه دین را در دماغ
 یابی بدوستی و مومنان انگشتی را که گفتند که ما ترسایانیم و مراد ترسایان
 خصوص است معلوم برای آنکه ترسایان با مسلمانان که از جهنم و آتش
 نکلند و مراد نجاشی در بدایت اسلام که رسول هم بگوید مشرکان را از آیه مومنان
 کردند و ایشان را رنج نمودند تا از اسلام برگردند کسی که ضعیف و بیچاره
 برگردد و رسول را عیش و طالع حمایت کرد چون رسول چنان دید که
 گفت شما را بجهنم میبارد و بجهنم رفتن که با دشمنان جبهه مری عادی
 ظلم کنند و با دشمنان نجاشی بودند نام او احمد و نجاشی بنیان جبهه عطا باشد
 و این نام با دشمنان جبهه باشد چنانکه قصه نام با دشمنان روم یازده
 و چهار زن بدقت عثمان عفان و زهره و عبد الله مسعود و عبد الرحمن عوف
 و ابو خدیجه و مصعب بن عمیر و ابوسلمه و عثمان مظهر و عمار بن یزید و
 عمر و سهل بن سعد و بدر بن راه رفتند و کشتی کردند تا زمین جبهه بیخ و بنی
 سال پنج از بیعت آنکه جعفر بن ابی طالب بر رفت و بعد از آن کرده که در قعر
 میشدند تا جفا ده و در دینجست رفتند و چون از زمان و کوه دکان چون
 خبر یافتند و در بن العاص را بفرستادند با مبالغی از دایا و اتهاس کردند تا ایشان
 بکه فرستاد بر رفتند و هر جدهی که توانستند کردند نجاشی کوشش بجای آن نکرد
 و ایشان خایب باز گشتند و مسلمانان قوت میکردند و سال ششم رسول نامه نوشت
 که در کارش بلند شد و مسلمانان قوت میکردند و سال ششم رسول نامه نوشت
 نجاشی تا ام حبیب بنت ابی سفیان را برای او بفرستد و شوهرش انجا و فاطمه بنت
 و در خواست تا مسلمانان را پیش او فرستد نجاشی که از خود را بر همه نام نیز و کلام
 فرستاد و خبر داد که رسول او را میخواهد ام حبیب عقدی داشت پیش از این
 که بزرگ داد و گفت بر و بگوید تا وکیل پیش من فرستد او را وکیل کنم تا مراد و بد
 بن سعید را بفرستد تا او را بر رسول دهد و هر چه را صد دیار و آنکه از قبل رسول
 خطبه کرد و نجاشی که کس فرستاد تا چهار صد دیار بیاورد و در دین دست کینه بزم

فرستاد

فرستاد او در پیش ام حبیب برد او را بجا بیاورد و با کربلایک داد و گفت مرا بفرست
 که هیچ قسمی و آن نیز که گزینم تا تو دم و من نیز که خاص بکم بخدا و نبوت مصطفی
 با آنچه با و فرستاده اند ایمان دارم باید که چون رسول میسلام و بخت من بر سر
 گفت منت دارم آنکه نجاشی زن خود را فرمود تا ام حبیب را تنهت کردند و بدینا آورد
 آنکه دو کشتی بسات و او را با جعفر بن ابی طالب و جماعتی همراهی کرد و در
 وقت رسول هم بغزای حنین رفته بود چنان اتفاق افتاد که جعفر بر سر جبهه
 المومنین خیمه کشاده بود بشرفه قدم جعفر و فتح خیمه رسول بر سر کشتی
 از حنین لا ادری با آنها اسرو فتح خیمه ام بعدوم جعفر و دیگری آمد و بولادت امام
 خبر داد گفت ام بولاده سینه و درین حال از نماز فریضه فارغ شده بود و از
 بر پشت سینه بگری کرده آنکه گفت که سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سینه
 بگریزند چون خبر بخشد رسول ام حبیب با پی سفیان رسید اسلام تیار و در
 شادمان شد گفت ذاک فلان لایحه انقضای از آن بدتی نجاشی نامه نوشت
 و پیش از آنکه با شصت مرد بفرستاد و در آن نامه نوشت که بخدا و چه که خودی
 ایمان آوردم و تصدیق کردم آنرا که بفرستاده اند و پسرم را که با جماعتی بیاورد
 پیش تو فرستادم اگر فرمای تا پیش تو بخدمت تو آیم و آنچه تو فرمای امتثال کنم و با تو
 بدست پرست بدمت کردم بیامدند و در دو کشتی نشستند بدو کوه و آن کشتی
 که بر نجاشی در آنجا بود غرق شد و آن جماعت ماندند با کوهی دیگر نشستند
 و منت و در دین شصت و ده از حبشه و باقی از اهل شام پیش رسول آمدند
 و از جده ایشان بگیری را بپ بود و بر همه و ادریس و اشرف رسول هم سوره
 یس را ایشان خواند چون قرآن بشنیدند بگریستند و گفتند چه نیک مانند است
 کلام آنچه خدای تعالی بر عیسی فرستاد خدای تعالی در حق ایشان آیه فرستاد
 الی قوله و اولک جزا الی بنین و لیقید اقرهم ای محمد تو نیز و دیگرین ایشان بودند و در
 مومنان کسی را با پی که ایشان گفتند ما ترسایانیم یعنی نجاشی و اصحاب او و آن وقت
 و در کس که پیش رسول آمدند و این دو کشتی و بود و ایشان از آنست که از ایشان
 و در میانند و تبدیل و تغییر کردند و ایشان بنجره بودند و در تغییر و تبدیل کردند و این
 و در میان و طبع و در آنکه از ایشان بر حق با نیست اند قسین بودند پس هر که با و

بسی عام بود و در میان آن که در آنجا بودند و در آنجا بودند و در آنجا بودند

هم بر جوع باو باید کرد گفت هشتاد تا زیاده باید زدن گفتند چرا گفت لان الشارب اذا سكر
بذی واده اذی اقری و هذا المعنى ثاوث جمله فو کلمه یا ایها الذین آمنوا لیعلموا ان الله یستغفر
لکم ذنوبکم و لا یعلم الله من یجاوز بالعباد فیه احدی بعد ذلک هذا لیسیم مفسران گفته اند
در جام که بیدیه آمد آن دو سال رسو را منع کردند از آنکه در کشت و خدای تعالی امتحان کرده
مونسازان بیدیه و این امر فرمود که چون محمد با شیدیه صید کنند اینان دست که با کارد
تا و چشمتی در خانه ایشان در پیشه در میان که و بدین خردی پیش آید ابو الهیثم عمر را
تیری زد و بکشت مردم او را طاعت کردند او پیش سواله و این حال عرضه است خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت ای مونسازان خدا کی صید را بچیزی از صید امتحان میکند بچیزی
گفت و جمله گفت از هر آنکه صید بزمخواست دون صید بزد و حال حرام اطلاق
بچیزی از صید که فرایند آنرا دستهای شما چون بچیز مرغ و خایه که بدست بچیز آن فرست
تیری که شما چون صید بزرگ که نیز صید کنند این ابتلا چرا کرد از هر آنکه تا بداند یعنی
پیدا شود که کشت که و کاشته با را و اشتنا کند آنرا و از بر سر در عیب از آن بچیز
میان او و میان خدای اوست در جای که غایب باشد و چنانکه بر او اطلاع نگیرد
هر کس از حد در نوزده در صید کردن پس از آنکه خدای تعالی کرد از صید او را غذا بخورم
و بدر او آورده جزا بود در دنیا و در آخرت فو کلمه یا ایها الذین آمنوا لا تصیدوا
حرم و من یفعل منکم شیئاً فاجزأ مثل فعل من یفعل حکم به ذوی عدل حکم به یا ایها الذین آمنوا لا تصیدوا
مکین او عدل کل صیاً ما لیدوق و بال امره علی الله سلف من عاد فیتقم الله من واد
عمره و او امتحان ای مونسازان وای که بیدیه صید کنند و این حال که محمد با شیدیه یا در صید
و هر که از شما صید کند بعد و قصد کشتن او کند و هر که کشتن قرآن بر عهد آورده و دست خطا
چون بر عهد کرده بود جزای آن که مثل او کشته بود از جزا و بایان یعنی جزای آن کشته
بود عهد است عباسی و چنانکه گفته که او را بدل تشبه خلقت و شکل باشد چنانکه هر
شتر که کشته باشد بر شتری بود و اگر گاوی که کشته بود بر گاوی بود و اگر
بود که کشته بود و روایات اصحاب ما برینست و اگر مثل نیاید بر و قیمت آن بود معلوم
و بهای آن بکنم و در کندی نفس کنند بر و روایت ۸۰ در درویشی یا غصه و اگر
سنت جزا یا بکار بود پیش از آن نبود و اگر ندانید که نوزده و ده جزای مثل شتر است
که در حد عدل بود حکم گفته از آن بصیرت قبیله بنی نضله که گفت سالی یک نیم چنان آفرینا و کفر

نکرده بود و راسط بر دست گرفته و پاهای بر آید من کی بر نکرده و با و از آن
و پنهان بود چون بکر رسیدم از عرض خطاب پرسیدم که این را چه حکم باشد گفت
عوضه بر بر او نشسته بود او را گفت درین صید چه کردی گفت چنین دانم
برو که سندی بود و گفت من نیز بچیز از صید که مرا و او را حال حکم کند تا
که خدا است کسی است و این بچیز که گفت من نگاه کردم می اندازد بدست گرفته مرا و
بزد و گفت در حرم صید کشتی و حکم را قلمه اری نه ای که خدای تعالی کشتی که و او
نقد اعد الرحمن و اما من برای آن با او گفتم تا بدد عدل حکم کرده باشم و این جزا مثل
که بکر برسد در جای بر او کعبه که آنرا خورده و خورند بکشند چون در حرام خورند
باشد و اگر در حرام کچ لا زم شده باشد بکر آنرا پنا باید کشت و اگر مثل نیاید
آن طعام در دست آن ده یا بر آن روز و استن یعنی بای آن بکشند تا نوزده
و از هر نیم صاع یک و نوزده و این جزا چنین آید لیدوق و بال امره تا بچیز
حق و ب و شکل کار خود نموده خدای تعالی آنرا بچیز از پیشی کشت یعنی در جا طاعت
پیش از اسلام یا در اسلام و هر که با سر آن شود و ده هم بار صید کند و عدل
از او انتقام کشته و در آنکه جزا لازم بود یا نه و تو هست و این جزا و کثرت طعام و نوزده
است عبدالله علی بنی کشته شد بر وجه تحمیر است بر وجه ترتیب و این مذوب
که موضوع آن تحمیر بود لیکن عمل بر ترتیب کنند بدلیل خدای تعالی و خدای تعالی
یعنی جزا و را تحمیر نکند کشتی است آن آنکه بای از زمان او پورده نه در زمان
گفت که چون من امام رضا را عمر زهره ادمم او را در زمان کشته بود است و آن
کند پیش امام محمد بنی علم از بدین چاره و او را اگر ارام کرد چون عقل و فضل او را دید و حکم
و ادب و حکمت او را است رغبتش افتاد که در خرد خود را بدد و با صغری که
او را بود بنو عباس را خبر شد بنزدیک ما چون آمدند و گفتند ای ما چون کی رد آید
که شرفی در خانه ایشان شده است ضایع کرده ای و نوزده است بدی گفت آن چیست این
خون که کرده که پسر رضا بودند سالی که چنین کنی ای که برایت افتاد و تو اموال کشتی
و این شال قدیم و جدید امهات است و دشمنی بوده است و این نوزده و نوزده
و کی نیست آنرا بیکم کرده اند که در خانه خود بنشینند ای که از نوزده ارام که رضا را می دهد و کرده
چون که کشته شد بکر یا گاوی که ای کرده که از آن بچیز که بکر یا گاوی که کشته شد و نوزده است

مستحق

الحمد لله
على ما
منه المقام

10

پایه پنجاه مرد از شما دارد گفته بارش را یکی از ایشان و پنجاه مرد از آنکه یکی از ایشان
و پنجاه مرد از شما و بروایت دیگر گفت یکی از ایشان و پانصد مرد از شما و آنکه
یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حیث الوصیة اثنتان و اهل
بینکم و احزاب من بینکم انکم تعلمون انکم صریح علی انهم یصلون علی صاحبکم مصیبة الموت بحسب ما
من بعد الصلوة فلیتسموا به ان ارجع لاشتری به منا و لو کان دارا و لا یکنتم انما
اخذوا و الا لیس و اقلی و جمیع مندرج گفته که آیه در حق مردان که بکارت
از طایفه باشند از قبیله یکی عدی بن سدی و دیگری قحیم بن اوس و این هر دو ترسا
بودند و سیم یزید بن موثر بن العاص و او مسلمان بود که بعد از حق گفت این را
بود از انچه میگویند روایت کرده اند و بر وایت دیگر این را به این مرد مسلمان
پنهان شده و شاع خود را شکر کرده و در میان بار نهاد و عدی و برادرش را قحیم از ان خبر
نگرفت چون پنهان شد ایشان نزد وصی که که قطع من بلا نبوی و برادرش من
رسا نیده و از دنیا برنت و او را نامی سیمین بود و در اند کرده سید دوم
بوزن ایشان از آن از میان بار او برگرفتند و باروی درم بستند چون بدیدند
آن را برادرش تسلیم کردند و ایشان را بکشتند و آن شخص یافته و موافق بود
که آن نام سیمین که بر جای بود آن ترسا یا نذر گفته او در شام بخاری کرد گفتند
گفتند که صاحب که گفته اند گفتند آن نام سیمین درمی پای که و زنی سید دوم
مخط و نوشته ایشان آنکه کردند و حکومت پیش رسول ص آمدند خدای تعالی این
فرستاد و گفت ای انگلی که ایان آورده اند چون یکی از شما را وفات رسد
در زمان وصیت و گواه عادل بگیرد که شما را بر وصیت و و گواه عادل باشد
از شما یعنی از دین و ملت شما یا در مرد دیگر از شما و نه از دین و ملت شما باشند
چون شما در زمین بسوزی و تجارتی یافت باشید و گواه عادل از شما حاضر نباشد
چون مصیبت بر شما رسد و این دو گواه که نه از دین شما باشند حاضر آیند و
برایشان تهنیتی بود ایشان فریاد اید پس از نماز و دیگر که وقت اجتماع مردمان باشد
یا پس از نماز ایشان تا سوگند خوردند که خدای که این گواهی خلافی نیستی ندیم تا برین
عوض و دیگرستانند یا سوگند خوردند بخدای که ما بخیرین شهادت عوض اند که بخیریم و آن شهادت
که بر ما دعوی میکند یا سوگند خوردند بخدای که ما بین سوگند جزای که آن را با اندک باشد هم

و شهادت

و شاع دنیا چند اندک باشد اندک باشد اگر چه برای انگلی برای او گواهی
و سوگند بخیریم خوبش و نه باشد و گواهی خدا یا زنجیریم یعنی شهادت
از خدا است و با هر فرمان اوست که اگر گواهی بپوشانیم ما از جمله مردمان
و کله کاران باشیم چون این آیه آمد رسول ایشان را حاضر کردند و چون نماز کرد
گذارد و بود ایشان را نیز یک منبر داشت و سوگند داد ایشان را که ازین انچه
که بر شما دعوی میکنند بخیرید و خیرانی نگردد و ایشان سوگند خوردند و رسول
را کرد چون سوگند خوردند و بعد از آن عیاس گفت انما بر دست یکی از اهل که
بدید آمد دره آورده بختند گفت از قبیله عدی خدیجه ام ایشان را گفتند گفتند که ما زده
خدیجه ام چرا اول گفتید گفتند برای آنکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم و قول حق را
مان عذر علی انها استحقاقا ما ما خیران خیران مقامها من انین استحقاقا علیهم و اینها
باشد شما دنا حق من شما و ما اعتدینا انا و اهلنا علی انین پس اگر اطلاع افتد و
شود بر آنکه این دو گواه یا این دو وصی حق حق و بزه شده اند سوگند دروغ
خوردند و مرد دیگر جای ایشان بایستند از جمله آنکه مستحق شده اند بر ایشان
ایشان بزه و انی را بسبب سوگند خوردن بدروغ از و ارثان که ایشان مرد و او نیز
باشند بخت از غیر ایشان و وراثت و ایشان هر دو سوگند خوردند و بختی که سوگند گفتند
و در ستر است از سوگند آن که هر دو پیش ازین سوگند خوردند و ما و این سوگند
اعتدی و ظلم نمیکیم چه اگر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم و شهادت یعنی گواهی یعنی
سوگند آمده است و در اول آیه شما ده بینکم یعنی سوگند تعزیر کرده اند و گفته اند
یعنی حضور او یا میت روایه که سوگند خوردند چون آنچه بر خیانت آن دعوی داشته
باشند در دست ایشان برپایند چنانکه آن اما در دست آن دو ترسا و بعد از آن
گفت ادنی ان یوثر با شما ده علی و جریا او یثا فان ترة ایمان بعد ایمان و التواضع
و استعوا و ادلا یهدی التوم انی سقیم این حکم و این سوگند نزد یک گردانده اند و این
که خداوند گواهی را بر و ج خود دهد و راست دهد یا سوگند بر است خود را برای آنکه
دانند که در حق است که سوگند با دعوی که کنند و چون سوگند خوردند که کینه و او را
و نه هر باشد از آنکه سوگند بدروغ خود را گواهی بدروغ دهد او یثا فی ابعین یا آنکه نزد یک
باشد که ان و وصیان ترسند از آنکه سوگند با او یثا حیت رد کنند پس از آنکه ایشان سوگند

21

کھولیت

2000

اللهم اجعلها راحة ولا تجعلها مشقة عقوبة جهنم وان تعجب درویشگر استند و در
 آوازی از هر چه خوشتر میشدند عیسی هم گفت هرگز نیکو عذر است بایک بر خیزد
 و دستار از روی خوان بردارد شعون گفت یا روح الله تو ایدتری عیسی هم
 وضوی نماز کرده و نماز دراز بگذارد و بسیاری بکرست انگه نام خدای
 فرا کرد و دستار از روی خوان برداشت و گفت بهم الله خیر از اذیتین
 در اینجا مایه به بریان کرده در و غلش خود و دره شوک نبود و روغن
 از روی بکلیه بنزدیک پیش ملک نما ده بود و بنزدیک دنبالش سر کرد و پیرانش
 انواع تر بود چون کند تا و شیره و پیران بخان بود و بر یکی شریعت و بر یکی انجیل
 و بر یکی پیر و بر یکی روغن کاه و بر یکی قدید شعون گفت یا روح الله این از طعام
 بهشت است یا طعام دنیا گفت نه از طعام دنیا و نه از طعام بهشت و لیکن طعامی
 که خدای تعالی در جمیع بنیادین بفرستاده که گفت بخورید بنام خدا گفتند اگر ما درین آیین دیگر
 باز نمانی عیسی هم عا کرده خدای تعالی مای را زنده کرده اند و بچندین آمد و غلش
 بدو پدید آمد ایشان بر سر سینه عیسی هم گفت عجب از کار شما چیزی بود
 چون با بند او را کاره شود گفتند و حاکم نامچنان شود که بود و عا کرد بکم
 خدای تعالی بچنان شد گفت یا روح الله اکنون تو اول بخور از گوشت معاذ الله
 من نخورم این انگش خور که خواست ایشان بر سر سینه و دنیا رستند
 خورده عیسی هم چهار نماز خواند آن آفات و عا کات را بخورد تا از آن شفا
 یابند بخور داد و شفا یافت و هیچ تا پناه نبرد الا که او میباید و هیچ درویش نبرد
 الا که او تو را کشت در میان چون چنان دیدند از و حاکم کردند عیسی هم توبه
 و در میان ایشان بصل بود و با د و د و آدی وقت جاست نگاه تا آن وقت که
 بگردید از پس نماز پیشین زاده بودی و کرده کرده توبه بیستی آمدند و
 بخوردند و ای که با سمان شدی و ایشان در و میگردستند تا از چشم ایشان
 ناپدید شدی و گفته اند که در زنی آمدی و در و زنی نیامدی چون تا تو حاکم کرد روزی شش
 وادی و در و زنی ندای خدای تعالی گفت من این خوان از بهر در و زنی که رسانم
 تو انرا از دامن نصیب نیست از آنکه شک و صعفت ایشان بشناخت که عند آن
 اظهار کردند و گفتند این چه حالتی است که از آسمان خوان خود آید خدای تعالی

عجیب

عیسی بر گنبدان کر شرف و ملک کرده ام عیسی هم گفت ای قوم مستعد باشید
 عذاب خدا را و گفتن آن تعذیب نامم عبادک و آن آغوش نامم انک انت الغنی الکیم
 انک کتاب بر ستاد و سینه و سر و در از ایشان هیچ که در ما فوده و خازیر بر حسب بخت
 و در حال محبت و سلامت و در با ما تو آمدند با حق صفت و با ما که ما سبک نشد و عید در دم
 بنور و نورمان چون چنان دیدند نیز و یکدیگر میزد و یکدیگر بستند عیسی هم بر یک یک بنام کی
 خواند جواب نداد گفتند و ادب را شارت میکردند تا سر روز محبت با نذر و ملک شرف
 تو که نما و از مال سرا عیسی بن بریم انت قلت لله اس اعجزونی و امی الهین من
 و چون الله تعالی سبحانک یا لیکن لی ان اقول لیس لی بخت ان گفت الله تعالی
 لعلم فی صحتی اعلامی نامم شک انک انت علام الغیوب یا که کن ای محمد چون گفت عیسی
 چون گوید خدا انرا روز قیامت در عیسی بن بریزد که ای عیسی تو کجای که مرا بخند ای کجاست
 بدون خدای چنانیان صورت استقامت و مراد تو به و ترویج آن قوم که این
 اعتقاد کرده بوده و آن چنان بود که یکی از ما کوید کسی را که کتان کار کرده و ده اند
 او کرده است بحضور آنکس که دعوی کند و حق را کند این کار را بر و فرخشن
 تکذیب او باشد و جی که آنست که عیسی هم بخیر بود از آنکه ترسایان دین
 او گفتند و در حق ما در او از پس او خدای تعالی این بگفت بصورت استقام
 و مراد اعلام عیسی است تا بداند که قوم از پس او در و حال گفتند عیسی هم جواب داد
 و گفت تری و دوری از عیب عیب تراست در انباشد اگر من گفته باشم تو را
 باشی تو را می آید و در نفس من باشد و من تمام آنچه در نفس خود و تو را انداخته عیب
 و کارهای بر شیده و غیب را بر ای آن نفس خود انداخته و در تن پوشیده باشد
 چون عمل نفس خود گفت و روا بود و حق قدیم که بر سینه از دو او بود
 تو که نما و گفت نام الاما افرقی به ان العبد و العبدی و بر یک و گفت عیدم سیداماد
 بنام الله تو کجایی گفت انت افرقی علیهم و انت علی شریک ان تعذیبهم فانهم
 عبادک و ان تعذیبهم فانک انت العزیز الکیم عیسی هم جواب داد و گفت یا
 خدایا من نکتم ایشان را الا آنچه تو مرا فرمودی از عت کردن ایشان با قدر
 و گفت که بر سر سینه آن خدای را که خدای من و شماست و من کواه بودم برای ایشان
 تا در میان ایشان بودم پس آن وقت که تو را بر انیدی و جان من بر دشتی

در در راه

گفته اند که این آیه دلالت بر آنکه خدای تعالی را بجز ایند و آنکه زنده
گردد و بر آسمان برود چون در میان ایشان بهر ذی تو رقیب و متکا
بات بودی برایشان در حقیقت حال ایشان میکردی و تو بهر چه
کوه و دریا و چیزی دیگر چیزی عالم اگر عذاب کنی ایشان ترا به بندگان توان
کسی را نبود و نیز سده که تمام می کنند از آن و بر تو اعراض کنند و اگر بیاورد
ایشان ترا خود غرضی و حکیم با توست و تو در غلبه با آنکه عذاب کنی
حکمت کنی و بصواب و آنرا که بیاوردی حکمت و صواب باشد تو را مع
قال الله الذی یمنع الصادقین صدقهم کم جنات یحیی فیها الارواح الماتة
یها ربی الله عنهم و یخیر الله ذلک انور العظیم الله کل السموات و الارض
و هو علی کل شیء قلیل خدای گفت یعنی گوید در آن روز که این روز نیست کرد
کنند راست گویندگان را صدق در راستی که در دنیا کرده باشند و گفته اند
و صادق را در راست گویندگان راست بهر چه در ثواب و راستی ایشان
بهشتی باشد که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان
در آن نخل و میوه و منعم باشند بهر چه حق ایشان ترا و الهی شود و دیگر
آنکه ایشان را در بهشت چیزی باشد بهتر از بهشت و آن رضای خدای بود
نه ای معانی ایشان را خشن بود بطاعت و عبادت ایشان در در دنیا
و ایشان نیز از خدای تعالی باشند بواب و نعمت حق که ایشان را داده باشد
و آن قوتی و غنای عظیم بوده باشد آنکه فرمود که خدا را است ملک و اشیای
آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است هم در خدا را است قهار
و تعالی و در تصرف او است و او بر هر چه قادر و توانا است چنانکه خواهد
بیکرد و اند هر که خواهد و او را هر که خواهد هیچکس را نتواند که او را از آن منع
کنند یا در آن بر او اعتراض نماید سورة الانعام عید الله عباس گفت این
یکبار قرء و آنکه در خدا و در فرشته بادی بود و هیچ و تبدیل و این سوره
صد و بیست و پنج آیه است و در عدد که فیان این سوره را در آیه که از رسول الله گفته
چند سوره نیست یکبار بیان فرمود و آنکه باشد که سوره انعام و خدای تعالی مرا
و شما را بخوانید که او باین سوره که پس از آن فانی شود درین حدیث و این را بخوانید

که

کرده و عدد داده و آنرا خلاف ننگد کعب الله بار گفت که حق سبحان و تعالی
بمعنی این آیه که در که المجدد الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات النور
کرد و برهم بعد از آن و خورشید این آیه که در که المجدد الذی لم یخف و لا داء و لم یکن شرک فی
الملک و لم یکن فی من الذل کبره و کبره او چون این سوره را چهر بار بر سر او خواند و
گفت بجان الله العظیم و بجهه پس بروی در آمد بسیده آنکه کاتب را بخواند نام در
بنوشت و هر که این سوره بخواند آن بنوشت در بار فرشته که در پیش باین سوره
از آسمان بر زمین آمده بر وی صلوات فرستند و بعد در آیه که درین سوره
شما شهودی و در آخرش خواندند چاهر عید الله انصاری از رسول الله را که
که در این سوره را از اهل آن سه آیه بخواند الهی قرء و یعلم ما یکسبون خدای تعالی
چهار بار از فرشته بر وی موکل که در آنجا مثل ثواب و عبادت خود مینویسند
برای وی تا بر روز قیامت و فرشته از آسمان بنعمت خود فرستد تا بامدی ایشان
هم بر وی موکل باشند چون شیطان خواند که او را در سوره کند چیزی فانی
او ننگد و آن که در سوره وی زنده و چندانش میندازد که میان ایشان وقت
چاپ باشد چون روز قیامت شود قدیم تعالی گوید ای بنده من در ساین
بر و و از میوه بهشت من بخور و از آب کوثر نوش میکنی و از چیزهای پاک
میکنی که تو بنده منی و من خداوند توام و السورة هـ بسم الله الرحمن الرحیم
الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور ثم الذین کذبوا برهم بعدون
هو الذی خلقکم من طین و جلا و اجل سمعتم ثم انکم تقرون و حق است که
با رسول میگوید که زنده و گفتند من ربک خدای تو کیست گفت خداوند آسمانها و زمین
ایشان جو که در زمین حدیث خدای تعالی این سوره فرستاده است که
خدا را که آفرید کار آسمانها و زمینهاست آسمانها بد و در روز آفرید یکشنبه و در شنبه
و زمین را در روز آفرید و چهارشنبه و بیافریه یکبار هر روز شنبه یعنی
شنب و در روز آفرید و در روز بهشت را قیاده گفت خدای تعالی آسمانها و زمین
از زمین آفرید و بهشت را پیش از دوش و ظلمت پیش از نور پس این کار از آن است
پس این است که چاهر عید الله که آفرید کار و پروردگار ایشان است بر زمین
و از بهر بود و در پیشگاه او حاضر مینماید چگونه احوال تو را کرده و بدو او دیگر

و نور را

الحسين روزي يا جوي زلفش باغ بهار
و گشته خدای تعالی از این خاک خلق تو را آفرید

Handwritten text in Devanagari script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

در
تعالی

که شمار رسول را می بینید و هر چه در شب و روز بر او مشتمل است و میگذرد هر راست بگوید
جز خدای که آفریننده آسمان و زمین است چیزی یا رویا و روی فراگیرم دوستی و اورده
و ده و طعام و ده و انعام کند و او دار و روزی و طعام نداند و هیچ طعام نگیرد
و نه هیچ او یا پسند بگوید که در آخر مود و اندک او توین کسی باشد که اسلام آورده
نه در راه خدای خود را و انقیاد نماید و نیز را گفته اند که از چند مشرکان میباش که با
ایشان گری و که تعالی از عذاب آن عصیت بوی عذاب و هم تقیم من بفرست
چو غنم بعد از رحمت و دل الهی المین و آن مسک اند بعضی قلایک شاف لاج و آن
مسک خیر الله علی شای خدی بگوید که من میترسم که در خدای حاجی شوم و ناخوش
کنم از عذاب روز بزرگ یعنی روز قیامت چون من با یار و خیزلت خود از عذاب
این روز ترسم شما و نیز یک کبر سیه و کس که در آن روز خدای تعالی عذاب از او
ببرد اند بر کسی که در رحمت کرده بود و این خدای و بجای و غفرانی باشد او را
مرا خویش روشن و فارا که مشرکان را متعبد کرد بر غفلت ایشان بر آنکه چون
ایشان بدید چیز از نعم و ضرر و شرف و در نیند و عو منان را تا خیرات از او
طلبند و از کار و بلیات پناه بود و چند پس گویند ای که اگر خدای بخوانی و سپاری
و درویشی پس اند آنرا هیچ کسی از تو نماند و نه کرده و باز نماند و او را و اگر ترا خیر
رساند و منفعتی کسی او را از آن منع ننهد و کرد و او هر چه چیزی تا دوست و توان
عبد الله عباس گویند که رسول را که کسی نارس گشتی فرستاده بود بدهد روزی
رسول هم بر آن استر نشسته بود و سواری کرده و راه با من گذشت و مرا گویند
ای غلام گویم لبیک یا رسول الله گویند حفظ الله یحفظ الله حفظ الله بکده اما که عوف الله
فی الرضا یو کلک فی الشدة و اذا سالت فاستجب الله و اذا استعنت فاستعن الله
فقد مضی انعام با حواکین خدای انگاه و در تا تر انگاه و در و خدای انگاه و در تا
پیش خود شای و با خدای و در راحت آشنای کن تا در شست با تو آشنای
و چون چیزی خواهی از خدا خواه و چون یاری طلبی از او طلب بدستی که گفته هر چه
بودی است اگر چه خلاق جدا کنند تا توانی گفتن که خدای آن قصدا کرده باشد
ترانند و اگر خواهی حاضر فی کنند ترا که خدای معارف تو توست باشد نه آنکه اگر

اور انبیا رحه کرمه اید و از اول سوره تا اینجا احتیاجست بر مشرکان انکار از اینجا آیت
 حدیث اهل کتاب است از جودان و ترسیان گفت آنکه ایست از کافران شبیه
 او را می شناسند یعنی محمد را هم بنام و نعمت و صفت و جنبش چنانکه قرآن
 خود را می شناسند کلمی گفت چون رسول ص از مکه بایده آمد عرض خطاب گفت علیه
 سلام را بر رسیدم که تو پیغمبر را چگونه شناسی گفت که در اسلام او را چنان شناسم
 باسم و عین و صفتش که پسر خود را چون پدرم پنداشتی که دیگر یاره او را دیدم
 از فرط معرفت من او را چگونه شناسم که خدای تعالی او را در کتاب با وصف کرده
 به بلقیس ترین و صفتی حرکت احد و صدق احد و فیکل احد باین سلام خدای
 تعالی گفت در کتاب مجید و این آیه بر خواند آنکه خدای تعالی از کافران خبر داد و گفت
 آنکه ایست از ان که ندانند خود را ایست از ان که نیارند خود را ایست از ان که
 انری علی اسد کلبا او کلاب بایسته از کالبع الطالمون و يوم حشرهم حیثما تول الذین استکروا
 سرکاکم الا انکم تفرعون حتی یسئروا و تعالی بر سبیل تعجب یکو یکیت ظاهر و مستحکم
 از آنکه دروغ بر خدای فرافغاند بایست او در آنکسب کند و دروغ دارد یعنی در جهان
 از تو ظاهر گرس نباشد و ظلمات بر بیدار کردن نلاج و ظفر نیاید و ظلم اینجا کافراست و
 کن ای حکمران و وزیر کلمه کلمه از تو زده را پس گویم آنرا که مشرکان شنیده و با خدای انان
 گرفته بجا نیند انبازان سبکه که در عی که در کایست ان شرکیان و انبازان خدا اند و کلام
 لم یکن و نسیم الا ان عاقب او اسد ربنا کنا مشرکین انظر کلامه کلمه کلمه علی الترتیب من ماعا و من
 خدای تعالی چون از مشرکان کرده و اقتضای است ان گفت مخصوص این که قرآن بود و کلام
 از کونش که خود را بگوید و گفت بجدای که از تو یار و پروردگار ماست که ما مشرک بودیم بیکدیگر
 بیکدیگر ایست ان چگونه دروغ گفتند بر تو بای خود و چگونه غایب و خاسر بوده اند از انکه
 دانستند و آن مجید و ان آخوند از ایشان کم شده و کسب است ان باطل گشت ان از مشرک
 مجابا شد بیکدیگر تا بچ از اینجا که معارف خدای باشد اما ان جماعت دروغ گویند و
 و لیکن نه انکه که گویند دروغ گفتند از آنکه در ان گفتار خداوند چون جود و ان سبک
 که از خود نمی گویند و نه اند که اعتقاد ایشان در تملیک مشرکست و ان چه حقیقت
 دروغ باشد برای آنکه دروغ چیزی باشد که غیر خلاف خبر باشد اگر گزیده و ان
 چنانست و اگر نه اند بدان تعالی کند که اند که دروغ است ازین وجه باینست انکه

2

این خبر که خدای داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند و خبر دهند از احوال خود در دنیا که در دنیا چنان کان بردیم که ما بر کاری و پیری ایم بختنا برای شهادت میگیرستیم وطن و اعتقادمان نیکو بود و هر دو زبان معبودان از نامک ستمند و عمل عبادت ما از ایشان باطل انداخته که قول و ادب را مانده شکستن و قول و فعل منهم ماکان تا اول نیز چون و روایت کرد این در حال وحش و کجگر گویند که از اذوالقیامت قیامت چیزی نیست رسد که این عقل ایشان بر جای نمائند بنابر مست و دویوان باشند بیانش و تری الناس سکا که تمام بسکری و کلن عذاب الله شدیدی و کونسا و منهم من پیوسته و جعل علی قلوبهم الکتاب یعقوبه و فی آذانهم وقراوان یروا کلی لایة زینیه باحتیاج ادا جات و یکم یقول لا اله الا الله اساطیر الالهوت و هم بدون علم و عذر یاه و ان یلکون الا انفسهم و ما یسمعون الا سفیان و ولید مغیره و شیعه امیر بن ابی خلف و نفرین ایاریش آمدند و حدیث رسول ص میشنیدند و قرآن آن کردند اگر باید که گویند چگونه میدانند این را که دیگر خواند و میگوید نظر گشت این اجنبی است اساطیر راست که من باشا میکنم و او اخبار که بشنکان بسیار دارد و دانشی و حکما کردی خدای تعالی این آثار فرستاد و گفت از من کارزان کسی هست که سخن می شنود بیکل نشسته بشنید لاجرم علمی حاصل میشود پس ایشان بنابر کسی اند که در کتابها کرمانج بود از آنکه چیزی به اند و علم به در راه یابد یا نگردد فضالت لغت دارد و سخن در گوش ایشان جای گیر نیست و ازین بلیغتر آنکه گفت ام دیوب لایحزون بها و لم اعین لامعبرون بها و هم آذان لایسعون بها و از زرد و بلبلقران فی ذلک لکن لمن کان قلبه غبیظاً و از ایشان در برابر حق علم گفت و از اند برای آنکه دل برای دانستن باشد چون نمیدانند همان اظهار کردل ندارد و فنی حضور که از ایشان یعنی درن میشوند و چراغی چون متفحص نمیشوند اظهار کرد خویش هستند حضور غیب است ایشان کیست که در زمانه شان بیک مشابقت سو آیام و ماهاتم مرید روزه شود دم کاغذایب از ایشان توقع علم چه کرد که ایشان که وی دل اندازد که عمل دارند است مرا بجول بلا تلذذی ادب بانگا ملائیس المعبوس و جعلنا بعضی حکماً بود یعنی ما حکم کردیم و نام بردیم و حکم هر چیزی وقتی که حکم علیه نیاید بوده یعنی برده لایب ایشان چاشنی بود و بر گوشهای ایشان که ازانی ما پرورش ایشان که کرمانج علم و ادراک است و گرانی گوشهای ایشان حکم کردیم که چنین است

۴۱

تو ای که اگر ایشان را بداند بر خدای ایشان یعنی بر آن موعده که خدای تعالی کرده
از ثواب و عقاب و آن خبر داده باشد خسر و شرو صاب و کتاب و کتاب و کتاب
سبیل و ترویج و ترویج که بداند ایشان را که این آیه راست و درست نیست ایشان
گویند از آن بیتی خدای که این حق است و صدقت خدای تعالی که بداند ایشان را
بچند عذاب بداند که آن بداند و درین آیه اثبات بر ویست نسبت برای آنکه
آیه مخصوصست بمنزله و باقی کافران خدای را خواهند دید که که خداوند
کذب و ایستاده است و اما تمام السعده ما وایا حسرتنا علی ما فرطنا منها هم یقولون
اورا بر من علی خود رحم الا انما یرون و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و للذات
الآخره حیر الدین حیث انما یقولون بدست که زبان کرده اند آنکه ثواب و عقاب
خدای را دروغ داشته اند و نه ملاقات بر خدای رو آنهاست از آنکه ملاقات حقیقت
مقابل باشد یا اعتبار پس هر یک که آنها باشد هر دو از آن ثواب خدا و چنانکه من
کافران بر جویند برای ثواب پس باقی عذاب او بود چنانکه گفت و که باقی عقبتن آنها
فی قلوبهم الی یوم فیقولون ای یقولون عذاب و این در حق کافرانست و کافران باقیات نماید
و حدیث نبوی که نقلی است و لا بد و در حق کافرانست و قول من احب الله
احب الله الله و من کرم الله الله که در حدیث است که هر که خواهد که با جوار
حق و رحمت خدای رود خدای خواهد که او را با جوار رحمت خود برده و هر که خیر نخواهد
خواهد و کاره آن باشد خدای نخواهد که کاره آن باشد باقی معنی که نکرده باشد
از ایمان و طاعت خدای تعالی کاره باشد ثواب او را پس محالست درین خبر حکم کردن
بر زویدست برای آنکه احب الله الله و ازین طرف محملی توان کردن بر زویدست پس گویم
که از این فی جزو است با ساری آخرت اینجا که حکم خدا بر آنهاست اگر کفر است ایشان
چنین بر کفر و کذب اصرار کرده یعنی کنند تا که آگاه قیامت بایشان آید ایشان گویند
یا بیک مانی و حسرت ما را با آنچه تعبیر گویم در طاعت خدای بکار قیامت و این است و دنیا
و سعید خدای گویند از رسول که فرموده در قیامت اهل دنیا و آخرت و در جات و منزلت اهل
پسند و گویند یا حسرتنا علی ما فرطنا منها و ایشان را بکاران بدو استهای خود داشته باشند
و در او و در حدیث است که در روز قیامت که چون تو من از کفر و بغیره شخصی است یا
با حسرت نگوید خوشتر از آنکه نکرده باشد او را که یک در است نهایی که بداند خدای را

برای مطالعه بیشتر

كتاب الفقه

نیک آفرید و جویت خوش است او کو پاک من علی صلواتم دیر است که در داریا بر تو
 بودم اکنون تو بر من نشین بیانش و یوم نحر القیوم لی الرحمن و قدای رکبان و کاف
 از کو بر خیزه شخصی پیش او آید یا صورت زشت و ناخوش او را که چه مرا شستای کو
 تمام چرا آنکه خدای تعالی تر کریم آفریده است و بوی تو ناخوش است کو من علی
 تمام دیر است تا تو بر من نشسته امروز بر تو خواهم نشستن و این هر چه
 و قوت باشد برای آنکه گناه مانده باشد بیا کران از جای که از تو رخ و شقت بر
 صاحبش را و بار بر پشت کشند و در دعای امیر عظیم السلام آمده است که هر بیت ایک
 باشد آن الذنوب علی ظمیری السلام تا بر روض بد آنکه بد چیز است آنچه ایشان بر گرفته
 از پاک گناه انگاه حق تعالی است و منتقص کرده زندگانی دنیا را تا مردمان در غیبت
 نکنند و دست از اعمال آخرت باز دارند که نیست زندگانی دنیا که باری چون باری
 که دکان که در روض نماید و نیاید و باری چون باری و ابو جانات از کس
 طای و غیر آن که از آن شایانی نباشد و برای باز پسین که سرای تو است بهتر باشد
 متقیان یعنی بهشت و این نظر بر اطلاق عبارت باشد از جای که در روض مردم بود
 از عرصه قیامت و جویند حلی کنند بر بهشت انلا تعقلون آیا عقل در کار می باشد
 که که تمام انلا تعقلون که فاهم یکدیگر بود و کلن تعقلین بایات السید محمد
 که است رسول من فکله قصید و علی ما که بود او و ذوا حتی انهم نصرنا و لامه الکلمات است
 و لکن چاک من نبال المرسین حتی بجان و سما باین آیه خوش است و رسول را م
 و گفت ما میدانم و چنانچه که تراد شک میکند و اندو یکین میکند و اندو آنچه ایشان میکنند
 تو در خوشی اگر که ما جزای می کرد و در کوفت ایشان بایشان رسانیم چه آنچه ایشان گفته
 و ترابان نسبت کرده اند از خود و گناهت و چون بر ما پوشیده و نیست پس حق تعالی که
 ایشان ترا دروغ زن نموده اند که در یعنی ایشان چیزی نیارند و سبب می که ترابان
 دروغ زن کنند و حق تو بآن باطل که باشند و چه دیگر است که ایشان تراب دروغ
 که ترا پیش از خود آرد و اندو چنانکه در اخبار آمده است که کافران رسول را پیش از بهشت
 محمد امین فرود آمدند و باین معروف بود تا ابو طالب در حق او گفت این این آیه است
 محمد و چه مدینه است که خدای تعالی رسول را این بر سپید تسلیم گفت که این مکه است
 یا تو میکنند در حق تو میکنند این باشند از هر آنکه تو رسول می و خودی از می پیش

با تو کنند با من کرده باشند بیا نشن و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون این نه کذب
و حجودت بلکه حجود و انکار آیت منبت که بر سبیل تسلی رسول حکمت اگر با تو
معاذ کنند و لشک کن که با آن که پیش از تو بوده اند هم ای که کرده اند ایشان که
برای آنکه صبر بر کذب و ایضا و بیخ نمودن که با ایشان که نزد تو بیا ری من بایش
آید که ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب نصرت با صبر بچای بود و فرج باد شوری
بچای بود تو نیز ای که صبر کن که آنچه من گفته ام کس را بدل تو اند کردن مایه الله لا اله الا
خبر پیغمبران پیش تو رسیده یعنی بعضی از اخبار پیغمبران از بهر آنکه چند اخبار بر می
بیانش من من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک تو دانی ایشان باز بر و خود را
تسلیم و خستند و ده و احوال ایشان را ممتد آفرید و سائر کار تو چنانکه باید است
کرده ایم و در کتاب و ان کانت کبر علیک اعراضهم فان استبطعت ان یسعی لعلی ان یفعلوا
او سبک است و ما یم یلایه و لو است الله یجمع علی الهدی فلما یفعلون من الجاهلین
ای که اگر بر تو بزرگ و دشواری آید عده از اعراض ایشان از تو که می توانی که در زمین
را بی بدی کنی یا بر آسمان نرد بانی نمی یعنی یا در زمین شوی یا بر آسمان روی و از بهر
ایشان آیت و علامت که آری ایشان عند آن ایمان آوردن نمی شوند و مضطرب
و مضطرب که در کتب آمده و این برای تسلی رسیده است و قطع طبع او از ایمان ایشان
که اگر خدای دانست که در معلوم آیت و دلالی هست که ایشان علیه آن ایمان آورده و
بودی که اگر خدا کردی و لیکن این جماعت جماعتی اند که خدای خود چل از ایشان دانده کم
آیت که مقدم است اگر ایشان آرند ایشان ایمان نیارند چنانکه فرموده است و لکن
ایقنت الذین او قوا الکتاب بکل آیه ما تبعوا قیلک انک فرج و کذب بک می پندارد که ایشان آنچه
میکنند ما را عاجز میگردانند و ما از ایشان و ایمان آوردن ایشان عاجز نمی بینیم
و لو است الله یجمع علی الهدی اگر ما که آفریدیم کاریم و ایمان که ایشان را زجر و تکریم توانیم از آنکه قنای
و توانیم چنانکه گفت و لو است ما لآتیان کل نفس و ما لک ان یزین نعمت که خطیبتان
نه اچای ای که رسول خود را نمی کرد از آنکه کار جهان کند از فرج و ناسک بیا بی برای آنکه
ایشان ایمان نمی آرند و گفت فلما یفعلون من الجاهلین ای که از جاهلان حاش بشن بآنکه
کار جاهلان نمی و این دلیل کند بر آنکه کار جاهلان نکند چه نمی از آن که اند که در
باشد و قادر باشد بر آن برای آنکه چون نکرد از آن برفت که نمی با تو تعلیق از اگر او را

نمی کنند از آن پس از مثل آن منی باشد از آن و شد تن اشکست بچای کل
شکر که ای علامت شود و این دلیل کند که او نمی شکر آورد اما بیان آنکه عملی شکر
نیفتد و کره ها را شکر بکشد و کتب بیعتهم الله لم یبصر چون و ما و او لا یزین
ایشان من ربه قال الله قادر علی ان یزین و لکن لیسیم لایعقلون آنکه می چای تعالی باغ
فرمود در وصف ایشان بخت فهم علم و استعجاب بر عظم و کبر استماع بآن و گفت جواب
آنکه حق و اجابت دعوت آنکه کند که از چیزی شود ایشان بزرگوار کنند و در کتب
و گفت استعجاب و مرده چیزی نشود چنانکه گفت و گفت لایعقلون لایعقلون
و لکن لایحیات لمن تنادوا و در کتب خدا زنده تواند کرد و بر تواند انگشت یعنی خدا
ایشان را بجهنم بر ایمان تواند داشت ایشان با اختیار خود نیز دیکر ایمان نشوند که ایشان
در سمع و عی تو و اجابت تو با هر کانی مانند آنکه گفت و رجوع ایشان با خدای
تعالی است جزای ایشان بجزای ایشان رساند آنکه ایمان متوجحات ایشان
کرد و آنچه ایشان گفتند گفت ای محمد این کار از من و مشرکان کونید چرا و نه نرسد
بر و بعضی بر تو که گوی آتی و علامتی و دلالی چنانچه پیغمبران دیگر را فرستادند از خلق
در یا و بدیدند و احیای موتی تو ای محمد جواب ده ایشان را و بگو که خدای تعالی قاضی است
بر آنکه آتی که سزاوار است که کمال نمیشناسند و نیز نیدانند که اگر می آتی بر ستم و این
ایمان نیارند عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را عذاب استیصال
باید که هر که ستم و عاصی و آتی فی الارض و لایطیر یحیی خدای الامم اسلام ما و قرطبا
فی الکتاب من ستمی می برهم بیک شرف و چه جبهه نیست در زمین و چه بر کوه کعبه
در و او را و بال جویس آنکه ایشان کوهی اند مانند شما مخلوق و مرزوق و آفریده
و روزی خوار و در صفتی مشتمل بر عدد بسیار نرود و ما در متوالد و ستاسل چنانکه
در خلق شما و لطف نه هر شما و نیست بر آنکه شما را خالق و صانع هست در چنانچه
نیست الا متامل و ناظر را دلیل است بر آنکه او را خالق و صانع و بدی هست قادر علی
و می و موجود حاصل بر صفت کمال و بعضی دیگر گفته اند که معنی آیه آنست که هر چه می تواند
چون سازند و بخواهد و چون نمایند و چون نمایند شود برای آنکه خدا و اعراض ناحق بر
صاحب حق بوی رسد و چه مخلوق را بر ظالمی حق بخاند چنانکه گفت ان الله یستصفی الصالحین

الترتیب الثالث فی شرح کتب خلائق را در موقوف عرض بدانند بطل عدل
 بکسر اند و تراوی نصفت و راستی یا ویند نمادی ندانند از قبل حق که هر منظری
 که او حق دارد بر ظالی بخیزد و داد خود از او بخیزد بهر حقست که اگر امروز در ^{بسیار} ظالی
 بر منظری رده آن ظلم من کرده باشم انکه خدای تعالی حیوانات را جمع کند و بهر حق
 دارند انصاف کنند میان ایشان انکه ایشان را گوید که خاک شوید همه خاک شوند چون
 کافران بینند قنای آن حال کنند و گویند یا یقینی گشت ترا با و این دلیلست بر انکه خواب
 منقطع نباشد و عرض منقطع نباشد و در بر این حیوانات روز قیامت الی این
 نرسد تا عرض لازم آید انکه خدای تعالی فرمود ما فرطانی کتاب چه قصه کردیم ما در کتاب
 یعنی لوح محفوظ نظیره و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یا در قرآن از بیابان حکام
 حلال حرام و قصص و امثال و مواعد و اخبار چه قصه کردیم یعنی محل و بعضی منقول
 آنچه جمالت بیانش بتفصیل رسیده اند که استیم و آتیم الرسول مخذومه و ما نعلم غفائهم
 و آنچه مستحسنست بیانش با علما است توضیح کردیم و ما یعلمنا و یعلم الله و الراخون
 فی العلم بازا احتیاج بر قرآن از قرآن فصاحت چه باز نکرده استیم الا که درین کتاب بیان
 کردیم آنچه حقیقت اول حق را باطل پس انکه هر را از اول حق و باطل خدای تعالی
 بطبیعا نرا خواب و بیدار عاصیا نرا عتاب کند و ما مکتفا نرا بر الام اعراض و بیدار
 و اولین که در بابا یستیم و در یکی از ظلمات من است اسو میخلمه و من است بجی علی علی السلام
 انکه وصف کافران و کذبان کرده و حکمت آنرا که آیات نباتات را نگذیب کرده که کافران
 و کذبانند یعنی از غایت جهل نادانی نبات کفران و کذب اند که در بار حق نباشند و ایشان
 و آنچه بنده گوش ندانند که بشنوند و زبان ندانند که بگویند و استعانت خواهند در دنیا
 نیز کفران باشند چیزی نشوند که ایشان را فراموش آید و از جهت کفران کفران باشند
 انکه فرمود هر که از خدای خود اضرال کند و هر که از خود براه راست بداند خدای اضرال
 و او بیا تو است آنرا که اضرال خواست و در آیت دیگر ذکر ایشان کرده و گفت منقل
 الله الظالمین و آنرا که در ایه ایشان خواست هم جان کرده و الذین جاودا و اینها
 نهند بنهم پس چنانکه ما را با اضرال است که بخلاف کند و کلف کند چون سبک
 او را تو خرد و آیات و بر او حق و عرض بکنند و او دران نظر نکنند و اندیشه
 کار نبندد خدای تعالی او را با او میکند از چه انکه بخت و تو کفر فی ظلمات لایبرون و فرود آید

از راه ثواب و بهشتش بگمراه کند چون از اهل بهشت و ثواب نباشد و از راه خود راه دهد چون اهل آیه باشد با ایمان و طاعت راه دهد و اینها اقسامی است از راه
یعنی آنرا که خود را مملکت کند و عذاب فرماید خود کوشتن علی بن ابی طالب ان ایتم عذاب الله
انکم الک عذاب الله بعد موتکم انکم صاعدین بل یا همدون فیکشتند بعد موتکم
ان و تنور و تنور کون حی بجانه و سقا خطاب کرد که گمراه کنمت ای محمد بگوئی که
که هیچ ی پندیده ای که عذاب خدای پناه آید چنانکه بکاران دیگر آمد پیش از شما از عذاب
یا قیامت بشمارد و سقا عذاب مبتلا کردید آیا شما جز خدایا خواستید
چون در وقت بلا و محنت خدایا میخوانید چرا در وقت آسایش بوی ایان نیافید
عبداللہ آیا در چنان حالی جز خدا ایا میخوانید از بیانی که هیچ نشنود و ندانند و هیچ جواب
ندهند و هیچ چیزی از خیر و شرش در نیابند اگر شما در دعوی الهیت این بیان از جمله
راست که بپندید انکه فرموده که بل ای همدون بلکه او را خواستید یعنی خدایا اجل جلاله را تا که بکشد
و برکشاید آنچه شما او را بدان میخوانید از ضرر و بلا کردی خود را که کشتند و معصیت
دران باشد و شما در چنان حالی معبودان خود را که با او شرکی کرده اید فراموش
نمیکند این ملامتست که خدایا کاران و مشرکان را که در سپیل نهاده اند انکه کاران
در عبادت اصنام مخطی اند و تو که بت و عکس را سکنای نام من بیک نام خدا نام بانی
والظرا العلم بضرعون فلولاذ جا هم با شما نظر کرد و گفت عذابهم و درین کلام
ما کاروان معلوم ما پیشتر از تو ای محمد پیغمبران فرستادیم با ایمان تا ایشان را عذاب نکند
و براه ما خوانند پیغمبران رسالت رسانیدند و مقام بگزارند ایشان زبان
پیغمبران نبردند و در ایشان عصیان آوردند ما ایشان را بیک سنگی نقطه نقصان
مال نفس بکشیم تا باشد که ایشان تسخیر کنند و زاری نمایند و لابد پیش میزدن ایشان
چون عذاب ایشان رسید چرا تسخیر نکردند و زاری نمودند و لیکن دلهای ایشان
سخت شده است و شیطان اعمال ایشان بیا راسته ماکه آرزو کارم بردن تو
ایمان بیا راسته و درین فی تلو کج و کز و باطل را مکرده اند و انشیدم و گمراهی انکه و انشیدم و گمراهی
لما استنوا که در اینجه علمای ابواب کل شیخی حتی از فرجام او تا او را خدا نام بپندیدند و انهم
تسخطعوا بر احوالهم الذین ظلموا انکه در رب العالمین حق سقا که معاذ فرمود که در باب کفایت
انواع نعمت برای آنکه دم پیغمبران ایشان فرستاد و ایشان را نعمتای می داد دهنده کارشان

و اینها را درین روز و این واری و ناصری نیاید و نه تیر شنبه عت کنند بدین
خدای تعالی فی الحقیقه و او را در کسی را در قیامت این نبود چون چنین دانند
و نواحی امتیاز گیرند و اینها را از او اعلام کن تا باشد که بر سر دست
سوزند و از معاصی اجتناب کنند و گفته اند ایس لم کلام متانفت رد بر وجود
و ترسایان که کنن اینها اند و احبوا به و لا تلهوا الا این یه من ربهم البعد
و العشی یه یون و جبه ما علیک من حسابهم من شی و ما من حکم یک
من شی منکر و هم منکر من الکافین جماعتی از مشرکان قریش بر رسول ص
رسول را درین وقت نشسته و نیزه یک او بود و صلیب و بلال و حساب بن امارت
و سلمان و جماعتی ضعیف گفتند ای محمد تو با اینان را نمی شناسی و از ما اینها را
گرفته اینها را دور کن که ما را نیک ی آید که ما با تو نشینیم و اینان و زمین را بکشند
باشند تا ما بیاییم و بتو ایمان آوریم و این بر سبیل مکر و خدایت گفتن تا محمد
ایش را از خود دور کرد و این جماعت نیزه دوی نیاید و ایمان نیارند تا وقتی
یمانند حق تعالی از کلبه و مکر ایشان خبر داد سلمان فارسی گفت با جماعتی ضعیف
چون بلال و صلیب و حساب با رسول ص نشسته بودیم که ارفع بن جاس بنی موی
بر کمرش انوری بایر گذشتند گفتند ای محمد ما را پیشتر آنچه منع کن از ایمان بگو آمد
نزدیک تو حضور این است تو دانی که ما را صلیب بود ایمان نشستن اگر ایمان
دور کنی ما پیش تو آیم و بتو ایمان آریم اینان جماعتی که ایمان نرند و بر سر اند
ما را نیک باشد از حال است ایشان رسول ص گفت ما را با خدا و انبیا و انبیا و انبیا
بزرگ ایمان میمانند گفتند و خجی بیک روزی ما را با سید و روزی ایشان را بکشت
کنیم گفتند اینها را فرود کن که ما با بر تو بشینیم و جبه ای دیگر آنست که رسول ص گفت که در
از حرمین ایشان را تا فیت نهد و برین قرار داد که گفتند این قرار بر جای باید بود
رسول ص را انبیا و انبیا را که فرموده اند تا قرار نام نویسد چنانکه آمد و این آیه آورد
و گفت خزان و در رکعتان از تو کنی تو دانی که خداوند را چه باشد بیا و او را بگو
یعنی نماز باده و نماز دیگر و نماز شام بگذارد و جماعت چون نماز و لغت و جماعت
عجب بود که در نماز با شد امام که بقرآن گفت که قرآن خوانند و با او در نماز
و در ادایش از ان ذات خدای در ضای و بی باشد که گفت ای محمد تو چه بگوئی

که از شما را ایشان بر تو چیزی نیست و از شما را تو ایشان بلکه حساب هر کسی است
تبر و دیگری تا بر این ایشان نیک که اگر تو چنین کنی از جمله نظامان باشی تو را تعالی و لا کف
گفتا بعضی بعضی لایق و لا احوال من الله علیهم من پشیمانند با علم با کتب
حق سباین آیه بیان کرد که در حالت اینکای هر کس دیگری و کفایت چنین چنان کردیم
و امتحان نمودیم تو آنرا بد روی ایشان و در روی ایشان نرایت و اگر آن تا در روی
در پایه حال نگردد و در آن غرور و غرور خود خبر کنند جزای صابران بیایند و تو اگر آن
حال در روی بن عمر نرود و در حال خود بداند که خدای تعالی بر ایشان نعت کرد و شجر
کنند تا خود ایشان را بکشند و جبه دیگر آنست که خدای تعالی نعت من بداند که تو
کردم اشرف و تو اگر آنرا بنگر و در حال و احوال ایشان و در روی آنها با نعت
و جماعت رسول ص دادیم تا ایشان تمامی مثل حال ایشان کردند و خواستند که
از ان تمامی شرف و عزت ایشان را نیز بهره بود بیا و خداوند تعالی نظر نرند و خدای تعالی
و در ان ماه با ایشان را فراموش کنند من گذارستم در حضرت و آدم و آیه که فرشت
تا کار ایشان چنان شد که در ان حد که گفتند او را من الله علیهم اینانند که در
از میان ما بر ایشان وقت نهاد و این توفیق داد و الا خدای تعالی خبر داد از او
ایشان و گفت خدای تعالی عالم است باینکه گفت که نعت او نرند و دست را بکشند
ابو سعید خدری گفت که ما با جماعتی ضعیف را جبه در سجد نشسته بودیم و از بر کفایت
بودیم که بعضی از ما جبه بر بعضی پیش شد و یکی از ما قرآن میخواند و ما سماع میکردیم رسول ص
در آمد و بایستاد و چون آن خواننده رسول را دید خاموش شد رسول ص هم سکوت
کرد و کفایت شما در چه کاری گفتیم یا رسول ص قاری قرآن میخواند و ما سماع میکنیم رسول ص
از امت من جماعتی را بدید آورند که مرا فرمودند که با ایشان نشین و صبر کن که چه باشد
و در میان نشست و در نشستن خود را با ما بر ابگره انداخت کرد بدست کرد و در
حلقه شوی که در رسول ص حاضر شد رسول ص در نگاه کرد و گفت ابشر و اضیع الما جبه
یا انور ان ام یوم القیمه برت با و ستارای در روی بن بخت کرده و من بخیر ام
فرزای قیامت و در قیامت پیش از تو آنرا بر بهشت شوی بدین روز که قد آنرا
باشد انی که گفت که رسول ص گفت ای جماعت در روی خدای را گفته است که
بشینم و بر ان صبر کنم شما آید که خدا را میخواند و دست بانه و جماعتی را با ان

و صلحان که پیش از ایشان بودند این عوالت را با جماعتی نشسته بودم حضرت
 امیر المومنین بود و سلمان و صهیب و بلال و سفيان بگذشت ما گفتیم که با شما
 شمشیر با چای خود بکشد و اگر در این جهان که دشمن خدا ایند ابوبکر حاضر است
 این سخن که امیر المومنین را و سید قریش را خبر پرسون سید گفت ما را
 برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش کرد و آن که اگر ایشان بر تو شک
 شوند خدای بر تو خشم گیرد و او بیایده و گفت یا علی از بر خدای دل خوش کن از آن
 سخن که می گفتی اگر در دل تو از این چیزی هست گفت من دل خوشی که هم و در دل
 من چیزی نیست از ایشان هم عذر خواه نزد ایشان رفت و از آن عذر
 خواست و در کتاب او چاک از این بوسه ها مثل سلام علیه السلام کتب رسیده علی
 علیه السلام و از من علی علیه السلام که کتاب من بعده و اصل نامه خود را در جیب و کلاه
 خود می داشت و دست بپوشید و علی بن ابی طالب گفت آیت در حق آن آمد که خدای تعالی
 پیغمبر را نیکو از طرف ایشان و هر که رسول هم ایشان را نیکو آمدی یا بدی ابتدا
 سلام ایشان کردی و گفتی که از آنکه در امت من خدای تعالی پیغمبر را نیکو
 فرمود که ابتدا سلام ایشان من کنم عطا گوشت آید و حق امیر المومنین هم آمد
 حزن و غم را بر سر و صبح از صبحا چون ابوبکر و عمر و عثمان نیز و کعبه پیغمبر آمدند و گفتند
 ما که ای کرده ایم از آن تو به یکیش اکنون خدای تعالی تو را توبه کند رسول را خوش
 میجو و جبرئیل آمد و این آیه آورد و آیت او را مطابق آیت است و ابوبکر و عمر و عثمان
 او نیز بهست خدای تعالی درین آیه رسول را فرمود به توبه و عثمان و احترام ایشان
 و پایه نهادن و دست بپوشید و درین ایشان و گفت چون بپوشید آن که من و آیت
 ایشان دارند بگوید ایشان را که سلام علیه السلام بر شما باد و از شما بپوشید
 کان باد انکه فرمود رسول که ایشان را می ده و دل خوش کن و بگو که خدای تعالی رحمت
 بر خود نوشته است اول است که گفتند که خدای تعالی چیزی بر خود نوشته و چیزی
 بر تو نوشته آنچه از آیات و حکایه نیست بر تو نوشته کتب علیه السلام و کتب
 علیه السلام اقتضای رحمت بر خود نوشته از هر که کتب علیه السلام از هر که بپوشید
 و شفقت تو بر آن افعال و قالی آن او نیکو که با کرم و فضل خود آنچه بر خود نوشته تا
 کند چون بر جی بپوشید و اهل داشت از روز و وقت خاص گفت که من نوشتم خط

نوشته

نوشته ای که گفت کتب علیه السلام یعنی بر شما نوشته اند چون بر حجت رسید گفت که
 نوشتم خود را بخود که کتب علیه السلام یعنی بر شما نوشته اند و در شراب قطعه نموده و سقا
 ما چای خنق قطع اعطام و در خیار آب می گرم یا چند که امیر المومنین ایشان را پاره پاره
 و چون بر شراب و صلیت رسید گفت من دم تراج پیغمبر رسول و نوشتم و شراب
 نکه ارم و سقیم بهم شرابا بطور لایم پیغمبر بخوری بخدا چه از آنکه و گفت یا ذاریت
 تو می شنیدی چون بخور شد صحت و شفا بخدا چه از آنکه که نویسنده این نعل خدا
 تعالی بود چون در و بختی و کراهتی بود بخدا چه از آنکه که نویسنده این نعل خدا
 را حق بود بخدا چه از آنکه که بخت از آنکه که هر زشتی و ناست بیستی که از روی در و بخت
 هر خدای چه از آنکه که نویسنده کسان چهارم که کرام الکاتبین که احوال تو نویسنده کسان
 در حفظ کرامت افعال تو نویسنده و تکرار اعمال و احوال تو نویسنده و خدای تعالی که در کمال
 برای تو نویسنده آنچه تو نوشت آنرا بخود بخواند مایه و بیست و آنچه کرام الکاتبین
 و حفظ نویسنده آنرا بدلی و بدیدل الله سبب تمام حسانت و آنچه خدای تعالی نویسنده
 کسی آنرا بخود نویسنده کرد و توبه بدو راه نماند و او مایه و بیست و آنچه کرام الکاتبین
 آنچه خدای تعالی نویسنده لایا از بیاید و آنرا تغییر شود و سبب ان پیغمبر اصف را گفت
 نامه نویسی به یقین بنویست که آن من سلیمان و اند بهم الله الرحمن الرحیم و بعد از او
 به بدید و بهذا اخصت به یقین به داشت و بر خواند و پیش نهادت سلیمان آید
 و اسلام کردند نه و اینجا که املا کنند سلیمان بود و نویسنده اخصت به بدید
 و بدید و خوانند و یقین چند آن کرامت بدید آمد که گفتا و سال که یقین چند شد
 بخت بنای شد اینجا که تمام عنایت حق باشد و لوح لوح رعایت باشد و او از
 خوانند آیت باشد املا کنند و موی باشد آید و جبرئیل باشد خوانند و بعد
 مصطفی باشد که گفتا و سال و سوسه الیس باطل شود نوشته من است
 یکی کتاب منست به تو کی تکلیف منست به تو کی رحمت منست برای تو آنچه کتاب است
 که نیتی و آنچه تکلیف منست به دست که نیتی لایم از رحمت منست و دست خود
 کنم اگر آنچه بدی از تو در بر خود آید یا بدی و یا جلی از تو در کلامم از من علی علیه السلام
 بجا که اگر چنین و حکمت چنان راه داد که هر که بدی کند بجا است و نادانی یعنی حال
 حرام نشناسد یا حال عفو است آن جامل باشد انکه از پس آن که توبه کند و منست

عالم

عالم

عالم

آنچه بگفته شد و کرده باشد بتوبه اصلاح کند برگزیده بشود و آئینه
عظمی کند که مانند آن نکند خدای آمرزنده و مهربانست بپارمزد و باز پسند و رحمت
کند و بخشاید و گناهان را بخوبی بکشد و آیت مفصل کنیم و تفصیل بدهیم آنرا بعضی
یا هم چنین که درین سوره تفصیل آیات و بنات کریم دلائل حج را برای مشرکان
بیان میکند و بیان کنیم اذله و حج را برای اهل حق در اهل بطن تا باند و هو یاد
روشن شود از آن راه آنکه که اینست بفرمان و گناه کارانند و گرفتارانی نیست
ان عبد الله و قد عوف من دون الله قل لا تتبع اهلکم قد ضللت اذوا ما انا منکم
قل ان عبدی ما یستجیبون به تعفی الامر منی و بکم و اسد اعلم الظالمین حق تعالی را
فرمود که مشرکان را بخوبی که از حق کرده است خدای و زجر کرده اند که معبودان شما را بگویم
بدون او و نیز گفته است که بگو من متابعت بوی شما نکنم چه اگر شما را باستم و از جهل
موتدیان و راه یافتگان نباشم و بگو من بر منتهی و جنتی ام از خدای خود و بصیرتی
و شما دروغ میدارید آن بینه را که روا است یا من بر بیانی ام از خدای برای آنچه
شمار او عید میکنم از آن عذاب خدا است و شما دروغ میدارید و تحویل میکنند
و سخا و پند و آن نیز یک من نیست و من تعالی ندانم و آن خدای تعالی دارد و حکم را
چرا او را نیست حکم کند بر استی و حق را و نیکوترین حکم کند گناه است آیه را دلالت
بر آنکه خدای عزوجل قضا بکند و معصیت نکند و آن بمقتضا و رضا او نباشد امکانست
بگو این کافران را که اگر آنچه شما بآن اعتقاد میکنید بدست من بودی و نیز دیکر بودی
بکردی و میان من و شما کار حکم و بکمال شدی و از برای شما برستی لیکن بدست من
بفرمان خدا است و خدا عالمتر است بظلمان و احوال ایشان که اگر عذاب باید کرد و کار
موت باید داد و محبت بجهل تعالی دارد و که شما و عهده صانع العیب لا یعلم الا هو و یعلم
ما فی البر و الباطن و ما تسخط من و رقة الایعلم و لاهیه و الظلمات الارضی لا یعلم الا ربی کتاب بین
الکفر است چنین نباشد هر چه در زیر پرده غیبت بعلم او است و کلیه آن نیز دیکر است
و راه کثایش آن با علم و اخبار او است از وی توان شناخت و از وی بدان شست
توان کرد جز از وی کسی دیگر نداند برای آنکه هر که عالم بعلم باشد آنچه از طریق و اندوختن
طریق نباشد او را غیب نداند مفسران خلاف کرده اند که در بیان حق غیب چیست عباد

اهل

رسول ص را آنکه در آن پنج چیز است که درین آیه است ان الله عهده علم اولی الامر
الغیب الی آخرها حکم و متاعی کنند که خزان لیبی خواست و علم نزه اعداب باشد
کی فصلی باشد و کی نباشد و کی نباشد و کی نباشد و کی نباشد و کی نباشد و کی نباشد
احوال خلقت از سعادت و شقاوت و عواقب اماره و خواتم اجاست و نیز
آنچه در دریا است و بیابان است یعنی بر هر تری و خشکی و هر چه در آب است و هر
در چه است از جهادات و حیوانات علم آن نیز یکی خدا است و هر که از جهات
زود نیست الا که خدای داد آقا و علم او به آن محیط باشد عبد الله عباس گفت حج
نیت و بر وجه الا که بر آن فرستاده و کلمات و ده اند هر یکی که از آن در دست نیست
که چند است کدام یک بود که جانوری بخورد و کلام بخورد و چند هستند و چند باند و آنچه
خدای گفت چه نیست که کافران نزدیک باشد و الا معلومات او را هیچ نیست
هر چه معلومی دارد و اجابت که معلوم او باشد و اجزا و تاحیل و مقادیر
و نیز چه آیه است در زیر زمین الا که بعلم است و گفته که مراد بظلمات الارضی
آن محجرات است که زمین بر نهاده است و چه تره خشک نیست الا که کتاب است
و روشن شده و جوید است گفته اند که رطب آب است و یابس بادیه است
و رطب زمینی است که نبات رو یابد و یابس آنچه نرو یابد و گفته اند که رطب نبات
و یابس نبات کافز است که از ذکر خدای خشک گشته است و رطب قطره باران است
و یابس موقوف است بر زمین و در خبر است که رسول ص گفت سبب سحاب از آسمان
فرشته را دیدم که او را هزار دست داشت بر هر دستی هزار هزار انگشت بود
به انگشتها حساب و شمار میکرد چهرت را که من این فرشته گیس و چه حسابند
گفت او فرشته است که قطره ای باران نگاه میدارد که چند قطره باران آسمان
بنشین آمده من آن فرشته را دیدم که من ای فرشته توانی که از آنگاه که خدای تعالی
جوان آورده است تا امروز چند قطره باران از آسمان بر زمین آمد گفت یا رسول الله
خدا کی ترا بچی فرستاد که دلم که چند قطره باران از آسمان بر زمین آمد گفت
یا رسول الله بآن خدای که در قیامت آن دلم که در بحر چند آمده و در بر چند آمده و بر خیزند
آمد و بر جان چند و بر پوستان چند و بر شورشان چند آمد و بر گورستان چند آمد
رسول ص گفت بچشم باند از خاطر آن فرشته و بچشم و وضو آن همه را در آن است

مکمل

نبوت ص

حاصلی هست که من از کمال عظمت آن عاجز باشم و بیان و خاطر و ذهن و زبان و کلام
من بدان نرسد که من آن کو است گفت چنانچه که آنست و در جمیع خاطر باشد
که پیش این نام تو بر ندان این که تفاوت بر تو صلوات خدا من حضور ع آن
ثواب نه از اول معانی گفته که این چنانکه نیست و عبارت از جمله معلومات و این را
یکی خطرا و اگر کرد که چیزی خالی بود و از آنکه در بجز باشد یا در اما هر کجا باشد
یا بر بالای زمین باشد یا در آسمان باشد و در زمین یا در خاک و غرض از این
آنست تا مکلفان بطاعت نزد یک شوند و از معصیت دور شوند و بدانند که اگر آنچه
جاء است بآن خطاب نیست و در تحت ثواب و عقاب است از حد و عقاب از حد
و سزا را و هر دو نیست افعال مکلفان مخاطب با خود و خود منتهی او نیز که محصور در حد
باشد تا بران جزا دهد و ثواب و عقاب بقراین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده اند که هر چه که افتادن سقط است که از دست یک مادر پخته و مرد بچه و در کمال
فرزند است در دم مادر و مرد و بطلب آنچه از آن زنده ماند و بزرگ و مرد و بیا پس
آنچه نیست شود و میرد و مرد بطلب لوح محفوظ است نیز یک پسر مشران قوله تعالی
و هو الذي يوحى اليك بالقلم ما لم يسمع بالها ولم يسمع فيه ليعني اجل من اجل من يسمع
بما لم يسمع من حق تعالی درین آیه از جمله معانی خود بعضی گفته اند که در و بیا و در کمال
و کثرت او آن خداست که شما را متوجه کرد و اند در شب یعنی بخوابانید یا بعضی مدح شما
کند و آنچه شما کسب میکنید بر روزی شما رسد و میدانند از خیر و شر شما پس بر انگیزد
شما را و بداند که از جواب شما در روز آن اجل معلوم و انفس شما در شما را نام
کرده اند پس فرجع و بازگشت شما با و باشد پس انگاه شما را خبر دهد آنچه کرده باشد
یعنی هر کس را جزا بیزاید بر رفتن حال او و هر که عباد بر او امری عباد و هر که
عظیم حفظ حق ادا جا احکم الموت و حده رسلا و هم لا یخطون ثم رده الی الله و هو الکریم
الاراکم و هو اسع الکاسین حق تعالی درین آیه بیان میکند که خاندان حرام است و هر که
و بر بالای ایشان است نه معنی جهت بلکه معنی قوت و قدرت علیکست او است آن خدایی
که شنیده کام جبار است و نکر کننده و تکبر است و توان او بالای فرمان ایشان
و بزرگوارتر از نگاه بانی که شما را که دارد از فرشتگان تا آنکه وقت مرگ کنی ایشان را
و معنی فرشتگان ملک الموت و اهلان او و جانشینان او و از ایشان آنچه مقرر است

[illegible]

در وقت باز آفریدن در دایره دین معنی که با خلق را کن یعنی با شایسته
کتاب را و حق است و او راست پادشاهی در روزی که در آن روز در صور
در دین و دانی تان و آتش کارا دوست محکم کاره درست کردار و دانا
همچنان در خبرست که رسول هم گفت شب معراج اسرافیل را دیدم صور در دین
گرفته و آن بر شکل سیری بود سری در دین او و آن سره یک چهل هزار شنبه
داشت در زیر عرش و او چشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفت چنانکه
که این صور در دین دارد گفت از آن وقت که خدای تعالی عالم آفرید و او را
آفرید و او صور در دین دارد و منتظر ایستاده است فرمان خدای تعالی
آید که در دم و صور بوقتین قرن باشد یعنی هر دو پان این خبر رسول است
که گفت کیف انتم و صاحب الزمان انتم الزمان قدس سره ادعای ابراهیم لایه ادر آن خدا
آیه الی ابراهیم و قویم فی ضلالتنا محمد بن اسمعیل حاکم گفت که نام پدر ابراهیم آفریده
و او از وی بود از سر او که فرام او کوفی و معنی او در لغت ایشان که بود و این
اسم هم است و گفته اند آفر نام بیست پس بدین معنی چنین بود که آفریده
اصناما و احباب ما را در و روایتی که آفر نام قدس بود از قبل ما در هر روز
و یک نام عشق و جد را در عجب پدر خوانند و این چنین است برای آنکه
است که پدران رسول آدم نوحان بوده اند هم بدلیل عقل و دلیل عقل است
که اگر پدران ایشان کافر باشند مردمانی بود از جهول و ابلهان و اشیان
ایشان و هر که ایشان دعوت کنند کافر از باسلام و بگو برای ایشان عیسی
کافران گویند که این عیب و شهادت است و پدران شما حاصلست و نیز آنکه خدای تعالی
مشکران را بخش خواند و آنکه او را بپاک کردن پدید فرستاده بود باید که بخش بود و نماند
زاده نباشد اما دلیل عقل است که خدای تعالی میگوید و تحذیر فی الساجدین بر
منت و تعداد و نعمت گفت ما ترا در پشت ساجدان میکردیم اگر ساجدان آخر
بدان اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بلکه منقعه باشد و دیگر آنکه
ساجدان جز ساجدان خدای خوانند و دیگر بفرموده لایزال یعنی از ساجدان
الطاهرین الی ابراهیم الطاهر است لم یکنی بدینجا جلوه اگر در میان ایشان کافری
او بطاهر و صفتش است که کافر بخش بود میگوید یا کن ای که اگر بگویم

کنند

گفت بر سبیل تو پنج تو تو مع و ملاحت بدینوشن یعنی عیش یا جشن از قبل در آن
که ای پدر ترا شرم نیست که بتانی را که خود میتراشی و میسازی خدای میساز
و قوم ترا در خلالت و کرامی بود و او روشن می بینم گوشت آن بود که معصوم بود
آدمی و این چنین بود که آفریت تراش بود بت میتراشید و با ابراهیم میاد که بنا
بر و بنوش او بیاوردی و حسن در پای آن بت کردی و بر زمین میکشیدی
و میکشیدی که میخرد خدای را که فی چند و نیت نمود و هیچکس نفعی نمکند آنکه بیاورد
و پس آن را خدای تعالی و گفتی کس نمیخرد او را مردم شکایت ابراهیم باوی کرد و ابراهیم
گفت شرم نمیدانم که اصنام چنانچه خدای گفته ای از یک و قویم فی ضلالتنا و قویم
و کمال شری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و کونین من المومنین و همچنین که ما باز
نمودیم ابراهیم را و تعریف کردیم با او که خلالت آفر و فساد عبادت اصنام همچنین
باز نمودیم او را ملکوت آسمان و زمین تا آن تعریف و اعلام از تان تیر کرده و
تولکرده و از جهل مومنان و عالمی شد و را خبر آمده است که خدای تعالی ابراهیم
بر صواب داشت و حجاب الریش او بر گرفت و در پای آسمان برکشید و از زیر
باز نمود و جای او در بهشت با و نمود و حجاب از روی زمین بر گرفت و از زمین
او را زمین ختم با و نمود تا او عجایب آسمانها و زمینها بدید در خبرست که روزی
خاطر ابراهیم یکدشت که من رحمت از اهل را تمام در زمین حق تعالی او را رفع کرد و
او ایستاد و بر اعمال بعضی ضلالت مطلع کرد ابراهیم برای ایشان دعا کرد و گفت اللهم
خدای تعالی که گفت یا ابراهیم آن رحمت که باشد که ترا بر خدایان بود انا ارحم بعبادی
و من غیرک اید المومنین علی عم از رسول الله و آنچه کرد که چون خدای ملک آسمان
و زمین با ابراهیم نمود مردی را که بر معصیتی بود دعا کرد و خدای تعالی
و ملاک کرد و دیگر را دعا خواست تا دعا کند خدای تعالی که گفت رگم که تو مرا بپسند
الرحمة و کار این بندگان من از سر و بر و نیت اما تو به کنند و من
قبول کنم اما از نسل ایشان در اندک است و مقدس باشند و اما شرم آفرید
بقیامت اگر خواهم از ایشان عفو کنم و بفرماید اگر خواهم عفویشان کنم بعد از این
دعا کرد و برایشان گفته اند ملکوت آسمان ماه و ستارگان و آفتاب و ملکوت
زمین کوه و دشت و درختان و نباتات و این آن وقت بود که او را زغارید و آنکه

و نیز از برای آن کردیم تا بدان کنیم از برای قوی که ندانند خود را از این مادی که
من ربکم لا اله الا هو اعز من الملائک و هو است اسد و اسر و او با جلال
علیم و حنیف و ما است علیهم کوبیل حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر کرد نیز
 و میگوید ای محمد صبا بعت کن و پیروی نمای آن چیز را که بگوید و حق فرستاده
 و الهام تو کرده اند از خدای تو که پروردگار است که حق خدای و آفریدگار است
 الا و گویند که معنی آنست که ایشان را دعوت کن باین کلام و اعراض کن
 ازین مشرکان بگردان این عباس گفت این آیه منو حست بآیه قالی که
 خدای تعالی فرمود که اگر خدای خواستی این کاران و مشرکان را که مشرکین تو
 و با خدای اینان را بگویند یعنی اگر خدای ایشان بر سپیل تو و الهای ایشان
 خواستی ایشان را بهتر بگردان داشتی اما بدین وجه خواست بلکه بر سپیل
 اختیار خواست که اگر بر سپیل الهی و اضطرار خواستی مافی حکمت و انقض
 بودی چه عرض حق سبحانه و تعالی را بتعلیف بندگان تفریض و ایت تا
 بر وجه اختیار تو در دو ای نباشد مکتب حق بواب نشود و آیه را در کتب
 که از ایشان بیاوریم بر سپیل اختیار روز آنکه در آیت های دیگر جدا کردن و
 اگر کرده است با یگان و از نبود الا و حق که امر علیه مامور باشد و نیز اگر خدای
 تعالی بر سرش باشد که آن کند که از خود خواهد پس معلوم شد که مراد از این آیه
 آنست که اگر خدای تعالی ایشان را خواستی بر سپیل تو و الهای ایشان شرک را در
 آنکه خود را گفت ای محمد ما ترا بر ایشان مکه ایم که ایشان را از کفر بفرست کنی یا کفاره
 که با وجود تو و محافظت تو که تیار کنی که اگر آمد بر تو تا وانی باشد و تو بر ایشان و کتب
 که بصلای ایشان از مصالح دین و دنیا قیام کنی این دو وجه کدام بود منو حست
 ما یم که حفظ افعال و رقیب احوال کنی تا قیام ایشان را بر تو جز ابلغ و اندر چیزی که
 نیست و گفته اند این آیه بکلام پیش از آنکه قالی فرماید فولله العباد الذین یعرفون
من دون الله فیسجدوا له و ابعد علی الذکر زیرا که لعل از عباد می بگویم عظیم که
یعلمون سجدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول را ابو طالب عیش حمایت
 کرده بود چون ابو طالب را وفات نمود یک آمد مشرکان گفتند بیایید تا بر این مرد و قیوم
 و حجت بروی گیریم که گویم که پسر برادرت را از ما باند و اگر تا امر از بخت تو چیزی نیست

این آیه را در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

از آنکه تو چهره ما و سینه ما می و اگر نه ویرا بکشیم اگر بر خاستند و نیز یک ابو طالب
 آمدند ابو سفیان و ابو جهل و نفرین الهی برت و در دین الهی ص با جبهی و یک و این
 سخن را ابو طالب بگفتند ابو طالب رسول را حاضر کرد و گفت این قوم بنوا علیهم
 تو اند رسول هم گفت یا عم ازین چه میخواهند گفتند آن میخواهم که دست از ما و علی
 ما بدارد تا ما دست از تو و خدای تو بداریم رسول هم گفت اگر من این یکم شما
 مرا ص عدت کنید بر کلز که بآن کلمه بر عرب و یمن بگویند و هر جوان شما را شهادت
 شوند گفتند آن چیست گفت آن آنکه بگوید که لا اله الا الله گفتند ما این میگویم ابو طالب
 گفت این را از کون تا با تو مسعدت کنند رسول گفت من بجز ازین را نمیگویم ابو طالب
 و اگر چه آفتاب بیارند و بر دست من نهند ایشان گفتند ای محمد از دست تو
 خدایان را باز ایست و اگر نه ما نیز خدایان ترا دشنام دهیم خدای تعالی این آیه
 فرستاد و گفت دشنام دهید آنکس که بی را که میخواهند و میپرستند بجز خدایا
 و معبودان ایشان را که ایشان نیز دشنام دهند خدای تعالی را از سر فرم
 و بیداده بود علی و جبریل خویش و این آیه در دست پر و هر تفرقه بخواه و دشمن
 در جای که نه جای اظهار رحمت باشد قدیم تعالی رسول را گفت با ایشان بیار
 و مدارکن که تو در سرای ایشان و ایشان بسیارند و تو یارنداری و ایشان
 دارند و ارام ما کنند فی دارم و ارضهم ما کنند فی ارضهم پس چون رسول را تو
 ضعیف تقیه فرمودند و مدار کردن با ایشان پس امام اولی که تقیه کند که با یار
 از پایانه پیغمبر تو بود و رعیت نیز که با ایشان از پایانه هر دو فرستاد و در حجت
 و شصت نفر از متقیان عقلت و شرع به آن وارد است در قرآن و سنت آنکه خدا
 گفته که اگر ما همچنین یا راستیم برای هر قوی کردار ایشان را یعنی هر امری را که میفرم
 از ایمان آوردن و طاعت داشتن و کفر و کذب است و حبیب الیک الامان و نشانی که تو یکم
 چنانکه است ترا ایمان فرمودیم و بدان که حق و ترغیب کردیم با است سلف و جبهی کردیم
 و در کتب و لطیف که بگویم با ایشان همان کردیم و ما مورا بر راعل ایشان گفته است
 از آن سبب که لازم بود ایشان را که آن چنانکه کی غیر بر آن که یک تو آنچه تو کردی است
 و بر علی خود میباش بعضی دیگر گفته اند که تیرین و رآیه بعضی تحلیه است یعنی ما ایشان را
 کامل ایدم و علم بختی است و قیام بختی است تا حسن را بداند و کما ربت و قیام را بداند و از آن

کنند چون عقل و علم را کار نرودند تا حق از ظلم و جور از سبزه اندام ایشان ترا بیا
که از ایشان آنچه کردند و نه انداختند که نیکوست چنانکه گفت که درم یک بیون انچه یک بیون
پس ازین معنی گفت که ما بیا راستیم هر اشی را علی ایشان یعنی ایشان ترا با علی ایشان
که از ایشان و بفرزندان منع کردیم کوی که ما علی ایشان ترا بیا راستیم اگر بر سبیل حق
گفت که پس مرجع هر با منست من آنرا بیکار ایشان نم ایشان ترا خبر دهم و آگاه کردیم با آنچه
کردیم باشند یعنی جزا و عذاب است هم قول خدا و الهام است به جبر و انهم من جاتم آیه
نیز منقول به اهل ایمان است عند الله و ما یستحق انها اذا جات الامم من و تعالی است
و ابصار هم کلام می خواند و درم فی طغیانهم یعنون سبب نزول این آیه آن بود که
مشترکان گفتند ای محمد ما را خبر میدی که موی را عصابی بود که اگر بر سر کسی بودی از شر
آب روان شدی و اگر بر دربان روی در در راهی خشک بودی مری و عیبی ده
زنده کردی و صالح را تا از سنگ بران آمد تو نیز ما را آتی بیار تا ما ترا تعدی کنیم رسول
چو گفت چه میخواند گفتند این کوه صفا را برای ما زکن و جوی و درگاه را زنده کن تا بر صفا
سکون آید و چند رسول هم گفت که آن چنانست که از خدای در خواست و خدای اجابت کند
شما هم ایمان نیارید ایشان سوگند خوردند که ایمان آوریم رسول گفت که شما خدای
کم گفت با رخدا امید ای که ایشان چه میکنند چه میگویند آمد و گفت ای محمد تو چیزی از خدای
بدی و لیکن ایشان ترا پس از ان امان کنیم و عذاب استصال کنیم و اگر خواهی در گنج با
باش که از فضل ایشان ایمان آورند رسول گفت خدایا صبر کردم خدای تعالی این آیه را
و گفت ایشان سوگند خوردند بر طاقت رعایا آنچه ممکن نیاشد به ان سوگند خوردند
که اگر آتی با ایشان آید ایمان آورند اگر گفت ای محمد تو جواب ده ایشان ترا و بگو که آیات
بدست من نیست با خدا است و نیز و یک من نیست نیز و یک بدست من نیست و از ان
گفت و اگر نگذرد آنکه خطاب کرد و جوی را از صحابه که ایشان بپنداشتند که اگر خدای تعالی
این آیه اظهار کند ایشان ایمان آورند گفت سحابه و اندک چون این آیه را بیا ایشان
ایمان خواهند آورد و برین وجه لازما ده باشد چنانکه جای دیگر است و ما متکلم را بگوید
اذا اوحی و بعضی از اهل علم گفتند که انچه بعضی معانی بود یعنی چه دانید شما توانمودن کردند
این آیات ایمان نیارند و گفته اند خطاب به کافرانست یعنی شما که مرا نیدم و اندک عاقبت کار
جست اندک ایشان ترا خبر ده ادا آنچه ندانستند و گفت که حال نیست که اگر آیات بیازد ایشان

افراج من العقی
و جی

امان

ایمان

ایمان نیارند اگر گفت ما بر کفر ایمان و کفر و کفر ایمان ایشان ترا بر سبیل محبت چنانکه
ایشان او را بپنداشتند ایمان نیارند که ما بوحث و دیم و کفر و کفر ایمان ایشان ترا بر
کردیم یعنی در دروغ آتش دروغ بر سبیل جزا و عقوبت ایشان ترا بر حق
گناه ایشان کنیم و گفته اند معنی آنست که ما اذولای ایشان و طغیان چنانکه
ایشان داغ و آنچه در ضمیر دارند بر ما پوشیده نیست و چون کسی که کار را بر ما
رومی بروی کرده اند حقیقت آنست که باطن آن به اندام و کفر ایمان ایشان ترا بر کفر
بخلافت ظاهر یافتیم و گفته اند معنی آنست که شما چه دانید که کفر و کفر ایمان ایشان
بیکر ایمان و هر یک یک بر سبیل تخلیه و خذلان پس ایشان را فیه اند و می بینند
حق را چنانکه اول بودند عذر آنی نزل و آیات و نبیاست ایمان نیارند و کفر
به و اندک که با ایشان ترا در طغیان و خذلان ایشان ترا که کفر ایمان ایشان ترا با علی
ایشان که کفر ایمان و بفرزندان منع کردیم کوی که ما علی ایشان ترا بیا راستیم اگر بر سبیل حق
گفت که پس مرجع هر با منست من آنرا بیکار ایشان نم ایشان ترا خبر دهم و آگاه کردیم با آنچه
کردیم باشند یعنی جزا و عذاب است هم قول خدا و الهام است به جبر و انهم من جاتم آیه
نیز منقول به اهل ایمان است عند الله و ما یستحق انها اذا جات الامم من و تعالی است
و ابصار هم کلام می خواند و درم فی طغیانهم یعنون سبب نزول این آیه آن بود که
مشترکان گفتند ای محمد ما را خبر میدی که موی را عصابی بود که اگر بر سر کسی بودی از شر
آب روان شدی و اگر بر دربان روی در در راهی خشک بودی مری و عیبی ده
زنده کردی و صالح را تا از سنگ بران آمد تو نیز ما را آتی بیار تا ما ترا تعدی کنیم رسول
چو گفت چه میخواند گفتند این کوه صفا را برای ما زکن و جوی و درگاه را زنده کن تا بر صفا
سکون آید و چند رسول هم گفت که آن چنانست که از خدای در خواست و خدای اجابت کند
شما هم ایمان نیارید ایشان سوگند خوردند که ایمان آوریم رسول گفت که شما خدای
کم گفت با رخدا امید ای که ایشان چه میکنند چه میگویند آمد و گفت ای محمد تو چیزی از خدای
بدی و لیکن ایشان ترا پس از ان امان کنیم و عذاب استصال کنیم و اگر خواهی در گنج با
باش که از فضل ایشان ایمان آورند رسول گفت خدایا صبر کردم خدای تعالی این آیه را
و گفت ایشان سوگند خوردند بر طاقت رعایا آنچه ممکن نیاشد به ان سوگند خوردند
که اگر آتی با ایشان آید ایمان آورند اگر گفت ای محمد تو جواب ده ایشان ترا و بگو که آیات
بدست من نیست با خدا است و نیز و یک من نیست نیز و یک بدست من نیست و از ان
گفت و اگر نگذرد آنکه خطاب کرد و جوی را از صحابه که ایشان بپنداشتند که اگر خدای تعالی
این آیه اظهار کند ایشان ایمان آورند گفت سحابه و اندک چون این آیه را بیا ایشان
ایمان خواهند آورد و برین وجه لازما ده باشد چنانکه جای دیگر است و ما متکلم را بگوید
اذا اوحی و بعضی از اهل علم گفتند که انچه بعضی معانی بود یعنی چه دانید شما توانمودن کردند
این آیات ایمان نیارند و گفته اند خطاب به کافرانست یعنی شما که مرا نیدم و اندک عاقبت کار
جست اندک ایشان ترا خبر ده ادا آنچه ندانستند و گفت که حال نیست که اگر آیات بیازد ایشان

بسیار است

و الله الذي لا يؤمنون بالآخرة وليرجوه ويلتهم أموالهم مفرقون وحيثما يكونون
هر مفرق من اوستن از دین آن آدمی شکل و چندی صورت یعنی چنانکه دیگر بتی
و دشمنان بودند ترانیز دشمنان باشند و چنانکه دشمنان دیگر بتی را که یکی علیه
نکردیم و بجای و تفریق کنیم هر اگر مکلف میکن و فعل نیاید مضطر و مجبور و در این مقامی
تکلیف که در وجهی که است که جعلنا یعنی سبیا و حکما بود و حکم و تفسیر با هم میگویم
و میباشند و تفسیر و در اثری بود بلکه تعلق آن آن علی ما جوید و چنانکه است که
چون خدای بر رسولی که میگوید که دشمنان بر روی حسد بود که دشمن و دشمن
کوی که خدای کرده و از آن و بر که سبب آن فعل خدای بود چنانکه اگر شخصی شخصی کند
که در این سبب آن حالت است که این آینه کوی ترا خا سبب آن بدیه آوردیم و چنانکه
آورد که خدای تعالی بفرمان فرمود که با کافران دشمنی کنید چون با کافران دشمنی
کنند کافران نیز با ایشان دشمنی کنند چون سبب دشمنی کافران سبب دشمنی
بیکدیگر بود و آن با هر خدای شود پس باین معنی آن چیست او باشد خدای تعالی
رسول را هم بر سبب تسلیم میگوید که چنانکه اگر این بعد از او و دشمنی کافران چنان
باشد و با کسی که نبوده است بلکه هر مفرق که فرستاده ایم و در دشمنان بودند
و در چنان و انبیان که بعضی برین و در آن و آدمیان و چنان و چنان و بعضی
از ایشان و در چنان که کلامی باشد و آن دعوت آن و در سبب چنان بود
با یکدیگر و یکدیگر که با سبب از هر طرف و فریب و اگر خدای خواستی ای که که این
این افعال کنند و یکدیگر از سبب بر سبیل تهر و اجبار ایشان که در این
خو است برای آنکه این خواست سببی تکلیف است پس توفیق از محمد کن این ترا
یا خدای تعالی و بآن درونی که میگوید و بفرمود ترا این که خدای تعالی است
ایشان بکنند و این بر سبیل تهر است چنانکه گفت اعدا ما شتم امام محمد
با تو هم گفت و چنانکه این است که ایشان را یکدیگر را به بپند و بعضی چنان
آنچه خلق را به آن اعدا کنند و این خدای است سبب ایشان و این بر سبیل
بفرمود از بر آن اعدا کنند تا به این ایشان را بفرمود که بکنند اعدا که سبب اعدا
اینکه چنانکه و در این اعدا که سبب اعدا و این است که امام الکاتب بفرمود که این
من رجب یعنی ملک کوفه من اعدا که خدای تعالی رسول خود را میفرماید که بگویند کافران

و معنی آنست

کافران بآن میل کنند آن کافران که ایمانی آورده اند برای باز پسین و نه بپند
و بکنند آنچه من جز از خدای حکمی طلب فرام کردن و حکم آن باشد که حکم جز
یعنی بکنند و حکم را بگوید که بکنند و بپند و معنی آنست که تفریق و تفریق
ایشان است بر آنکه تفریق کردند که رسول ایشان بپند و بر حکمی که ایشان
کنند و صلاه بکنند که ایشان بپند که من چگونه طلب کنم حکمی جز از خدای که
آن خدای که بپند بپند فرستاده و فصل بین و مشروح که در و است تباری و
البسی نیست و در و معانی مفصل است و در این فصل فصلت بیاض
و حرام و مشروح و احکام و کفر و ایمان و آنکه مایه ایشان را که بیاض از هر دو
و ترسیان میدهد که این کتاب قرآن است از خدای تعالی که سبب آن خدای تعالی
مخلوق فرستاده است یعنی آنکه عالمی است بتو و اینجمله که رسول تو را
وصفت او خوانده اند میداند که حق است و از حق است و آنکه خطاب
با محمد و رادامت و بیست گفت تو از هر شک کنندگان میباشد اگر بگویند که
روایا شد که کافران حق را داشته اند و آنکه حق دانند و من باشد که کیم آن
مخصوص است بآنکه در دست قبول ایمان آورده اند و اگر چه در آن حال بودند
در آن وقت عالم بودند و در آن وقت که بعضی بعضی کمال و آنکه بر وجه روایا شد و چنان
روایا شد و علم نبوت و اما قوه ثواب و عقاب و این در اوقات سبب
آن از نزد یک خداست و لیکن این تقدیر ایمان نباشد که ایمان عبارتست
از مجموع علوم که تا مجتمع نشود ایمان نشود چنانکه در علم بحدوث اجسام و آنکه او را
محدثی باید حاصل آید و چنانکه است که کفر است که انکار کنند آنچه رسول الله
باشد و چون کفر انکار بود و ایشان انکار کردند که چه دانستند پس ایشان را که
و چنانکه است که سوال سبب شده که چرا با و تو الکاتب بپند و بپند
آنکه سببی که تغییر و تبدیل نکردند و رسول ایمان آوردند و در و بود که در و ایمان سلام
باشند و بپند و آن در سبب یا بجای که در آن کتاب خوانده است چنانکه اندک
الکتاب و جم الکاتب البین قولی و مدت هر رجب صدق و عدل لا تبدل الکتاب و هو العلم
تمام شد که خدای تعالی بفرمود که آن و عده است بپند و در عده است بپند
آن کلامی که درست و راست است و آنرا بپند و کرده اند و نباشد چنانکه در این و عده
مکرم

موت

و چنانکه

کلمه خوانده است و گفته است و ثبت کلمه ترکیب الحقی علی بنی اسرائیل و این کلمه
که خدای تعالی ایشان را داده بود و در بیان حق علی الذین استحضروا و گفتند
و ادب بکلمات شریع است و قول آن که تورات است برای آنکه در شریع نسخ نموده اند
وقت که تاویل کنند که چه معنی است کلمات او را غیر از حدیث و دلیلست بر آنکه
کلام خدای محدثست برای آنکه گفت تمام شد و آنچه تمام شده پس از آنکه تمام شد
محدث بود یعنی منسوخان گفته اند که معنی آنست که کس آنرا تبدیل ننموده اند و چون
کلمه دیگر است و اندکها که اگر بپندارند و آنرا بخوانند چنانکه در انبیاء عزرا را
گردد و قول خدای کران الله صلی آدم و نوح و آل برین و آل عمران علی العالمین
بجای عزرا بر آن نهادند و در ادب ایشان بر نیامده و الحمد لله حق حده آنکه گفتند و
السبحه العظیم او است آن خدای که شستونده گفتن رضان و دانند که در ادب ایشان
جزای گفتار و کرده ارا ایشان بایشان رسانده و در کتب و ان قطع اکثرین فی الارض
عیسای پسران یسوعون الا الطریق و ان هم الاخر صحت ان ربک هو اعلم من یضلل عن
و هو اعلم بالهدیین مفسران گفته اند سبب نزول آیه آن بود که کافران در آنجا بودند
و مسلمانان بر ایشان عیب میکردند گفتند این عیب بر شماست که آنچه شما عیب
بخوید و آنچه خدای میگذرد بخوید خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت تو اگر فروع
و طاعت دارا بدینترین آنکس را که در زمینند یعنی بدینترین اهل زمین ترا از راجی
که آن راه خداست بگردانند و گمراه کنند زیرا که بدینترین اهل زمین کافران پس هر گاه
طاعت دارد و فرمان برده در در آنجا و از راه خدا و شیخ ضال گمراه باشد آنکه
کرد کافران را آنچه مانع بود بر او صراط بود از اجابت دعوت ایشان و طاعت
و فرمان ایشان گفت این کافران را آنچه میکوشید متابعیت میکنند الا که از راه
کافی خطا بود و کاهی صواب باشد پس این میتوان بود از آنکه خطا باشد آنکه
آنچه میکوشید دروغست و بدینستند ایشان الا در جوع زمان آنکه گفت ان ربک هو اعلم
خدای تو ای که عالم را در آنجا تراست با کسی از راه و گمراه شود و او عالم را از کس
که بر راه راست باشد تراست و گمراه کند و گمراه کند و گمراه کند و گمراه کند
کسی را بر روی رساند و در حق مکتوبها که کرام الله علیه و آله و سلم یاتونهم و ما لکم الا انظر
ما کرام الله علیه قد فضلکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم الیه و انکم انتم لستون باحوالهم

ربک هو اعلم بالمعتدین ابن عباس گفت چون مسلمانان را گفتند چگونه
آنچه شما میکوشید بخوید و آنچه خدا میکشد نخوید خدای تعالی آیه فرستاد
بخوید که شما را حلال است از بیایم و حیوانات آنچه میگویم خدای پروردگار
در وقت کشتن آن و آنچه جز بر نام خدای کشته باشد نخوید اگر شما که میگویند
بایات خدا را آورده اید بندگان را خدای تعالی امر کرده است بجز نوح و این
بر سبیل اباحت یا بر سبیل نذیت بر آن و چه که چون قصد طعام خوید و
آن بود که در وقت یا باشد بر نذای طاعت و بدان قیام تو اندوه و در وقت
و در وقت آن اباحتی که صورت امر دارد بسیار است چنانکه و از احاطت با صفت
و ذکر که با یک گفتی هم اسد است و برین اجابت و سنت آنست که میگویند
و اسد که و اگر نای دیگر از نامهای خدا بخوید و دلیل قول خدای تعالی علیهم
اواد هو الرحمن ایما تَعْبُدُونَ الا الهه الا انکم کنتم من قبله
بر روی نام خدای میگویند حرام بود و حکم دی حکم خدا بود و از جمله شریعت است
کردی بقبول کند و با آن تیر کشند و با وجود آن نام خدای برده اگر بپوشد
فراموش کنند چون معتقد آن بوده باشد حلال بود و حلق و در وقت
بر و کاه و کوه سفند را و بخور یا کرده اشترا و بخور یا لای مسینه بود و در حق
و پوست و حتی پر و کندن که آرمیده شود و اگر بجهت سران تن جدا کنند
حرام شود آنکه خدای تعالی کون و ماکم و چه بوده است شما را که بخوید آنچه نام
بر و برده باشد و شما را چه منع است که آنچه حلال است بخوید و حلال است
که جدا کرده باشد و بیان کرده اند آنچه حرام کرده اند بر شما یعنی دستور داده
فی قول حرمت علیکم الميتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اؤلف غیر الله و از آنچه حرام کرده
شما را رخصت داده اند که بخوید چون از کالک نشخ و سید و بدان مضطر
باشید بقدر آنکه شد بخور شما باشد و چنانچه بلامت ماند و بسیار از آن
که راه عیش و تفریح را میکنند و بر شما بعثت هوای نفس خود و در و دیگران را که
از سر هوای نفس از راه علم برای آنکه علی خلاف هوای نفس باشد آنکه بر سبیل تفریح و عیش
گفت خدای عالم است و در آنجا که خلق تعدی کنند و با بر از راه پر و تنه
و در اولی مراد از آن باخته ان الذین یحبون العلم یطربون با کاه و از آنکه

مال

برای اعذار و انذار ایشان نیست از بهر آنست که خدای تعالی ای همه را که می کند
 هیچ دمی و دشواری یعنی اهل دیها را و دشواری را بظلم و بی عدالتی که از ایشان ترا می کند
 ولی آنکه رسولان را فرستد برای دعوت و تنبیه ایشان تا عالم باشد و خدای
 ظالم نباشد و ظالم نکند و نپسندد پس ایشان ترا می کند و ایشان ظالم
 و پتیر باشند بلکه جنت بر ایشان بدارد و آنچه علت ایشان است در تکلیف
 از احسان کنند آنکه کثرت و برتری را در عالمی را که یکی کند از طاعت یا از معصیت
 در جاتی و منازل و پای و قدری است مطیعان را محبت آنچه کرده باشند از
 اطاعت و عاصیان را در کاتی و طاعتی است از دوزخ محبت آنچه کرده باشند
 از معصیت تا معلوم شود که روز قیامت کار با مکه با کثرت یا استحقاق خواهد بود و جزا
 بر حسب اعمال ایشان خواهد بود و آنکه بر سبیل هدایت کثرت خدای غافل نیست
 از آنچه شما می کنید تا خلایق بدانند که چه چیز از اعمال ایشان بر خدای بر شایسته
 است و باندک و بسیار باز خواست و جزا خواهد بود و بعضی از دیگران می گویند و از حق
 دور گردند و ربیب الهی و خدای توغنی و بی نیاز است بطاعت مطیعان احتیاج
 ندارد و بر آید زبانی حاصل شود و بمعصیت نقصانی بدین نیاید و در ملک و ملک
 خداوند رحمت تا معلوم شود که جز آنکه در اطاعت با احتیاج نیست ما محتاج رحمت
 اویم آنکه باز شود و چه و عدم چنان خلایق روی یکسانست ازین خلایق کلام
 کردن ایشان از بهر این نیست و نیز اگر خدای تعالی خواهد ای بندگان و عاصیان
 تا درست و سید و انکه را بر آید و نیست که اندویدل شما خلقی نو بیافریند و ایشان
 بر جای شما بدارد بعد از ملک شما از آنچه می خواهد از آفرین خلقی چنانکه شما را بیافریند
 از فرزندان کردی و دیگر که پیش از شما بوده اند آنکه گفت ای فرزندان آدم پسندارید که آنچه شما را
 بدان عده میدهند شما را خواهد رسید یقین دانید که آنچه شما را بدان عده میکنند شما را
 است شما را خواهد بود از بعثت و نشود و حساب و کتاب و تراز و موازنه و در
 و نیست و شما خدا را عاقل تر از این کردن و از صفه قدرت وی پرورن نتوانید
 که هر کار که بخواهد و بخواهد و در قدرت و در قدرت و در قدرت و در قدرت و در قدرت
خداوند تعالی عالم است و عالم من است که عالم را عالم را عالم را عالم را
 توحید و عید است که ای که بگویند مکه ترا که بگویند آنچه میباید بر حاکمیت و طاعت

چنان بر حالت خویش میباشید و کار میکنید از کار و عداوت و دشمنی کردن
 بر حالت خود خواهم بود از اسلام و صبر کردن بر دشمنی و عداوت شما و کار کردن
 که زنده باشد که بداند چون جزای اعمال خود به پندید که عاقبت و سرانجام ساری
 با زبیر از شما و کار بکنید که باشد آنکه کثرت از ایشان کار چنین آدم که عاقل
 ظالمان و کار از آن قلاع و نظرها باشد بجا جلی بقا نباشد ایشان را و بجا جلی فوری
 و نظری بود و کار بجا و جلی و از آن محبت و الانعام نصیبان را که اندر علم
بدان که کار با مکه کان لشرکاء هم فلا یصل الی الله و ما کان سدا و یصل الی شرکاء
 ما یکون مندر آن کثرت سبب نزد آنست آن بود که هر یک از یکدیگر چون چیزی
 ایشان را لازم آمدی از نذر و غیر آن در چهار پای و کشت آزار بدو و کشت میکرد
 و میکشیدند که نصیب خدا بر است و یک نصیب بتانرا آنکه اگر چنان بودی که از
 نصیب خدای چیزی در نصیب بتان افتاد و یک نصیب بتان اگر از نصیب بتان
 چیزی در نصیب خدای افتاد و یک نصیب بتان و بجا جلی خودی و یک نصیب بتان
 خدای تو آنکه است و اینان در ویش نشانید که از نصیب ایشان چیزی در
 خدای افتد و نصیب بتان را بدویشان میدادند و آنچه نصیب خدای بود و از مکه
 و بهر آن صرف میکردند حق تعالی این آیه فرستاد و این معنی از ایشان بازگشت
 و خبر داد که میکنند و در این کار از آن خدای آفریده است اگر کشت و زرا
 و چهار پایان از شما و کار و گوشت خدای نصیبی و بتانرا نصیبی آنکه بزرگ
 خویش گفتند که این نصیب خدا بر است و این نصیب ایشان را بر است یعنی
 بتانرا از بهر آن بتانرا از این خود خوانند که ایشان بتانرا از ایشان خدای کرده اند
 و در ما و چهار پایان خویش شریکشان کرده اند و بودند پس آنچه بتانرا بود بخدا
 نرسید یعنی اگر از نصیب خدای چیزی تلف شدی نصیب بتان در حق آن
 بهمانند و میگویند که خدای تو آنکه است و ایشان در ویش آنکه خدای کثرت است
 آنچه ایشان بدان حکم میکنند در این کار و ایشان بتانرا بر خدای کردن چنانکه
 خدای بتان فرمود و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه و در مکه
و لیسوا علیهم و بهم و لست الله ما تعاهد و ما یخون حق تعالی و این آیه حکایت
 میکند از آنچه عرب میکردند از کشتن و نذران و زنده و در کردن ایشان از بهر آنکه

و بیافرید و در پوست آنها از درختان خرما و کشته از انواع حبوب و دانه که مختلف
میباشد آن گوناگون و در آنها رنگ بعضی بزرگ و بعضی خرد و بعضی ترش و بعضی شیرین
و بیافرید درین پوست آنها از درختان زیتون و انار که بعضی با بعضی مانده و بعضی با بعضی
در کون و طعم و مزه و بزرگی آنکه خدای تعالی امر کرد بر سبیل اباحت و خطاب فرمود
تحریر از میوه های او چون میوه بیاورد و حق او در ویشان دهد در روز درود
و این بر سبیل صدقه باشد و اصحاب مار و ارج کرده اند که این دسته باشد
بدرویش دهند هر من از زکوة و وقت و جوب زکوة عند بدو صلاح باشد و بدو طعم
در غده و حتی بزرگ دانه در خرمنه سخت شود و در خرما چون شیرینی دردی بدو آید
و در انار چون غوره منعقد کرد و گفته اند که این آیه منوخت بر من زکوة برای آنکه
در وقت هر زکوة بناید دادن و دیگر آنکه استم که زکوة در مدینه بود و این سوره است
اما چون امرست بر ندب حمل کنند و این لازم نیاید آنکه کنت که دانه را سرف کنند
و در دانه چنانکه کشت و عیالان شما بدان محتاج شوند و آیه کرده اند که ثابت بن قیس را
پانصد درخت خرما بود و وقت از قطع هر رابده او را بزر عیال خود داد و از کنت
خدای تعالی این را می کرد و سوره را فرمود که ابد این عیال ابتدا عیال خود کنت و گفته اند
اسراف آنست که در معصیت صرف کنند که بزرگ که بود قیسی زرباشد و هم
بعضی فرموده اسراف نباشد و اگر بدی از طعام در معصیت بدو اسراف باشد
و از اینجا است که حاتم طای را گفتند لا خیر فی اسراف کنت لا اسراف فی غیره تو در تعالی
و من الانعام خود در وقت که از کلام الله و لا تتبعوا خطوات الشیطان و الله اعلم
بین لایه از واج من الصان آیت من المعاصی قل الذکرین حرم ام الاشیئین اما
علیه راحم الاشیئین یعنی تعلم ان کتم خدا و من و من الابی آیت من المعاصی قل
الذکرین حرم ام الاشیئین اما استعملت علیه ارحام الاشیئین ام کتم شود اذ و حرم الله بعد
من انعام من لای علی الله کذب لصل الناس یعنی علم ان الله لای هدی القوم الطالبن و خدای جل
جلاله که میفرماید آن چهار یا یا زبیری که از شماست آنچه بار بار استاید بار بر میهند و آنچه را
نشاید از شماست آن خود که سفید و این را فرمود برای آن که آنکه بزرگ تر و بزرگ
چون فراموشی از هر آنکه در وقت آنچه بکتر است چون تراشی در و او که او بزرگ تر آن که او را
است و کسبند باند آنکه کنت که از خودی که خدا میفرماید و در آن است و پیرایه کشیده کام

شیطان

شیطان ترا یعنی از بی شیطان و از او مرید و دوسوست وی که شیطان شکر از
و کذرا نه و بجز ام بر که او را دشمن است که او را دشمن است که او را دشمن است که او را دشمن است
کرد با پدر شما لایه از واج بدل است از خود که بعضی بیافرید از برای شماست جهت
آنکه بیان کرد و کنت از کسبند دو نر و ماده و از بزر و نر و ماده و از صاف
روایت کرده اند که مراد قول خدای که من الصان آیت این دو یکی اهل است که
و حتی و همچنین از دو ماده و دو نر که او اهل و وحشی خواست و در راسته و وحشی
خواست و برین قول بهشت جهت شانه ده عدد باشد و بران در کشته
بهشت عدد باشد و عوب نر و ماده را نر و جان خود انداخته و این اجناسی
آن که در این جمله بوده است که این حرام کرده بودند آنکه خدای تعالی امر کرد
و در کد برین که بگوید تا خدای تعالی حرام کرده این بهشت کاند و نر و ماده
که در ماده و نر و ماده کسبند و دیگر از بزر و یا بچه مشتمل کرد و آمده بر و ارحام
آن دو ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده
گفته اند که مشکان بنز و یک رسول الله و خطیب ایشان ابو الاخوس بود و در معنی بزر
و سیاه بادی مناظره کردند رسول الله گفت این چیز را چه ارحام کرده اید از جهت
زنان و از جهت ما دکان یا از جهت مرد و دج بچه نباشد الا نر و ماده و بچه علت
بر زنان حرامست و بر مردان حلال و چون میرند بر همه طایفه باشد ابو الاخوس فرمود
و دج جواب نداشت گفت خدای چنین فرمود خدای تعالی این آیه فرستاد و در برین
که من الاشیئین و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده
ای که حرام است و پیرس تا ازین دو کانه خطی کلام حرام کرد و نر و ماده یا ازین
دو جنس از ماده آنچه بر و مشتمل شود و آنچه یا خود شما حاضر بودید چون خدای شما را این
و صیت میکرد و میفرمود از آنکه شما چون پیغمبران ایمان ندارید تا ازین خبر دهید
پس لابد که شما حاضر بوده باشید خدای تعالی و صیت کرده شما را این جمله بر سبیل
و تجرید این است آنکه کنت کت ظالم و ستمکار تر از آنکه کسی که می دروغ بگوید
تا مردمان را بجزل خویش کراه کند و خدای تعالی که بزرگ تر است که بزرگ تر است
و این را نر و ماده بهشت برای آنکه مستحق عذاب دایم باشند و کت که قتل اجدن را در حلال
مستحق عذاب و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده و نر و ماده

آن راه د عویند پس این آیه بر خواند که وان ما اصر اخی مستقیما فاتبعوه الی
ذکرکم و حکیم بر این است که خدای تعالی را این وصیت کرد تا باشد که شما مستقیما
و از معاصی بپرهیزد و عتقا بپوشاید و هر که تمام اینها موسی الکتاب تمام
علی الذی احسن و توصیله کل شیء و دی و رحمة لعالم بلقا بهم و یومون و الکتاب
از نامه مبارک ما جمعه و انما لعالم ترجمه آن ان تاملوا انما اول کتاب علی ما بین
من بملکنا و ان کتابنا عن داسهم لعالمین و تاملوا انما اول کتاب الکتاب لکنا انما
مهم مقدس جاکم بنیت من ربکم و دی و رحمة عن ظلم من کذب بایات الله و صدقها
سبحی الامین یصدقون عن ایتنا سوره العذاب باکا و ایصدقون حق ما
و تعالی میگوید که بگو ای محمد این ترا که موسی پیغمبر را کتاب دادیم یا بگوی ای محمد که
بنی اسرائیل تا محبات بر شما خوانم و قصه کم بر شما که خدای تعالی را کتاب داد و او گفته
که ای از جمله منتهاست که خدای تعالی بر ابراهیم نهاد از آنجا که گفت و در مبادا استحقاق
تا آنجا که صراط مستقیم و از جمله آنچه بر ابراهیم و در زندانش کردیم آنست که موسی پیغمبر
کتاب توراتیه دادیم از هر نام شدن و تمام کردن نعمت و منت بران شخصی که
اصحاب کرد و نیکوی آتشکار کرد و آن شخص ابراهیم پیغمبر بود چون دعا کرد
از هر فرزندان خویش و گفت و اجعل لسان صدق فی آخرین و گفته شد و انما اول
علی الذی احسن موسی پیغمبر است یعنی ما او را کتاب دادیم تا احسان او تمام شد
و بآن بنو اب آخرت رسید می و گفت معنی اینست تا ما علی الحسین و عبد الله
خوانده است تا ما علی الذی احسنوا یعنی ما موسی را کتاب دادیم تا تمام نعمت بود
بر محمد که موسی هم از ایشان بوده است و تا توصیله و بیانی باشد هر چه
که موسی و قوش بدان محتاج بودند در شرح و هدایت و رحمت یعنی پناهی باشد و حق
و الطبی بود مراد از کتاب است که ایشان بجهت حق تعالی کرده باشند ایمان آرند
و جزا را بخوانند از برای تعظیم و تخیل و ایشان او از برای آنکه جزا و سزای باشد
که توای آن جز در دست قدرت او نبوده آنکه گفت و الکتاب و این کتاب است
یعنی قرآن که ما آنرا از فرستادیم کتابی مبارک و باخیر و برکت و غیر خدای تعالی
دادیم و بنات و این کتاب را متابعت کنید و از خدای چهارک و معا پرستید و از
معاصی دوری اجتناب کنید تا باشد که مستحق رحمت او شوید و همین رجا باشد

و راسخ باشند یعنی بر امید رجا و رحمت خدای متابعت قرآن کنند و این
اجتناب کنید و مکلف باید که همیشه میان خوف و رجا بود تکلیف این
میکنند و خوف سبب ترک معاصی و قبیح باشد و رجا سبب امتثال امر و احتیاط
طاعت بود ان تاملوا انما این قرآن برای آن فرستادیم تا شما بگوید که توراتیه و انجیل
بود و طایفه دو گروه فرستادند پیش از ما که چهره و ان و ترسانان اند و ما از درین
و خواندن این قرآن مران کتاب بر اعانی بودیم و ندانستیم و چنانکه ایشان میخواهند
نیت استیم خواندن و ما را کتابی نبود تا بخوانیم خدای تعالی این آیه تحت برکات
عرب گرفت و گفت من این کتاب را برای آن فرستادم تا عرب نگوید که این کتاب
کتاب دادند و ما را ندانند که با خیر خواستی ما را این کتاب دادی چه حال تکلف
ایش ترا باشد ما را نیز هست و نیز از هر آن فرستادیم تا شما بگوید که ما را کتاب
فرستادند و ما را راست یافته بودی از هر دو ان و ترسانان باستی اند و
و مشک بدان کتاب پس ای آنجا که این کتابیکه دین و این آرزو می است
که شما آمد از خدای تعالی که موعود بودی و مراد بعدی لطیف است
آنکه گویند که علم و مستحکم بر ترس خود از آنکه کسی بدو رخ دارد ایات خدا را و از
آیات و دلالات اعراض نماید و بگرد و دران اندیش میکنند و استدلال سازند و
کو ظلمت و از نور ظلم غلطیست چنانکه گفت که ان الذی کلظلم عظیم آنکه گفت زود بود
ما یاد داشتیم آنرا که از آیات اعراض کنند بدترین و خفیه عذاب سبب آن اواض
و عده که کرده باشند بعد از آنکه صحت صدق آن داشته باشند و رسالت حق
الان ما هم الملک او یالی ربی او یالی ربی ایات ربی و ایات ربی
لایعجب انما هم ملک انت من قبل او کسبت لی ایاها باخیر اقل استخوان استخوان حق
و تعالی گفت چه میگویند و چه منتظر بیباشند یعنی که منتظر بیباشند و توقع نمیکند ایشان
الآنرا که فرشتگان بر ایشان آیند و اوی بر سهیل قریع و ملاست یعنی هر چه
بکار از آن کردیم عقلی و سلیم دادیم تا نیک از بد اند و حق از باطل فری کنند
و پیغمبر فرستادیم تا ایشان را راه راست نماید و معات بر دست پیغمبر ظاهر کرد و تا
صدق و عوی او که اسی باشد و قدرت استطاعت و تمکین و نصیب او از ازاد و قلیت
کردیم اکنون چه نماید ایشان را و منتظر چه چیز نیستند الا آنکه فرشتگان عذاب یا بر کار ایشان

در خبرست که رسول را هم پرسیدند که از آنکه که آفتاب از مغرب براید تا منتهی شود
چند باشد گفت چندانی که کسی بر نماند و باقی آن گفت و گره بیاورد و چون گره بماند
حد ثریبه بود که بر توان شستن که صورت در دهند و از صورت اول صورت دوم کنند
که چهل روز باشد آنکه حق تعالی گفت ای محمد قل انظر و ابکوا بکما تستظربون ان
فرشتگان را از بهر عذاب که باین مستظلم قراعتا ان الذین فرقوا بینکم و کانوا شیقا
ست منهم فی تنفی الخ اما ارجع الی الله ثم یبینهم باکوا و یفعلون من جاء الحق و یزجره
اسما و من جاء بالسیئه فلا یجزي الا شها و هم لا یطلبون حق سبحانه و تعالی میگوید
بدستی که آنکه از دین خود منصرف گردند و از دین و شریعت بیرون آیند و در هر طرف
حق گفت گشته و گردی دینی و ملی دیگر اختیار گردند و هر قومی بامای و پیشوای دیگر
افتد اگر دند تو از ایشان در هیچ چیز نیستی یعنی تو از ایشان نه و ایشان است
تو نیستند و بدیعنی مراد اهل بدعت و ضلالت باشند و اگر مراد اهل کفر باشند
یعنی آن بود که تو از چیزی نیستی از ایشان یعنی ایشان بکار تو باز نیایند و بدو تو
تو راست نشو و کار ایشان با خداست و در ثواب و عقاب و توفیق و خدایان
و این هر دوی تعلق دارد به تعلق ندارد خدای تعالی خبر دهد ایشان را آنچه کرده باشد
و جزا دهد ایشان را بر حسب اعمال ایشان بعضی مشران گفتند که این قوم چه بود
و ترسانانند که با مشرکان میکشند باختلاف دین ایشان و جانب ایشان
مراعات میکردند اما هم بیکدیگر گفت مراد باین آیه اهل بدعت و ضلالت اند این
اهل و اهل شبهات و ابر هر چه همین روایت کرد از رسول هم و فضل هم عبد الملک
از نادان روایت کرد که او گفت من روزی نزد یک امیر المؤمنین هم نشسته بودم
در مسجد کوفه که در آن سراسر الجالوت و جاثلیق را می آوردند و بعضی برای ایشان دعا
میکردند امیر المؤمنین گفت از شما بهایا ایشان را اگر کشید ایشان را در پیش او بیا
بدان شدند بر اس الجالوت کبریت و گفت ای سراسر الجالوت وانی که است
بعد از چند روز شد که گفت ندانم نظری کنایه و اقول در کتاب نگاه کنم و بگویم
سید امیر المؤمنین گفت و لعنک الله من سراسر القوم لعنت بر تو باد تو سر را تویی
باشی چون بپوشند و بحلال و حرام از تو پرسند تو کوی من در کتاب نگم و بگویم هر کوی
اگر سبب بپوشند یا در دین باشند تو و کجا نگی آنکه روی بپا نیکی کرده است

والی تو که ترسانان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت بر چهل چنان
در حق میکوی و الله ای اعلم بالتوریه منه و بالانجیل من یسیر به التوریه از عالم ترم
و با انجیل از تو و اناترم امت موسی پس انبوسی و تناد و یک فرق شدند چندان
با کنند و یکی ناجی و ایشان آن شد که خدای تعالی در حق ایشان میگوید و من
قوم موسی ام یهدون بالحق و یریدون و امت عیسی بر چند دو فرق شدند
یکی از ایشان ناجی و باقی با کنند ناجی آن شد که خدای تعالی و اذا سمعوا انزل الی
الرسول تری اعینهم فیض من الاصح ما عرفوا و امت معطلی هم بر چند دو
فرق شدند یکی از ایشان ناجی و باقی با کنند و ایشان آن شد که خدای تعالی بر
حق ایشان گفت و من خلقنا ام یهدون بالحق انکه در گفت یابین نادانان
که در حق من چند گروه شوند گفتیم یا امیر المؤمنین در توفیر مختلف شوند گفت بر
دوازده فرق شوند یکی ناجی و باقی با کنند و در ازان ناجیان یا ابا و رای بگویند
درین خبر اندیشه کنند و بداند که فرق ناجی کدام است از هر طبعی در حق چه است
و من قوم موسی ام یهدون بالحق و در حق ترسانان گفت ما عرفنا الحق
و در حق مسلمانیان گفت و من خلقنا ام یهدون بالحق اگر چه دوی و اگر ترسانان
و اگر مسلمانیان بجهت و با حق است اگر درین اخبار روایات کسی اندیشه کند
بداند که فرق ناجی کدام است از هر طبعی که درین روایات حق کجا باشد انجا که روایت
و نشان داد الحق مع علی و علی مع الحق بدو روایت ما در آنکه خدای عز و جل
با حقست هر کس آرد و نیکی کند از خیرات و طاعات و واجبات او را دهد
باشد مانند آن یعنی هر کس کار نیکی کند او را ده چندان جزا دهد و بدو جب اهل عدل
آنست که یکی ازان ده باستحقاق باشد و نه بتوفیق این و عده است که خدا
تعالی داده است بر سبیل متعارفه چنانکه بخاطر مانزدیک باشد برای آنکه ما را اهل
نیت بکمیت اجزای آواب و عقاب و گفته اند که مراد بحسنه کلام اهل حق است یعنی حق
لا اله الا الله و هر کس سینه کرده یعنی کسی کند و سراج اندیشه الا الله آن که اگر بیشتر از آنکه
کرده بود مکانات کند ظلم باشد و ظلم و انبوه بعضی گفته اند که مراد بر سینه شکرست چهل
کردن سینه و حسنه بر حجم اولیترست و مراد بلام توفیق جستن ابرو و غفاری که است
حدیث کرده الصادق المصطفی آن راست گوی که با وی راست گفتند و در حق گفتند رسول خدا

گفت خدای تبارک و تعالی که است الحقة عشرة اواريد والسنة واحدة اوخر
فانزل من غلبت احادها عشرة امة ومن لقني بواب الارض خطية ولا يتركها
شيئا جعلت له مغفرة خدای تعالی گفته است که یک حسنه را ده بدیم یا آن
و یک سیه را یک جزا دهیم یا یکا هر نیم و ای بر آن کسی که احاد اعش را غلبه
کند یعنی سیات او حسنه را غالب آید و هر کسی که بر من آید که بر من زمین کلاه
کرده بود و در آن میان شرک نباشد مانند آن مغفرت و آفرینش بر من عباد
عباس گفت این آیه مخصوص است باهل بدو که این را موقت بشمارند باشد
اما اهل شهر که اختلاط با علما کنند و موقت شروع آموزند در حق ایشان اینست که
یک حسنه یضا عفو کنند و یکی را خصمه باشد کمال حسنه انبت سبع ساله
کل حسنه مائة حسنه و اید یضا عفو این است قتاده گفت درین آیه ما را از قبول
۳۴ روایت کرده اند که او گفت اعمال او شش است مرجبت و موجد و مضاف
و مضاعف و مکت و مشد اما آن دو عمل که موجب اند که هر یک با شش خدای شود و یک
شرک نیاید لا بد است بود و بر او هر که با شش خدای شود با شرک لا بد بدو منقسم دوام
آن دو عمل مضاعف شوند فخره مراد است بر او شش کی راده عرض دهند و فخره
مراد است در راه خدای کی را خصمه چندان بدیند و آن دو عمل که مثل شکست
آست که چون بنده عزم کند که حسنه بکند آنکه کند بدین یک حسنه بنویسند
و چون صحت کند که سیه بکند آنکه کند او را یک سیه بنویسند سفیان گوید
چون خدای تعالی این آیه فرستاد که من جانی الحقة فله عشرة امثالها رسول الله گفت
الهم زمني بار خدایا پنداری برای من حق تعالی گفت من ذالذی یزعم ان
حسنا یضاعفه لاضحا فاکثره و گفت رسیده امتی بار خدایا پنداری است و از خدا
تعالی این آیه فرستاد انما یزعم الصابرون اجرهم بغير حساب انکه خدای تعالی
در عقب این آیه فرستاد که و هم لا یظلمون و بر ایشان قسم کنند و از حق ایشان
چیز باز نگینند و آنچه بآلای استحقاق ایشان باشد از عتاب بر ایشان نهند
آنچه حق بنده بود بر خدای از ثواب کی راده بدو یکی با استحقاق و نه بفضول
آنچه حق خدای باشد بر بنده جلد بفضول یا کند یا بوی را کند یا جلد بستاند
بفعل آنچه حق بنده است ذره کم نکند و آنچه حق و سیرت ذره بیش نستاند

ظلم باشد سخت تر از چیزی که بر بنده آید عدالت آنچه از جنت وی خورده
باشد و آنچه از وی امید دارند فضل باشد فو که ساقی علی و علی و علی و علی
مستقیم و دینا مکر ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین قل ان صلوئی و کلمتی
و حیای و معافی بعد رب العالمین لا شرکی له و بک اوت و اما اول مسلمان
بگوید که خدای من را هدایت کرد یعنی بیان و لطف و توفیق داد و هدایت
و راه هدایت و اسلام و دینی راست کرد و دین ابراهیم بفرموده است
بکشد از دینهای باطل و دور شده از ان و او یعنی ابراهیم بفرموده است از جلد
نبود و ابراهیم را برای آن تخصیص کرده تا عرب را غلب شوند با جایت
که ایشان از جلد فرزندان او بدو دین عاشر است از ملت برای آنکه
عقلیات و شرعیات استعمال کنند و اینجاست که گفت تمام ملل
آنچه بسج توان دانستن از شریعت آنکه گفت بگوید ای که کار من و عباد
من و قربانیهای من در چرخ و عو که من بعضی گفت یعنی دین من و حیات
و زندگانی و مرگ من خدایم است که هر دو کار عالمی است برای آن تخصیص
تا از هر دو انواع توبت و خضوع از هر کج و بجه و توبت و تسبیح تحمید
و تعالی بر بسبیل توفیق گردان او است با و از قول و قوت خود و کرم حق
با قول و قوت او و برای آن جمع کرد میان این چیزها با اختلاف جهان
برای آنکه بعضی عبارت از افعال او و بعضی از فعل خدای تعالی با نماند که
آن افعال خالص او را می کنند بی اشتراک با غیر و در آن و مرگ و زندگانی
برای احوال و استغراق او جلد حالات را چون آن تسلیم کرد و می باشد
یکه انچه میان او و خدا را باشد چون ازین دو هر دو نیست و مورد
آیه مورد خضوع و شلوغ و تسلیم و توفیق است با خدای تعالی و گفته اند
نهیای و معافی مراد آنست که هر چه در حال حیات خود و آنچه بران
با شوم و بران بکرم از ایمان و طاعت عمل نماید خاص و خالص تعالی است
که هر دو کار عالمی است که خدای کریمت و مراد دینی نیست و آنست
و تعالی و مراد کرم دین اخلاص و مورد اند دین اولیست سلاما از هر آنکه اسباب
در معنای مقدم بود بر اسلام امتش بود که قل اعوذ بربی و ربی و ربی و ربی



ولا تلبس قلنس الا عليها ولا تنزروا ردة ورا حرقى ثم الى ربكم مرجعكم فنبشركم بانتم
 فيه تملكون و هو الذي جعلكم خلائف الارض و ربح بعضكم فوق بعض درجات
 لعلكم تتقون ان ربكم سريع العقاب و انه لقور بريح حق تعالى ميزان رسول
 را و ميكويد بگوئی ای محمد این کافران را بر سبیل انکار و تو پنج و تریع و احتیاج به
 ایشان که آیا هرگز و ایاست در عقل من که من عبادت خدای را کنم و خدای
 جویم بخلاف او دوست آفریننده و پرورنده و مالک هر چیزیست و هیچ خدایی نیست
 حاصل بر صفات کمال غیر او و بود که این عیب در انکه اراد و عبادت معبودان
 کنند که ایشان سزای پرستش نباشند تا بهمه حال ایشان جواب دهند
 که رو انباشد و این جواب آنست که ایشان پیغمبر را گفتند که بیا تو کمال
 خدا را ما را پرست تا ما کمال خدای ترا پرستیم انکه خدای تعالی گفت و لا
 کل نفس و هیچ نفسی نمیکنند و معصیتی نیارند الا جزای آن و وبال آن بر و یاست
 و بر و یکی نباشد و هیچ نفس بارگانه دیگری بر نگردد و چکس را گناه دیگری نیست
 نکنند و در مثل گفته اند کل ساء بر خطا مقلد و این جواب آنست که ایشان
 گفتند اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایکم ثم الى ربکم مرجع و باز گشت سبب خدای شکایت
 شما را خبر دهیم باینکه کرده باشید بعضی جزای شما بر صاحب آنچه کرده باشید شما
 رساند انکه خدای تبارک و تعالی منت نهاد بر اهل زمین و گفت اوست آن
 خدای که شما را خلق کرد بر زمین یعنی اهل بر عصری خلقه و قائم مقام اهل آن عصر
 باشد که پیش از ایشان بوده باشند و گذشته شده و آدم را خلقه جان
 کرد که پیش از آدم بودند چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفه و گفته اند
 خطاب با امت رسول است که ایشان را خلقه سائران کرد و شیعیان هم معبودان
 بشرع او متبع شدند و پیغمبر را خلقه جهل پیغمبران بود یعنی آخرین انبیا بود و
 و خلقه او قائم او میا بود و فرزند ان او خلقه عن سلف آخر خلقی بودند چنانکه ملک
 زمین را ابتدا بخلافه کرد ختم هم بخلافه باشد بدایت خلقت آدم آن بود که
 انی جاعل فی الارض خلیفه و ختم با آخرین خلق کرد که صاحب الزمان است و خاتم
 فی الارض کا استخلف الذین من قبلهم و قوام کار در عواقب و خاتم باشد لاجرم
 هم گفت انکه آخر تا که ملک لا و لا انکه گفت و ربح بعضکم لا بعضی را بر بعضی رفعت و



بدرجات و پایا بر ابتدای استحقاق از جهت مصالحی که او دانست که بر کسی
 بصلاح نرسد و دیگر باشد و از فساد دور تر یکی را مصلحتی نباشد و یکی را
 در ویشی یکی را ضعف و یکی را قوت یکی را مال بسیار و یکی را اندک و یکی را خلقت
 بر وجهی یکی را ربح خلقت آن و چه چنانکه مصلحت شناخت کرده انکه گفت این
 برای آن کرد تا شما را ابتلا و امتحان کند در آنچه شمار داده است از نیک و بد و حق
 و سعت و صحت و سقم و حقیقت ابتلا و امتحان بر خدای روا نباشد که او عالم
 الا آنست و امتحان آن کند که نداند تا بداند الا آنست که حق تعالی در تخلیف معابد
 انکه آن میکند که امتحان کند تا آنچه نداند بداند پس صورت صورت امتحان
 و معنی تخلیف انکه وصف کرد و در بارگاه او زد و عقابست باینکه موصوفت
 حکم تجلیل نمکند بعقاب تا باز نماید که هر چه آمد نصیحت نزد یکت و نیز رو ابو که آن
 عقوبت که ایشان مستحق آنند در دنیا با ایشان بکنند پس سبب العقاب باشد
 و این برای آن گفت تا این نباشند از عقاب او انکه گفت با انکه او سبب العقاب
 کرد و دیگر دو سخت بگیرد آفریننده و بخشاینده و مهربانست سخت عقوبت
 کسی را که گمراهی نعمت او کند و شکر نعمت او بجای نیارد و ذوق عقابست کسی که
 گمراهی نعمت او کند آفریننده و مهربانست کسی را که بشکر او قیام نماید و باسد العبد و رزق
 فانه خیر رزقی سپاس بی حد و پادشاه بی عدد و گران موفقی را که کمال عنایت
 بنده خود را اقل خلق الله علی حاجی عبد الکریم بنو نسیح تحریر کلام معجز نظام خود موفقی کرده اند
 و حمد و ثوان معبود حقیقی را که چنین بیاد است بیفا یا نشی قلم خسته خبرت که شد این نامه تمام از اثرات
 مشک بر صفتی نزارش شادی بر کل این غیر تر باشد شادی و و جمع اتمام و تک المرام فی تالیف

الحادی عشر من شهر شوال ختم بالخیر والاقبال
 المتسلم فی شهر ۱۰۹۹
 هجریه نبویه حاکمه
 علیه الف
 سلام
 و تحیه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه





